

سیاسی نظام
چهره های عربی

از خروج قوای شوروی
تا سقوط حکومت انقلابی

Ketabton.com



شرح عکس روی جلد

در عکس، هلیکوپتر روسی را می‌نگرید که پس از اصابت مرمی، در شعله‌های آتش خود می‌سوزد و پیلوت آن در حالی می‌گریزد که شعله‌های آتش او را در خود پیچانده، پیراهنش را دور افکنده و بقیه لباس تنش در حال سوختن.

این منظره مهیب و هیجان انگیز، چگونگی خروج قوای روسی را از کشور جنگ زده ما بخوبی به نمایش می‌گذارد:

• شعله‌های جنگ را باخود به سرزمین شان انتقال دادند.

• ماشین جنگی شان را در هاله‌ از دود و آتش، به کمونست‌ها و رفقای ائتلافی شان به میراث گذاشتند که تا هنوز شعله‌های آن زبانه می‌کشد.

• در حالی سرزمین مجاهدپرور ما را ترك گفتند که آتش مرمی‌های مجاهدین آنرا دنبال می‌کرد و جرأت نگریستن به عقب را نداشتند.

فهرست

عرض ناشر.....	أ.....
مقدمه.....	أ.....
خروج قوای شوروی.....	۱.....
توافق مسکو و واشنگتن.....	۹.....
موقف پاکستان.....	۹.....
حملات بر قوای در حال خروج.....	۱۳.....
پیغام های مسکو.....	۱۵.....
انسحاب.....	۱۷.....
تأخیر در سقوط حکومت نجیب.....	۱۹.....
در جلسه بی نظیر بوتو و عرفات.....	۲۳.....
بحیث وزیر خارجه حکومت مؤقت.....	۲۵.....
واکنش مجددی و ربانی.....	۲۷.....
جنگ جلال آباد.....	۲۹.....
روسها و انتخاب مسعود.....	۳۳.....
قرارداد احمد شاه مسعود با فرقه نمبر ۴۰ شوروی.....	۴۵.....
مسوده پروتوکول.....	۴۷.....
تماسهای نجیب.....	۵۲.....
حالت رکود و تلاش کودتا.....	۵۹.....

۲۴	مخالفت برخی از اعضای حزب
۲۵	نجیب چه کرد؟
۲۶	وزارت شئون اسلامی
۲۸	فتح خوست
۲۹	عودت مجدد کارمل به کابل
۷۲	تلاشهای بینن سیوان
۷۶	حوادث شمال
۷۷	معاهده جبل السراج
۸۱	استعفای نجیب
۸۳	کودتای طرفداران کارمل
۸۴	طرح حزب اسلامی
۸۸	تهدید حمله بر کابل
۹۷	جریان حادثه
۱۰۱	ورود مجاهدین به کابل
۱۰۲	نوید فتح
۱۰۹	عکس العمل امریکا
۱۱۳	مواقف کشورهای همسایه
۱۱۶	پس از بیرون شدن از کابل
۱۱۸	هجوم جبهه ائتلافی
۱۲۶	مساعی برای جلب جنرال دوستم
۱۲۸	پایان دوره دو ماهه مجددی
۱۳۱	ریاست ۴ ماهه ربانی
۱۳۶	چهارماه و چندین جنگ
۱۴۳	یا ارگ یا مرگ
۱۴۶	صدارت استاد فرید

۱۴۸	حمله مشترك و جنازه ائتلاف
۱۵۰	نتایج این تهاجم
۱۵۱	عملیات خنجان
۱۵۳	ائتلاف و تلاشهای صلح
۱۵۷	ما، ائتلاف و اسلام آباد
۱۶۱	تعهدات ائتلافیون
۱۶۵	مواقف سائر احزاب در برابر ائتلاف
۱۶۵	حرکت انقلاب اسلامی:
۱۶۷	اتحاد اسلامی
۱۷۰	حلقات وابسته به غرب
۱۷۰	ماتویست ها
۱۷۴	سقوط شیندند
۱۷۷	مذاکرات اسلام آباد
۱۷۹	متن موافقتنامه اسلام آباد
۱۸۲	وظایف و صلاحیت ها
۱۸۲	رئیس جمهور:
۱۸۳	صلاحیت های رئیس جمهور
۱۸۴	صلاحیت های صدر اعظم
۱۸۹	کابینه و ائتلاف
۱۹۱	کفالت جنرال دوستم
۱۹۳	تأسیس شورای هماهنگی
۲۰۰	مرگ جنرال مؤمن
۲۰۲	حکمروایی مسعود
۲۰۸	بمباری بر منزل بنده
۲۱۲	دور دیگر تلاش های صلح

۲۱۹	جنبش طالبان.....
۲۳۳	جنگ طالبان بر ضد حزب اسلامی.....
۲۴۳	سقوط مجدد چهار آسیاب.....
۲۵۰	مذاکرات با ربانی و مسعود.....
۲۵۲	متن موافقتنامه.....
۲۵۴	ضمیمه موافقتنامه.....
۲۵۷	رفتن به کابل.....
۲۶۱	متن کامل خط مشی.....
۲۶۷	در ساحه امنیت.....
۲۶۷	در ساحه امور دفاعی.....
۲۶۹	در ساحه اداری.....
۲۷۰	در ساحه اجتماعی.....
۲۷۱	در ساحه تعلیم و تربیه.....
۲۷۲	در ساحه صحت عامه.....
۲۷۲	در ساحه زراعت.....
۲۷۳	در ساحه اقتصاد و تجارت.....
۲۷۵	در ساحه سیاست خارجی.....
۲۸۷	نقدی جالب بر مصاحبه مسعود با روزنامه الحیات.....
۳۰۵	پروازی در خیل پیر سوخته گان.....
۳۱۱	همسایه بی بی رحم.....

دسایس پنهان چهره های عریان..... عرض ناشر

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض ناشر

اداره میثاق ایثار افتخار دارد که اینک اثر دیگر برادر حکمتیار تحت عنوان "دسایس پنهان، چهره های عریان" را به علاقمندان جریانات سیاسی و اجتماعی جامعه افغانی تقدیم می کند. این کتاب به بررسی دقیق حوادثی پرداخته که افغانها بعد از خروج قوای شوروی شاهد آن بوده اند، خوانندگان فکور و جویای حقایق، در تحلیل های دقیق این کتاب، جواب خیلی از پرسش های شانرا در مورد جریانات این مرحله انقلاب، خواهند یافت.

اگر می خواهید بدانید که چرا قوای شوروی کشور ما را ترك گفتند، چرا واشنگتن و مسکو بر خروج قوای شوروی از افغانستان و بقای حکومت دست نشانده کرملین برکابل توافق کردند، درحالیکه مسکو ضرورت انتقال قدرت به حکومت مؤقت قابل قبول برای تمامی جناح ها را احساس می کرد و با آن موافق بود؟ چرا امریکا بر بقای حکومت نجیب اصرار داشت؟ نقش امریکا در جنگ های بعد از خروج قوای شوروی چه بود؟ کشورهای همسایه چه نقشی در حوادث کشورما بازی کرده اند؟ گروههای افغانی چرا و توسط کدام نیروهایی به جنگ کشانده شدند؟ دست آورد افغانها از این جنگ ها چه بوده و حاصل نیروهاییکه بر این جنگ ها سرمایه گذاری دارند چه خواهد بود؟ چرا روس ها با وجود مشکلات شدید اقتصادی خود، بر ادامه جنگ در افغانستان سرمایه گذاری

عرض ناشر دسایس پنهان چهره های عریان

دارند؟ چرا واشنگتن و مسکو همزمان از ائتلاف کمونست ها با گروههای مجاهدنا حمایت کردند؟ این ائتلاف در کجا نطفه بست و محرك و مشوق اصلی آن کدام نیروها بودند؟ جنبش طالبان چگونه ظهور کرد؟ کدام کشورها و چه نیروهایی در ایجاد این گروه مؤثر بودند؟ قصد شان از ایجاد این گروه چه بوده؟ چرا این گروه متصل ظهور خود، با حزب اسلامی وارد جنگ شد و چگونه اداره ائتلافی کابل از آن حمایت می کرد و پول و سلاح در اختیارش می گذاشت؟ این هماهنگی را چگونه و کدام نیروها ایجاد کردند؟ پایان این جنگ ها چه زمانی و چه خواهد بود؟ و راه حل بحران ناشی از این جنگ تحمیلی کدام است؟ در این کتاب پاسخ دقیق به تمامی این پرسش ها و پرسش های زیادی از این نوع را خواهید یافت.

متأسفانه ملت ستمکشیده افغان که در شعله های آتش جنگ تحمیلی می سوزد، نه تنها از این ناحیه مورد ستم قرار گرفته که از تحقق آرمانهایش در پایان جنگ با روس ها مانع شدند و جنگ خانمانسوزی دیگری را بر کشورش تحمیل کردند و آنانکه باید مرهون قربانی های بیدریغ و بی نظیر این ملت سربلند و دلیر می بودند که سیلاب مهیب قوای مهاجم شوروی را عقب زد، منطقه و دنیا را از خطر کمونیزم نجات بخشید، کشورهای خلیج و ذخایر نفت شانرا از خطر پیشروی های این قوای مهاجم حفظ کرد، بجای همدردی با افغانها و سپاسگذاری از قربانی هایی که در راه دفع و طرد دشمن مشترک تقدیم کردند، بر عکس با دشمنان این ملت مظلوم همدست شده اند، نقش ننگین و نفرت انگیزی را در ادامه بحران در افغانستان بازی می کنند، چون تخته خیز دشمنان ملت ما عمل کرده اند، از زمین و فضای شان در امور داخلی کشور ما مداخله صورت می گیرد، و سلاح و پول برای ادامه جنگ سرازیر می شود، بلکه از این ناحیه نیز مورد تعدی و ستم قرار می گیرد که نیروهای مداخله گر تصویر وارونه و دروغینی از جریانات کشور ما را ارائه میدهند و دنیا و ملت های شانرا می فریبند و از پی بردن به کنه حوادث و انگیزه های آن و ایفای نقش مثبت در حل آن مانع

دسایس پنهان چهره های عریان..... عرض ناشر

می‌شوند، نویسندگان مزدبگیری را توظیف می‌کنند تا سیاست های غلط آنها را توجیه کنند، حوادث این کشور مظلوم را به نحوی ترسیم نمایند که جنگجوی مزدور در آن قهرمان جلوه کند، ستم‌دیده، ستمگر خوانده شود، به حق لباس باطل پوشانده شود، و باطل را در چهره حق بجانب به نمایش بگذارند.

ضرورت ارزیابی دقیق جریان‌ات دهه اخیر کشورما و شرح حقیقی حوادثی که بعد از خروج قوای شوروی در افغانستان رونما شده، به شدت احساس می‌شود، کتاب دسایس پنهان به این نیازمندی پاسخ می‌گوید و این خلا را پر می‌کند.

این کتاب ترجمه دری "پتی توطئی، بریندوی خېرې" است که به همت هیئت نویسندگان میثاق ایثار به دری ترجمه شده است، در پایان کتاب "مقاله ای تحت عنوان "نقد جالبی بر مصاحبه مسعود با خبرنگار روزنامه الحیات" که اعترافات زیادی را در تائید از متن این کتاب در آن می‌یابید و "پروازی در خیل پرسوختگان" و "همسایه بر رحم" از چکامه های ادبی برادر حکمتیار را مطالعه می‌کنید که اداره میثاق ایثار اضافه آنرا بر این کتاب مفید شمرد.

خدای رحمان را سپاسگزاریم که توفیق این خدمت را عنایت فرمود.

اداره میثاق ایثار

دسایس پنهان چهره های عریان..... مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

مرحله بعد از خروج قوای شوروی، مخصوصاً سال های بعد از سقوط حکومت نجیب، دشوار ترین مرحله جهاد و غامض ترین و جنجال برانگیز ترین مرحله بوده که با مراحل قبلی تفاوت های خاصی داشت. در مراحل قبلی هم جبهه دوست و دشمن هویدا بود و هم عوامل و انگیزه های جنگ و آرمان ها و شعار ها. در تفکیک دوست از دشمن کمتر کسی دچار مغالطه و مرتکب اشتباه می شد، ولی در این مرحله که قوای اجنبی از کشور ما بیرون رفته و حضور نامرئی ولی فعال دشمن در جنگ برای همه نمایان و قابل درک نبود، ادامه جنگ برای تعداد زیادی غیرقابل توجیه جلوه می کرد، نمی دانستند که دشمن از در بیرون رفته ولی از دریچه مجدداً وارد شده، تغییر قیافه داده، نجیب کمونست با بروت های انبوهش کنار رفته، ولی وارث سیاست ها و وابستگی های او و در خدمت آقای او با پکول و عبا و قبا وارد صحنه شده، آنانکه از ماهیت حوادث و دست های بازیگر پشت پرده آن اطلاع دقیق نداشتند و تحت تأثیر بوق های تبلیغاتی دشمن قرار گرفته بودند، همه اطراف را بدون تفکیک و استثناء متهم می کردند، از درک عوامل جنگ و عاملین داخلی و خارجی آن عاجز بودند، یا از تبلیغات رسانه

مقدمه دسایس پنهان چهره های عربیان

های خبری وابسته به نیروهای که این جنگ را بر ملت ما تحمیل کرده اند متأثر بودند و یا قضاوت ها و موضعگیری های شان از تعصبات قومی، نژادی و لسانی مایه می گرفت، نمی دانستند که عاملین اصلی جنگ های متصل سقوط نجیب در واقع طرفداران ببرک کارمل بودند که پس از کودتای شهناز تنی و تصفیه خلقي ها زمام امور در ادارات ملکی و نظامی بطور کامل در اختیار آنان بود و قصد کودتای علیه نجیب و تعویض او به ببرک کارمل را داشتند، کارمل را به همین منظور از مسکو به کابل آوردند، موافقه KGB را در این رابطه حاصل کردند و واشنگتن و برخی از کشورهای مؤثر در منطقه نیز به آنان اطمینان داده، حمایت شانرا از چنین اقدامی ابراز داشتند.

آنها گمان می کنند که معاهده جبل السراج، با همه عواقب و پی آمدهای خونینی که داشت، يك حادثه تصادفی بوده، که فقط از فرصت طلبی ها و جاه طلبی های عده بی از گروهها مایه می گیرد، نه اینکه طراحان اصلی این توطئه، شبکه های خطرناک جاسوسی چون CIA و KGB اند که به قصد جلوگیری از تأسیس حکومت اسلامی طرح ریزی کردند، KGB برای این منظور بار دیگری جناح ببرک کارمل را بکار گرفت، با این تفاوت که در این نوبت بجای دعوت از قطعات شوروی، باید تحت پوشش جبهه ائتلافی با برخی از گروههای جهادی و چهره های حریص قدرت اقدام کند.

برای این حلقه ها درك این مطلب دشوار است که چرا مسکو و واشنگتن همزمان از معاهده جبل السراج و جبهه ائتلافی که براساس این معاهده تشکیل شد دفاع می کردند؟ نمی دانند که برای واشنگتن مهمترین مسئله در این مرحله جلوگیری از تشکیل حکومت اسلامی بدست مجاهدین بود، پیروزی جهاد و تأسیس حکومت اسلامی را خطر جدی برای منافع استعماری اش در کشورهای اسلامی می شمرد و گمان می کرد که اگر تجربه جهاد اسلامی را ناکام نسازند و از تأسیس حکومت اسلامی مانع نشوند، این پدیده به مناطق دیگری سرایت خواهد کرد، ملت های دیگر مخصوصاً آنهایی که از حضور امریکا و تسلط سیاسی،

دسایس پنهان چهره های عریان.....مقدمه

اقتصادی و فرهنگی غرب بر کشورهای شان به ستوه آمده، در پی نجات از سلطه اجانب و در جستجوی راههای رسیدن به آزادی و استقلال اند، از مجاهدین افغان تقلید خواهند کرد و مشکلاتی را که افغان های مجاهد برای اتحاد شوروی ایجاد کردند، نیروهای متأثر از جهاد افغان برای آنها در مستعمرات شان ایجاد خواهند کرد.

اینها نمی دانند که جنگ های این مرحله مثل سابق از بیرون بر افغانستان تحمیل شده، رقابت های منطقی عامل ادامه آن بوده، واشنگتن و مسکو و کشورهای وابسته به آنها بر این جنگ سرمایه گذاری و جناح های درگیر را حمایت می کنند.

افغانستان مخصوصاً خلال قرن ۱۹ و ۲۰ حیثیت معبری را داشت که استعمارگران می خواستند از آن عبورکنند و به اهداف عظمت طلبانه شان در دو طرف کشور ما دست یابند، در گذشته اتحاد شوروی می خواست از افغانستان عبورکند، به آبهای گرم و چاههای نفت خلیج برسد، رهبران کرملین همواره چه در زمان تزار و چه در دوران کمونست ها می گفتند: "سربازان روسی پایهای شانرا در بحر هند خواهند شست"

مسکو جنگ را بر کشور ما تحمیل کرد، نخست ذریعه کمونست ها و از طریق کودتاها، که پس از شکست کمونست ها خود وارد جنگ شد، اهمیت جنگ برای اشغال افغانستان و جلوگیری از تأسیس حکومت اسلامی در این کشور زمانی آشکار می شود که بدانیم مسکو یک میلیون سرباز را طی این ده سال جنگ، به افغانستان فرستاده است، مسکو بحدی بر این جنگ سرمایه گذاشت که کمرش را خم کرد و به زوال امپراطوری مخوف و بزرگش منتج شد و اکنون و پس از زوال اتحاد شوروی و با همه مشکلات فراوان اقتصادی که روسیه با آن مواجه است غرض ادامه جنگ در افغانستان با دولت نامنهاد ربانی کمک های بیدریغ مالی و نظامی می کند.

غرب نمی توانست پیشروی های روسیه را بسوی بحر هند و چاههای نفت

مقدمه دسایس پنهان چهره های عربیان

خلیج که عمدتاً در اختیار کمپنی های امریکائی و شرکایش بوده تحمل کند، در گذشته توان مقابله با شوروی را در خود نمی دید، مقاومت دلیرانه افغان ها را چنان یافت که در صورت حمایت از آن می توانست از این پیشروی مانع شود و انتقام شکست های قبلی اش را بکشد و منافع خود را در خلیج و حول و حوش بحر هند از خطر حفظ کند. پس از زوال اتحاد شوروی، امریکا می خواهد از افغانستان بعنوان يك معبر استفاده کند، به ذخایر نفت آسیای مرکزی دست یابد، کشور های آسیای مرکزی را از اتکا و اعتماد بر مسکو بکشد و از طریق افغانستان بخود وصل کند، از تسلط مجدد مسکو بر این کشور ها و منابع اقتصادی و ذخایر سرشار زیر زمینی شان مانع شود.

کشور هایی که در سرحدات جنوبی اتحاد شوروی قرار داشتند، از لحاظ منابع غنی اند، توجه کمپنی های غربی را بخود جلب کرده، از لحاظ سیاسی و اجتماعی بفرکر آزادی از سلطه مسکو اند، زمینه های نفوذ در آن وجود دارد، امریکا باید در کابل حکومت مزدور داشته باشد تا از این طریق به آسیای مرکزی راه بازکند.

این حقیقت که جنگ افغانستان جنگ کمپنی های نفت است، فقط از افراد کودن و بی خبر پنهان خواهد بود، افرادی که از اسرار پشت پرده، سازشها و توطئه ها اطلاعی ندارند، نمیدانند که مسکو در چه زمانی عوض نجیب و ببرک، ربانی و مسعود را انتخاب کرد؟ چرا انتخاب کرد، چه عواملی مسکو را به اینکار واداشت؟ چرا شورای نظار از ۱۹۸۲ به بعد به روس ها پیوست و از همان زمان سلاح و پول از روس ها دریافت می کند، این پیوستن، نه از جانب مسعود و نه از جانب مسکو يك اقدام تصادفی نبود، بلکه مسکو همواره در همه مستعمرات خود گروه كوچك و سازش پذیر را علیه گروه نیرومند و سازش ناپذیر انتخاب کرده، بر آن سرمایه گذاری نموده، برای سرکوبی مقاومت و ادامه سلطه خود بر مستعمراتش از آن استفاده کرده. این حقیقت از چه کسی میتواند پنهان باشد که منافع ستراتیژیک مسکو در این منطقه با ادامه جنگ در

دسایس پنهان چهره های عریان.....مقدمه

افغانستان گره خورده، همین انگیزه باعث شده که مسکو محوري را انتخاب کند که فقط بتواند وسیله ادامه جنگ شود و از تأمین ثبات و استقرار در افغانستان مانع گردد.

متأسفانه برخی ها تا هنوز از حقایقی که امروز افسران KGB و صاحب منصبان قطعات ارتش روس مستقر در افغانستان افشا کرده اند و کتاب های که در باره انکشافات این مرحله نوشته اند و از اسرار زیادی پرده برداشته اند، بی خبراند، نمی دانند که روس ها در جهت خریدن فرماندهان بدضمیر و جهاد فروش، سرمایه گذاری بر جنگ های داخلی میان گروه های مقاومت، استخدام چهره های چون مسعود برای این جنگ ها و عملیات مشترک علیه حزب اسلامی چه سرمایه گذاری های هنگفتی داشتند و چه تلاش های وسیعی نموده اند. از این بی خبر اند که حزب اسلامی بعنوان ستون فقرات مقاومت و بانی و مؤسس جهاد اسلامی هدف توطئه مشترک دشمنان اسلام قرار گرفت، ائتلاف کمونست ها و مجاهد نماها را به همین منظور ساختند و حمایت کردند و جنبش طالبان را به همین منظور ساختند و کمک نمودند. هم آهنگی میان این دو جناح را در روز های اول جنگ طالبان با حزب اسلامی همین نیروها ایجاد کردند.

نمیدانند که اسلام آباد از يك سو تحت فشار امریکا قرار داشت و نمی توانست سیاست مستقل، بدون تأثیر پذیری از سیاستهای امریکا را اتخاذ کند و از سوی دیگر تحت تأثیر این تبلیغات امریکا و حلقه های وابسته اش در پاکستان قرار داشت که اگر در کابل حکومتی تشکیل شود که در رأس آن رهبر پشتونی قرار داشته و حزب اسلامی در آن نقش مؤثر و تعیین کننده داشته باشد، قضیه پشتونستان را برای اسلام آباد ایجاد خواهد کرد و باعث تقویه جناح های اسلامی مخالف شان در پاکستان خواهد شد، به همین خاطر بود که جاوید ناصر رئیس ISI در روز فتح کابل بدست نیروهای حزب اسلامی، در جلسه ای که با برخی از رهبران گروه های جهادی در گورنر هاوس پشاور داشت گفت: پاکستان حتی به قیمت استفاده از قوای نظامی اش نخواهد گذاشت حزب اسلامی بر کابل

مقدمه دسایس پنهان چهره های عربیان

حکومت کند.

به این متوجه نیستند که چرا پاکستان دوبار ربانی را به حیث رئیس جمهور و مسعود را به حیث وزیر دفاع بر بقیه احزاب تحمیل کرد.

گمان می‌کنند که جنگ های بعد از سقوط حکومت نجیب، جنگ میان گروههای جهادی برای کسب قدرت است، در حالیکه جنگ مذکور ادامه جنگ های قبلی است، قومنده این جنگ بدست همان صاحب منصبانیست که در گذشته با همه مجاهدین مصروف جنگ بودند، ولی اکنون تنها با حزب می‌جنگیدند، لوی درستیز زمان نجیب، قومندانان گارنیزیون کابل، قومندانان فرقه های باقیمانده از رژیم کمونست، ملیشه های در خدمت روسها... نقش تعیین کننده را در جنگ داشتند و سوق و اداره جنگ بطور مطلق در دست آنها بود، از گروههای چون شوروی نظار فقط بعنوان یک رویوش استفاده شده است، این ها گمان می‌کنند که بعد از سقوط نجیب، جنگ پایان یافته، حکومت اسلامی تشکیل شده، قدرت به مجاهدین انتقال نموده، پس از آن بر سرتوزیع قدرت جنگی میان گروه های جهادی آغاز شده!! در حالیکه نه جنگ قبلی برای یک لحظه خاموش شده، نه قدرت به مجاهدین انتقال یافته و نه حکومت مجاهدین زمام امور را در دست گرفته، بلکه جنگ به روال قبلی اش تحت قومنده افسران کمونست ادامه یافته، زمام امور در کابل بطور کامل در اختیار کمونست ها بود، ارگ، وزارت دفاع، وزارت امنیت دولتی، رادیو، تلویزیون، میدان هوایی، امنیت شهر، کمربند امنیتی، نقاط حاکم در شهر و اطراف آن کاملاً در دست کمونست ها و ملیشه ها بود، مجاهدینی که به کابل رفته بودند حیثیت مهمانان آنرا داشتند که بخاطر تصفیه به کابل دعوت شده بودند.

در کتاب (دسایس پنهان، چهره های عربیان) جریانات این مرحله، تا قبل از سقوط کابل بدست جنبش طالبان، بررسی گردیده، امیدواریم در آینده نه چندان دور مراحل قبل و بعد آنرا نیز طی کتاب های مستقل بررسی کنیم.

قصد ما از بررسی این جریانات فقط این است که ملت هوشیار و مؤمن ما

دسایس پنهان چهره های عریان.....مقدمه

دسته‌های نامرئی دشمنان اسلام را که این حوادث دردناک و خونین را باعث شدند درک کنند، گروه‌های وابسته را که در خدمت اجانب قرار دارند و برای منافع آنان می‌جنگند شناسائی کنند، در شناخت عوامل جنگ و افزارها و انگیزه های آن اشتباه نکنند، شناخت دقیق از وضعیت کشور و منطقه و عوامل ذیدخل در جریان‌ات داشته، در روشنائی آن بتوانند تصمیم شایسته ای برای نجات از این حالت دردناک اتخاذ کنند.

ما به آینده امیدواریم و مطمئنیم که این مرحله نیز حتماً پایان خواهد یافت، توطئه هاخنتی خواهد شد، دشمنان پیدا و پنهان در برابر عزم و ایمان ملت صبور و شکیبای ما شکست خواهند خورد و آرمان شهدای بخون خفته ما حتماً و بزودی تحقق خواهد یافت. و ما ذلك علي الله بعزیز

حکمتیار

۱۳۷۸/۲/۴

دسایس پنهان چهره های عریان خروج قوای شوروی

خروج قوای شوروی

بریژنف دبیرکل حزب کمونسنت شوروی به این امید و تصور قطعات مجهز قوای شوروی را به افغانستان فرستاد که ارتش سرخ می‌تواند در مدت کمتر از سه ماه جریان قضایا را مهارنموده، بر اوضاع کاملاً مسلط شود و نیروهای مقاومت را سرکوب و رژیم "انقلابی!" را در برابر نیروهای "ارتجاعی!" بحدی تقویه کند که واهمه سقوط آن برای همیشه از میان برود. مگر این آرزو نه تنها به جایی نرسید و واهی از آب در آمد بلکه سرآغاز زوال امپراطوری بزرگ و مهیب روس گردید. فیصله اعزام قوا به افغانستان در شرایطی صادر گردید که:

۱- هیچ قدرت نظامی جهان جرأت مقابله و تصادم با مسکو را در خود نمی‌دید، ابرقدرت دیگر جهان، امریکا، در مقابله با روسها در جنگ ویتنام، به چنان شکست شرم آور و فضیحتباری مواجه شده بود که درگیری مجدد با قوای روسی را در هیچ نقطه دنیا خصوصاً آسیا و کشور های همجوار شوروی نمی‌توانست تصور نماید.

۲- در قضایای بین المللی، امریکا با سرعت روز افزون عقب نشینی می‌کرد، واشنگتن پایگاه های نظامی، بازار های فروش اسلحه و رژیم های وابسته بخود را یکی پی‌دیگر از دست میداد. در اغلب کشور های آسیا، اروپا، افریقا و

خروج قوای شوروی دسایس پنهان چهره های عریان

امریکای لاتین علیه رژیم های ارتجاعی وابسته به امریکا، تحولات انقلابی، کودتاهای نظامی و قیام های مسلحانه صورت می گرفت و نیروهای متأثر از افکار کمونستی به قدرت رسیده و تعداد رژیم های طرفدار مسکو روبه افزایش بود. در هر گوشه جهان اگر خبری از دگرگونی ها، کودتا های عسکری، قیام های مسلحانه، شورشها، تظاهرات، سرنگونی يك رژیم و تسلط رژیم دیگری انتشار می یافت، در اسرع وقت به همگان معلوم میشد که در همه حوادث مذکور دست اندرکاران اصلی صحنه ها کمونستهای طرفدار مسکو می باشند.

۳. کشور هائیکه زمام امور آنها در دست کمونستها می افتاد و یا توسط ارتش سرخ اشغال می گردید، هرگز قادر نبودند که استقلال و آزادی خویش را مجدداً بدست آورند، ذهنیت حاکم بر جهان این بود که آزادی مجدد این کشورها دیگر ممکن نیست.

۴. در امریکا حزب دیموکرات قدرت را در دست داشت، مردم امریکا به این دلیل در مقابل جمهوری خواهان به دیموکراتها رأی داده بودند که حزب دیموکرات مخالف جنگ و تصادم با مسکو بوده، با تکرار حوادثی شبیه قضیه ویتنام مخالفت می ورزید. و توجه به وضع داخلی کشور را نسبت به مسائل خارجی ترجیح میداد. در این جا بمنظور درک بهتر وضعیت سیاسی آنوقت امریکا و توضیح کیفیت ذهنی زمامداران آن تذکر يك جریان خاصی را ضروری می پنداریم:

ما بخاطر وارد آوردن آخرین ضربه بر پیکر نیم جان رژیم کمونست امین، ترتیبات يك اقدام عسکری را گرفته بودیم، افسران وفادار بما پیام فرستادند که: "قطعات اردو از هر لحاظ آماده قیام هستند، اما طبق اطلاعات ما شوروی ها درقبال این تحول بی تفاوت نمانده حتماً به مداخله نظامی متوسل می شوند. شما از کشور های همسایه، مخصوصاً از امریکا توضیح بخواهید که در صورت مداخله نظامی روسها در افغانستان عکس العمل واشنگتن چه خواهد بود؟"، تا این زمان هیچگونه تماس مستقیم و یا غیر مستقیم با امریکائی ها نداشتیم. من

دسایس پنهان چهره های عریان خروج قوای شوروی

نمی خواستم با امریکائی ها آنهم در رابطه با همچو مسئله مهم و حساس داخل تماس شوم، اما بعداً "مناسب دانستیم تا رأی آنها را در مورد مداخله احتمالی روسها و چگونگی آن و عکس العمل آمریکا در برابر چنین تجاوزی را معلوم نمائیم. استاد امین الله مسئول بخش روابط بین الملل را توظیف نمودم تا در همین رابطه با کنسول آمریکا در پشاور صحبت نماید که آیا آنها گزارش های حاکی از مداخله نظامی شوروی و اعزام قوا به افغانستان را مؤثق میدانند یا نه؟ و احتمال وقوع این امر را در چه حدی می بینند؟ و اگر بالفرض روسها کشور ما را مورد تجاوز قرار دهند عکس العمل آنان چه خواهد بود؟

کنسول آمریکا بوی گفت: "از دادن پاسخ به این سؤال عاجزم، در این رابطه ضمن تماس با واشنگتن جواب رسمی دولت را بزودترین فرصت به اطلاع شما خواهم رساند" در جریان هفته، کنسول به استاد امین الله جواب رسمی حکومت آمریکا را به شرح آتی اطلاع داد "واشنگتن گمان نمی کند که روسها افغانستان را مورد تجاوز قرار داده و به این کشور نیروی نظامی بفرستند. اگر احیاناً مسکو به چنین کاری مبادرت ورزد، مقابلتاً واشنگتن نیز بدو کار اقدام خواهد کرد:

الف: جریان مذاکرات سالت ۲ را با روسها متوقف می سازد .

ب: سلسله ارسال گندم به شوروی را قطع می نماید."

مفهوم این جواب کاملاً روشن بود و در مقابل روس، سیاست پسیف و انفعالی آمریکا را که از احساس ضعف و ناتوانی واشنگتن در برابر مسکو مایه می گرفت کاملاً بر ملا می ساخت. چند روز بعد قوای شوروی از طریق هوا و زمین به کابل سرازیر شدند، امین را به قتل رسانیده و بیک کارمل را بر کرسی اقتدار نصب کردند. آنگاه عکس العمل رسمی واشنگتن از زبان کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا چنین بود: "امریکا تجاوز نظامی اتحاد شوروی را برکشور مستقل افغانستان بشدت محکوم می کند، ... و صریحاً اعلام می نماید که پیشروی مزید آنها را به استقامت جنوب تحمل نخواهد کرد..." مفهوم این موضع رسمی آمریکا کاملاً آشکار بود و به وضاحت نشان می داد که واشنگتن، افغانستان را

خروج قوای شوروی دسایس پنهان چهره های عریان

از مدتها قبل در دائره نفوذ اتحاد شوروی پذیرفته و در قبال تجاوز نظامی مسکو بر این کشور عکس العمل خاصی از خود نشان نخواهد داد، ولی اگر روسها به استقامت جنوب پیشروی مزید نمایند با عکس العمل امریکا مواجه خواهند شد. بریژنف نبض واشنگتن را خوب تشخیص داده بود. به همین دلیل با کمال جرأت و اطمینان در کنفرانس مطبوعاتی اش در دهلی جدید گفت: حوادثی که در سرحدات افغانستان به وقوع پیوسته است، نهایتاً در ظرف سه ماه آینده بکلی به پایان رسیده و در این کشور امنیت کامل تأمین خواهد شد"

مگر بریژنف به سختی اشتباه می کرد، از درك وضعیت عاجز بود و پندار اشتباه آمیزی از اوضاع کشور ما داشت، قوای روسی از ۶ جدی ۱۳۵۸ تا ۲۵ دلو ۱۳۲۷ هجری شمسی (نه سال و دو ماه) با استفاده از تمام نیرو و توان خود و پس از آنکه از ارتکاب هیچ جنایتی در جهت سرکوبی نیروهای مقاومت دریغ نوزیده، کلیه وسائل را آزمودند، مگر بیاری خدای خیرالناصرین و شجاعت مجاهدان پایدار نه تنها مؤفق به سرکوبی مقاومت نشدند، بلکه از نیرومندی روز افزون آن نیز نتوانستند جلوگیری نمایند و سرانجام به خروج از این کشور مجبور گردیدند.

عوامل اساسی ناکامی شوروی و مجبور شدن به اخراج قوایش از افغانستان قرار ذیل بود:

۱- با گذشت هر روز به تعداد کشته شدگان نظامیان شوروی در جریان جنگ افزوده میشد. این مسئله بصورت طبیعی منجر به ایجاد نفرت و انزجار از جنگ در میان نظامیان شوروی و اقارب و رفقای شان گردیده، باعث می شد تا جنگ در افغانستان را يك تلاش ناکام و بی حاصل بشمارند. این احساس به تدریج مورال جنگی آنان را روز بروز ضعیف تر می ساخت.

۲- مصارف مالی جنگ به حدی رسیده بود که دیگر برای اقتصاد ورشکسته و مفلوج اتحاد شوروی قابل تحمل نبود.

۳- روسها به حل اختلافات شدید داخلی جناحهای مختلف خلق و پرچم مؤفق

دسایس پنهان چهره های عریان خروج قوای شوروی

نگردیده و نتوانستند یک حزب قوی افغانی تشکیل و از متن آن یک اردوی مطمئن و قابل اعتماد افغانی را بسازند، بار جنگ کلا" بردوش شورویها بود. در چنین جنگ نه پیروزی برای آنان ممکن بود و نه تحمل تلفات ناشی از جنگ.

۴. زمامداران تندرو و کهنه کارکرملن مخصوصاً "آنهائیکه فیصله اعزام قوا به افغانستان را صادر نموده بودند یا با مرگ طبیعی درگذشتند و یا بدلائل دیگری از صحنه کنار رفتند و زمام امور بدست کسانی قرار گرفت که میخواستند اتحاد شوروی را در اسرع وقت از زیان های طاق فرسای مالی و جانی این جنگ بی نتیجه و بی ثمر نجات دهند و در نتیجه خاتمه جنگ، فرصت و کریدت حل معضلات اقتصادی ملت شانرا بدست آورند.

۵. شورویها در جریان تهاجم نظامی تقریباً "یک میلیون سرباز به افغانستان فرستادند، طوریکه پس از مدتی قطعات قبلی را با قطعات تازه نفس تعویض می کردند، قطعات شکست خورده قبلی حین بازگشت، کلیه تأثرات منفی جنگ را با خود به شوروی منتقل نموده و احساسات ضد جنگ را در مردم تشدید می کردند.

۶. فشار بین المللی بر شورویها، به علت اقامت طولانی در افغانستان و عدم مؤفقیت عملی آنها در جنگ روز بروز افزایش می یافت.

۷. ناکامی عملی روسها در میدان جنگ و عدم توانائی آنها در سرکوبی و حتی تضعیف مقاومت باعث سرافکنندگی هرچه بیشتر کرملن نزد رقبایش در جهان می گردید.

خروج آبرومندان

با لآخره مسکو فیصله کرد قوایش را از افغانستان خارج سازد. اما می خواست:

الف: خروج آبرومندان باشد.

ب: بر قطعات روسی در جریان انسحاب و اخراج حملاتی صورت نگیرد.

ج: با این طعنه مواجه نشوند که روسها رفقا و دوستانشانرا در آستانه مرگ

خروج قوای شوروی دسایس پنهان چهره های عریان

تنها و بی پشتوانه رها کردند.

د: از اثرات منفی جنگ مصئون بماند.

ه: اخراج و انسحاب بر اساس توافقی با امریکا صورت گیرد تا علی الاقل دنیا آنرا در نتیجه انعقاد يك معاهده و بر اساس صلح دوستی مسکو تلقی کند نه نتیجه يك شکست نظامی.

شوروی اصرار میورزید که باید بقای رژیم نجیب تضمین گردد، استدلال شان این بود که "هرگاه رژیم نجیب ابقاء نگردد و یا اینکه کمونست ها در حکومت شریک نباشند، نمیتوان حیات آنانرا تضمین کرد، همه آنها به ترك کشور مجبور خواهند شد، در حالیکه مسکو توانائی آنها ندارد تا به چند صد هزار کمونست و طرفدارن شان در کشور خود پناه دهد. شورویها چنین وانمود می کردند که اینک هم اسم حزب دیموکراتیک خلق تغییر یافته و هم خط مشی آن و حالا این حزب بنام حزب وطن یاد میشود! بجای کمونیسم به اسلام رو آورده است!! در قانون اساسی به الفاظ صریح نوشته است که دین رسمی کشور اسلام است!!! مصالحه ملی را اعلان کرده است!! زمام حکومت را به افراد بی طرفی چون حسن شرق سپرده است!! و آماده تشکیل حکومت ائتلافی با مجاهدین می باشد، فلذا مجاهدین باید از مواقف جدی و انعطاف ناپذیر شان تنازل نموده تشکیل حکومت ائتلافی با حزب وطن را بپذیرند.

واشنگتن بنا بر دلائل آتی با موضع مسکو توافق نظر داشت:

- ۱- مهمترین مسئله از نظر واشنگتن شکست روسها، انسحاب قوای شان از افغانستان و به این ترتیب گرفتن انتقام جنگ ویتنام بود.
- ۲- حزب جمهوری خواه امریکا می خواست که قوای شوروی در زمان اقتدار این حزب از افغانستان خارج شود و به این ترتیب این افتخار چون ریکارد فراموش نشدنی ای در دیوان سیاست خارجی امریکا به نفع این حزب ثبت شود و از امتیازات آن در انتخابات قریب الوقوع آینده بهره برداری نموده بار دیگری در انتخابات پیروز شود.

دسایس پنهان چهره های عربیان خروج قوای شوروی

۳. امریکائی ها می خواستند به گورباچف که در تجزیه و فروپاشی اتحاد شوروی از وی استفاده خوبی شده می توانست، این امتیاز را بدهند که عقب نشینی قوای شوروی از افغانستان آبرومندانه صورت گرفته و حکومت طرفدار مسکو در کابل به قوت خودش باقی مانده است.

۴. امریکا بنا بر دلائل ذیل نمی خواست که همزمان با انسحاب قوای شوروی از افغانستان رژیم نجیب سرنگون گردیده و بجای آن حکومت اسلامی بدست مجاهدین تأسیس گردد:

الف: بدیل دیگری بجای نجیب نداشت تا حکومت مورد نظر واشنگتن را در کابل تشکیل دهد.

ب: از تشکیل حکومت اسلامی بدست مجاهدین به دلائل آتی احساس خطر می کرد:

یک - از تکرار تجربه ایران هراس داشت، نمی خواست در کنار ایران رژیم انقلابی دیگری رویکار آمده منافع امریکا را در منطقه و مخصوصاً خلیج بیش از پیش مورد تهدید قرار دهد.

دو - قیام اسلامی افغانها، شعارهای جهادی شان و مقابله با یک ابر قدرت بزرگ استعماری و پیروزی معجزه آسای مجاهدین در پایان این جنگ نابرابر، باعث بیداری مزید امت، تحریک احساسات جهادی و احیای فریضه جهاد می گردید. قدرت های حاکم بر سرنوشت کشور های اسلامی و منابع اقتصادی آنها، همواره از چنین پیش آمدی در هراس بوده، برای جلوگیری از آن تلاشهای وسیع و خستگی ناپذیر بعمل آورده و مصارف گزافی را متحمل شده اند. کشورهای اسلامی که به بازار فروش اسلحه، مارکیت مصنوعات و ذخایر مواد خام آنها مبدل شده اند و این قدرتها بصورت مستقیم و غیرمستقیم بر مقدرات آنها حکمرانی دارند، تداوم و پیروزی جهاد افغانستان را باعث عواقب خطرناک می شمردند، میدانستند که چنین حادثه ای میان نیروها ی اسلام گرا و آزادی خواه کشور های متذکره این احساس و امید را قوت می بخشد که می توانند

خروج قوای شوروی دسایس پنهان چهره های عریان

مانند افغانها از طریق توسل به جهاد، آزادی کشورهای شان را بدست آورند. شبکه های استخباراتی و مبصرین سیاسی امریکا، جنبش نوین جهادی در فلسطین اشغالی، جهاد مسلحانه کشمیر، تحولات الجزایر، حوادث مصر، تحركات نیروهای اسلامی در سودان و یمن و نهضت های اسلامی و جهاد بر خاسته در سرتاسر جهان را نتیجه طبیعی جهاد افغانستان می پنداشتند و بصورت مستمر به قصر سفید و کمیسیونهای روابط خارجی مجلس سنا گذارهایی را ارائه می نمودند که گویا ادامه جهاد افغانستان اثرات زیانباری را برای منافع امریکا در کشور های اسلامی در پی خواهد داشت. اگر این جهاد به هدف نهائی اش، که تشکیل حکومت اسلامی است نایل آید و بزودی این تجربه ناکام نگردد، جلوگیری از عواقب وخیم و خطرناک آن برای امریکا دشوار خواهد بود. شبکه های استخباراتی مذکور در گذارش های خود به این نکته نیز اشاره می کردند که با توجه به صدمات وارده بر منافع امریکا و درد سرهای ناشی از انقلاب ایران، (در حالیکه ایران از یک فرقه کوچک مذهبی امت اسلامی نمایندگی می کند) هرگاه حکومت اسلامی بدست مجاهدین افغان در کابل تأسیس شود و افغانستان به حیث محوری برای مسلمانان سنی مذهب جهان مبدل گردد، مقابله با این جریان و اثرات وسیع آن در آینده برای امریکا ناممکن خواهد بود.

شبکه های مزبور این خبردروغین را نیز در گزارش های خود درج می کردند که گویا از جمله گروههای جهادی، حزب اسلامی با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران روابط عمیقی داشته و در سطح جهانی بخاطر فعالیت های تروریستی، مراکز تربیتی و عملیاتی مشترکی تأسیس نموده اند! آنان برای اثبات این ادعای واهی خویش به اقامت جناب آقای ابوشریف فرمانده کل اسبق سپاه پاسداران ایران و سفیر سابق آن کشور در اسلام آباد، در کنار حزب اسلامی استناد می کردند. حال آنکه آقای ابوشریف در پاکستان به صفت یک مهاجر زندگی می کرد و بنابر مشکلاتی که با حکومت ایران داشت، نمی توانست به آن کشور سفر نماید.

دسایس پنهان چهره های عریان خروج قوای شوروی

توافق مسکو و واشنگتن

واشنگتن و مسکو جهت کاهش اختلافات شان در رابطه با معضله افغانستان بر نکات ذیل به توافق رسیدند:

۱- قوای شوروی تا تاریخ ۲۵ دلو ۱۳۲۸ هـ ش مطابق ۱۵ اپریل ۱۹۸۹ م از افغانستان خارج میشود.

۲- حکومت نجیب به حال خود مانده، کمک های مالی و نظامی شوروی به این حکومت ادامه می یابد.

۳- کمک ها به مجاهدین متوقف شود و مجاهدین و ادار گردند تا از راه تفاهم با حزب وطن مشکل را حل نمایند.

۴- بر تقسیم الاوقات خروج قوای شوروی و معاهده مربوطه در جریان مذاکرات ژنیو، درحالی امضاء شود که نمایندگان حکومت های پاکستان و افغانستان نیز در آن اشتراك داشته باشند و طرف های اصلی مذاکرات و امضاکننده معاهده باید نمایندگان حکومت های پاکستان و افغانستان باشند، نه نمایندگان مسکو و واشنگتن !!

۵- امریکائی ها تلاش خواهند کرد که نماینده مجاهدین نیز در این مذاکرات به حیث ناظر شرکت نماید، تا به رعایت معاهده مذکور ملزم گردند، و برای جهانیان نیز چنین وانمود شود که امریکائی ها بر سر مجاهدین با مسکو معامله نکرده، بلکه در حضورداشت آنان معاهده مورد رضایت شانرا امضا نموده اند.

موقف پاکستان

دراین هنگام زمامداری حکومت پاکستان را شخص فوق العاده نرم و ضعیفی چون جونیجو بعهدہ داشت، او از يك طرف می خواست خروج قوای شوروی در دوران حکومت وی صورت گیرد و بدین ترتیب شخص او و حزب

خروج قوای شوروی دسایس پنهان چهره های عریان

مربوطه اش (مسلم ليك) در بين ملت اعتبار و حيثيت خاصى بدست آورد و از جانب ديگر با ارائه پاسخ مثبت به خواسته های امريكا، برای حکومت ضعيفش تائيد و پشتوانه قوی خارجی پيدا کند. روی همين ملحوظات نامبرده حامی جدی مذاکرات ژنيو و توافقات مسکو و واشنگتن بود و می گفت: باید به خروج قوای شوروی اکتفا کرد، حکومت نجیب برسمیت شناخته شود و کمک های نظامی به مجاهدين متوقف گردد. موصوف بنا بر اصرار امريكا بطور جدی از مجاهدين می خواست که حتماً در مذاکرات ژنيو شرکت کرده و از هر گونه مخالفت با مذاکرات و معاهده مذکور اجتناب ورزند !!

ولی ما با قاطعیت، صراحت و بطور مکرر با این مذاکرات و شرکت در آن مخالفت ورزیده و این مطلب را طی کنفرانس های متعدد مطبوعاتی اعلام داشتیم که:

الف: در مذاکرات ژنيو هيچ کسی نمیتواند از مجاهدين و ملت افغان نمايندگی و ترجمانی نماید.

ب: ما نسبت به نتایج این مذاکرات هیچگونه التزامی نداریم.

ج: تا زمانی که قدرت از رژیم دست نشاندۀ مسکو به يك حکومت مؤقت انتقال نیابد، بحران افغانستان حل نخواهد شد.

د: مفهوم امضاء معاهده میان نمايندگان پاکستان و نجیب در رابطه با مسئله افغانستان این است که اطراف اصلی قضیه این ها اند و گویا منازعه سرحدی ای بین پاکستان و افغانستان بوجود آمده بود که در نتیجه مذاکرات میان نمايندگان دو طرف در ژنيو و امضای معاهده مذکور حل و فصل گردید .

بمنظور رفع اختلاف شدید و معلن میان مواقف ما و وزارت امور خارجه پاکستان، ترتیبات اجلاس مشترك رهبران تنظیم های جهادی و وزیر امور خارجه وقت پاکستان گرفته شد. در این جلسه صاحبزاده يعقوب خان استدلال ناقص و خیلی ضعيفی در دفاع از مذاکرات ژنيو داشت و در اخير گفت:

پاکستان بنا بر مجبورتی هایی که دارد در این مذاکرات شرکت می کند و از

دسایس پنهان چهره های عربیان خروج قوای شوروی

شما نیز توقع می‌رود تا مجبوریت های ما را درك کرده و با مذاکرات مذکور توافق نمائید. بنده در پاسخ گفتم:

"نباید عجله داشت، قوای شوروی حتما" از افغانستان خارج می‌شوند، چه معاهده ژنیو صورت بگیرد و چه نگیرد، زیرا مسکو مکرراً این مطلب را اعلام نموده که در هر صورت قوایش را از افغانستان خارج می‌سازد. "در مذاکراتی که نماینده نجیب شرکت داشته باشد نه اشتراك شما مناسب است و نه اشتراك هیئت مجاهدین. شما روی انتقال قدرت از نجیب به يك حکومت مؤقت بی طرف تأکید کنید، استدلال نمائید که در صورت ابقای نجیب در قدرت، جنگ خاتمه نمی‌یابد و امنیت تأمین نمی‌شود. ما هم مجبوریت های خاصی داریم که باساس آن ما را نیز از توافق با این مذاکرات معذور بشمارید."

در عکس العمل به پاسخ بنده، صاحب زاده یعقوب خان خیلی ها دور از آداب و عرف دیپلماتیک و با لهجه عصبانی گفت:

"پاکستان يك کشور آزاد است و هر پالیسی را که بخواهد می تواند اتخاذ نماید، ما نمی‌توانیم منافع کشور خود را به خطر انداخته، فدای اقتدار کسی بسازیم..."

من برایش گفتم:

"شکی نیست که پاکستان يك کشور آزاد است و میتواند سیاست دلخواه خود را داشته باشد، اما در مورد پاکستان نه در رابطه با افغانستان. مانیز این حق را داریم که در رابطه با کشور خود سیاست مورد نظر خویش را اتخاذ نموده و نگذاریم سرنوشت ما را دیگران رقم زنند و قربانی های ملت ما به هدر رود. رئیس آی اس آی ضمن مداخله، از تندى مزید مشاجره جلوگیری نموده، صاحبزاده یعقوب خان را به بهانه ای، چند لحظه از جلسه با خود بیرون برد. پس از بازگشت، وی و وزیر خارجه خواستند تا مشاجره تند قبلی جبران شده و جلسه در فضای آرام پایان یابد.

جنرال ضياءالحق رئيس جمهور وقت پاکستان نیز در مورد موضعگیری

خروج قوای شوروی دسایس پنهان چهره های عریان

حکومت جونیجو به ارتباط قضیه افغانستان نگران بود، به جونیجو میگفت: "روسها حتماً از افغانستان خارج می‌شوند، باید بر موقف قبلی خود (انتقال قدرت به یک حکومت مؤقت) اصرار ورزیم. نباید به شرط مسکو در رابطه با ابقای حکومت نجیب تسلیم شویم."

شاید وی میدانست که بقای نجیب چه عواقب خطرناکی را برای افغانستان و پاکستان در پی خواهد داشت. اما جونیجو به مشوره های ضیاءالحق اعتنای خاصی نکرد. هیچکسی نمی‌توانست تصور نماید که جونیجو نه تنها به مشوره های منع خودضیاءالحق اعتنائی نکند، بلکه بر خلاف مشوره هایش به صراحت گام بردارد، ولی چنین شد. جونیجو بمنظور حصول حمایت احزاب سیاسی به نفع موقف خویش در رابطه با معاهدۀ ژنیو، کنفرانس (میزگرد) مشتمل بر تمامی احزاب را دائرکرد و غرض جلب حمایت ملی به شهرهای مهم پاکستان سفر کرده و طی جلسات عمومی به نفع این مذاکرات تبلیغات زیادی نمود. شاید عوامل متعدد دیگری نیز باعث انحلال حکومت جونیجو شده باشد، ولی بگمان من مهمترین عاملش اختلاف وی با ضیاءالحق بر سر معاهدۀ ژنیو بود.

در جریان این مذاکرات ما جلسات متعدد طولانی با جنرال ضیاءالحق داشتیم، حتی یکی از این جلسات که شام آغاز گردیده بود، قبل از نماز فجر به پایان رسید. موضوع اصلی مورد بحث این جلسات عبارت بود از:

با مشکلات احتمالی ای که در نتیجه توافقی مسکو و واشنگتن و معاهده ژنیو بروز خواهد کرد، چگونه مقابله کرده و از ایجاد سوء تفاهم بین پاکستان و مجاهدین به چه شکل جلوگیری نمائیم؟ در نتیجه همین جلسات مرحوم ضیاءالحق با خود فیصله کرد که به فشارهای امریکا تسلیم نشود و نگذارد که پاکستان زیر چنین فشارها، در مورد معضله افغانستان گامی بردارد که در قبال قربانی های ملت افغان و آرمان مجاهدین با جفا مترادف باشد. اتخاذ چنین تصمیم، کارآسانی نبوده، بر عکس این تصمیم به قیمت جان مرحوم ضیاءالحق تمام شد. من به صراحت و اطمینان کامل گفته می‌توانم که ترور مرحوم ضیاءالحق

دسایس پنهان چهره های عریان خروج قوای شوروی

و انفجار هواپیمای حامل وی نتیجه همین تصمیم بود.

حملات بر قوای در حال خروج

موافقت نامه که در رابطه با انسحاب مصئون قوای شوروی در ژنیو صورت گرفته بود، در مخالفت با آن اعلام داشتیم: تا لحظه ای که آخرین فرد قوای شوروی از مرز افغانستان عبور میکند، حملات مجاهدین بر قطعات در حال خروج روسی ادامه می یابد. هدف این بود که از یکطرف بجهانیان ثابت کنیم که قوای شوروی در نتیجه شکست از افغانستان خارج می شود، نه بنا بر ترحم بر افغانها و نه به اساس موافقه ژنیو، و از جانب دیگر می خواستیم عملاً "به مسکو تفهیم کنیم که مسئله افغانستان از طریق تفاهم با واشنگتن یا کشورهای همسایه نه، بلکه از طریق تفاهم با خود افغانها و با احترام به آزادی و استقلال افغانستان میتواند حل شود. این حملات در واقع نتیجه طبیعی اهانتی بود که در مذاکرات ژنیو در حق مجاهدین روا داشتند. ما مجبور بودیم به همه ثابت کنیم که افغانها وصایت و قیمومیت هیچکسی را نمی پذیرند و به احدی این حق را نمیدهند که بر سر آنها با دیگران معامله کند. به ارتباط خروج قوای روسی اظهار مطلب خاصی را مفید می شمارم: از طریق مامورین پاکستان برایم پیشنهاد شد که جهت مذاکره مفصل و رفع سوء تفاهم بین حزب اسلامی و امریکا، با یک مامور عالیرتبه و با صلاحیت امریکائی مؤظف در امور افغانستان مقیم پاکستان ملاقات کنم، موافقه کردم، این ملاقات در زمانی صورت می گرفت که واشنگتن از این ناحیه شدیداً "مشوش بود که مبادا با خروج قوای شوروی از افغانستان، حکومت نجیب از کنترل اوضاع عاجز شود، مبادا مجاهدین با یک اقدام غیرمترقبه به قدرت برسند و درکنار ایران حکومت اسلامی دیگری در منطقه ظهور کند. بنا بر همین واهمه سی آی ای تلاش های متعددی برای ترور بنده داشت. در جریان مذاکره با این مأمور امریکایی از او پرسیدم: می شنوم که مامورین سی آی ای در

خروج قوای شوروی دسایس پنهان چهره های عریان

چند ماه اخیر، از افغانها و پاکستانی‌ها می‌پرسند که غیابت حکمتیار چه تأثیری بر آینده مقاومت خواهد داشت، هدف شما از این سروری چیست؟ از سروری شما و گزارشهای دیگری که در یافت داشته ام گمان می‌کنم که سی‌ای ای برنامه ترور بنده را زیر غور دارد، بمن بگوئید: چرا اینکار را می‌کنید؟ او سراسیمه شد با وارخطائی گفت: سوگند می‌خورم که چنین قصدی نداریم برعکس بشما احترام داریم و اعتراف می‌کنیم که شما و حزب تان در مقاومت علیه قوای اتحاد شوروی نقش محوری و تعیین کننده داشتید. در پایان ملاقات رو به من کرد و گفت: اجازه بدهید پیام خصوصی رئیس جمهور را بشما برسانم، او با موقف شما در مورد ادامه حملات بر قوای در حال خروج شوروی شخصا موافق است خواست این مطلب را به شما برسانم.

این مأمور امریکائی گمان می‌کرد که شاید با این پیام خاص و مهم رئیس جمهور آمریکا، همه شکوک و شبهات من در باره واشنگتن مرفوع گردیده و به اطمینان و احساس امتنان مبدل خواهد شد، زیرا او حتما شخصیت‌های بزرگی در کشورهای مختلف قاره آسیا را دیده که با یک هلوی تلفونی مأمور پائین رتبه سفارت امریکا تا مدت‌ها، احساس فخر می‌کند و از شادی در جامه نمی‌گنجد. ولی من در آن روز و پس از شنیدن پیام خصوصی رئیس جمهوری، از سیاست‌های دور و منافقانه زمامداران واشنگتن نفرت و انزجاری در خود احساس کردم که سابقه نداشت!! مقامات امریکایی در رابطه با انسحاب آبرومندان قوای شوروی از افغانستان، موافقت نامه را در ژنیو با هیئت روسی امضا می‌کند ولی تا هنوز رنگ امضای شان در پای این معاهده خشک نشده که به مخالفان سرسخت این معاهده و طرفداران جدی ادامه حملات بر قوای در حال خروج شوروی، از جانب رئیس جمهور خود پیام خصوصی می‌فرستند که با سیاست ادامه حملات آنان موافق اند!!

دسایس پنهان چهره های عریان خروج قوای شوروی

پیغام های مسکو

مقامات کرملن در این مرحله ذریعه هیئت های خود و از طرق دیگری بما پیغام های متعددی فرستادند، باری گرباچف رئیس جمهور شوروی مشاور خاص و مورد اعتماد خود را غرض گشایش باب مذاکره با مجاهدین و رساندن پیغام رسمی بما به پاکستان فرستاد. موصوف در دفتر حزب اسلامی در اسلام آباد با من ملاقات کرد، خلاصه گفتگوی میان ما قرار ذیل بود:

۱- گرباچف تصمیم جدی گرفته تا قوای شوروی را از افغانستان خارج سازد، از این ناحیه به شما اطمینان میدهم در این مورد هیچ شك و شبهه ای نداشته باشید.

۲- اسرای جنگی روسی را بما بسپارید، زیرا این کار موقف گرباچف را در برابر حلقاتی که طرفدار ابقای قوای شوروی در افغانستان اند، تقویت می بخشد.

۳- بایست با حزب وطن که در ساختار فکری آن تغییرات بنیادی آمده و خط مشی کمونستی سابقه اش را ترك کرده، حکومت ائتلافی تشکیل بدهید، ما حاضریم در این رابطه میان شما وساطت کنیم.

۴- اگر حزب وطن در قدرت سهیم نباشد چگونه می توانیم حیات اعضای این حزب را تضمین نمائیم؟

۵- شوروی توان پناه دادن به تمام اعضای حزب وطن و تعداد زیاد طرفداران رژیم نجیب را ندارد، ایشان باید با اطمینان از آینده خویش در کشور خود شان باقی بمانند.

۶- آیا مسکو پس از اخراج قوای شوروی روی دوام دوستی عنعنوی خود با افغانستان حساب کرده میتواند؟

۷- آیا با خروج قوای شوروی، افغانستان به پایگاه ضد شوروی مبدل نخواهد شد؟

۸- نامبرده خیلی علاقمند بود تا بداند که آیا تعلقات دوستانه کابل-مسکو

خروج قوای شوروی دسایس پنهان چهره های عریان

بالخصوص در ارتباط به فروش اسلحه کمافی السابق ادامه خواهد یافت ؟
وقتی که من به سخنانم آغاز کردم، وی به این بهانه خود را بمن نزدیک کرد که
گویا پرده گوشش در کدام جنگ صدمه دیده و از فاصله دورتر حرف ها را بخوبی
نمی شنود.

خلاصه جواب های من به وی چنین بود:

- ۱- خروج قوای شوروی بیش از همه به نفع خود شماست.
- ۲- برای ترتیب تقسیم الاوقات خروج قطعات شوروی و جستجوی راه حل
بحران افغانستان شما باید با مجاهدین وارد مذاکره شوید، نه با طرف های که
آنها از مجاهدین نمایندگی کرده نمی توانند.
- ۳- تشکیل حکومت ائتلافی با حزب وطن نه ممکن است و نه راه حل عملی
قضیه. کسی که به شما از امکان چنین ائتلافی اطمینان می دهد، انتباه او از
شرایط و اوضاع عینی و ذهنی حاکم بر جامعه افغانستان واهی و بی بنیاد است.
- ۴- ما بخاطر اطمینان هواداران رژیم نجیب، فرمان عفو عمومی را اعلان
نموده ایم، اعضای حزب وطن می توانند از همین فرمان استفاده نمایند، برای
آنها همین امتیاز کافی است، حاضریم به این ارتباط تفاهم صورت گیرد.
- ۵- به شما صد در صد اطمینان می دهیم که افغانستان به پایگاه نظامی
امریکا علیه شما تبدیل نخواهد شد.
- ۶- چگونگی روابط آینده شوروی در افغانستان به موقف و پالیسی مسکو
منوط می شود. اگر مسکو در سیاست توسعه طلبانه سابق خود تجدید نظر کند،
اشتباهات گذشته خود را جبران نماید، به عوض يك گروه خاص با کافه ملت
افغان دوستی کند، در این صورت مسکو می تواند بر دوستی خود با افغانستان
حساب نماید.
- ۷- تجدید ساختار ماشین کهنه جنگی افغانستان و تجهیز اردو با اسلحه
جدید آنهم در کوتاه مدت برای کشور جنگزده و فقیر ما ناممکن خواهد بود.
- ۸- در مورد رهایی اسیران جنگی شوروی تصمیم خود را پس از مشوره به

دسایس پنهان چهره های عریان خروج قوای شوروی

اطلاع شما میرسانیم.

۹- یگانه راه عملی حل بحران افغانستان اینست که قدرت بیک حکومت مؤقت غیرائتلافی انتقال یابد که اعضای کابینه آن حکومت از شخصیت های ثالث غیرمتنازع فیها باشد و متعاقب آن انتخابات برگزار شود.

انسحاب

سرانجام خروج قوای روسی آغاز گردید، قطعات پراکنده شوروی به کابل و سائر مراکز در نقاط معینی تجمع کرده و پس از آن در قافله های بزرگ و طویل به استقامت حیرتان در شمال سوق گردیدند. قوای در حال خروج روسی، مراکز مجاهدین مستقر در دو طرف شاهراه کابل - حیرتان را بطور مسلسل و بیرحمانه زیر آتش گرفته و شدیداً بمبارد می نمودند، مگر با وجود آن مجاهدین قافله های مذکور را آرام نگذاشته و مورد حملات پیهم خویش قرار میدادند. این حالت به هر سرباز روسی که به کشور خود برمی گشت در باره چگونگی پایان نبرد، عوامل انسحاب قوای روسی و احساس ملت افغان نسبت به آنها تصویر جامعی ارائه می کرد و به آنها این حقیقت را حالی میکرد که آیا پیغام ملت افغان به اولیاء و زمامداران شان، با پاشیدن شیرینی و انداختن دسته های گل به سر و گردن افسران روسی و تانکهای شان در کابل تمثیل گردید و یا با آتش مرمی های مجاهدین که در دو طرف راه خروج قوافل آنها تعبیه گردیده بود و با انداخت های خود آنانرا بدرقه می کردند؟! شاید در نتیجه همین استقبال واقعی و پرحرارت! بود که آخرین سرباز روسی، پس از عبور از سرحد افغانستان (مورخ ۲۵ دلو ۱۳۲۷ مطابق ۱۵ فبروری ۱۹۸۸) دیگر رغبت دیدن به عقب را نداشت و فرمانده قطعات سرخ، جنرال (بوریس گروموف) در آن هنگام اعلان داشت که: شوروی بار دیگر اشتباه تاریخی اعزام قوا به افغانستان و یا کدام کشور دیگری را تکرار نخواهد کرد" اگر واقعا" خروج قوای شوروی صرف با گلباران و اهدای

خروج قوای شوروی دسایس پنهان چهره های عریان

دسته ها و حمایل گل به آنان در کابل صورت می گرفت و در مسیر راه بازگشت به کشور شان، مرمی های آتشزای مجاهدین از کنار گوش شان نمی گذشت و بدرقه راهشان نمی شد، شاید به اظهار جمله فوق ضرورتی احساس نمی کردند.

روزی که خبر اخراج قوای روسی از افغانستان از امواج رسانه های خبری جهان اعلان گردید و گفته شد که آخرین سرباز روسی از سرحد مشترك بسوی شوروی عبور کرد، برای من حالت عجیبی دست داد، سجده شکر ادا کردم، چند رکعت نماز خواندم، در طول همان روز اشکهایم بی اختیار از چشمانم جاری بود، این اشکریزی نه سرشک خوشحالی بود و نه هم سرشک یاد پدر و برادران و همسنگران شهیدم و نه هم سرشک این آرمان که کاش شهیدان ما زنده می بودند و به چشم سر این صحنه زیبای پیروزی را تماشا می کردند، بلکه این سرشک، سرشک احساس شکر در برابر رحمت وسیع و بی پایان پروردگار رحمان بود، من تحقق آن آرمان بزرگ را با حضور ذهنی کامل و با تمام مشاعر وجودم نظاره کردم که برای بسیاری از مردم ناممکن جلوه می کرد، مگر قلب من همواره گواهی میداد که به این آرمان حتما "نائل خواهیم شد. این گواهی آکنده از اطمینان خود را همیشه در کنفرانس ها، سخنرانی ها و نوشته ها به این عبارت بازگو می کردم که قوای روسی از کشور ما حتما" به اخراج وادار می شوند. در آروز (۲۵- دلو ۱۳۲۷) همان گواهی های مکرر دل و دماغم مصداق عینی پیدا کرد.

طفل خرد سالی بودم که شنیدم دو امپراطوری بزرگ روم و فارس بدست پیامبر (ع) سرنگون گردیدند، از همان روز این دعا را آغاز کردم و همواره بعد از هر نمازی تکرار می کردم که خداوندا! زوال روس و امریکا را بمن بنما و توفیق عنایت کن تا نقش مؤثری در زوال آنها داشته باشم، امروز شاهد اجابت و تحقق يك بخش دعای دیرینه و همیشگی ام بودم، به این خاطر اشک شکر از دیده هایم جاری بود. انتظارم این است که خدای مجیب الدعوات بخش دوم دعایم را نیز تحقق بخشد.

د ساييس پنهان چهره های عريان تأخير در سقوط حکومت نجيب

تأخير در سقوط حکومت نجيب

پس از اخراج قوای روسی، انتظار همه این بود که رژیم نجیب بزودی سرنگون میگردد، مگر خلاف این توقع حکومت نجیب برای مدتی دوام کرد. بیائید با دقت ببینیم که دلیل این مقاومت غیر منتظره همان بود که جنرال گروموف (قوماندان عمومی قوای روس در افغانستان) ادعا کرده یا چیز دیگر؟ جنرال گروموف در کتابش (قشون سرخ در افغانستان) می‌نویسد: "وقتیکه دفاع از خوست و حراست از جلال آباد یکسال به درازا کشید، این حقیقت را کاملاً برملا کرد که قوای حکومتی‌بی که در کنار جزو تام‌های لشکر چهل‌م رزمیده‌اند، نیروی باورکردنی است" آیا براستی نیرومندی اردوی نجیب و کمک‌های وسیع شوروی، از سقوط عاجل رژیم نجیب جلوگیری کرد یا اینکه عوامل دیگری در میان بود؟ عدم سقوط فوری رژیم نجیب پس از اخراج قوای روسی از افغانستان، عوامل خارجی و داخلی خاصی داشت که مهمترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱- در روزهای حساسی که لازم بود مجاهدین با ضربات کوبنده شان کار رژیم را یکطرفه می‌کردند، متأسفانه تنظیم‌های جهادی را در بازی حکومت سازی سرگرم کردند و در شورای مشورتی راولپندی مصروف ساختند، شورایی که باید از هر تنظیم ۲۰ نفر قوماندانان و شخصیت‌های معروف گردهم آمده و

تأخیر در سقوط حکومت نجیب دسایس پنهان چهره های عریان

پس از بحث ها و مناقشه های طولانی و خسته کننده، در مورد ساختار و ترکیب حکومت مؤقت به توافق برسند.

۲- امریکائی ها اصرار داشتند که واشنگتن بایست از چگونگی حکومت مجاهدین مطمئن شود، باید نقش محوری را در هیئت کابینه این حکومت عناصر ملی گرا داشته باشند. پاکستانی ها بخاطر رفع تشویش واشنگتن از حاکمیت گروه های بنیادگرا، فیصله انعقاد چنان شورایی را از تنظیم های افغانی گرفت که تنظیم های خرد و بزرگ در آن سهم مساوی داشته و این شورای ۴۶۰ نفری در مورد تقسیم پست های مهم حکومت آینده باید به این ترتیب فیصله کند که هر عضو شوروی حق دو رأی را داشته باشد.

تدویر این شوروی دو پی آمد محتوم و خطرناک داشت:

الف: مجاهدین را بجای توجه به کار نظامی، در جنجال بیهوده سیاسی مصروف کردند.

ب- در نتیجه ائتلاف میان تنظیم های کوچک و غیرمؤثر، پست های حساس حکومت به گروه های خیلی ضعیف تعلق گرفت، این مسأله بر روحیه مجاهدین تنظیم های مؤثر و بزرگ اثر منفی بجا گذاشت و در اکثر نقاط منتج به کاهش و سردی جنگ گردید.

۳- رژیم کابل قبل از خروج قوای روسی، قوت های پراکنده خود را از اطراف به شهر های مهم و نقاط حساس انتقال داد تا عملیه دفاع برایش آسانتر گردد.

عملیات بر شهر های بزرگ، نیازمندی های لازمی و ضروری آتی را داشت:

الف: وحدت و هماهنگی عمیق میان مجاهدین و عملیات مشترک و همزمان علیه دشمن.

ب: اسلحه ثقیل کافی.

ج: داشتن نظام مؤثر مدافعه هوایی.

د: تجارب کافی برای راه اندازی چنین عملیات.

ه: بجای تهاجم بر مراکز عمده نظامی دشمن، عملیات مسلسل و مؤفقاانه بر

د ساييس پنهان چهره های عريان تأخير در سقوط حکومت نجيب

چند مرکز نسبتاً "ضعيف".

از يك سو حکومت مؤقت ساخت راولپندی به پرستيژ مجاهدين لطمه زد و از سوی ديگری در جنگ ناکامی به قصد فتح جلال آباد مصروف شدند. مجاهدين تا آنوقت تجربه کافی تصرف شهرهای بزرگ را نداشتند، مزید برآن قوماندانان پروتوکولی همکار با روسها و رژیم کابل، نداء مخالفت با چنین جنگها را بلند کردند و رسانه های خبری غرب، صدای مخالفت آنها را به پیمانہ وسيع انعکاس می دادند تا احساسات مردم را علیه جنگ برانگیزند.

۴. امریکا و هواخواهانش نمی خواستند که همزمان با خروج قوای روسی، حکومت نجيب سرنگون شود، زیرا در نتیجه سرنگونی رژیم، نیروهایی در کابل حاکم می شدند که امریکا آنها را بنیاد گراهای خطرناک تلقی می کرد. امریکائی ها بخاطر جلوگیری از سقوط فوری حکومت نجيب و عدم تشکیل حکومت اسلامی بدست مجاهدين به اقدامات آتی متوسل شدند:

الف: لهجه تبلیغاتی آژانس های خبری و مطبوعات غرب خصوصاً "رادیو بی بی سی و صدای امریکا بطور ناگهانی تغییر کرد و بر علیه مجاهدين و به نفع رژیم نجيب به تبلیغات آغاز کردند.

ب: گروهها و قوماندانان وابسته به امریکا مکلف شدند که عملیات نظامی علیه رژیم نجيب را سد کنند و یا لا اقل از شرکت در این عملیات اجتناب نمایند، شاید در این مقطع حرف ها و مواقف مسعود و قوماندانان همطراز او را در مخالفت با عملیات نظامی همه بخاطر داشته باشند!

ج: باید ارسال هر نوع کمک به مجاهدين کاملاً متوقف شود و تبلیغات علیه جهاد آنقدر تشدید شود که حتی در جهان اسلام نیز همدردی های انفرادی با مجاهدين قطع شود.

د: دیپوهای بزرگ اسلحه در راولپندی و نوشهره را در فاصله کوتاه زمانی منفجر کردند، با این عمل خواستند از یکطرف راه وصول اسلحه و امکانات به مجاهدين را مسدود نمایند و از طرف ديگر احساسات مردم پاکستان را بر خلاف

تأخیر در سقوط حکومت نجیب دسایس پنهان چهره های عریان

جنگ برانگیزند.

هن: چون با فشارها، اختارها و تهدیدها، نتوانستند پاکستان را به تغییر موضع وادار سازند، خواستند با انفجار هواپیمای حامل مرحوم ضیاءالحق و همراهان معروفش در فضای بهاولپور، بحیات آن مرحوم خاتمه بخشند و ملت مجاهد افغان را از يك دوست صمیمی محروم سازند و به هدف خود برسند. کمال سادگی و بی خبری خواهد بود اگر کسی انفجار ذخایر اسلحه و هواپیمای مذکور را حوادث تصادفی تلقی کند.

این جریانات بخوبی نشان میدهد که امریکا دوست بی اعتبار، مغرض و بی مروت است و دشمن آشتی ناپذیر اسلام و مسلمانان. کسانی که بر دوستی امریکا اعتماد می کنند، یا بسیارکودن اند و یا در قلب شان ذره ای از ایمان وجود ندارد، امریکا مزدور می پسندد نه دوست و رفیق، مزدوریکه برای تأمین منافع امریکا به قربانی کردن خود و کشورش آماده باشد.

۵. پس از ترور ضیاءالحق، غلام اسحاق خان بحیث رئیس جمهور پاکستان انتخاب شد. در زمان وی پالیسی پاکستان در رابطه با قضیه افغانستان بر روال سابق ادامه یافت، به این دلیل که جنرال اسلم بیگ به حیث لوی درستیز و جنرال حمیدگل، رئیس استخبارات نظامی (آی اس آی) باقیماندند و زمام امور مهم در اردو و سائر پست های حساس آنکشور در اختیار افرادی ماند که از لحاظ فکری و سلیقه ای به ضیاءالحق نزدیک بودند. امتیاز بارز جنرال ضیاءالحق این بود که در پست های مهم لشکری و کشوری پاکستان افسرانی را تعیین می کرد که به داشتن شخصیت اسلامی، پاک نفسی و وطن دوستی شهرت داشتند.

غلام اسحاق خان مطابق قانون اساسی پاکستان مجبور بود که در جریان سه ماه انتخابات عمومی را برگزار نماید. در نتیجه انتخابات، پیپلز پارتی (حزب مردم) به رهبری خانم بی نظیربوتو آنقدر رأی بدست آورد که توانست در ائتلاف با احزاب کوچک، حکومت تشکیل بدهد. به دلیل علایق دوستانه و نزدیک این حزب با امریکا، مقامات امریکائی انتظار داشتند که در موقف پاکستان در رابطه به

د ساييس پنهان چهره های عريان تأخير در سقوط حکومت نجيب

قضيه افغانستان، تحول دلخواهی بميان آيد، مگر بنا بر حضور جنرال اسلم بيگ، جنرال حميدگل و يک تعداد زياد رجال مؤثر ديگر در صحنه سياست پاکستان، اين توقع امريکا برآورده نشد. به اين دليل بود که در رسانه های خبری غرب، در مورد لوی درستيز و رئيس (آی اس آی) پاکستان، شاهد اين تبليغات بوديم که گویا آنها بنيادگرا اند و در پست های حساس دولتی پاکستان افسرانی را توظيف کرده اند که تمايلات بنياد گرائی دارند و از مجاهدين حمايت می کنند. امريکا برحکام پاکستان فشار می آورد که اين افسران بايد هرچه زودتر تعويض شوند. در اين رابطه و ضاحت جريان خاصی را به اين سبب ضروری ميدانم که برخی از حقايق را برملا می کند:

موعد تقاعد جنرال اسلم بيگ فرا ميرسد، در روز های تعيين فرمانده جديد ارتش، با غلام اسحاق خان رئيس جمهور پاکستان ملاقات تفصيلی ای داشتم، ضمن صحبت های ديگر، در رابطه به تعيين فرمانده جديد ارتش به ايشان گفتم: بگمان من اوضاع پاکستان و منطقه ايجاب می کند که جنرال حميدگل به اين پست گمارده شود، ... کاش در پاکستان و افغانستان چون او تعداد زيادی افسران لايق و با احساس وجود ميداشت. وی (رئيس جمهور) تبسم کرد و گفت: سخن شما بجاست، اما با اين اقدام امريکائی ها بسيار حساس می شوند!! آنها ميگويند که جنرال حميدگل بنياد گرا است.

در جلسه بی نظير بوتو و عرفات

موضع حزب مردم پاکستان را در قضيه افغانستان از فحوای گفتگوهايی می توانيم درک کنیم که با بی نظير بوتو و عرفات در ضيافتی داشتم که به افتخار ياسر عرفات از جانب بی نظير بوتو صدراعظم پاکستان ترتيب يافته بود، در اين ضيافت به شمول بنده، ياسر عرفات و هیأت همراهش، بی نظير بوتو، نصرت بوتو، سردار آصف علی وزير خارجه، جنرال نصير الله بابر وزير داخله و مسئول

تأخیر در سقوط حکومت نجیب دسایس پنهان چهره های عریان

سازمان استخبارات نظامی اشتراك داشتند. بنا بر تقاضای یاسر عرفات، اینجانب نیز به این ضیافت دعوت شدم. بی نظیر بوتو میخواست که نظر مشترك ایشان، توسط یاسر عرفات با من مطرح شود. عرفات بسوی من رو کرد و گفت: "شما تا هنوز جوان هستید، آینده تابناکی پیش رو دارید... بر فرزندان خود (کمونستها) ترحم کن، آنها را مؤقتاً در آغوش خود بگیر و بر يك حکومت مشترك ائتلافی توافق کنيد و به این ترتیب جنگ جاری را پایان ببخشید، سپس انتخابات برگزار شود، بدیهی است که در نتیجه انتخابات ملت به شما رأی میدهد."

من گفتم: "وضعیت کشور ما طور است که امکان تشکیل حکومت ائتلافی میان رژیم نجیب و مجاهدین قطعاً وجود ندارد، باید روی طرحی فکر شود که عملی باشد و واقعاً به انگیزه ها و عوامل جنگ برای همیشه پایان بخشد. او گفت: پس شما هر دو برای دوره مؤقت ظاهر شاه را به حیث سمبول بپذیرید و قدرت اصلی در اختیار شما باشد."

گفتم: ظاهر شاه هیچ شانسی ندارد، نه مجاهدین او را می پذیرند و نه خود وی استعداد و توان اداره اوضاع بحرانی کشوری چون افغانستان را دارد. یگانه کسی که به زعامتش در کشور ما هیچگاهی توافق صورت نمی گیرد، ظاهر شاه است. راه حل عملی و آسان این است که قدرت به حکومت مؤقتی انتقال یابد که برای همه جوانب قابل پذیرش باشد و کابینه آن از شخصیت های افغانی صالح ترکیب شده باشد، مانیز در این شرایط، مانند پاکستان، به يك مصطفی جتوئی ضرورت داریم! همه خندیدند، "مصطفی جتوئی، بخاطر برگزاری انتخابات در پاکستان، بحیث صدر اعظم حکومت مؤقت انتخاب گردید" من به سخنان خود ادامه دادم: پس از آن انتخابات برگزار شود، کسانی که گمان می کنند انتخابات در افغانستان عملی نیست و یا سابقه ندارد، به اشتباه رفته اند، سلسله برگزاری انتخابات سالها قبل، در کشور ما آغاز شد و تا حال چندین مرتبه برگزار شده است. اگر جنگهای داخلی درازمدت، در نقاط دیگر جهان، مانند آفریقای جنوبی و کمبودیا، که وضعیت شبیه به افغانستان داشتند، از راه

د ساييس پنهان چهره های عريان تأخير در سقوط حکومت نجيب

انتخابات حل شده می‌تواند و تشکیل حکومت های ائتلافی در آنجا غیر عملی پنداشته می‌شود، چرا بحران کشور ما از این طریق حل نشود؟!

در پایان جلسه مذکور یاسر عرفات از بی نظیر بوتو تقاضا کرد که میان وی (عرفات) و امریکا میانجیگری نماید. چنان پیدا بود که در همان شب و روز، یاسر عرفات از نتایج خط مشی سابقه اش مأیوس شده بود و تحرکات وسیع جنبش انقلابی حماس و نفوذ روز افزونش را برای سازمان الفتح خطر جدی تلقی می‌کرد و می‌خواست که از طریق امریکا با اسرائیل به توافقی دست یابد.

بحیث وزیر خارجه حکومت مؤقت

من بحیث وزیر امور خارجه در حکومت مؤقت، کارم را بطور جدی آغاز کردم، در آن هنگام دو هدف عمده پیشرو داشتم: احراز کرسی خالی افغانستان در کنفرانس اسلامی و برسمیت شناختن حکومت مؤقت از جانب تعدادی از کشورهای اسلامی. برای دست یابی به این اهداف، شخصا در رأس هیئت مشترک به کشورهای ایران، سعودی، لیبیا، عراق، مالیزیا، سنگاپور، برونا، بنگله دیش، اندونیزیا، استرالیا و چین مسافرت نمودم و به بسیاری از کشورهای دیگر هیئت‌ها فرستادیم. می‌خواستیم که از همه جلوتر، ایران حکومت مؤقت ما را برسمیت بشناسد، بهمین دلیل نخست از همه به ایران سفر نموده و به مقامات ایرانی گفتم: بیائید این گام تاریخی را شما بردارید و افتخار اعتراف به حکومت مجاهدین را کسب کنید. اعتراف به حکومت مجاهدین، هم به اعتبار شما در دنیای اسلام می‌افزاید و هم دوستی و محبت ملت مسلمان افغان را نسبت به شما تقویت می‌بخشد. به مقامات ایرانی این مطلب را حالی کردم که رژیم نجیب بطور حتمی و در آینده نه چندان دور سرنگون می‌گردد و حکومت مجاهدین بزودی جای آنرا خواهد گرفت. بهتر است که قبل از استقرار حکومت اسلامی در کابل، آنرا برسمیت بشناسید. با اینکار مجاهدین برای همیشه مرهون

تأخیر در سقوط حکومت نجیب دسایس پنهان چهره های عریان

احسان شما خواهند بود. مگر ایران در این رابطه دو مشکل داشت:

الف: عدم شمولیت تنظیم های اهل تشیع در حکومت مؤقت.

ب: نگرانی آنها از تیره شدن روابط نزدیک تهران با مسکو.

من تلاش کردم که از یکطرف تنظیم های اهل تشیع را به نحوی راضی ساخته و به اشتراك در حکومت مؤقت آماده کنم و ازطرف دیگر مقامات تهران را قانع سازم تا موقف شانرا در رابطه با حکومت موقت مجاهدین به شمولیت گروههای اهل تشیع مشروط نسازند؛ مگر متأسفانه به این کار موفق نشدم.

در رابطه به تفویض کرسی خالی افغانستان در اجلاس کنفرانس اسلامی به حکومت مجاهدین و جلوگیری از مخالفت هیئت های کشورهای متمایل به مسکو، حصول موافقه لیبیا و عراق را ضروری شمردم و برای این منظور شخصا" به این کشورها سفر نمودم، با معمرالقذافی و صدام حسین گفتگو های تفصیلی داشتم و از هردو اطمینان قطعی دریافت کردم، تأیید و استقبال آنها را از هیئت مجاهدین بالاتر از انتظار خود یافتیم. یگانه هیئتی که از آن بیم مخالفت میرفت، هیئت سازمان آزادی بخش فلسطین بود، بهمین خاطر با یاسر عرفات رهبر سازمان مزبور تلفونی تماس گرفتم و از وی خواستم که به هیئت خود توصیه کند تا از موضع مجاهدین حمایت نماید، لا اقل از مخالفت با آنها خود داری ورزد.

در نتیجه این تلاش ها از یکسو چوکی خالی افغانستان در کنفرانس کشورهای اسلامی را (که اهمیت بسزایی داشت) بدست آوردیم و ازسوی دیگر چهارکشور **حکومت** مجاهدین را برسمیت شناختند، متأسفانه حکومت بینظیر بوتو به این دلیل که واشنگتن ناراض نشود از برسمیت شناختن حکومت مؤقت خود داری کرد. علت عدم اعتراف بسیاری از کشورها بر حکومت مجاهدین یا بی تفاوتی پاکستان بود یا هم مخالفت امریکا.

بینظیر بوتو در این خصوص می گفت: اگر مجاهدین چند شهر مهم افغانستان را فتح نمایند و یا حکومت آنها بداخل منتقل شود، در آنصورت پاکستان به آن اعتراف خواهد کرد، در حالیکه در همان وقت مجاهدین ولایات

دسایس پنهان چهره های عربیان تأخیر در سقوط حکومت نجیب

مهمی چون کتر، خوست، تخار و پکتیکا را در تصرف داشتند.

واکنش مجددی و ربانی در برابر پیروزی های دیپلماتیک

ربانی از روز اول تشکیل حکومت مؤقت مجاهدین، خاطره خوبی از آن نداشت، زیرا او و گیلانی، در شورای مشورتی، کمتر از همه رأی بدست آورده و پست های غیر مهم را در حکومت نصیب شدند، او هر لحظه در انتظار انحلال حکومت بود. همچنین برای مجددی فعالیت های جدی وزارت خارجه و موفقیت های مهم آن قابل تحمل نبود. هردوی آنها به سفارت های امریکا، سعودی و سازمان (آی، اس، آی) شکایت کردند و حوصله مجددی بحدی تنگ آمد که مسأله را به اخبارها کشاند، مسعود در شمال با تعداد زیادی از جبهات حزب اسلامی درگیر شد، هر چند سلسله این جنگها از قبل و پس از امضای اوربند علنی و معاهده همکاری مخفی او با روسها در سال ۱۹۸۲ آغاز شده بود که در این ضمن می توان از جنگهای اشکمش، اندراب، لرخاب، کشم، تالقان، فرخار، گلپهار، بولغین، کوهستان و سمنگان نام برد که طی آن قوماندانان بزرگ حزب اسلامی مانند انجنیر سلیم، انجنیر عبدالوهاب، قاضی جاوید، عبدالحی شیدا، ابراهیم بت شکن، سیدناصر، مولوی عبدالوهاب، محمد عبدالله، ملاحسن و غیره در حالی توسط شورای نظار به شهادت رسیده اند که یا به مذاکره دعوت شده، در مسیر راه مورد حمله قرار گرفته اند و یا پس از امضای معاهده طی کمین های ناجوانمردانه به شهادت رسیده اند. ضمن همین جنگها، در دوران حکومت مؤقت، در اثر درگیری با سیدجمال ولید، فرمانده حزب اسلامی در تالقان، چند نفر از قوماندانان جمعیتی مخالف مسعود بقتل رسیدند. به مجردیکه از اسیرشدن قوماندانان مذکور توسط سیدجمال ولید اطلاع یافتیم، بطور عاجل به سید ولید و سائر قوماندانان هدایت دادیم که اسرای مذکور هرچه زودتر رها شوند، مگر بعد تر دریافتیم که ایشان به قتل رسیده اند. ما این حادثه را ضمن

تأخیر در سقوط حکومت نجیب دسایس پنهان چهره های عریان

صدور اعلامیه رسمی محکوم کردیم و تأثرهای عمیق خویش را نسبت بروز این واقعه به رسم غمشریکی به خانواده های شهداء و دفتر جمعیت اسلامی ابراز داشتیم. مگر ربانی و مجددی به بهانه این حادثه بر خلاف ما تبلیغات شدیدی را آغاز نمودند و چنان وانمود کردند که گویا این کار به هدایت من انجام شده است. از سوی دیگر، جمعیت تمام قوتهای خود را در شمال جمع نموده و عملیات وسیعی را علیه جبهه سید جمال ولید و سائر قوماندانان حزب در تخار آغاز کرد، در این ضمن سید جمال با تعداد زیادی از اقارب و همسنگرائش گرفتار و بعداً همه اعدام شدند. جریان اعدام آنان از طریق رادیو بی بی سی و صدای امریکا به شکل احساسات بر انگیز انعکاس یافت به نحوی که کلیه اعضای حزب اسلامی را به گرفتن انتقام تحریض میکرد. در نتیجه تمام راههای اکملاتی جمعیت که از ساحات حزب اسلامی عبور می کرد، مسدود گردید. سعی ما بر آن بود که از تشدید تشنج جلوگیری شود و نگذاریم که دشمن از این حالت بهره برداری کند. این حوادث امکان کار مشترک در حکومت مؤقت را از میان برد و ما مجبور شدیم که عضویت خویش در کابینه حکومت مؤقت را بحال تعلیق درآیم. اساساً حکومت مؤقت افادیت خود را از دست داده بود و مضار آن برای جهاد بیش از مفاد آن بود. در داخل حکومت، تنظیمها امور خود را بطور مستقل پیش می بردند. حکومت نه از مشکلات مجاهدین و مهاجرین کاست و نه توقعات شانرا برآورده ساخت. امریکائی ها از یکسو علیه حکومت شدیداً تبلیغات داشتند و سعی می کردند تا بر این ادعای خود گواه بگیرند که مجاهدین اهلیت حکومت کردن را ندارند و از سوی دیگر در داخل افغانستان به ساختن شوری های قوماندانان و متنفذین قومی و ... دست یازیدند که جلسه چترال یکی از نمونه های آن بود، می خواستند از این طریق قوماندانان دلخواه خود را بطور مستقل اکمال و توجیه کنند، آنها را علیه حکومت مؤقت تحریک و بزبان آنها علیه آن تبلیغات می کردند.

د ساييس پنهان چهره های عريان تأخير در سقوط حکومت نجيب

جنگ جلال آباد

جنگ ناکام جلال آباد برای رژیم کابل از چند لحاظ سودمند ثابت شد:

۱- روحیه پژمرده قطعات اردوی رژیم نجیب و هواخواهان آنرا زنده ساخت و تصور فوری سقوط رژیم را به يك اطمینان کاذب به بقا و مقاوت تبدیل کرد.
۲- مورال بلند مجاهدین را تضعیف نموده و آنها را در مورد غلبه عاجل بر دشمن مشکوک ساخت.

۳- مخالفت جدی مسعود و قوماندانان شبیه او با جنگ مذکور و اظهارات منفی آنها در این رابطه که از طریق امواج بی بی سی بطور مکرر و وسیع انعکاس می یافت، در باره مفاد و آینده جنگ نگرانی هایی را در اذهان مجاهدین دامن زد.
۴- در این هنگام مسعود بطور علنی در سالنگ و جاهای دیگر با عملیات مخالفت می کرد.

برای اینکه دلایل و انگیزه های مخالفت نامبرده واضح و به همه روشن شود که موضعگیری های او در این خصوص نتیجه پروتوکول های او با رژیم کابل و روسها بود، من در این جا بعضی قسمت های کتاب جنرال گروموف قوماندان عمومی قطعات روسی در افغانستان را نقل می کنم:

گروموف در صفحه ۲۲۵ کتابش می نویسد: "... بهمین منظور قوماندانی قطعات محدود، علاقه شدید داشت که همکاری مسعود را بخود جلب کند و به این ترتیب از جنگها در پنجشیر و ولایات شمال شرق افغانستان جلوگیری نماید. بالآخره مساعی مرکز استخباراتی فرقه چهلیم نتیجه داد و در سال ۱۹۸۲ ما به هدف بزرگ خود نائل گردیدیم و با احمدشاه مسعود روابط محکمی برقرار ساختیم، این رابطه تا هنگام خروج قوای شوروی از افغانستان استوار ماند. در طول سالهای حضور نظامی شوروی در افغانستان، مناسبات ما با مسعود موفقانه انکشاف یافت. مگر با وجود آن قوماندانی قطعات محدود، فعالیت باند های مسلح او را زیر نظر داشت. در سال ۱۹۸۲ میان نمایندگان لشکر چهلیم و

تأخیر در سقوط حکومت نجیب دسایس پنهان چهره های عریان

شخص مسعود يك معاهده به امضا رسید که مطابق آن مسعود وعده داد که به کسی اجازه نمی‌دهد که در سالنگ جنوبی، ساحه تحت سلطه او، بر قوافل شوروی حمله کند. احمدشاه مسعود به خاطر کمبود اسلحه و مهمات و اكمال گروپهایش مجبور شد که به این معاهده گردن نهد، محاصره دره پنجشیر و سلطه باندهای حزب اسلامی برکاپیسا که راه عبور و مرور کاروان های اسلحه به مسعود بود، تحرکات جدی این باندها در مخالفت با جمعیت اسلامی موجب شد که رسیدن اسلحه و مهمات به احمد شاه کاهش بیابد، از جانب دیگر نارضایتی مردم منطقه که بنابر فعالیت باندهای احمدشاه خساره مند شده بودند، نامبرده را به این مصالحه وادار کرد. به تاسی از موافقتنامه امضاء شده، مسعود به باندهای مسلح خود هدایت داد که از جنگ علیه عساکر حکومتی دست بردارند و تمام قوت خود را بجنگ علیه گروه مخالف (باندهای حزب اسلامی) متوجه نمایند. در مقابل مسعود از ما درخواست نمود که عساکر شوروی از پنجشیر برون بروند و در این ولسوالی از جلب سربازان برای اردوی افغانستان اجتناب شود.

گروموف بعداً" در صفحه ۲۲۸ می‌نویسد: (صلحی که احمدشاه مسعود در دسامبر ۱۹۸۲ از بیم تباهی کامل باندهایش توسط نیروهای شوروی امضا کرده بود، تا اپریل ۱۹۸۴ دوام یافت، بعد می‌نویسد: سازش چند ماه دیگر تمدید شد، قابل یاد آوری میدانم که مسعود به استثنای بعضی موارد کوچک، وعده های خود را بطور کامل ایفا کرد"

گروموف در باره راپور هائیکه (کی جی بی) در مورد احمد شاه به مسکو میفرستاد، در صفحه ۲۲۲ چنین می‌نویسد:

"احمد شاه به تحکیم علایق رسمی با دولت جمهوری دیموکراتیک افغانستان جذب شود و در قدم اول به وی گفته شود تا در مورد رهایی هواخواهان زندانی اش با مقامات رهبری جمهوری دیموکراتیک افغانستان بطور مستقیم تماس بگیرد، در روابط با احمد شاه، باید تأکید بیشتر روی اعتراف مستقیم و یا غیر

د ساييس پنهان چهره های عريان تأخير در سقوط حکومت نجيب

مستقيم او بر حکومت کابل صورت گيرد.

گروموف بعداً "در صفحه ۲۷۳ می نگارد:

"احمدشاه موقعيت خود را بخوبي می شناخت و همين مسأله بر انعطاف پذيری و برقراری ارتباط او با نظاميان شوروی اثر داشت. او خوب ميدانست که اجازه انجام چه کاری را دارد و بخاطر کدام کاری گوشمالی می بيند."

پردیس مسافر مترجم همين کتاب در مقدمه اش مصاحبه يك روزنامه خيلي معتبر مسکو، موسوم به (ماشکوفسکی کمسولپچ) را از روزنامه نظامی روسی (ایگور باریسوویچ) منتشره مورخ ۱۳ اپریل سال ۱۹۹۴ چنین نقل می کند:

خبرنگار: ایگور باریسوویچ! از لابلای آنهمه حوادث چه چیزی را شما منحيث پیروزی اداره استخبارات نظامی نام برده می توانيد؟

جواب: هر روز تلاش می کردیم که اندازه تلفات جانی را تا حد زیادی کاهش بدهیم، این کار نه تنها مشکل، بلکه آکنده از خطر جانی نیز بود، در چنین شرایطی، نیل به پیروزی های بزرگ کار آسان نبود. بهتر است که پیروزی و شکست در هر قضیه خاص بطور جداگانه بررسی شود.

خبرنگار: با وجود همه اینها؟

جواب: کارکنان اداره ما گهگاهی موفق می شدند که با احمد شاه مسعود تماس مستقیم برقرار نمایند.

خبرنگار: کمی صبر کنید، کمی صبر کنید! آیا هدف شما اینست که گویا احمد شاه مسعود جاسوس اداره استخبارات نظامی شوروی بود؟

جواب: نه، ولی اگر سخن راست را پیرسی، او مدت زیادی وابسته بما و عامل نفوذی ما بود. تقریباً "يك سال مامورین ما با موصوف دید و وادید داشتند و موضوعات مختلفی را با او مورد بررسی قرار داده و فیصله های مشترکی را صادر می کردیم، او غالباً "کاری را که می گفتم انجام می داد"

تعداد زیادی افسران نظامی، اعضای (کی جی بی) و نویسندگان روسی، این حقایق و اسراری از همين قبیل را پس از انسحاب قطعات روسی، نوشته اند و به

تأخیر در سقوط حکومت نجیب دسایس پنهان چهره های عربیان

نشر سپرده اند، در همه این رساله ها و کتاب ها سازش های پنهانی مسعود با روسها افشا گردیده و انگیزه های جنگ او با حزب اسلامی و عوامل مخالفتش با عملیات مجاهدین علیه رژیم کابل بخوبی برملا شده است، حقیقت اینست که کمکهای پولی و نظامی ای که از جانب مسکو تا امروز با مسعود صورت می گیرد، سلسله آن از همان معاهده آتش بس منعقد شده سال ۱۹۸۲ آغاز و تا حال ادامه دارد.

نجیب با صراحت این مطلب را اعلان کرد که ما وزارت دفاع را برای مسعود خالی نگهداشته ایم !! حسن شرق صدراعظم وقت رژیم نجیب در کتابش بنام (کریاس پوشان برهنه پا) در صفحه ۲۵۲ می نویسد: در هنگام ملاقات با گریچف، زمامدار مسکو به وی گفت: اگر با احمدشاه مسعود، حکومت شما با یک خود مختاری ساحه وسیع تری در سمت شمال همکاری و موافقه نماید او جنگ را کنار می گذارد، بعضی از اطرافیان او چنین آرزوی را دارند.

دسایس پنهان چهره های عربیان روسها و انتخاب مسعود

روسها و انتخاب مسعود

نزد عده زیادی این سؤال وجود دارد که چرا KGB مسعود را انتخاب کرد، در حالیکه او از طرف فرانسوی ها مطرح و حمایت شد و CIA بر او سرمایه گذاری داشت و پاکستان را زیر فشار گرفت تا ربانی را بحیث رئیس جمهور و او را بحیث وزیر دفاع بر همه احزاب تحمیل کند؟! کسانی که تحت تأثیر تبلیغات وسیع رسانه های خبری غرب مخصوصاً B BC و صدای امریکا رفته اند و مسعود را در آئینه مغشوش این تبلیغات در زمره قهرمانان جهاد افغانستان گرفته اند درک این مطلب برای شان دشوار است که چگونه همزمان با حمایت های وسیع غرب، پیوند های تنگ و محکمی با KGB داشته است، حتی پس از آنکه تعداد زیاد افسران KGB و قومندانان قطعات شوروی مستقر در افغانستان، کتاب های زیادی از خاطرات شان را نوشته اند و اسرار روابط تنگ مسعود با روسها را افشاء کرده اند، از درک این معما عاجز اند.

مانیز گزارش های را که در سالهای ۱۹۸۲-۱۹۸۰ دریافت می داشتیم و در آن قومندانان جبهات مجاهدین در پنجشیر و مناطق همجوار آن چون اندراب، ورسج، فرخار، اشکمش، کوهستان- کاپیسا، جبل السراج و غوربند می نوشتند که مسعود مقدار زیاد پول افغانی از همان شماره ها و همان بسته های که شوروی در اختیار حکومت نجیب می گذارد، توزیع می کند و در اثنای عملیات بر جبهات

روسها و انتخاب مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

ما قطعات روسی با حملات هوایی و توپچی خود او را یاری می‌کنند و عملیات مشترک و همزمان علیه جبهات حزب دارند، گمان می‌کردیم که این گزارش‌ها حتماً از رقابت‌های محلی مایه گرفته، نباید جدی تلقی شوند، ولی زمانیکه راپورهای مؤتقی بدست ما رسید و کاپی معاهده مسعود با روسها را دریافت کردیم و معاهده آتش بس او از طریق رسانه‌های خبری اعلان گردید، حقیقت جریان را درک کردیم.

روسها تلاش‌های وسیع و مصارف هنگفتی در جهت خریدن افراد ضعیف النفس در صفوف مجاهدین داشتند، برای ایجاد اختلاف میان مجاهدین، اشتعال درگیری‌های داخلی، جلوگیری از حملات مجاهدین بر پوسته‌ها و قطارهای اکمالاتی‌شان، انتقال مصئون تیل از طریق پایپ لاین و جلوگیری از عملیات مجاهدین برای تخریب پایپ لاین، به استخدام گروه‌های نفوذی و پروتوکولی ضرورت داشتند، با تعداد زیادی از قومندانان به این منظور تماس‌های برقرار کرده‌اند و پیشکش‌های حرص برانگیزی برای آنان داشته‌اند، ولی کمتر جواب مثبت شنیده‌اند، اکثریت فرماندهان جواب رد داده و سازش با روسها را خیانت ملی پنداشته و از آن به شدت خود داری ورزیده‌اند. تنها کسیکه از قومندانان معروف، به این کار تن داد مسعود بود. روس‌ها در امضاء پروتوکول با مسعود و استخدام او چند انگیزه اساسی داشتند:

- ۱ - استعمار گران همواره برای تضعیف مقاومت‌ها، گروه کوچک را علیه گروه بزرگ و اقلیت را علیه اکثریت بکار گرفته‌اند و غرض سرکوبی مقاومت و ایجاد درگیری میان نیروهای معارض برآن ترکیز کرده‌اند.
- ۲ - سازش علنی مسعود با روسها (باهمه تبلیغات و سیعی که رسانه‌های خبری غرب به نفع او داشتند) دست آورد بزرگی برای KGB بحساب می‌رفت و علی‌الاقول استفاده وسیع تبلیغاتی از آن صورت می‌گرفت.
- ۳ - امنیت قطارهای روسی در جنوب سالنگ تا جبل السراج تأمین می‌گردید.

دسایس پنهان چهره های عربیان روسها و انتخاب مسعود

۴ - از او در جنگ علیه حزب اسلامی بخوبی و به پیمانہ وسیع می توانست استفاده کند .

۵ - جبهه پنجشیر در محاصره جبهات حزب قرار داشت و مسعود برای خارج شدن از پنجشیر و نفوذ در سایر مناطق، باید با جبهات حزب درگیر می شد، روسها این نقطه ضعیف او را درک می کردند، امیدوار بودند که به پیشنهاد آنان مبنی بر آتش بس، همکاری های نظامی و عملیات مشترک حتماً جواب مثبت می گوید .

۶ - حزب کمونست مؤثریت خود را مدت ها قبل از دست داده بود، روس ها به بدیل ضرورت داشتند، هیچ گروه کمونست نمی توانست بدیل خوب و موفق برای روسها باشد. از مسعود می توانستند بعنوان بدیل استفاده کنند، این مطلب را زمانی میتوانیم بخوبی درک کنیم که در پای گفته رئیس هیئت روسی بنشینیم که در کولاب با ربانی و هیئت معیتی اش ملاقات داشت و او را مخاطب قرار داده گفت : جناب استاد ! مسکو به اشتباه خود در گذشته اعتراف می کند که حزب کمونست را انتخاب و از نجیب حمایه کرد، شما بیش از نجیب برای مسکو مفید بودید !!

برای آنکه چگونگی روابط مسعود را با روس ها وانگیزه های KGB در سرمایه گذاری بر مسعود را بیشتر شناسائی کنیم اقتباسات چندی از کتاب (افغانستان سقوط دهنده تسلط دهشتناک شوروی) اثر نویسنده امریکایی، بروس ریچاردسن را از نظر علاقه مندان قضیه می گذرانیم که اخیراً در امریکا طبع و به دري ترجمه و نشر گردیده، که ما از ترجمه دری این کتاب اقتباس می کنیم، "متأسفانه ترجمه مذکور از سلاست و روانی کافی برخوردار نیست، امیدواریم ما را معذور دارید" نویسنده کتاب بر نوشته های تعداد زیاد افسران عالی رتبه KG B و صاحب منصبان قطعات ارتش اتحاد شوروی مستقر در افغانستان، استناد نموده و اسرار زیادی از سازش ها، آتش بس ها و پروتوکول های برخی از فرماندهان افغانی با قوای شوروی و عملیات مشترک آنان علیه

روسها و انتخاب مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

مجاهدین را افشا کرده است.

بروس ریچارد سن می نویسد:

من در نگارش این اثر از خاطرات بوریس گروموف، قوماندان اردوی نمبر ۴۰ و همچنان از خاطرات لیوند شیبارشین، مدیر شعبه اول کاجی بی مستقر در افغانستان، درباره تفصیلات قرار داد منعقد بین احمد شاه مسعود و اولیای نظامی شوروی، استفاده کرده ام. در کتاب های این دو نفر معلوماتیکه درباره جنگ های افغانستان بصورت تاریخ وار ثبت است، این معلومات از اوراق تا مخابرات و اسناد به هنگام نگارش این کتاب از اسرار برآمده و با احتوای دوره کامل جنگ شوروی - افغان منتشر شده اند. معهذ کار نگارش داستان نهائی جنگ شوروی - افغان هنوز هم شروع نشده است و چنانکه همه تاریخ نویسان باید بکنند، من هم از آثار ذیل استفاده اعظمی نموده ام:

"داستان سپاهیان"، "سپاهیان دوران جنگ شوروی، جنگ افغان را بخاطر دارند" - اثرهایناما، لیپانن ویورچنکو.

قتل عام سیاسی در افغانستان - اثر روزان کلاس و "نخبه های روسی در بین سپتناز و قوای افغان که من بسیار مفید یافته ام.

آثار محمد حسن کاکر، جی بروس آمستوتز، الکساندر بینگسن و ایلی کراکوسکی

خاطراتیکه توسط مأمورین کلیدی شوروی نوشته شده، از آنجمله آثار پروفیسر الکساندر فودوتوف، و پروفیسر اناتولی سودو پلاتوف، طبعاً در قطار مهمترین مأخذ اولیه به شمار میروند که گزارشی از جنگ فراهم ساخته اند. اما مشخصات مربوط به معلومات پالیسی سازی که توسط آثار مذکور ارائه شده بعد از نشر آثار جدید تا اندازه زیاد کهنه شده است. این آثار جدید چند کتابیست که توسط "مرکز حفظ اسناد معاصر" در ماسکو نشر گردیده و یادداشتهای آن برای موضوعات مد نظر، عکس العملهای شخصی به واقعات، ارزیابیهای دیگر اشخاص ذیدخل و همچنان تفصیلاتیکه از رویداد ملاقاتهای رسمی ناگفته

دسایس پنهان چهره های عربیان روسها و انتخاب مسعود

مانده بود، نهایت ارزنده میباشند.

او می نویسد:

برای روسها ایجاد مخالفت بین گروه های قومی، اجتماعی و مذهبی در اجتماعات دارای اقوام متعدد و در بین یکدیگرشان، و حمایت از ضعیف ترین آنها به مقابل قوی ترین شان، يك طرز العمل نو و تازه نبوده، از قدیم به آنها آشنائی و ممارست دارند. بدون شك، این تاکتیک را با موفقیت کامل در جنگهای قفقاز در قرن نهم، هنگامیکه اولیای دولت تزاری از (کباردیها) و (کومیکها) بمقابل (آوارها) و (چیچنها) حمایت میکردند و از (اوستیانهای) مسیحی (معروف به قبایل آهنین) در برابر (اوستیانهای) مسلمان (معروف به قبایل دیگور) و از (ارمنیهای) مسیحی به مقابل (آذربائیجانیهای) مسلمان و امثالهم حمایت می نمودند و یکی را به مقابل دیگر تحریک و تشویق به جنگ میکردند، دولت روسیه تزاری بکار می برده است و با استفاده و آموختن ازین تجارب، بلشویکها در سال ۱۹۱۸ گروه (بشکرها) را علیه رقیبان قویتر و جنگجو تر آنها (تاتارها) ترجیح داده از اول الذکر حمایت نمودند. در سال ۱۹۲۰ بلشویکها در شمال قفقاز از قبایل (داگین) به مقابل (آوارها) و از (انگوشها) به مقابل (چیچنها) حمایت و دفاع کردند. هنگام جنگهای داخلی قزاقستان، شورویها موفق گردیدند يك عده از قبایل کوچی را اغوا و طرفدار خود نموده، آنها را برضد قبایل دیگر استعمال کنند. (نگاه: بینگسن، صفحه ۳)

در جنگ خوارزم، شورویها از دشمنی عنعنوی مردمان آرام (ازبکها و قره کالپیتکها) به مقابل (ترکمنهای) کوچی کار گرفتند. علاوه بر شورویها از بیطرفی شهرنشینان وادی فرغانه (ازبکها و تاجکها) موفقانه و رندانه طوری کار گرفتند که دهقانان و کوچیان منطقه (عمدتاً ازبکها و قرغزها) را که ستون فقرات جنبش باسماچی را تشکیل میدادند، از حمایت آنها محروم ساختند. اصطلاح باسماچی نامی است که در محاوره روزمره روسی، موقف انقلابی پیدا کرده، مشتق از کلمه قیام گوریلائی دهاتی بود که در وادی فرغانه بعد از سقوط و انهدام خوقند

روسها و انتخاب مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

بدست سپاهیان بلشویک تاجکستان شوروی، دفعتهاً نضح گرفت. (نگاه بینگسن،
صفحه ۳)

برای کسانی که در تاکتیک هائی از این نوع مهارت داشتند، چنانکه روسها یقیناً داشتند، کشور افغانستان محیط ایدیل و مساعدی را تشکیل میداد که در آن میتوان بازی مشابه به "تفرقه بینداز و حکومت کن" را بسهولت براه انداخت. از لحاظ شکلیات در آن زمان ملتی بنام افغان وجود نداشت، فقط دولتی متشکل از گروه های متعدد قومی بدون علایم و شواهد همبستگی ملی و تاریخی وجود داشت. در افغانستان ساختار قومی بالای سلسله مراتب مغلق اجتماعی استوار است که پشتونها در رأس آن قرار داشته و بالنوبه تاجکها، نورستانیها، مردمان مختلف ترک نژاد (از قبیل ازبک، ترکمن، قرغز)، بلوچها و در پایان آن هزاره ها قرار گرفته اند. (نگاه: رسول امین، صفحه ۳۲۸ - ۲۳۰)

شورویها احساس میکردند که امکان ایجاد مخالفت میان گروه های قومی مختلف در افغانستان وجود دارد، بطور مثال تحریک قبایل پشتون در برابر یکدیگرشان، مقابل ساختن سنی ها با شیعه ها، مقابل ساختن اسماعیلی ها با شیعه ها و سنی ها هر دو، مقابل ساختن شهر نشینان با دهقانان دهات و قبایل، معهدا شورویها که در یک محیط ستراتیژیک سیال گیر آمده بودند و در سیاست قومی محلی نیز نابلد و نا آشنا بودند، نتوانستند یک ستراتیژی موفق برای جدا ساختن دایمی دشمنان سرسخت خود طرح و تطبیق کنند.

بروس می نویسد:

یکی از جالبترین مساعی استخباراتی واحد های استخباراتی شوروی در افغانستان حصول قراردادی است که با قوماندان دره پنجشیر، احمد شاه مسعود، منعقد گردید. مسعود از جانب خود تقاضای پرداخت رشوتی به مبلغ ۳۵۰۰۰۰ (سه صد و پنجاه هزار) دالر را نمود و آنرا به مقابل امضای قرار داد مصالحه در ماه فروری ۱۹۸۳ دریافت نمود. (نگاه: فودوتوف)

این توافق در نوع خود دومین قرار داد عدم تعرض بود که مسعود با اولیای

دسایس پنهان چهره های عربیان روسها و انتخاب مسعود

امور نظامی شوروی امضاء کرده بود، توافق اولی در ماه جون ۱۹۸۲ صورت گرفته بود که علاوه بر دریافت پول، مسعود به سه تقاضای دیگر خود از اولیای نظامی شوروی نایل شده بود، از اینقرار:

۱- مذاکرات مستقیم و متداوم با اولیای نظامی شوروی (به عوض حکومت ببرک کارمل)

۲- دریافت کمک نظامی شوروی برای مقابله با دشمنان خودش.

۳- سلطه آزادانه خودش بر دره پنجشیر.

(نگاه: امستوتز، ص ۲۹۲)

هنگامیکه فرانز کلینسوویچ به قوماندان مافوق نظامی خود، دگروال واستروتین اطلاع داد که احمد شاه مسعود متمایل به برقراری روابط فعال و متداوم با قشون شوروی میباشد، به کلینسوویچ گفته شد که بنابر اهمیت ستراتیژیک این کودتای استخباراتی، برای او نشان قهرمانی شجاعت سفارش نموده است (نگاه: نخبه های روسی، ص ۱۱۳-۱۱۴)

کلینسوویچ درباره ملاقات خود با مسعود چنین راپور داده بود:

"نزاع های ذات البینی داخلی همیشه برای ما مفید بوده است، من نیز به آن علاقمند شدم، ما (مسعود و من) در یک منطقه بی طرف، در یک نقطه مرتفع با هم دیدیم که هر دو از آنجا میتوانستیم اراضی را که او میخواست تحت کنترل داشته باشد تماشا کنیم، بعد از آن او نزد من بوقت شب آمد و با هم قرار داد را امضاء کردیم، مسعود به موجب این قرار داد بالای سپاهیان شوروی یا حکومت کابل در اراضی تحت کنترل خود حمله نخواهد کرد، و هر پیلوت شوروی را که طیاره اش سقوط داده شود، کمک خواهد کرد، تا آنوقت که ما او را در پنجشیر تنها گذاشته، به امور او مداخله نکنیم و برای او مواد و تجهیزات طبی، پول و اسلحه کمک کنیم. این نوع معامله با "باندهای قرار دادی" نامنهاد، رسماً مجاز قرار داده شده، هدف آن جستجوی طریقه های سیاسی است به منظور جلوگیری از ضرورت استخدام عملیات بزرگتر نظامی. (نگاه: شوفیلد: نخبه های سیاسی

روسها و انتخاب مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

روسی، ص ۱۱۴)"

واستروتین علاوه‌تاً متذکر شده بود که فرقه هوایی نمبر ۳۴۵ قشون شوروی برای مدتی همکاری بسیار نزدیک با احمد شاه مسعود برقرار ساخته و به معیت او گروه های مجاهدین را که برای تنظیم های دیگر کار میکردند و دشمنان درجه اول مسعود نیز بودند، نابود ساختند. (نگاه: شوفیلد، نخبه های شوروی، ص ۱۱۳-۱۱۴)

دگروال واستروتین این گروه جمع آوری استخبارات تحت نظر فرانز کلینسوویچ را "شاملون" نام گذاشته بود که بعد از گذشت ماه ها بحیث یک بازوی بسیار باکفایت جمع آوری استخبارات برای قوای ۳۴۵ تبارز نموده بود. این گروه مشتمل بر فارغ التحصیلان پوهنتون یا انستیتوت های شوروی بوده، اکثرشان در سنین بالاتر از بیست سالگی قرار داشته، عمدتاً اوزبک یا تاجیک بودند، ولی السنه پشتو، دری و هندی را نیز میدانستند. آنها به فرهنگ و کلتور مردم افغان به مقایسه صاحب منصبان هوایی سلاویک، شناخت به مراتب بهتر داشتند.

انعقاد این نوع قرارداد های صلح با رهبران مقاومت به این دلیل واجد اهمیت بود که از طریق آنها حداقل میتوانستیم کاروانهای نظامی شوروی را در بعضی قسمت های شاهراه سالنگ که خط حیاتی مواصلات برای شهر کابل بود، بطور محفوظ عبور دهیم. برای کلینسوویچ که در افغانستان برای هر کس بنام "کیطان فرانز" معرفی شده بود، (زیرا مردمان محلی در تلفظ اسم فامیلی او مشکلات داشتند) قایم ساختن تماس با احمدشاه مسعود به مراتب مشکلتر از ترتیب ملاقات با فرماندهان دیگر مقاومت بود. کلینسوویچ باری نوشته بود: "برای من بسیار مشکل بود کسی را پیدا کنم که متمایل به بردن پیامی به او باشد، عدۀ زیادی از عکس العمل او در تشویش بودند و هویدا بود که او نیز درباره عکس العمل گروه های دیگر تشویش داشت." (نگاه: شوفیلد، ص ۱۱۲)

مسعود درین معامله در موقعیتی قرار داشت که اگر او حاضر به معامله گری

دسایس پنهان چهره های عریان روسها و انتخاب مسعود

و انعقاد قرارداد با قوای شوروی شود، انجام عین عمل برای سایر گروه های مقاومت به مراتب سهلتر خواهد بود. واستروتین همچنین استدلال میکرد که انعقاد قرارداد با مسعود يك کودتای برازنده ستراتیژیک و سیاسی خواهد بود. لهذا به سپتسپروپ صلاحیت کافی اعطاء گردیده بود تا زمینه های وسیع تعهدات را به منظور تأمین تماس و روابط فعال و مستدام با احمد شاه مسعود تدارک نماید. (نگاه: سودو پلاتوف)

کلینسوویچ تفصیل پیامی را که به احمد شاه مسعود ارسال شده بود چنین در قید قلم آورده است:

"میخواهم بدانید که من حاضرم به هرجا و هر وقت که میسر گردد، بدون سلاح بدیدار او بروم.

بشخصیکه پیام ما را به احمدشاه مسعود میرساند شش لاری کاماز پر از بوره، گندم، برنج و کالا دادیم. ما باشور و شوق در انتظار جواب او بودیم... که بطور مثبت بما رسید. او با ملاقات ما موافقت کرد، توأم با عقد يك معامله و قرار داد." (نگاه: شوفیلد: نخبه های روسی، ص ۱۱۳)

شاملون در تأمین خطوط مواصلاتی و اعزام کاروانهای تجهیزات به طرف کابل بی نهایت موفق بوده، از موجودیت قرار دادهای عدم تجاوز با "گروه های قرار دادی" و در رأس آن قرار داد مهم با مسعود، بسیار راضی و خشنود بود. در تحلیل نهائی، يك پیشرفت قابل ملاحظه ستراتیژیک به سهولت میسر گردید که عاملین و کارکنان شوروی با موفقیت کامل، اطمینان، صداقت و اعتماد "گروه های قرار دادی" را بدست آوردند. (نگاه: شیبارتین، ص ۱۸۰)

او علاوه می کند:

شهادت شفاهی ایوان شومیلوف (سپاهی روسی که برای جنگ به افغانستان اعزام شده بود) نمایانگر این واقعیت است که چگونه برخی از عناصر مقاومت ملی افغان در خدمت روسها قرار گرفتند و برای تطبیق پلان های شوروی زمینه سازی کردند و به این ترتیب شوروی ها توانستند خطوط مواصلاتی بین شمالی

روسها و انتخاب مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

ترین مناطق کوهستانی و پایتخت کابل را مصئون گردانند. اینست گفتار شومیلوف:

نام من ایوان شومیلوف است، من در سال ۱۹۸۷ به افغانستان رفتم و با آخرین قطعه ایکه در سال ۱۹۸۹ مرخص شد ترخیص شدم. من بعد از دریافت تربیه لازمه نظامی به افغانستان رفتم، زمان تربیه ما کوتاه شد، فقط دو ماه را در برگرفت، من بحیث فیرکننده ماشیندار تربیه شده بودم، بعد از دو ماه، دولت شوروی به اعزام قطعه ما به افغانستان شروع کرد، گروه اول، سپس گروه دوم، و بعداً سوم. حدود شصت نفر باقیمانده بود، بما گفته شد که یک قطعه نمونه از کسانیکه باقی مانده اند ساخته میشود و هدف آن اینست تا به جنرالهای سپاه نمایش داده شود که به سربازان چه نوع تعلیم و تربیه نظامی داده شده است. معهداً بزودی هویدا گردید که یک گروه دیگر نیز باید به افغانستان اعزام گردد. لهذا از جمله سی نفر متباقی، ده نفر آنرا انتخاب کردند و من هم در جمله همین ده نفر بودم. ما از طریق ترمذ ذریعه لاری های نوع کاماز به افغانستان سفر کردیم. اول بما گفته شد که به غزنی برده میشویم، ولی در دفتر گمرک بما معلوم شد که رهسپار قندز میباشیم، در نهایت به تاشقرغان رسیدیم.

در اولین محلیکه من بخدمت گماشته شدم تاشقرغان بود. بعد از آن در چند محل مختلف دیگر کار کردم، چونکه قبل از عقب نشینی سپاه ما، تغییرات زیادی رخ داده بود، در تاشقرغان، من جزء یک قطعه ماشیندار بودم، بعد از آن در قطعه استخبارات کار کردم و بالاخره به غند استخبارات قندز تبدیل گردیدم.

قبل از عقب نشینی قوای شوروی از افغانستان، قطعه ما در ناحیه تحت تسلط فرقه ۲۰۱ مصروف عملیات بود که در مجاورت سمنگان و بغلان قرار داشت. احمد شاه مسعود گوریلاهائی در این منطقه داشت. روابط ما با این گوریلاها شکل جالبی اختیار کرده بود، بطور مثال، در منطقه سمنگان صلح و آرامش بین ما حکمفرما بود، ما بالای عراده جات زره پوش دور هم می نشستیم و گوریلاهای مسعود می آمدند و همراه ما تنباکو (سگرت) میکشیدند. واقعیت

دسایس پنهان چهره های عربیان روسها و انتخاب مسعود

بدینمنوال بود که گوریلاهای مسعود بما کاری نداشته و ما را آرام میگذاشتند، اما عساکر حکومت کابل را آزار می دادند. (نگاه: حسینی)

در این منطقه، در امتداد جاده، دو پایپ لاین وجود داشت که از اتحاد شوروی به جانب کابل میرفت، یکی آن تیل دیزل و دیگرش تیل خاک دربر داشت. ما همراهی گوریلاهای مسعود قرار داد داشتیم که در ساحات هموار و شهری امنیت پایپ لاین را ما تأمین کنیم و در مناطق کوهستانی آنها تأمین کنند. ما به مقابل این خدمت ماهانه چند تن آرد و یک تانکر تیل به آنها میدادیم. چنانکه به خاطر دارم از جانب ما قوماندان فرقه ما و از جانب گوریلاها، مسعود قوماندان آنها این قرار داد را امضاء کرده بودند. مناسبات ما با گوریلاهای مسعود آنقدر دوستانه و گرم بود که آمران گوریلاها جوقه جوقه به مرکز قطعه ما می آمدند، دعوت مجللی هم برایشان ترتیب می دادیم، مسعود قوماندان گوریلاها و قوماندان ما بین هم قرار داد بسته بودند که به یکدیگر ضرر نرسانند. بعد ازین قرار داد، زندگی ما بسیار مسالمت آمیز شده بود.

(نگاه: هایناما، لیپانین و یورچنکو، ص ۱۳۳-۱۱۵)

در ارتباط به عملیه خاموش سازی دهات، تاکتیک بسیار معروف خنثی سازی شوروی از این قرار بود که به یک عملیات گسترده نظامی در یک منطقه یا یک دره متشعب شده تمام گروه های مقاومت مقیم منطقه و همچنین کوتل ها و معبرهای مرتفع مورد استفاده مجاهدین، بشمول قریه های حامی و همکار مجاهدین را محاصره و از بین می بردند. این نوع اعمال تروریستی به منظور منصرف ساختن و خاتمه دادن هر نوع حمایت و کمک مردم دهات به مقاومت ملی و مجاهدین صورت می گرفت.

نوع دیگر، رشوت دهی به منظور جنگاندن گروه های مجاهدین علیه یکدیگرشان، چنانچه قبلاً در بالا گزارش یافت، چند گروه مجاهدین به جناح حکومت کمونیستی دیموکراتیک خلق پیوستند تا جبهه نامنهاد "پدر وطن" را تأسیس کنند. حکومت دیموکراتیک خلق همچنان یکتعداد از خونریزترین

روسها و انتخاب مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

جنگهایی را که بعضاً بین تنظیم های رقیب، در مناطق مشخص صورت می‌گرفت به دروغ بخود نسبت میداد. جنگ افسانوی بین احمد شاه مسعود و تنظیم های دیگر منتج به عقد قرار داد مسعود با اولیای نظامی شوروی گردید که به موجب آن مسعود به شوروی متعهد گردید که به تنظیم های دیگر جهادی اجازه نخواهد داد تا بالای سپاه شوروی یا حکومت کمونیستی کابل حمله کنند. (نگاه: شبارشین، ص ۲۱۴-۱۷۷)

در این وقت بود که احمد شاه مسعود به پیشنهاد فرماندان قوای شوروی در افغانستان حاضر به انعقاد قرار داد صلح شد که تا ۲۱ اپریل ۱۹۸۴ دوام داشت. باساس این قرار داد مسعود متعهد گردید که تبلیغات دشمنانه علیه شوروی را متوقف ساخته از فعالیت های نظامی علیه سپاه شوروی و حکومت افغان دست بردارد و از عملیات و فعالیت های گوریلائی سایرگروه های مجاهدین مانع گردیده و به کاروانهای حامل سلاح و مهمات مجاهدین در (زون) منطقه تحت تصرف خود اجازه عبور ندهد. همچنین مسعود باساس این قرار داد متعهد گردید که از مراجعت اهالی دره پنجشیر بخانه ها و قریه ها و وطن شان و اسکان مجدد اهالی پنجشیر در شهر کابل و سایر ولایات ممانعت ننماید. علاوه بر قبول و تطبیق کامل تمام شرایط فوق الذکر، احمدشاه مسعود موافقه کرد که در منطقه پنجشیر بالای قطعات عسکری افغان و شوروی حمله و فیر صورت نگیرد. اما احمد شاه مسعود در جریان مدت اعتبار این قرار داد از تماس با حکومت کارمل دوری جسته بلکه طور مستقیم با صاحب منصبان استخبارات اردوی ۴۰ شوروی در تماس و معامله بود. از خلال چنین سلوک و تعهدات، تمایلی را میتوان درك نمود که پیروی يك سیاست مستقل و مستقیم از سوی رهبری گروه جمعیت اسلامی در پشاور را با اولیای نظامی شوروی نشان میدهد.

(نگاه: شیبارشین ص ۲۱۴-۱۷۷)

زعامت جمعیت اسلامی افغانستان به سیاست کناره جویی از جنگ وعدم مقابله نظامی با لشکر شوروی دوام داده، خواست از دادن تلفات تا حد ممکن

دسایس پنهان چهره های عربیان روسها و انتخاب مسعود

جلوگیری نموده و قدرت خود را برای جنگ های بعد از عقب نشینی قوای شوروی حفظ و ذخیره کند. همچنان عملیات نظامی از طرف قوای شوروی به مقابل قطعات احمد شاه مسعود متوقف گردید. بطور عمومی عملیات نظامی شوروی فقط محدود به بمباردمان هوایی ماند که در مناطق کوهستانی اثرات کم یا هیچ داشت. هدف از این نوع عملیات واضحاً این بود که به مسعود و قوای تحت فرمان او هشدار داده می شد که شوروی هیچ نوع تخطی یا انحراف از روحیه توافقات سابق را تحمل کرده نمی تواند.

قرارداد احمد شاه مسعود با فرقه نمبر ۴۰ شوروی

به اساس تقاضا مصرائه رئیس جمهور، نمایندگان اتحاد شوروی مساعی جدی بخرچ دادند تا با احمد شاه مسعود تماس قایم ساخته همکاری او را با حکومت شوروی جلب نمایند. مقام فرماندهی نظامی شوروی از طریق میانه روها و با موافقت نجیب الله با احمدشاه مسعود تماس قایم نموده، موضوعاتی را برای مذاکره پیشنهاد نمودند که با مهر سفارت شوروی در کابل تصدیق و نشانی شده است. سند مذکور به این شرح است:

سند: نکات قابل مذاکره با احمد شاه

- ۱- تأسیس محلات تاجک نشین، با خود مختاری داخلی قوم تاجک، در چوکات افغانستان متحد، شامل ولایات بدخشان، تخار، کندز، بغلان، و بخش هائی از پروان و کاپیسا و قیام حکومت های خود مختار در این ساحه.
- ۲- نمایندگی از قوم تاجک و اشغال مقامات مشخص دولتی بداخل ارگان ریاست جمهوری، پارلمان ملی و کابینه افغانستان.
- ۳- شناخت رسمی جمعیت اسلامی افغانستان متعلق به ربانی، بحیث یک حزب مستقل و دارای حقوق مساوی.
- ۴- تأسیس یک قوای نظامی منظم تاجک به اساس تشکیلات جمعیت اسلامی

روسها و انتخاب مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

افغانستان و شمول آن در اردوی دولتی افغانستان. تعریف و توضیح اهداف این قوای نظامی به ارتباط منافع ملی و به ارتباط اهداف عمومی حکومتی، بشمول حفاظت از شاهراه حیرتان- کابل.

۵- تأمین صلح در ساحات خود مختار قوم تاجک و زمینه سازی برای بازگشت زندگی عادی در این ساحات.

۶- موضوعات انکشاف اقتصادی در منطقه شمال شرق، همکاری از جانب دولت افغانستان در این رابطه، همچنان کمک های چند جانبه، بشمول کمک های نظامی، اقتصادی، طبی و انواع دیگر کمکها، به شمول انکشاف تجارت سرحدی.

موضوعاتی را که من درین سند گنجانیده ام سفیر کبیر شوروی، ورونتسوف و جنرال وی ای وارنیکوف با آن موافقه نموده و این موضوعات را از ملاحظه و منظوری زعامت جمهوری افغانستان گذشتانده اند.

احمد شاه مسعود پیام فرستاد که حاضر به مذاکره این موضوعات میباشد و هکذا خودش پیشنهادات دیگری هم دارد. نمایندگان شوروی با رفتن به محل ملاقات بدون محافظ و بدون اسلحه موافقت کردند. هیأت شوروی مشتمل بر سفیر کبیر شوروی، یوری ام ورونتسوف و قوماندان گروپ عملیات نظامی وزارت دفاع شوروی جنرال وی آی وارنیکوف بود. در این ملاقات به مسعود گفته شد تا قرار دادی با حکومت کابل منعقد ساخته و به همکاری واحدهای اردوی افغان به حفاظت شاهراه کابل - حیرتان بپردازد. یا اینکه به تنهایی با قوای خودش این شاهراه را محافظت نموده و تضمین تحریری بدهد که به کاروانها و قطعات اردو در این منطقه مزاحمتی ایجاد نخواهد شد. (نگاه: شیبارشین، ص ۱۷۷-۲۱۴)

دسایس پنهان چهره های عربیان روسها و انتخاب مسعود

مسوده پروتوکول

میان قومندانی قوای شوروی مقیم افغانستان و قوای مسلح پنجشیر

به منظور ایجاد و تمایل برای استقرار صلح در افغانستان، طرفین متعاقدین، پروتوکول هذا را امضاء نموده اند و به اساس آن مکلفیت های ذیل را بعهده گرفته اند:

۱- قطع و توقف کامل عملیات نظامی در سالنگ جنوبی و دیگر نواحی مجاور شاهراه کابل - حیرتان، شامل قطع هر نوع فیر و حمله توسط هر نوع سلاح بالای مواضعی که در تصرف قطعات گروه های جمعیت اسلامی میباشد و توقف هر نوع عملیات بر قریه جات، قطعات اردو، پوسته ها و مواضعیکه در تصرف اردوی شوروی و قوای حکومت افغان، محافظین سرحدی و حارندوی میباشد.

۲- قطعات مسلح پنجشیر مسئولیت محافظت ساحه میان تاجکان و چوگنی را بمنظور قطع فیر، حمله، دزدی و غارتگری و انواع دیگر عملیات خصمانه علیه سپاه شوروی و حکومت افغان متعهد و تضمین مینمایند.

۳- جانب شوروی متعهد می شود تا به اساس توافق جانبین، مقدار لازم وسائل، تجهیزات و مواد مورد نیاز را بداخل مدت و زمان موافقه جانبین، برای رفع نیامندی های مادی پنجشیر و نواحی دیگر مربوط به قسمت های مشخص شاهراه سالنگ تهیه و تدارک نماید.

۴- به قطعات و گروه های تنظیم های دیگر اجازه داده نمی شود که به منظور فیر و حمله بالای سپاه شوروی و حکومت کابل داخل ساحه مشخص شده در این معاهده گردیده و به عملیات تروریستی یا سبوتاژ پایپ لاین (لوله های نفت) بپردازند. اگر تلاشهایی توسط اعضای مسلح تنظیمهای دیگر غرض فیر و حمله صورت بگیرد، جانب شوروی اظهار آمادگی می نماید تا به قطعات مسلح پنجشیر با اثر تقاضای آنها توسط قوای توپخانه و هوایی کمک نماید.

۵- تبادلۀ معلومات و مساعی مشترک به منظور پیدا کردن اتباع شوروی و

روسها و انتخاب مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

افغان که در منطقه شامل این قرار داد مفقود الاثر شده اند.

۲- در حالت تزئید اضطرابات و تشویش، انعقاد میتنگ ها و جلسات به منظور مشوره دو جانبه پیرامون قطع و جلوگیری از عملیات جدید نظامی به نفع تأمین صلح در منطقه و زون مشخص.

۷- ساحه پروتوکول هذا در سرتاسر قلمرو سی کیلومتری بهر دو طرف خطوط مواصلات بین تاجکان و چوگنی اعتبار خواهد داشت. در ماورای این ساحه، سپاه شوروی و قوای مسلح پنجشیر حق دارند تا عملیات نظامی به منظور امحای گروه های مسلح مربوط به تنظیم های دیگر را که به مقابل سپاه شوروی و قوای پنجشیر عملیات نظامی خود را منقطع نساخته اند، انجام بدهند.

۸- پروتوکول هذا بعد از امضاء و انعقاد آن فوراً مورد تطبیق قرار می گیرد.

منبع اطلاعات: گروه عملیات نظامی شوروی در افغانستان، دسامبر

۱۹۸۸

این سند به امضاء و ملاحظه شد جنرال بی وی گروموف، وزیر دفاع اتحاد

شوروی، شهنواز تنی و احمد شاه مسعود رسیده است.

(شیبارشین، ص ۱۷۷-۲۱۴)

در آخرین تحلیل، مرکز استخبارات اردوی نمبر ۴۰ شوروی (شاملون) در باره نتایجی که از این توافقات بدست آورده اظهار میدارد: در سال ۱۹۸۲ ما به هدف نهائی خود نایل شدیم، ما توانستیم تماسهای قوی با احمد شاه مسعود قایم سازیم که تا زمان عقب نشینی قوای شوروی از افغانستان حفظ شده بود. خصوصاً در سال ۱۹۸۲ نمایندگان اردوی نمبر ۴۰ شوروی و شخص خود احمد شاه قرار دادهائی را امضاء کردند که مسعود را متعهد ساخت تا بالای قطعات اردوی شوروی در قسمت جنوب دره سالنگ که او بالای آن ناحیه تسلط مستقیم و مستقل داشت، فیر و حمله را اجازه ندهد. (گروموف، قطعات محدود، ص

۱۸۸-۱۹۷)

او می نویسد:

دسایس پنهان چهره های عربیان روسها و انتخاب مسعود

با اینهم، موفقیت های قابل ملاحظه نصیب شورویها گردیده است که مهمترین موافقه آتش بس، در طول جنگ ده ساله تهاجم شوروی بر افغانستان، بدون شك معاهده می باشد که در ماه فروری ۱۹۸۲ با احمد شاه مسعود منعقد گردیده. باساس شرایط این مقاوله، مجاهدین دره پنجشیر تحت قومانده مسعود، قبول کردند بالای کاروانهای شوروی و حکومت کابل حمله و فیر نکنند، همچنین از حمله سایر گروه های مقاومت جلوگیری نمایند. همین قرار داد مسعود با روسها بود که هسته مخالفت شدید بین مسعود و حزب اسلامی حکمتیار را بوجود آورد که تا امروز دوام دارد. مسعود با حمایت و وسائل فرقه نمبر ۴۰ شوروی بطور متواتر بالای سپاهیان حزب اسلامی حکمتیار حمله و کشتار نموده است. (نگاه: حسینی).

این قرار داد البته برای هر دو طرف (مسعود و شوروی) مفید و مثمر بود. برای قوای شوروی مصئونیت شاهراه حیاتی سالنگ که خیلی آسیب پذیر بود، توسط این قرار داد تأمین گردید. در عین زمان برای مسعود فرصت داد تا قوای خود را تجدید تنظیم نموده، قدرت نظامی اش را با استفاده از وسایل حربی، غذا و پول نقدی که از شورویها بقسم رشوت دریافت می نمود استحکام بخشد، علاوه تا یک پنجم قیمت اموال تجارتنی ساخت شوروی که از راه سالنگ به طرف کابل میرفت، در صورتیکه عبور آنها بدون کدام واقعه از طریق سالنگ صورت میگرفت، از جانب روسها بقسم حق العبور به احمد شاه مسعود داده میشد. (نگاه: روبین، ص ۱۵۹)

برای شورویها معامله با افغانها اگر چه آبستن برخی مشکلات بود، اما برای صاحب منصبان اداره استخبارات شوروی، مشاهده آن، چندان غریب و نا آشنا نبود. ولی قضیه مسعود در نظر آنها بسیار شباهت داشت به داستان معروف تولستوی بعنوان "جهان حاجی مراد" که چگونگی تلاش روسیها برای تسلط بر قفقاز (در قرن نهم) را بیان میدارد. این داستان تصمیمات تاکتیکی سپاهیان محلی قفقاز را که با سپاه تزار روس به مقابل دشمن ابدی شان همکاری میکردند

روسها و انتخاب مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

به نمایش می گذارد.

(نگاه: شوفیله، ص ۱۱۳-۱۱۴)

مساعی دولت ها به منظور رشوت دادن به قوماندان های مجاهدین و قبایل سرحدی همیشه موفقیت آمیز نمی باشد. چنانچه در سال ۱۹۸۰ وزیر امور سرحدات حکومت کابل (فیض محمد) شخصا "رشوتی به مبلغ بیست و هشت هزار دالر را غرض تأدیه به قبیله زدران در بدل همکاری بادولت (که قبلاً" بین دو طرف موافقه شده بود) باخود به منطقه برد، ولی قبیله سرحدی مذکور وزیر رژیم و دو نفر همراهانش را به قتل رسانده، پول را نیز تصرف کردند.

یک قوماندان جهادی دیگر در ولایت وردک مربوط به تنظیم سیاف با قبول رشوت به رژیم کابل پیوست، اما اکثریت افراد تحت قومنده اش از او بریدند و به گروه دیگر مقاومت پیوستند. یک عده از قبایل سرحدی پاکستان وقتاً فوقتاً با رژیم کابل همکاری داشتند و در بدل آن مقادیر زیاد پول دریافت می نمودند، از جمله اینها قبیله شینوار ولایت ننگرهار و قبایل اسماعیل خیل و مندوزی ولایت پکتیا میباشند.

در ماه فبروری سال ۱۹۸۸ پروفیسر روبین امریکائی، از زبان یک نفر قوماندان در ولایت ننگرهار حکایت میکنند که میگفت: کارکنان (خاد) مقدار زیاد پول باو پیشکش کردند تا با روسها همکاری کند او گفت: "من بروی آنها تف انداختم، آنها فکر میکنند جهاد یک تجارت است." (نگاه: روبین، ص ۳۳۶)

صاحب منصبان استخبارات شوروی با مهارت های که در فعالیت های استخباراتی داشتند و با امکانات وافری که در اختیار شان بود، به سرعت و سهولت توانستند دهقانان مسکون در قریه جات مجاور پایگاه های مشترک روسی و کمونیستهای افغان را و همچنین کسانی را که در مجاورت پایگاه های نظامی شوروی زندگی میکردند، از طریق اعطای پول و تعجیزگری به صلح و همکاری حاضر سازند. مردان شکار شده و اجیر را تشویق می کردند تا حلقه ای از افراد قریه را به معاش بلند برای خدمات امنیتی در قریه و محافظت منافع

دسایس پنهان چهره های عربیان روسها و انتخاب مسعود

شوروی تشکیل بدهند. نمونه های موفقیت آمیز این پالیسی در دو نقطه استراتیژیک در ولایات بغلان و پروان، دیده می‌شد که شاهراه حیاتی شمال - جنوب، میان کابل و اتحاد شوروی از آن می‌گذشت، در واقع، مخلوطی از عملیات اغواگری - تعجیزگری در ولایت پروان برای روسها آنقدر مثمر و موفقیت آمیز بود که چند نفر ژورنالیست غربی در سال ۱۹۸۳ گزارش دادند که فعالیت مقاومت ملی در آن ولایت کاملاً فلج شده است. (نگاه: گروموف، ص ۱۱۸-۱۹۷)

به يك نفر خبر نگار کمونیست ایتالوی، هنگام دیدار او از کابل (در ماه جنوری ۱۹۸۴) از سوی مقامات صلاحیتدار گفته شد که: "قرار داد های زیاد، شاید يك درجن میان حکومت دیموکراتیک خلق افغانستان و عده ای از عناصر مقاومت ملی صورت گرفته که باثر آن بعضی گروپهای مجاهدین به مقابل دیگر اعضای مقاومت ملی قد علم کردند." (نگاه: زالوکا، ص ۲۴۵)

اما هیچکدام از پالیسی ها و ستراتیژیهای فوق الذکر، اهداف نهایی روسها را در دوره اشغال افغانستان برآورده نتوانست. اگرچه شورویها میتوانند به برخی از موفقیت ها اشاره کنند، بطور مثال قرار داد با احمد شاه مسعود، اما موفقیت های شان در مقایسه با توقعات امپریالیستی و جاه طلبانه شان ناچیز بود. معهدا قرار داد روسها با مسعود برجریانات افغانستان در آینده نیز اثراتی خواهد داشت. چنانکه پروفیسور الکزاندر فیدوتوف درین اواخر در رادیو (پیام افغان) گفت:

"روسها به بهره برداری از عوامل مخفی در افغانستان ادامه میدهند تا ظواهر مداخله مستقیم را مغشوش ساخته و هدف خود را که بازگشت به امپراطوری میباشد تحقق بخشند." او علاوه می‌کند:

پشتونها تخمین ۴۰ تا ۵۰ فیصد یا بیشتر نفوس قبل از جنگ در افغانستان را تشکیل میدادند، پشتونها مردمان جنگجو و مستقل هستند که از لحاظ تاریخی سلطه و حکومت اجانب را هرگز نپذیرفته اند، اینها بر افغانستان

روسها و انتخاب مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

مسلط بوده و باین کشور خصلت و کرکتر خاص خود را از عصر سکندر کبیر تا ایندم حک کرده اند. (نگاه: کارو، ص ۱۳۴-۱۳۵)

پشتونها با منطقه شمال دریای آمو تعلقات قومی نداشته و بطور مؤثر غیر قابل هضم مانده اند. علاوه تاً تخلیه مناطق پشتون نشین و اجبار پشتون ها به هجرت بسوی پاکستان از این رهگذر نیز برای روس ها اهمیت داشت که اینکار به عدم استقرار اوضاع در پاکستان می انجامد، چون اقلیت بزرگ پشتون ها در پاکستان از سالها باینطرف از سوی روس ها به تجزیه طلبی تشویق می گردیدند و این تجزیه طلبی از جانب کابل نیز حمایت می شد. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۰-۱۳۱)

گرچه همه مناطق تا اندازه ای مورد آزار و اذیت قرار گرفته اند، ولی طرز معامله روسها با اهالی مناطق پشتون نشین و غیر پشتون نشین بطور قابل ملاحظه متفاوت بود. در حالیکه عملیات نظامی و دهشت افگنی غرض تخلیه مناطق در ساحات دیگر نیز اجرا می شد و چند منطقه غیر پشتون نیز غیر مسکون ساخته شد. ولی ستراتیژی عمومی شوروی متوجه خالی ساختن مناطق پشتون نشین و تغییر دادن ساختار قومی افغانستان بود. این دگرگونی در ساختار قومی افغانستان به این دلیل برای شوروی اهمیت داشت که می خواست این سرزمین دارای اهمیت ستراتیژیک را در طویل المدت در جمهوریت های آسیای مرکزی مدغم کند. چون تاجکان افغان، اوزبکان افغان و ترکمنان افغان با آنها تعلقات قومی دارند، این نوع دگرگونی بدون شک تحت زعامت احمد شاه مسعود که یک نفر قرار دادی روسها و تاجک بود، سهولت بیشتر انجام یافته می توانست. (نگاه: فیدوتوف)

باساس ارقام مهاجرین راجستر شده (که توسط حکومت پاکستان و ایران ارائه شده) شش میلیون افغانی دهاتی، که اکثریت شانرا پشتون تشکیل میدهد، بمهاجرت سوق داده شدند. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۰-۱۳۳)

برای مهاجر ساختن اینها از تکتیک های مختلف کار گرفته شد. با بمباردمان های هوایی، قریه های آنها را بخاک مبدل می ساختند، اهالی در حال فرار را با

دسایس پنهان چهره های عربیان روسها و انتخاب مسعود

هلیکوپترها تعقیب و کشتار میکردند، قریه های خاصی را انتخاب میکردند و برای آواره ساختن باشندگان آن از شیوه های بیرحمانه گوناگون کار می گرفتند. مزارع را هنگام درو آتش می زدند، باغها و تاکستانها را تخریب می نمودند، رمه های گاو و گوسفند را نابود می ساختند، چون قرار بر آن بود که آواره ها و مهاجرین دوباره عودت نکنند، سیستم آبیاری منطقه را که زراعت بر آن اتکاء دارد، تخریب می کردند، تامزارع به دشت های سوزان مبدل گردد. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۰-۱۳۳)

تا اواسط سال ۱۹۸۰، آوارگان افغان نصف نفوس مهاجرین جهان را تشکیل می دادند، افغانستان تقریباً از نصف نفوس خود محروم شده بود، ولی حملات شورویها همانطور دوام داشت تا مسکونین بقیه دهات را نیز مجبور به ترك وطن سازند. تمام مناطق پشتون نشین در جنوب کشور تخریب، تخلیه و متروك شده بود.

علاوه بر ارقام مهاجرین راجستر شده، ارقام ثابت دیگری نیز وجود دارند، احصائیه گیری در افغانستان هرگز دقیق نبوده، نفوس شماری سرتاسری در افغانستان که اکثریت نفوس آن دهاتی بوده و در ساحه برابر با مساحت فرانسه بطور وسیعاً مجزا و پاشان در نقاط دوردست کوهستانی زندگی دارند، بشمول قبایل کوچی، هرگز بشکل دقیق صورت نگرفته است. برحالیکه بی سوادی در کشور مسلط است، زاد و ولد و وفیات و دیگر ارقام مطالعه نفوس به ندرت ثبت شده است. نفوس شماری تخمینی قبل از جنگ افغانستان، توسط ملل متحد، که نفوس کشور را بین پانزده تا هفده میلیون تخمین میکرد، بطور عموم قبول شده بود، ارقام کشته شدگان بین سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۲ را بصورت موثوق ارائه کردن نا ممکن میباشد. ولی هر کدام از ارقام قبل از جنگ و تلفات دوران جنگ را که بکار بریم، به وضاحت معلوم میشود که حداقل ۱۰ الی ۱۷ فیصد کشته شدند و تا ۵۰ فیصد دیگر نیز مجبور به آوارگی در داخل و مهاجرت به خارج شدند، در مجموع ارقام مذکور بالغ میشود بر تلفات نصف نفوس

روسها و انتخاب مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

افغانستان. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۰-۱۳۳)

معهدا، در مورد پشتونها که بخاطر ملاحظات "پاکسازی قومی" هدف حمله قرار گرفتند و در هر دو کتگوری (قتل و جلای وطن) تعداد بیشتر تلفات را متحمل شدند، این ارقام وانمود میسازد که بین ۲۵ تا ۳۱ فیصد نفوس پشتون مجروح و یا به قتل رسیده است. چونکه دو سوم تا سه چهارم حصه تلفات در تمام کتگوریهها (بنوعیکه ارقام مقتولین و مجروحین با تعداد جلای وطن یکجا ساخته شوند) از پشتونها بوده، این ارقام تلفاتی در حدود ۸۰ فیصد نفوس پشتون را نشان میدهد. اگر موضوع مراجعت به وطن مهاجرین بعد از سال ۱۹۹۲ به میان نمی آمد، این وضع موجودیت پشتون در کشور را بطور مؤثر نفی میکرد و کرکتر و هویت هزار ساله منطقه را دگرگون میساخت. (نگاه: کلاس، ص ۱۳۱)

بطور مثال، قندهار که دومین شهر بزرگ افغانستان و اکثریت کلی آن پشتون است، نفوس آن از ۲۵۰،۰۰۰ به حدود ۳۵،۰۰۰ تقلیل یافت. بسیاری مناطق متروک گردید. سیاحان غربی که قریه جات زنده و فعال دره های لوگر را در سال ۱۹۸۵ دیده بودند، همان قریه ها را در اواخر سال ۱۹۸۶ به تعقیب شدیدترین بمباردمان های هوایی شوروی، کاملاً متروک و خالی یافتند، بر اساس نمونه هائیکه از سرگذشت کشورهای آسیای مرکزی بدست آمده، ستراتیژی جنگ شوروی در افغانستان بر تخریب مناطق پشتون نشین و تضعیف و سرکوبی هرچه بیشتر این قوم و انعدام مردم پشتون و استخدام گروپ اقلیت (تاجک) استوار بود، گروپیکه از طریق رشوت سهولت جذب شد و توسط وعده های اعطای یک نوع حکومت تحت کنترل محدود، به آسانی استخدام شد، این ستراتیژی در متن قرار دادی درج شده بود که بین احمد شاه مسعود و مقامات نظامی شوروی منعقد گردید. همچنان در جریان کشمکش های جاری در پروپاگندهای مشترک و متداوم دولت روسیه و شورای نظار شنیده و ملاحظه میشود که طی آن حکومت دو صد و چند ساله پشتونها را ظالمانه تاپه میزنند.

دسایس پنهان چهره های عریان روسها و انتخاب مسعود

روسیه امروزی، مانند گذشته، احمد شاه مسعود، يك مشتری و همکار دوران جنگ سرد خود را تمویل و کمک میکند، روسیه می‌خواهد با استفاده از او میان افغان ها تفرقه ایجاد کند و درگیری‌های قومی را باعث شود و بدین‌ترتیب از اعاده صلح و ثبات در افغانستان و تشکیل حکومت مرکزی مانع گردیده، سلطه اش را بر کشورهای آسیای مرکزی و ذخایر سرشار نفت و گاز شان استحکام بخشد و نگذارد این کشورها از طریق افغانستان با بقیه دنیا وصل شوند و از گشایش راه تجارتي که کویته را از طریق کندهار، لشکرگاه، هرات و تورغندی با ترکمنستان وصل می‌کند، مانع شود و بازارهای آسیای مرکزی مثل سابق در تصرف مسکو باقی بماند. علاوه‌تاً، عدم استقرار در افغانستان باعث می‌شود تا افغانها نتوانند خساره جنگ تحمیلی را از مسکو مطالبه کنند.

تماسهای نجیب..... دسایس پنهان چهره های عریان

تماسهای نجیب

طی این مدت از طرق مختلفی با ما تماس هایی برقرار شد که با نجیب در مورد حکومت ائتلافی موافقه نمائیم.

در جریان گفتگوها با هیئت های پاکستان، عربستان سعودی، ایران، عراق، لیبیا و سازمان الفتح در یافتیم که مسکو و کابل هردو برای حل بحران افغانستان، خواهان مذاکره و تشکیل حکومت ائتلافی اند، همچنان از چینل های گوناگون، پیام های شخصی نجیب بما رسید، ولی خان رهبر حزب عوامی ملی پاکستان در همین راستا غرض ملاقات بخانه ام آمد، بر این تأکید داشت که بوساطت او، مذاکرات با نجیب را آغاز کنیم. پیغام های ارسالی بدست بعضی از میانجیگران حاکی از آن بود که گویا نجیب به این راضی شده که بخاطر تشکیل حکومت مؤقت از قدرت دست بردارد، مگر اینکار را زمانی می کند که بالمواجه با من ببیند.

باری در پیغامی چنین گفته بود: حکمتیار را بحیث برادر بزرگ می پذیریم و ده وزارتخانه مهم کابینه را خودش انتخاب نماید. و این پیام را پنج روز قبل از استعفایش فرستاد که اگر شما با حکومت ائتلافی موافقه نکردید، آنگاه خواهید دید که ما قدرت را به چه کسی می سپاریم؟ این مطلب را هم گفته بود که

دسایس پنهان چهره های عریان تماسهای نجیب

در نتیجه مخالفت با حکومت ائتلافی اگر ظاهرشاه روی صحنه آمد، مسئولیت آن بدوش حکمتیار خواهد بود. باهیئت های نجیب در لیبی و عراق نیز دیدارهایی صورت گرفت. از جانب ما کریاب و غیرت بهیر و از جانب آنها در مذاکرات بغداد یعقوبی، سلیمان لایق، وطن جار و کاویانی و در مذاکرات طرابلس سلیمان لایق و کاویانی، نمایندگی می کردند.

اصرار آنان در تمام این دیدارها و رفت و آمدها فقط يك مسأله بود: تشکیل حکومت ائتلافی میان آنها و حزب اسلامی، بدیهی است که از جانب ما نیز همواره يك جواب ارائه می شد و آن اینکه قدرت به يك حکومت مؤقت غیر ائتلافی انتقال یابد، سپس انتخابات برگزار شود و اعضای حزب و وطن صرف به امتیاز عفو عمومی اکتفا نمایند.

در حالیکه نجیب با گروههای دیگر نیز تماس داشت، مگر بما مسلسل می گفت که: مشکل فقط از راه تفاهم میان حزب اسلامی و حزب و وطن حل می شود. اگر حزب اسلامی موافقه نماید، مخالفت احزاب کوچک جایی را نمی گیرد.

مگر ما از یکسو با توجه به اصول اسلامی نمی توانستیم با حکومت ائتلافی با آنها توافق کنیم و از سوی دیگر به این هم واقف بودیم که حکومت ائتلافی نتایج ذیل را تحویل خواهد داد:

۱- برای تصفیه گروههای دیگر، به جنگ کشانده می شویم، معنی این توافق ائتلاف با کمونستها و جنگ با مجاهدین بود.

۲- در حالیکه حکومت های ائتلافی مرکب از احزاب سیاسی غیر مسلح، ولی دارای عقاید مختلف، ناکام و شکننده اند، حکومت ائتلافی دو طرف مسلح که سالها در مقابل یکدیگر جنگیده اند، چگونه موفق خواهد شد و دوام خواهد کرد؟ در حالیکه يك طرف به اسلام عقیده دارد و طرف دیگر کمونست است، یکطرف آزادی کامل کشورش را میخواهد و طرف دیگر صددرصد مزدور اجنبی است.

۳- شرکت در حکومت ائتلافی بی که در آن اردو، خاد، کمربندهای امنیتی شهرهای بزرگ، و امنیت شاهراهاها در دست کمونست ها باشد، به مفهوم تسلیم

تماسهای نجیب..... دسایس پنهان چهره های عریان

شدن به آنها است و طبیعی است که چنین ائتلافی صد در صد برمحور منافع دشمن میچرخد.

۴. اگر خلقی ها و پرچمی ها که دارای عقاید و افکار یکسان اند، حامی و مربی آنها یکیست و هردو از مسکو توجیه و تنمیه می شوند، نمی توانند بر سر تقسیم قدرت کنار بیایند، هردو گروه بر سر قدرت باهم جنگیدند، از کشتن و بستن و تبعید همدیگر خودداری نکردند، روسها تا آخر نتوانستند در میان آنها اتحاد واقعی بیاورند، پس ائتلاف آنها با مجاهدین چگونه عملی خواهد بود؟ به این نکته نیز توجه داشتیم که یگانه راه آسان و مطمئن نجات از شر کمونست ها، اینست که قدرت بیک حکومت مؤقت غیر ائتلافی انتقال یابد، سپس انتخابات برگزار شود، با اینکار:

الف: حزب وطن متلاشی می شود.

ب: از داخل شدن افراد مسلح بکابل و جنگهای ذات البینی مجاهدین جلوگیری می گردد.

ج: سلسله رسیدن بقدرت از راه سازش ها و کودتاها و با استمداد از اجانب، برای همیشه پایان می یابد و انتخابات بعنوان یگانه وسیله مشروعیت نظام و یگانه راه انتقال قدرت از دستی به دست دیگری پذیرفته می شود.

د: از تاراج شدن دارایی های عامه و تجهیزات اردوی ملی جلوگیری می گردد.

مذاکرات مزبور به این دلیل بی نتیجه ماند که ما حکومت ائتلافی را نپذیرفتیم و آنها به حکومت مؤقت غیر ائتلافی موافقه نکردند.

دسایس پنهان چهره های عریان حالت رکود و تلاش کودتا

حالت رکود و تلاش کودتا

ناکامی عملیات جلال آباد، ادامه حکومت نجیب، سازش ها، آتش بسهای بعضی گروهها با رژیم کابل، کنار آمدن بعضی قوماندانان نفوذی و نامنهاد با دستگاه خاد، گشایش شاهراه کابل - گردیز توسط رژیم، توسعه کمربندهای امنیتی حکومت تا میدان شهر و لوگر، رفت و آمد مصئون کاروانهای اکمالاتی رژیم در شاهراه سالنگ، انحلال حکومت مؤقت مجاهدین، گسترش جنگهای مسعود علیه حزب اسلامی از پنجشیر به سائر نقاط شمال، تبلیغات شدید رسانه های خبری علیه مجاهدین و به نفع رژیم کابل و خودداری پاکستان از برسمیت شناختن حکومت مؤقت از موجبات مهم و اساسی سایه افگندن رکود خطرناک بر فعالیت نیروی مقاومت بود که در هم شکستن آن به يك ابتکار جدی نیاز داشت. این ابتکار کمافی السابق بایست بدست حزب اسلامی صورت می گرفت، در گروههای کوچک چنین توان و استعدادی سراغ نمی شد.

بخاطر وارد کردن ضربه کاری و شدید به رژیم از داخل، و توسط افسران ناراض، تصمیم گرفتیم تا کار در اردو را تسریع بخشیم و از طریق اردو کار مؤثری بنمائیم، با این اقدام یا رژیم سرنگون می گردید و یا لاقول رکود موجود پایان می یافت.

حالت رکود و تلاش کودتا..... دسایس پنهان چهره های عریان

جنرال آصف شور در حربی سونحی هم صنفی ام بود، موصوف در زمان اقتدار کمونسست ها مدتی در تنگهار و مدتی در گردیز قوماندان قطعات دولت بود. هرچند که در آخر وقت استاد کورس (آ) بود، با نامبرده تماس برقرار کردیم، او به صفت يك صاحب منصب ورزیده و باوجاهت، شانس خوب کارکردن در اردو را داشت. جنرال شور آماده شد تا با استفاده از اعتبار خود، افسرانی را دعوت و تنظیم کند که از ادامه روند اوضاع ناراض و در تکاپوی بیرون آوردن کشور از بحران جاری بودند.

باید متذکر شد که من از صنف ۲ تا ۹ در لیسه حربی درس خواندم. در صنف ۸، ۷، ۶ اول نمره صنف خود بودم، آصف گاهی دوم و گاهی سوم نمره می شد. مگر در صنف ۹ وی اول نمره و من دوم نمره شدم، دلیل این تحول ناگهانی نزد من آمدن کاکای آصف شور به لیسه حربی بود، نفوذ او بر استادان لیسه باعث شد که در حصه من حق تلفی شود. بهمین خاطر تصمیم گرفتم که لیسه حربی را ترك کنم. نتیجه سه سال درس خواندنم در لیسه حربی این شد که حالا تعداد زیادی از همدوره های من در اردو به رتبه جنرالی رسیده اند، و بمن این امکان را فراهم ساخت که در میان ایشان کارکنم. جنرال آصف شور پس از مدت کوتاهی بوسیله نامه مفصلی اطلاع داد که تا حد زیادی در کار خود کامیاب هستم، با تعداد زیادی افسران تفاهم نموده ایم، اکثرشان باما موافقت و بالای دیگران کار جریان دارد. پس از مدتی، کار او به مرحله ای رسید که از من تقاضای ارسال کست بیانیه رادیویی و تلویزیونی را کرد. من متن کتبی آنرا فرستادم. نکات اساسی بیانیه قرار آتی بود:

- ۱- سرنگونی رژیم منحوس سابقه را به ملت تبریک می گوئیم.
- ۲- بخاطر نجات کشور از شر اهریمن جنگ، غیر از اقدام عسکری بوسیله افسران، چاره دیگری نبود، ما این اقدام را نه بخاطر کسب قدرت، بلکه بخاطر پایان دادن به تراژدی جنگ نموده ایم.
- ۳- ما افسرانی هستیم که به اعاده هویت اسلامی و استقلال کشور خود

دسایس پنهان چهره های عریان حالت رکود و تلاش کودتا

علاقمندییم و می‌خواهیم که قدرت سیاسی به حکومت منتخب اسلامی انتقال یابد.

۴. از تمام رهبران جهادی دعوت می‌کنیم که با حکومت مؤقت بی‌طرف و انتخابات، تحت نظارت همین حکومت موافقه نمایند.

عده ای از افسران به این نظر بودند که لازم است توافق تمام تنظیم ها و یا بعضی گروههای مؤثر، قبل از اقدام گرفته شود. ما بخوبی درک می‌کردیم که گروههای دیگر با این کار موافقه نمی‌کنند زیرا:

الف: برخی از احزاب با حکومت مؤقت و انتخابات به این دلیل مخالفت می‌کردند که از اینطریق نه تنها چانس رسیدن به قدرت را نداشتند، بلکه با این کار از صحنه کنار می‌رفتند.

ب: برخی دیگر به قدرت های خارجی خصوصا " غرب چنان وابسته اند که هرگز با برنامه ای موافقه نخواهند کرد که مورد تائید این قدرت ها نباشد. با وجود آن، در یکی از جلسات رهبران احزاب، این مسأله را بطور مجمل چنین مطرح کردم: عده ای از افسران اردو پیام فرستاده اند که اگر تمام رهبران به يك حکومت مؤقت و انتخابات موافقه نمایند، آنها آماده اند رژیم نجیب را سرنگون کنند. عکس العمل سران احزاب همان چیزی بود که ما حدس می‌زدیم، از جمله این رهبران، دوتن آنها به رژیم کابل اطلاع دادند که متوجه باشید، حزب اسلامی نقشه کودتا را در کابل ریخته و حکمتیار در یکی از جلسات به ما چنین و چنان گفت!! بهر صورت ما فیصله کردیم که این کار حتما " انجام یابد. در این هنگام اختلاف میان نجیب و وزیر دفاعش، شهنواز تنی، به اندازه ای حاد گردیده بود که سفیر روسیه و هیئت های عالیرتبه اش قادر به مصالحه میان آنها نشدند، شواردناده وزیر خارجه شوروی و ورائتسوف سفیر باصلاحیت روسیه در کابل، از نجیب پشتیبانی می‌کردند، مسکو در این منازعه از نجیب حمایت می‌کرد و بر خلقی‌ها و هواخواهان امین بدگمان بودند که گویا آنها با منافع روسها علاقه خاصی نداشته و روحیه ملیت خواهی برآنان مسلط است، این حقیقت بهمه روشن

حالت رکود و تلاش کودتا دسایس پنهان چهره های عریان

بود که قدرت جنگی اصلی رژیم در دست خلقی ها بود، اعضای حزب خلق اکثرا از خانواده های بی بضاعت و غریب پشتون و اعضای حزب پرچم غالباً از خانواده های ثروتمند تاجک ترکیب یافته بود. در میدان جنگ، بیشتر خلقی ها حضور داشتند، مگر سهم آنها در قدرت به اندازه مشارکت شان در نبرد نبود.

جنرال آصف شور توانست که از این نزاکت ها بحد اعظمی بهره برداری کند؛ خستگی قطعات اردو از جنگ درازمدت، بی اعتمادی در باره آینده جنگ و برخورد اهانت آمیز و مغرورانه مشاورین روسی با افسران افغان، عواملی بودند که افسران غیرکمونست و بیزار از مارکسیزم را ترغیب می کرد که به آغوش ملت برگردند و با جریان هوادار اقدام نظامی علیه رژیم یکجا شوند.

جنرال آصف شور در نامه های اخیر خود بمن اطلاع داد که: در قرارگاه وزرات دفاع و حول وحوش وزیر دفاع کار پیشرفت زیاد کرده، قرارگاه و دفتر وزارت، کلا" در کنترل ماست، مگر شخص وزیر را در جریان نگذاشته ایم، در وقت صدور قومنده اقدام، سوق و اداره نیروها در دست ما خواهد بود. آنها در نظر داشتند که اقدام شانرا در زمانی آغاز نمایند که تشنج میان نجیب و تنی به درگیری مستقیم تبدیل شود، مگر این تصمیم موجب شد که اقدام به تعویق بیفتد و برای نجیب در مقابله با این خطر فرصت آمادگی فراهم گردد.

نجیب را در مقابله علیه وزارت دفاع، قوت های مسلح خاد و در مقابله با قوای هوایی، قوای هوایی مزارهمراهی می کرد. نجیب قبل از تحرکات وزارت دفاع دست به اقدام زده و توسط تانکهای ریاست پنجم خاد، قرارگاه وزارت دفاع را محاصره کرد، تصادم عملی آغاز شد و جنرال آصف شور قومانده سوق و اداره نیروها را در دست گرفت، جنرال شهنواز تنی بجای اینکه در قرارگاه خود بماند، ذریعه موتر جیب خود را به میدان هوایی بگرام رساند. میدان بگرام از هواخواهان نجیب تصفیه و عملاً" در اختیار نیروهای مخالف بود. بمباری مسلسل بر ارگ را آغاز کردند، در این جریان میدان بگرام از مزارشریف هدف موشک های اسکاد قرارگرفت، و تحت بمبارد شدید گرفته شد، در این بمباری ها

دسایس پنهان چهره های عریان حالت رکود و تلاش کودتا

جنرال مصطفی سهم تعیین کننده داشت، میدان هوایی بگرام فلج و ارتباطات جنرال تنی با قرارگاهش قطع گردید. او میخواست همراه جنرال قادر اکا، قوماندان قوای هوایی و بعضی دیگر از همراهانش به یکی از جبهات مجاهدین پناه ببرد. مگر بعداً "ذریعه یک هلیکوپتر و یک ۱۲ AN راهی پاکستان گردید که هلیکوپتر در منطقه جمرو پشاور و ۱۲ AN در میدان هوایی پاره چنار فرود آمد.

جنرال آصف شور، جنرال کبیرکاو یانی و جنرال جعفر سرتیر که اقدام مذکور را رهبری می کردند. در جریان جنگ کشته شدند و بدین ترتیب نجیب به همکاری خاد بر کودتا چیان فائق آمد.

ما حمایت خود را از اقدام مزبور از بدو درگیری اعلان داشتیم و به تمام مجاهدین گفتیم: بخاطر سرکوبی رژیم نجیب از این فرصت بهره برداری کنید و با قوت هایی همکاری نمایند که برضد نجیب قیام نموده اند. یکی از رهبران تنظیم ها ضمن مصاحبه با رادیوی بی بی سی نه تنها با این اقدام مخالفت کرد، بلکه جلوتر رفت و اظهار داشت: ان شاء الله قوت های نجیب در حال غلبه اند!! هر چند در ظاهر امر، نجیب از این حادثه جان سالم برد و بر رقبای خود پیروز شد، ولی در حقیقت عامل بزرگ زوال او در همین حرکت نهفته بود. تعداد زیاد افسران اردو از وظایف شان فرار، صدها تن آنها زندانی و بسیاری شان کشته شدند، در صفوف اردو و حزب وطن غبار بی اعتمادی سایه افگند و اعتبار رژیم در داخل و خارج شدیداً لطمه دید، حالت رکود درهم شکست، روحیه ضعیف مجاهدین عالی و حالت پژمرده آنها شگوفا گردید. مگر اداره استخبارات نظامی پاکستان نخواست این اقدام کامیاب شود. مخالفت (آی اس آی) با اقدام نامبرده دو دلیل عمده را در ذهن تداعی می کند:

۱- در باره این اقدام از قبل گزارش دقیق نداشتند و بطور غیر مترقبه با یک حادثه بزرگ مواجه شدند. این کار بی کفایتی مسئولین وقت اداره (آی اس آی) را نزد مقامات عالی رتبه دولت پاکستان به نمایش می گذاشت، بناءً بخاطر انتقام از

حالت رکود و تلاش کودتا..... دسایس پنهان چهره های عریان

ما تلاش کردند این اقدام را ناکام کنند.

۲- آنها و امریکائی ها مشترکا" به این موافقه رسیده بودند که سقوط حکومت نجیب در نتیجه چنین اقدامی به نفع آنان نیست.

باید متذکر شد که ما در هنگام این اقدام، یک دستگاه رادیوی ۵۰ کیلو واته (M.W) را از خارج خریداری کردیم و قرار بود آنرا از طریق پاکستان بداخل انتقال دهیم، (آی اس آی) از تسلیمی آن اجتناب کرد و تقریبا" یک سال دستگاه مزبور را با خود نگهداشت، ماه ها بعد از شکست این اقدام آنرا بما سپرد.

همچنان(آی اس آی) بخاطر جلوگیری از پیروزی اقدام مذکور، شهنواز تنی و همراهانش را در همان فرصت حساس، که جنگ در کابل جریان داشت، به محل نامعلومی در اسلام آباد انتقال داد و تحت نظارت گرفت و رابطه وی را با ما قطع کرد، و قتیکه اقدام کاملا" خنثی و جنگ خاموش گردید و نجیب کنترل اوضاع را در دست گرفت به تنی اجازه دادند که با ما ملاقات کند!!.

مخالفت برخی از اعضای حزب

به ارتباط کار در اردو، وقتا" فوقتا" به شورای اجرائیه معلومات لازم داده می شد و بهمین مناسبت بحث ها و جلسات تفصیلی زیادی بعمل آمده بود. در جریان اقدام، جلسات مسلسل شورای اجرائیه نیز جاری بود. کلیه اعضای شوری بدون استثنا خشنود و با اقدام نظر موافق داشتند و به اتفاق آراء بر این نکته اصرار می نمودند که حزب باید با استفاده از تمام امکانات خود در جهت به پیروزی رساندن این حرکت تلاش نماید. هیچ یکی قبل از اقدام و یا در جریان آن مخالفت و یا ملاحظه ای را عنوان نکرده است. مگر بعدها خصوصا" پس از سرکوبی قیام، برخی در ابتداء مخفیانه و در مجالس خصوصی و بعدا" کمی صریح تر در این باره اینجا و آنجا به تبلیغات آغاز کردند. ما گمان می کردیم که این یک جریان طبیعی و برخاسته از ذهنیتی است که پس از ناکامی هر اقدامی

دسایس پنهان چهره های عریان حالت رکود و تلاش کودتا

بوجود می آید و افادیت آنرا زیر سوال می برد. مگر بعد ها متوجه شدیم که حلقات خاصی، بطور جدی مصروف هستند و تلاش می کنند، با استفاده از این فرصت، در حزب اختلافات را دامن بزنند. که الحمدلله به استثنای تعداد انگشت شماری، هیچکسی تحت تأثیر تبلیغات و تلاش های این حلقات نیامدند.

در حزب اسلامی دو بار حالاتی پیش آمده که اختلاف رأی در رابطه با مواضع سیاسی، بجای اینکه از راه احترام گذاشتن به رأی اکثریت حل شود، صبغه اختلاف غیراصولی را بخود گرفته، یکبار در ارتباط بهمین اقدام و بار دیگر در مورد تقبیح تجاوز نیروهای غربی برعراق در جنگ خلیج و اظهار همدردی نسبت به مردم عراق.

در این مسأله نیز حلقات خاص خارجی در دامن زدن اختلاف نقش داشتند و این ماموریت را بهمان مؤسساتی داده بودند که با شخصیت های افغانی به نامهای مختلف کمک مالی می کردند. مگر در هر باری شورای مرکزی دائر شده و با اکثریت قاطع از موضع اصولی حزب حمایت نموده و تصامیم مناسب جدیدی در زمینه اتخاذ نموده است.

نجیب چه کرد؟

در نتیجه ناکامی اقدام عسکری مزبور، اغلب اعضای پشتون غیرپرچمی از حزب وطن و دولت کمونست مخصوصاً از اردو تجرید شدند و جای آنها به پرچمی ها و یا عناصر وفادار به پرچمی ها تخلیه گردید. نجیب مجبور شد که برمبنای علایق زبانی و قومی، کار وسیعی را در میان مردم آغاز و بر بنیاد آن قطعات مسلح را سر و سامان بدهد. در این فیصله عوامل زیر دخیل بود:

۱- اردو عملاً متلاشی شده بود، تشکیل اردو بر اساس دوره مکلفیت نه ممکن بود و نه مؤثر، و نسبت به آن، ساختن قطعات اردو مبتنی بر انگیزه های قومی و در بدل امتیازات، مفید و مؤثر بود.

حالت رکود و تلاش کودتا..... دسایس پنهان چهره های عریان

۲- آنها در این مرحله برای دعوت مردم کدام سوژه مؤثر در چنته نداشتند ، کمونیزم در مهدش (مسکو) در حال زوال بود. در افغانستان که کمونست ها برائت خود را از قبل اعلان کرده بودند ، و نجیب میگفت: تنها ریش نگذاشته و گرنه در مسلمانی نسبت از ملاها و پیرها و رهبران احزاب جهادی نیز جلوتر است، وزارت شئون اسلامی را تأسیس کرده و برای بیست و سه هزار امامان مساجد معاش میدهد!!

۳- آنها از طریق تشکیل قطعات قومی، جنگ افروزی میان اقوام مختلف و در پی دوام سلطه و بقا در قدرت و یا لاقول در سایه حمایت قوم به امید زنده ماندن بودند. هرچند قطعات قومی نامبرده میان پشتون ها، ازبک ها، هزاره ها و تاجکها ساخته شد، ولی در میان همه آنها آنکه بیشتر از دیگران در جنگها سهم فعال داشت، قطعات ازبک، موسوم به گلم جم های جوزجانی بودند، تعداد قطعات متشکله پشتون ها خیلی کم و نقش شان در جنگ ها ناچیز بود. که دلیل آن یا قلت امکانات و یا بی اعتمادی رژیم بر آنها و یا هم سهم فعال پشتونها در جهاد بود.

تأکید بر مصالحه ملی، اعلان آتش بس های یکطرفه، پخش شایعه مشارکت فعال بیطرف ها در قدرت ، جلب توجه مردم به نقش جدی و صمیمانه نجیب در اخراج قوای روسی، تبلیغات در جهت وفاداری حزب وطن به اسلام، تقسیم مجاهدین به احزاب آشتی ناپذیر و میانه رو و تماس های مستمر با جناحهای آشتی پذیر و تمسک مسلسل روی توافقات حاصله از نکات اساسی سخنرانی های تکراری نجیب در این مرحله بود.

وزارت شئون اسلامی

بگواهی تاریخ جنگ دشمنان دین و مذهب، علیه دین و مذهب و علمبرداران نهضت های مذهبی در نهایت امر زیر نام دین و مذهب انجام یافته است و بخاطر

دسایس پنهان چهره های عریان حالت رکود و تلاش کودتا

مقابله با هر قیام انقلابی مذهبی، پیران مکار و ملاهای دین فروش به مخالفت علیه علمای حق و مجاهدین راه خدا استخدام شده اند. چنانچه فرعون در چهره حامی دین و ناجی جامعه از تباهی جلوه می کند و موسی(ع) را باغی از دین مردم و عامل فساد قلمداد می نماید. فرعون برای مقابله با موسی، ساحران را جمع آوری نموده گفت:

وقال فرعون ذرونی اقتل موسی ولیدع ربه انی اخاف ان یبدل دینکم او ان یظهر فی الارض الفساد. غافر: ۲۶

و فرعون گفت: مرا بگذارید که موسی را بکشم و او باید پروردگارش را بکمک بخواهد، بیم دارم که دین شما را عوض کند و یا در زمین فساد رونما شود.

استخدام صدها ملای چون مولوی عبدالولی و مولوی عبدالعزیز در وزارت شئون اسلامی و تاءدیه معاش به (۲۳۰۰۰) ملا، بمثابه کاری بود که فرعون در مقابل موسی(ع) کرد و نجیب برخلاف علمای مجاهد و مجاهدین راستین. ملاهای دین فروش و تنظیم شده در شئون اسلامی، همان های اند که در عهد حکمروایی مطلقه ظاهرشاه می گفتند: خدایا! سلطنت و پادشاهی او را قائم و دائم بدار! در زمان داود، جمهوریت کذایی او را صد درصد نظام اسلامی میخواندند! در باره ترکی می گفتند که وی عدالت عمری آورده است! به سرسلامتی نجیب دعا می کردند! ربانی را رئیس دولت اسلامی ای می پنداشتند که گویا از طرف شورای حل و عقد برگزیده شده است! و حالا ملا محمد عمر رهبر طالبان را امیرالمؤمنین خطاب می کنند! و علیه مجاهدین فتوای جنگ میدهند!! مگر جریان توفنده انقلاب اسلامی به حدی نیرومند و انگیزه های آن در متن ملت به اندازه ای عمیق و نهادینه گردیده و مردم آنقدر به تقوی و ایمان شخصیت ها و حقانیت شعارها و آرمان های آنان آگاه شده بودند که با تبلیغات میان تهی چندملای بی شخصیت و دین فروش در خدمت وزارت شئون اسلامی نجیب، جلوگیری از پیروزی انقلاب و جدا کردن ملت از آن ممکن نبود.

فتح خوست..... دسایس پنهان چهره های عریان

فتح خوست

خوست بتاريخ ۱۱ / ۱ / ۱۳۷۰ بدست مجاهدین فتح شد، آزادی خوست ضربه کوبنده برفرق رژیم بود، این ولایت از چند لحاظ برای رژیم نجیب اهمیت فوق العاده داشت:

الف: شهر مهم سرحدی بود که با سقوط آن در دست مجاهدین، ساحه وسیعی در جنوب از کنترل دولت خارج شد.

ب: جنگ خوست از لحاظ روانی، به جنگی تبدیل شده بود که رژیم کابل و هواخواهانش سرنوشت خویش را به آن مربوط می شمردند.

ج: تعداد زیاد افسران رژیم کمونست و اعضای برجسته حزب دیموکراتیک خلق از همین ساحه بودند، شخص نجیب، وزرای سابق و برحال دفاع و .. ساکنین همین ولایت بودند.

با سقوط خوست، ستون فقرات رژیم شکست، اگر مجاهدین همزمان با اخراج روسها درعوض جلال آباد، به فتح خوست متوجه می شدند و آنرا آزاد می ساختند، رژیم کابل هرگز تا سه سال تاب مقاومت نمی آورد.

دسایس پنهان چهره های عربیان فتح خوست

عودت مجدد کارمل به کابل

در ماه سرطان ۱۳۷۰ خبر عودت ببرک کارمل از مسکو به افغانستان، بطور ناگهانی شایع شد. بعضی ها گمان می کردند که شاید روسها موفق شده اند که به اختلاف میان نجیب و کارمل خاتمه بخشیده و هواداران دو جناح حزب کمونسنت را بخاطر مقابله با مجاهدین در یک صف متحد سازند. بعضی دیگر گمان می کردند که وی در اثر مریضی سرطان از ادامه حیات مأیوس گردیده و بهمین سبب به کشور برگشته است، مگر در واقع انگیزه های اصلی بازگشت او به کابل این بود که:

- ۱- مخالفت علیه نجیب در حزب وطن به اوج خود رسیده بود.
- ۲- روسها که در سال ۱۹۸۶ میلادی کارمل را بدون کدام کودتا و یا انقلابی، فقط به هدایت و دستور قوماندان عمومی قوای روس در کابل، در یک موتر دارای شیشه سیاه، از ارگ بیرون کشیدند و (تا مدت زیادی هیچکسی، حتی اعضای کمیته مرکزی حزب اطلاع نداشتند که ببرک کجاست) و به عوض وی نجیب را بر اریکه قدرت نصب نموده، پس از ورود او به ارگ، به اعضای کمیته مرکزی حزب وطن خبر دادند که منبعد نجیب رئیس جمهور و منشی عمومی حزب می باشد. گمان می کردند که ببرک کارمل به این دلیل در ماموریتش ناکام و از مقابله در برابر مجاهدین عاجز است که اعضای پشتون حزب و اردو با وی همکاری نمی کنند و ساختار اجتماعی افغانستان اجازه نمیدهد که عنصری چون کارمل رئیس جمهور افغانستان باشد، لازم دیدند که نجیب را عوض کارمل روی صحنه بیاورند و از این طریق اکثریت جامعه افغانی را بواسطه او قانع سازند، ولی زمانی که دیدند آئنده اعضای حزب و افسران اردو که بخاطر آنها کارمل به نجیب تعویض گردیده بود، یا زندانی و یا تبعید شده اند، اعاده مجدد ببرک را مفید شمردند.
- ۳- تمام پست های حساس اردو، حزب و دولت در مرکز و ولایات بدست

فتح خوست..... دسایس پنهان چهره های عریان

طرفداران ببرك بود. آنها خواستند که در وقت مناسبی نجیب را از صحنه کنار بزنند و رهبر اصلی حزب را روی صحنه بیاورند. نقشه آنها چنین بود که قبل از اقدام عملی باید با بعضی از گروهها و قومندانان طوری تفاهم نمایند که گویا اقدام آنها به نفع ایشان است و حکومت آینده را به مشوره آنها تشکیل میدهند تا در هنگام اقدام نه تنها این گروهها مخالفت نکنند بلکه به نتایج آن نیز امیدوار باشند. مگر وضعیت سیاسی و نظامی کشور و رویدادهای بعدی، باعث شد، فرصت اقدام مؤثری را تا هنگام استعفای نجیب، بدست نیاورند، چنانچه جنرال نبی عظیمی در کتابش (اردو و سیاست صفحه ۵۲۵) می نویسد: عبدالوکیل وزیر خارجه، پس از تماس های قبلی بتاريخ ۲۷ حمل ۱۳۷۱ با اجازه و تفاهم با دوکتور نجیب الله که هنوز رئیس جمهور بود به پروان رفت و با مسعود ملاقات نمود، مسعود او را با گرمی استقبال کرد، طرح وکیل و اعضای بیوروی اجرائیه حزب تا آن موقع یکسان بود و به اتفاق آراء چنین بود:

تشکیل يك دولت ائتلافی با مجاهدین، ترجیحا" با احمد شاه مسعود، در صورتیکه دیگران حاضر به ائتلاف نباشند، بوجود آوردن يك جبهه مشترك علیه گلبدین حکمتیار، راندن او از اطراف شهر کابل و تقسیم نمودن مساویانه قدرت. و در صفحه ۵۲۶ می نویسد:

عبدالوکیل از طریق تلویزیون ضمن مصاحبه ای گفت که تمام تنظیم ها حاضراست با دولت کابل ائتلاف نموده و دولت ائتلافی با پایه های وسیع را بوجود آورند بناء" به تطبیق پلان ملل متحد به زعم وی ضرورتی احساس نمی شد او گفت صرف گلبدین حکمتیار تا هنوز در ائتلاف با دولت مخالفت می نماید.

و در همین صفحه علاوه می کند: مزدك، کاویانی و وکیل با خوش بینی زیادی به آینده می نگرستند و مسعود را قهرمان دوران معرفی می کردند من پرسیدم، چقدر بالای مسعود میتوان اعتماد کرد؟ کاویانی و مزدك جواب دادند که مسعود بخاطر شکست دادن حریف خود حکمتیار، حاضر به هر نوع سازش و مصالحه است و در این زمینه تشویشی وجود ندارد.

دسایس پنهان چهره های عربیان فتح خوست

و در صفحه ۲۳۰ می نویسد: در آنموقع فقط لوی درستیز که آصف دلاور بود، جنگ را سوق و اداره می کرد دیگران به شمول ربانی و مسعود به کاریزمیر و خیرخانه رفته بودند، گفته می شد ربانی شبها و روزهای زیادی را در یکی از تاکوی ها در قریه "دکو" گذرانیده بود، شورای نظار بی روحیه بود فقط افراد جنرال دوستم و نظامیان سابق با روحیه بودند و مقاومت می کردند. دلاور می گوید برای يك جنگ فیصله کن با حکمتیار عملیات آغاز گردد، حکمتیار مقاومت می کرد و پیشرفت قوتهای ما، اندک بود اما بالآخره مقاومت او درهم شکست و ما توانستیم به پیروزی نزدیک شویم افراد او خطوط اول و مواضع خویشرا ترك گفته بودند، حکمتیار شکست نظامی را احساس کرد و بار دیگر پیشنهاد آتش بس نمود، دلاور گفت مجبور شدم با ربانی ملاقات نمایم و به او بگویم که عملیات باید ادامه پیدا کند تا حکمتیار کاملاً آشتی نماید اما ربانی گفت لوی درستیز صاحب، من اختیار ندارم تحت فشار دوستان خارجی خویش هستیم و بدینترتیب بار دیگر حکمتیار بصورت سالم نجات یافت. دلاور افزود اگر عملیات یکروز دیگر ادامه می یافت قوتها، چهارآسیاب را بدست می آوردند و جنگ برای همیشه از کابل ختم می گردید.

تلاشهای بینن سیوان..... دسایس پنهان چهره های عریان

تلاشهای بینن سیوان

بینن سیوان نماینده خاص سرمنشی ملل متحد، سعی کرد تا میان مجاهدین و رژیم کابل از طریق مذاکرات غیر مستقیم به توافقی نایل شود، او در ابتدا بر تشکیل حکومت ائتلافی تأکید داشت، بعد از آنکه درک کرد ما با حکومت ائتلافی هرگز توافق نمی‌کنیم، سعی کرد به نجیب تفهیم کند که مجاهدین حکومت ائتلافی را نمی‌پذیرند، باید با حکومت مؤقت غیرائتلافی توافق صورت بگیرد. طرح ما به بینن سیوان از این قرار بود:

- ۱- نجیب بدون مذاکرات مستقیم استعفای خود را اعلان کند.
- ۲- حکومت مؤقت از شخصیت‌های غیر متنازع فیه تشکیل گردد.
- ۳- غیر از اردو و پولیس، تمام قطعات مسلح منحل گردند.
- ۴- در دوران حکومت مؤقت، ذریعه کمیون مستقل انتخاباتی در جریان ششماه انتخابات برگزار شود.

ما ازین طرح اهداف آتی را مدنظر داشتیم:

الف: همزمان با استعفای نجیب، حزب وطن و نظام کمونستی متلاشی شده و کمونستها نمی‌توانند منحيث يك قوت منظم در صحنه باقی بمانند.

دسایس پنهان چهره های عریان تلاشهای بین سیوان

ب: قوت جنگی اصلی رژیم کمونست، قطعات خاد و ملیشه بودند، اردو عملاً" به تحلیل رفته بود، در نتیجه انحلال قطعات خاد و ملیشه آخرین نیروی منظم جنگی کمونست ها از هم می پاشید.

ج: با انتقال قدرت به حکومت عبوری، احتمال جنگ میان مجاهدین از میان می رفت و جلوسازش ها گرفته می شد.

د: در نتیجه انتخابات، حکومت مرکزی قوی ساخته می شد و نزاع تقسیم قدرت بر اقوام، فرقه های مذهبی و احزاب سیاسی به پایان میرسید.

نیروهای غربی و حلقات وابسته به آنها، در ظاهر با این طرح توافق نشان میدادند، مگر در خفا از طریق تفاهم با روس ها در تلاش تشکیل حکومت ائتلافی بودند، حکومت ائتلافی ای که طرفداران کارمل با گروههای مورد نظر آنها تشکیل می دادند و روسیه، امریکا، ایران، پاکستان، سعودی و هند از آن حمایت می کردند، نیروهای به زعم آنان بنیادگرا را کنار می گذاشتند و هر گروهی که با این حکومت به مخالفت برخیزد، باید تحت فشار شدید گرفته شود. در داخل و خارج کشور برای ساختن این جبهه ائتلافی و اقناع کشورهای همسایه و احزاب سیاسی تماس های حاد و جدی در جریان بود، بعضی گروهها بنا بر فشار کشورهای خارجی آگاهانه و بعضی دیگر بطور غیر آگاهانه به این جریان پیوستند و به یاری و همکاری با جبهه ائتلافی مورد نظر مسکو و واشنگتن کشانده شدند.

ربانی در ماه حوت ۱۳۷۰ بصورت غیر مترقبه بنام مسافرت به سعودی، به خارج رفت و در جریان همین سفر با روسها ملاقات نموده و تعهدات گذشته مسعود را توثیق کرد و قرار گزارش های مؤکد، با کارمل نیز دیداری داشت، پس از بازگشت به پاکستان در جریان جلسه مشترکی، یکی از مقامات مسئول پاکستانی از او پرسید: جناب استاد! لطف نموده بما بگوئید که کجا تشریف برده بودید؟ او وارخطا شد و لبانش به اهتزاز درآمد و صرف آنقدر گفت: برما شك نکنید!

تلاشهای بینن سیوان..... دسایس پنهان چهره های عریان

توافقات ربانی و مسعود با روسها روی این مطالب بود:
الف: تمام اعضای حزب وطن در سمت های رسمی فعلی خویش باقی بمانند.
ب: تربیه نظامی افسران اردوی افغانستان کما فی السابق در روسیه انجام شده و اسلحه اردوی افغانستان روسی خواهد بود.
ج: بانکوت های افغانی مطابق معاهده قبلی برای همیشه در مسکو طبع خواهد شد.

د: سرحدات اتحاد جماهیر شوروی محترم انگاشته می شود.
ه: با دوستان مسکو در منطقه دوستی و با دشمنانش مقاطعه اعمال می شود (دوستی باهند و دشمنی با پاکستان).

چنان پیدا بود که بینن سیوان بیچاره نمیدانست که حرف اصلی چیست؟ و وی چگونه نا خودآگاه برای اغفال مجاهدین استعمال می شود.
اکثر گروههای افغانی بر سر حکومت مؤقت موافقه کردند و لست اعضای حکومت را تهیه و به بینن سیوان سپردند، دو تنظیم که از اصل توطئه یا بی خبر بودند و یا مؤظف با این طرح مخالفت اعلان کردند. مگر به مخالفت آنها اهمیت خاصی داده نشد. ربانی که از راز این جریان واقف بود، ظاهراً "با این طرح و لست اعضای کابینه حکومت مؤقت موافقه کرد، به اعضای کابینه دعوت داده شد تا خود را به اسلام آباد رسانده و یکجا با بینن سیوان بکابل بروند، نجیب با عده ای از رفقاییش با این طرح موافق بودند و به بینن سیوان از ناحیه انتقال قدرت به این حکومت مؤقت اطمینان داده بودند، مگر در آخرین اجلاس کمیته مرکزی حزب وطن که در حضور بینن سیوان دائر شد، در این مورد میان اعضای شورای مرکزی حزب وطن مشاجره شدید صورت گرفت. محمود بریالی، نبی عظیمی، وکیل، آصف دلاور، کاویانی، مزدک و هواخواهان دیگر ببرک، با طرح بینن سیوان مخالفت کردند، جنرال نبی عظیمی با لهجه خیلی تند نجیب را تهدید نموده گفت: انتقال قدرت به حکومت غیر ائتلافی، خیانت به حزب وطن است، زندگی و آینده ما را چه کسی تضمین خواهد کرد. اگر ما در قدرت سهیم نباشیم،

دسایس پنهان چهره های عریان تلاشهای بین سیوان

هیچکسی حتی ملل متحد حیات اعضای حزب وطن را تضمین کرده نمی تواند. تجربه مزار شریف نشان داد که ائتلاف هم ممکن است و هم به نفع ما.

فضای مجلس کمیته مرکزی بحدی متشنج گردید که بین سیوان از نجیب تقاضا کرد که یکجا با وی مجلس را ترك نماید. نجیب از مجلس خارج شد و به این نکته ملتفت گردید که باقیماندن در کابل خطرناک می باشد. او تصمیم گرفت که همراه با بین سیوان و توسط طیاره ملل متحد از کشور خارج گردد، مگر از میدان هوایی کابل برگردانده شد، شانس با وی یاری کرد که توانست به دفتر ملل متحد پناه ببرد. طرفداران ببرک عملا "قدرت را تصاحب کردند، یعقوبی وزیر خاد با چند نفر دیگر از هوا خواهان نجیب بقتل رسیدند. برای اداره کابل هیئت چهارنفری اعلان گردید که اعضای آن مرکب از جنرال نبی عظیمی، جنرال آصف دلاور، جنرال یارمحمد معاون خاد و جنرال زرمتمی معین وزرات داخله بودند.

در همین هنگام اجلاس سران و نمایندگان تنظیم ها در اسلام آباد دایر شده بود، من قبل از آن بسوی کابل حرکت کرده بودم و به عوض من قطب الدین هلال در این جلسه شرکت کرد، در جریان جلسه، ذریعه نامه ای به ربانی اطلاع داده شد که در کابل تحولی آمده است، از جلسه برون شد و پس از چند لحظه دوباره برگشت و خطاب به حاضرین گفت:

دیگر به ادامه جلسه ضرورت نیست، در کابل قدرت به مجاهدین تعلق گرفته و نجیب زندانی است. با اظهار همین مطلب، جلسه را ترك و از محل اجتماع به سرعت خارج گردید. مگر پس از يك ساعت در حالی دوباره به مجلس برگشت که از دور آثار پریشانی و نگرانی در سیمایش نمودار بود، زیرا به وی گفته شده بود که نخست قدرت را رفقای ائتلافی اش بدست می گیرد و متعاقبا "بطور مستقیم و بلادرنگ آنرا به وی می سپارد، ولی تعیین هیئت چهار نفره برای اداره کابل او را نگران ساخته بود.

حوادث شمال دسایس پنهان چهره های عریان

حوادث شمال

اختلاف میان نجیب و مخالفین حزبی اش در شمال، روز بروز رو به افزایش بود، نجیب خواست که جمعه احک را در برابر دوستم تقویه کند. طرفداران ببرک کوشش می کردند که جمعه احک و دیگر طرفداران نجیب را از شمال برون رانده و اختیارات تمام شمال بدست آنان بیفتد. اهمیت ستراتیژیک مزار شریف چنان بود که بخاطر تسلط بر تمام افغانستان، باید این منطقه حساس را در اختیار می داشتند. تهدیدات دوستم، ارتباطات وی با مجاهدین و پافشاری هواخواهان ببرک در کابل، نجیب را مجبور ساخت که جمعه احک و باندش را از مزار شریف به کابل فراخواند و مزار را به جنرال دوستم بگذارد. جنرال دوستم با دریافت این امتیاز قانع شد و مناسباتش با مجاهدین به سردی گرائید. دوستم در هنگام مخالفت با نجیب، از همه جلوتر با عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت تماس گرفت، بعد هیئت هایی بما فرستاد و پس از آن با مسعود مذاکراتی به وساطت پرچمی های چون جنرال مؤمن، کاویانی و مزدک داشت. به پاسخ پیغام های او جواب شفاهی ما این بود:

نجیب بر ادامه جنگ اصرار دارد و برای او مهم نیست که بخاطر حکمرانی

د ساييس پنهان چهره های عريان حوادث شمال

او سالهای متمادی دیگری خونریزی دوام کند. تا زمانی که نجیب از قدرت کنار نرود و جای او به یک حکومت مؤقت تخلیه نگردد، جنگ ادامه می یابد. نیروهایی که نمی خواهند برای بقای نجیب در قدرت، بیش از این خون ملت بی گناه خود را بریزند، باید از دولت جدا شده، از جنگ دست بردارند، در کنار ملت خود بایستند و با مجاهدین همراهی نمایند. اگر کسی بخواهد یا نخواهد رژیم فعلی حتماً و بزودی سقوط می کند، تمام امکانات بقای رژیم از میان رفته است.

نجیب پس از کنار زدن جمعه احک و رفقاییش از مزار به اشتباهش پی برد و مجدداً پس از مدت کوتاهی آنها را با صلاحیت و امکانات بیشتری دوباره به مزار فرستاد. برای جنرال دوستم چاره دیگری جز اقدام مسلحانه علیه نجیب و هواخواهانش در مزار نمانده بود، برای حمله بر مزار شریف احضارات گرفت. در این عملیات علاوه از قوت های دوستم، منصور نادری، نیروهای حزب وحدت و تعداد اندکی از افراد جمعیت سهم گرفتند. در نتیجه عملیات، مزار شریف بدست آنها افتاد و جمعه احک با رفقاییش اسیر گردیدند. حزب وحدت و جمعیت هریکی جدا جدا، از طریق امواج رادیو بی بی سی مدعی فتح مزار شریف و پیوستن دوستم به خود شدند، مگر در حقیقت هردو گروه نامبرده به دوستم پیوسته بودند و مزار شریف عملاً در دست دوستم و طرفداران ببرک قرار داشت. جنرال نبی عظیمی در رأس هیئتی از کابل به مزار شریف مواصلت کرد و مراسم افراشتن جنده مزارسخی در محضر هیئت صورت گرفت و گزارش آن از طریق امواج رادیو کابل پخش گردید و به این ترتیب ماهیت فتح مزار شریف به همه مردم، خصوصاً به فاتحینی برملا گردید که مدعی تسخیر مزار بودند.

معاهدهٔ جبل السراج

تجربه مزار شریف از نظر جنرال نبی عظیمی و رفقاییش یک تجربه کامیاب

حوادث شمال دسایس پنهان چهره های عریان

بود، تجربه ائتلاف، ائتلافی که همه چیز را به کمونست ها سپرده، اختیارات، وسائل، اعتبار در ملت و ... و رفقای جهادی در ائتلاف فقط افتخار فتح يك شهر بزرگ را کمائی کردند، افتخاریکه روز پنجم هرکس به حقیقت آن پی برد، این تجربه کامیاب باید در کابل نیز تکرار می شد. جنرال نبی عظیمی حق داشت در کمیته مرکزی با این نظر نجیب که قدرت به حکومت مؤقت انتقال یابد، مخالفت نماید و با کمال اطمینان بگوید: مطابق تجربه مزار شریف تشکیل حکومت ائتلافی راه حل بحران است. انگیزه عمده در عقب معاهده جبل السراج همین مسأله بود. برای نیل به این هدف، جلسه ای در جبل السراج منعقد شد، در این جلسه دوستم، مسعود، سیدمنصور نادری، هیئت حزب وحدت و هیئت ببرک کارمل اشتراك داشتند و روی نکات آتی توافق بعمل آمد:

۱- پایان دادن به زمامداری نجیب.

۲- تشکیل شورای بیست نفری ای که رئیس آن مسعود، معاون آن نادری و طرف های شامل در ائتلاف بر اساس تساوی در آن عضویت داشته باشند.

۳- صدر اعظم حکومت آینده عبدالعلی مزاری، وزیر دفاع جنرال دوستم و وزیر خارجه وکیل بوده، تمام قطعات اردو بحال خود باقی میمانند.

۴- نخست در شمال، اداره های مشترک تشکیل گردد، سپس در کابل اقدام نهائی صورت گیرد.

۵- تعدادی از گروه های مسلح شورای نظار و حزب وحدت باید در کنار قطعات دوستم و در جامه آنها در کابل جابجا شوند. در پایان شرکای جلسه مجدداً دست یکدیگر را فشردند و به استواری خویش به وعده ها تأکید ورزیده، بیکدیگر اطمینان دادند.

برای پی بردن به حقایق پشت پرده حوادث این مرحله، شاید جریان گفتگو میان من و مسعود که در موتر بنده و در جریان سفر به سروبی (مورخ ۳۱ سنبله ۱۳۷۵) صورت گرفت شما را کمک کند و روی مسایل زیادی روشنی بیندازد:

من به مسعود گفتم: در یکزمان، جنگ در دو جبهه، برای ما نه مفید است و

د ساييس پنهان چهره های عريان حوادث شمال

نه ممکن، باید با یکطرف حتما "کنار بیائیم.

مسعود: دوستم آدم خود غرض و بی اعتبار است.

گفتم: با ما تا حال به وعده هایش عمل کرده است.

مسعود: در باره يك جريان خاص معلومات می دهم تا ثابت شود که دوستم تا

چه حد انسان غیر قابل اعتماد است.

قبل از اقدام مشترك در شمال، وی با ما توافق کرد که افراد شورای نظار را در مراکز ولایات شمال جابجا و ادارات مشترك می سازیم. پس از اقدام، من به قوماندانان بدخشان گفتم که با قوماندان جنرال دوستم که نامش را فراموش کرده ام، تماس بگیرید، برایش گفتم: جنرال همایون فوزی؟ مسعود: بلی همایون فوزی، مگر وقتیکه قوماندان ما با وی تماس گرفت، پاسخ داد که تا اکنون در این مورد هدایت خاصی بما داده نشده است. با دوستم ذریعه مخابره صحبت نمودم، او بمن اطمینان داد که همین حالا به فوزی هدایت میدهم. لیکن شبکه کشف مخابره، بمن اطلاع داد که دوستم به فوزی هدایت داد که قوماندان شورای نظار را مصروف نگهدارید، استحضامات خود را بگیرید و به هیچکس اجازه ندهید که به شهر فیض آباد داخل شود. همچنان، دوستم، در هنگام شدت گرفتن اختلافش با جمعه احک با ما تعهد کرد که مشترکا "دست بکار شویم، مگر وقتیکه نجیب، جمعه احک را از مزار شریف فراخواند، رابطه اش با ما قطع گردید. پس از گرفتن مزار، باردیگر با رژیم کابل مصالحه کرد و تحت ریاست جنرال نبی عظیمی هیئتی از کابل به مزار شریف آمد و علم مبارك سخی بدست همین هیئت بالا شد."

در جریان صحبت های همین سفر در يك قسمت دیگر او خواست که در حادثه سقوط کابل نقش خود را چنین توضیح و توجیه نماید: وی گفت: پیش از سقوط نجیب، رجوع افسران اردو بما بحدی بالا رفت که من غیر از جنرالان با افسران پائین رتبه نمی دیدم. من از وی پرسیدم، مثل کی؟ او بر حافظه خود فشار آورد و پس از اندکی مکث نام جنرال عیسی خان قوماندان فرقه ۱۰ و سه قوماندان دیگر

حوادث شمال دسایس پنهان چهره های عریان

را بر شمرد. من برایش گفتم: باور کن که این جنرالان مدت ها قبل و پیش از آنکه با شما تماس بگیرند، با ما در تماس شدند و تا زمان سقوط نجیب با ما ارتباط داشتند، مگر ما بخوبی میدانستیم که آنها هواخواهان ببرک اند و به نفع او می‌خواهند کاری بکنند. ببرک بهمین خاطر بطور غیر منتظره از مسکو به کابل برگشت. مسعود نا آگاهانه به مسأله اعتراف کرد که گمان نمی‌کنم به کسی دیگری آنرا افشا کرده باشد. گفت: در اخیر من هم به این موضوع متوجه شده بودم، بهمین خاطر زمانیکه جنرال دوستم و یکتعداد جنرالان دیگر و بعضی قوماندانان جهادی بدون اطلاع قبلی به قرارگاه من به پروان آمدند، در دیداری که با آنها داشتم گفتم: در این جلسه باید جمعا" این فیصله را بکنیم که ببرک یک خائن ملی است، همه سرهای شان را پائین انداخته و هیچکسی چیزی به زبان نیاورد، در اخیر یک قوماندان شما انجنیر مهدی گفت: آمرصاحب! اکنون وقت این حرف ها نیست، خیلی مسائل مهم قومی را پیش رو داریم، حالا وقت تعیین حقوق ملیت هاست، این مسأله را باید پیش از هرچیز دیگری مدنظر بگیریم!!"

دسایس پنهان چهره های عربیان استعفای نجیب

استعفای نجیب

در آخرین روزهای اقتدار نجیب، وضعیت کشور از این قرار بود:

جریان کمکهای روسیه متوقف شده بود. پایتخت در محاصره مجاهدین قرار داشت، نرخ مواد ارتزاقی و تسخینی به حد اعلای خود رسیده بود. رژیم حتی قادر به تأدیه معاش پرسونل نظامی خود نبود و برای وسائط نظامی مواد سوخت در اختیار نداشت. اردو عملاً متلاشی و جای آنرا ملیشه هائی گرفته بود که چون تفنگداران اجیر عمل میکردند و از غارت ها در جریان جنگ و مناطق مفتوحه تغذیه می شدند. مورال جنگی پرسونل نظامی بشدت سرکوب شده و اختلافات شدیدی در حزب حاکم وطن و قوای نظامی آن بروز کرده بود. در حزب کمونسست حاکم، يك جناح می خواست قدرت به حکومت مؤقتی منتقل شود که باید در نتیجه تفاهم بالواسطه با مجاهدین، از طریق سازمان ملل متحد، تشکیل گردد. جناح دیگر خواهان تشکیل حکومت ائتلافی با برخی از گروههای مجاهدین بود. بعد از آنکه تلاشهای تشکیل حکومت ائتلافی بی نتیجه ماند، نجیب از مفکوره انتقال قدرت به حکومت قابل قبول برای همه احزاب جانبداری میکرد، او این مطلب را بتاريخ (چهارشنبه ۱۳۷۰/۱۲/۲۸ - ۱۸/۳/۱۹۹۲) اعلان کرد.

استعفای نجیب دسایس پنهان چهره های عریان

ولی طرفداران بېرك كارمل چون عبدالوكيل، محمود بريالی، نبی عظیمی، آصف دلاور و دیگران بر تشکیل حکومت ائتلافی با جمعیت و گروههای میانه رو اصرار داشتند. قدرت نظامی عملاً در اختیار گروه دومی بود. نیروهای ملیشه نیز در آن زمان با این گروه همکاری داشتند.

نجیب در برنامه ترور جنرال عبدالرشید دوستم و کنار زدن مخالفین خود از صحنه ناکام گردید و سرانجام بروز سه شنبه ۱۳۷۱/۱/۲۵ مجبور به استعفاء شد.

دسایس پنهان چهره های عریان کودتای طرفداران کارمل

کودتای طرفداران کارمل

با استعفای نجیب در ۲۵ حمل، قدرت عملاً بدست طرفداران کارمل افتاد. آنان برای تسلط بر اوضاع و جلوگیری از متلاشی شدن کامل نظام، نیروهای احزابی را که با آنان تفاهم داشته و جبهه ائتلافی تشکیل داده بودند، به کابل منتقل کردند. کار انتقال این گروهها به کابل و استقرار آن در کمربند امنیتی از یکشنبه ۲۵/ ۱۲/ ۱۳۷۰ آغاز شده بود.

به مسئولین ملکی و نظامی در ولایات هدایت داده شد تا با گروههای مذکور یکجا گردیده، پس از تشکیل ادارات ائتلافی، کنترل شهرها را مشترکاً بعهده بگیرند و به ایشان تأکید شده بود که به استثناء حزب اسلامی افغانستان، هرگروه دیگری را در صورت لزوم و عدم توانائی گروههای شامل ائتلاف در حفظ و نگهداری مناطق، به همکاری و تعاون دعوت کنند.

در جبهه ائتلافی مذکور نقش عمده را گروههای شورای نظار، حزب وحدت اسلامی، طرفداران کارمل، نیروهای دوستم و سید منصور نادری رهبر فرقه اسماعیلی بازی میکردند. درین ائتلاف از لحاظ نیروی رزمی، ضعیف ترین

کودتای طرفداران کارمل دسایس پنهان چهره های عریان

گروه را شورای نظار تشکیل میداد.

قرار بر آن بود که قدرت نظامی و اداره شهرها و شاهراه ها بدست قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست باشد. گروههای سیاسی فقط در امور اداری سهیم ساخته شوند و برخی از پست های اداری دولت به آنان اختصاص یابد. یکی از کشورهای همسایه افغانستان، مشوق و مؤید جدی این ائتلاف بود و در زمینه تألیف و تقرب این گروهها با همدیگر، نقش عمده ای ایفا کرد.

طرح حزب اسلامی

حزب اسلامی افغانستان می خواست بر يك حکومت مؤقت قابل قبول برای همه نیروهای جهادی و انتقال مسالمت آمیز قدرت به آن و برگزاری انتخابات عمومی در ظرف شش ماه، توافق بعمل آمده و احزاب جهادی را متقاعد سازد که برای رسیدن به قدرت به کودتا ها، سازش ها و ائتلاف با کمونستها متوسل نگردیده و تلاش نورزند تا در کابینه حکومت مؤقت عضویت داشته باشند، بلکه بگذارند حکومت مؤقت از چهره های قابل قبول برای همه تشکیل گردد، و این اصل را بپذیرند که رهبران احزاب جهادی تنها از طریق انتخابات عمومی وارد حکومت شوند. حزب اسلامی معتقد بود که ازین طریق میتوان جلو درگیریها را گرفت و از تکرار کودتاها و رسیدن به قدرت از راه سازش با جنرالان کمونست و تشکیل حکومتهای ائتلافی متکی به اجانب مانع شد.

همه اطراف داخلی و خارجی که از تشکیل حکومت اسلامی بدست مجاهدین بیم داشتند، تلاش های شان بر آن متمرکز بود تا نخست بر تشکیل يك حکومت ائتلافی با کمونستها توافق صورت گیرد و اگر این کار امکان نیابد، بر حکومتی مشتمل بر بیطرفان ملی گرا و چهره های دلخواه غرب، موافقه شود. حزب اسلامی این دو طرح را رد کرده، طرح بدیلی بشرح ذیل ارائه کرد:

الف- نجیب مستعفی گردد.

دسایس پنهان چهره های عربیان کودتای طرفداران کارمل

ب - احزاب جهادی بر تشکیل يك حکومت مؤقت مشتمل بر شخصیت‌های غیرمتنازع فیها و قابل قبول برای همه احزاب توافق کنند. این شخصیت‌ها میتوانند منسوب به احزاب و یا خارج از احزاب جهادی باشند. مشروط باینکه هیچ حزبی نسبت به سوابق، تعهد به اسلام وعدم همکاری شان با کمونست‌ها، ملاحظه ای در باره آنان نداشته باشد.

ج - نیروهای ملیشه که قوت اصلی رژیم را تشکیل میداد، منحل گردیده و اسلحه شان به اردو منتقل شود.

د - امنیت شهر کابل توسط پولیس تأمین شود.

ه - قدرت بشکل مسالمت آمیز به اداره مؤقت انتقال یابد.

و - در ظرف شش ماه انتخابات عمومی برگزار شود.

همه رهبران، باستثناء سیاف و خالص با این طرح توافق کردند، لست اسماء شخصیت‌های غیر متنازع فیها ترتیب گردید و نسخه ای از آن به بینن سیوان نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در امور افغانستان سپرده شد، قرار براین بود که حکومت مؤقتی از آنان تشکیل گردیده و قدرت بشکل مسالمت آمیز از رژیم کمونست به این حکومت منتقل گردد.

رهبران جمعیت اسلامی بعد از توافق و امضاء لست (بروز پنجشنبه ۱۳۷۱/۱/۲۷) و پس از اطمینانی که از جنرالان مسلط بر اوضاع دریافت داشتند، (بروز دوشنبه ۱۳۷۱/۱/۳۱) ۱۹۹۲/۴/۲۰) از موضع قبلی خود عقب نشینی کرده اصرار ورزیدند تا حکومت مؤقت، مشتمل بر رهبران باشد.

هدف ربانی از عدول از موضع قبلی و اصرار بر موقف جدید واضح بود. او می‌خواست نسبت به پست‌هایی که جبهه ائتلافی به جمعیت میداد، از گروه‌های جهادی تائیدی بگیرد، تا به این ترتیب از مخالفت آنان در آینده جلوگیری کرده باشد، و چنان وانمود کند که گویا این پست‌ها را گروه‌های جهادی به جمعیت داده، نه جبهه ائتلافی!

نجیب بعد از آنکه درك کرد کودتایی علیه او در شرف وقوع است با حزب

کودتای طرفداران کارمل دسایس پنهان چهره های عریان

اسلامی تماس گرفت و پیشنهاد کرد که حزب اسلامی را بحیث حزب بزرگتر با سهم بیشتر در حکومت و آقای حکمتیار را بحیث برادر بزرگ میپذیریم، مشکل افغانستان در نتیجه توافق میان حزب وطن و حزب اسلامی حل میگردد، ضرورتی به توافق سائر احزاب نیست. باید همین دو گروه حکومت ائتلافی تشکیل دهند. حزب اسلامی پیشنهاد نجیب را نپذیرفت و در جواب او گفت: امکان تشکیل حکومت ائتلافی با کمونست ها برای همیشه از میان رفته است، شما باید بصورت بلا قید و شرط قدرت را به حکومت قابل قبول مجاهدین بسپارید و از عفو عمومی مجاهدین استفاده کنید.

پنج روز قبل از استعفاء خود، نجیب بار دیگر به حزب اسلامی افغانستان پیغام فرستاد که "حزب وطن بزرگترین حزب کشور است، پنجصد هزار عضو دارد، قدرت عملاً در اختیارش است، نباید از ما توبه دسته جمعی خواسته شود، ما مسلمانیم و میخواهیم مشکل کشور از طریق حکومت ائتلافی میان دو جناح اصلی بحران (حزب اسلامی و حزب وطن) حل گردد. نجیب در آخر تهدید کرده بود که اگر با طرح ما توافق نکنید ما بکاری متوسل خواهیم شد که باعث ندامت شما خواهد شد، ما قدرت را به ظاهر خان یا به کسی منتقل خواهیم کرد که برای شما تعجب آور و مایه بروز مشکلات زیادی خواهد شد که در آنصورت مسئولیت بدوش آقای حکمتیار خواهد بود. نجیب تکراراً "پیغام فرستاد که بهتر است قبل از آن که فرصت را از دست داده باشیم با آقای حکمتیار ملاقات بالمواجه صورت گیرد که طی آن همه مشکلات حل و اختلافات رأی مرفوع خواهد شد.

جواب حزب اسلامی همان جواب ثابت قبلی بود: رد حکومت ائتلافی و اصرار بر اینکه قدرت باید بصورت بلا قید و شرط به حکومت مؤقت مجاهدین منتقل گردد و طرفداران رژیم فقط يك امتیاز خواهند داشت، یعنی استفاده از عفو عمومی.

زمانیکه مساعی حزب اسلامی برای اقناع نیروهای جهادی، در نتیجه

دسایس پنهان چهره های عریان کودتای طرفداران کارمل

مداخلات اجانب و به دلیل کنار آمدن رهبران جمعیت با جنرالان کمونست بی نتیجه ماند و اطلاع یافتیم که جنرالان کمونست عملاً به انتقال نیروهای ائتلاف به کابل و استقرار آنان در پوسته های کمر بندهای امنیتی شهر و سائر ولایات آغاز کرده اند، برای خنثی کردن این توطئه خطرناک که عواقب وخیمی برای کشور داشت چاره جز این نیافتیم که بداخل بروم.

تهدید حمله بر کابل دسایس پنهان چهره های عریان

تهدید حمله بر کابل

پس از آگاهی از اسرار این توطئه خطرناک علیه اسلام و جهاد، جلسات پاکستان برایم عبث و فریبنده جلوه می‌کرد، لذا بروز جمعه ۱۳۷۱/۱/۲۸ پشاور را ترك نموده از راه سپینه شگه به استقامت لوگر براه افتادم و در این ضمن دوکار را کردیم:

الف: به تمام جبهات هدایت دادیم که بخاطر فتح مراکز ولایات باقیمانده، باید پس از تفاهم با مجاهدین صالح سائر گروهها، اقدام مشترك نمایند و همه مجاهدین را از عواقب خطرناک و عزائم شوم ائتلاف واقف سازند.

ب: به کمونست‌ها اعلان کردیم که یا قبل از هفت ثور، بدون قید و شرط از قدرت دست برداشته، امنیت کابل را به شورای قوماندانان نواحی اطراف کابل که اسمای شان اعلان گردیده است، بسپارید و یا اینکه انتظار حمله بزرگ را داشته باشید. قبل از آنکه ولایات بدست جبهه ائتلافی بیفتند، در نتیجه عملیات در جنوب و شرق کشور، مراکز زیادی بدست مجاهدین فتح گردید. مگر متأسفانه در شمال و غرب کشور، بنابر غفلت مجاهدین، برخی از ولایات در دامن ائتلاف سقوط کرد که هرات، غزنی، کندهار، میدان شهر از آن جمله بودند. جلال آباد،

دسایس پنهان چهره های عریان تهدید حمله بر کابل

لغمان، لوگر، پکتیا، هلمند، فراه، نیمروز، غور، بادغیس، کاپیسا، بغلان، کندز، زابل و ارزگان بدست مجاهدین فتح گردیدند، پکتیکا، خوست، کنر و تخار پیش از این در تصرف مجاهدین بودند. شاید وقوف از متن هدایت مخابروی ببرک کارمل عنوانی والی ننگرهار (افضل لودین) به جلال آباد، در راه فهم درست حقایق به شما کمک کند. متن کتبی هدایت کارمل از این قرار بود:

"در برابر مخالفین حتما" مقاومت کنید و مگذارید که جلال آباد بدست مجاهدین سقوط کند، تا سه روز دیگر دو هزار سرباز جوزجانی به کمک شما خواهند رسید" متن این هدایت مخابروی پس از فتح جلال آباد بدست مجاهدین افتاد.

قوت‌های ما بسوی کابل حرکت کردند، کمربند های امنیتی اول و دوم را بدون مواجه شدن با کدام مقاومت جدی در هم شکستند و تا قلعه‌چه پیش رفتند، من در این هنگام در سرخاب ولایت لوگر بودم. یک هیئت پاکستانی به سرخاب آمد، از من تقاضا کرد که یکمرتبه برای چند ساعت تا پشاور بروم و در جلسه نهایی سران احزاب شرکت نمایم، جلسات در گورنر هاوس پشاور دائر می‌گردید، رئیس استخبارات عربستان سعودی ترکی الفیصل و صدر اعظم پاکستان نواز شریف نیز در این جلسات شرکت می‌کردند. نواز شریف و ترکی الفیصل به کرات بوسیله مخابره از من تقاضا نمودند که به پشاور بیایم. بمن گفتند: تمام مشکلات در رابطه به موقعیت شما و تنظیم شما در حکومت حل و فصل می‌گردد. به ایشان گفتم: من در ارتباط به موقعیت حزب در حکومت، کدام خواسته و اعتراض خاصی ندارم، ما خواهان حل اصولی و معقول قضیه هستیم، در کابل از جانب کمونست ها توطئه خطرناکی در جریان است، برای خنثی کردن این توطئه موجودیت من در اطراف کابل ضروری می‌باشد. در رابطه به بحث روی چگونگی ساختار حکومت، نماینده با صلاحیت ما آنجا تشریف دارد و در صحبت ها شرکت می‌کند.

در همین حال از جانب سعودی گروه بزرگی از علما و مشایخ، وارد پشاور

تهدید حمله بر کابل دسایس پنهان چهره های عریان

شدند تا توافق تمام تنظیم ها را در رابطه با تشکیل چنان حکومتی بگیرند که:

الف: تا دو ماه ریاست دولت را صبغت الله مجددی بعهده داشته باشد.

ب: پس از دو ماه ربانی برای چهار ماه ریاست دولت را بعهده بگیرد.

ج: مسعود وزیر دفاع آن باشد.

د: صدارت عظمی به حزب اسلامی سپرده شود.

رئیس آی اس آی، روی این نکته پافشاری داشت که اگر مسعود وزیر دفاع و ربانی و مجددی رؤسای جمهور دولت آینده مجاهدین نباشند، بحران جاری حل نمی گردد و نیروهای حاکم بر کابل، قدرت را به کسی دیگری حواله نمی کنند، مگر بعد ها این حقیقت کاملاً "برملا" شد که در اصل مسکو و واشنگتن چنین فیصله کرده بودند، ادامه اشتراك کمونست ها در قدرت، فقط در صورتی تضمین می شد که پست های ریاست جمهوری و وزارت دفاع به کسانی سپرده شوند که با کمونست ها ائتلاف کرده و در ابقای آنها در سمت های قبلی شان موافق باشند. لازم به یاد آوری است که بعضی از حلقات خاص و مسئول آی اس آی وقت پاکستان (جنرال جاوید ناصر) پی در پی به حکومت پاکستان چنین مشوره می دادند که: مصالح ملی پاکستان ایجاب می کند که به جای یک رهبر نیرومند پشتون، یک رهبر غیر پشتون قدرت را در کابل در دست بگیرد تا بدین ترتیب احتمال احیای مجدد قضیه پشتونستان از طرف افغانستان برای همیشه پایان یابد.

از جانب کابل، سلیمان لایق با ما تماس مخابرویی گرفت و به تعقیب آن هیئت هایی تحت ریاست جنرال رفیع وزیر سابق دفاع به سرخاب آمدند، یک سخن سلیمان لایق بطور خاص قابل یاد آوری است که از من پرسید؛ اعتراض شما بر ائتلاف چیست؟ در حالیکه دیگران با آن موافق اند و بحران تنها از همین راه حل می شود.

جنرال رفیع روی این نکته تأکید داشت که حزب اسلامی از حمله بر کابل منصرف شود و از طریق مذاکره بريك اداره مشترك به توافق برسیم. برایش گفتم:

دسایس پنهان چهره های عریان تهدید حمله بر کابل

اگر می‌خواهید که بر کابل حمله ای صورت نگیرد، پس شما بدون قید و شرط از قدرت دست بکشید، او گفت؛ قدرت به کی انتقال یابد؟ تا حال که مجاهدین بکدام اداره ای توافق نکرده اند. برایش گفتم: شما سه مطلب را اعلان کنید:

الف: ما از قدرت دست می‌کشیم و با انتقال آن به مجاهدین موافقیم.

ب: اگر مجاهدین در میان خویش روی ساختار حکومتی توافق کنند، قدرت را بهمان حکومت انتقال می‌دهیم.

ج: و اگر چنین نشد ما اختیار اداره کابل را به همان شورایی می‌سپاریم که از قوماندانان مؤثر اطراف و نواحی کابل تشکیل شده باشد.

در اینصورت ما به شما اطمینان می‌دهیم که بر کابل حمله ای صورت نمی‌گیرد. نامبرده به کابل برگشت، مگر زمامداران کابل بجای اینکه با این طرح توافق نمایند، از یکطرف قوت های جبهه ائتلافی را از شمال به کابل سوق دادند و از طرف دیگر وزیر خارجه نجیب اعلان نمود که اگر حزب اسلامی بر کابل حمله نماید، پاسخ دندان شکن به آن خواهیم داد. جنرال رفیع بار دیگر آمد و برای من دو پیشنهاد، یکی رسمی و یکی شخصی داشت، پیشنهاد رسمی اش این بود که شورای عالی دولت با طرح شما موافقه ندارد، شوری اصرار می‌ورزد که باید اداره مشترک ساخته شود و از حمله بر کابل خود داری شود و میان شما و ما مذاکرات ادامه یابد. و پیشنهاد شخصی اش این بود که بعضی ها با طرح شما موافق اند، مگر دیگران خصوصاً "هواخواهان ببرک غیر از حکومت مشترک و ائتلافی به طرح دیگری راضی نمی‌شوند. رفیع علاوه کرد: من اعتراض شما را نیز در مجلس مطرح کردم که چرا نیروهای ائتلاف شمال را به کابل انتقال داده اید؟ آیا معنای این کار این نیست که شما با توسل به زور قصد باقیماندن در قدرت را دارید؟ برخی از اعضای مجلس از این مسأله آگاهی نداشتند و برخی دیگری گفتند که اینکار بر اساس کدام فیصله خاصی نشده است و تعداد آنها نیز آنقدر نیست که مایه تشویش باشد. بالآخره بتاريخ ۵ ثور از استقامت های مختلف، تعداد زیادی مجاهدین وارد کابل شدند، ارگ، صدارت، وزارت داخله، وزارت خارجه و تعداد

تهدید حمله بر کابل دسایس پنهان چهره های عریان

زیاد مراکز مهم دیگر بدست مجاهدین حزب اسلامی افتادند. در فتح این مراکز کدام مقاومت و جنگ قابل ملاحظه ای صورت نگرفت. اگر میدان هوایی خواجه رواش در همان روز تسخیر و رابطه هوایی فیما بین کابل و مزار شریف قطع می‌گردید، توطئه ائتلاف شوم کاملاً خنثی و بحران کابل برای همیشه پایان می‌یافت.

جنرال نبی عظیمی در کتاب اردو و سیاست می‌نویسد:

وضع کابل: عده بی از قوماندانان تنظیم های مختلف در اطراف شهر کابل، مانند مولوی صدیق الله، حاجی شیرعلم، انوردنگر، آمر انور، کریم و پسران اسدالله قرباغ و غیره به گارنیزیون کابل آمده و با خورسندی در باره ائتلاف صحبت کردند. من نمیدانستم که به آنها که سالها با من جنگیده بودند، چگونه برخورد نمایم. چاره بی نبود، در باره صلح، آشتی و وفاق ملی صحبت می‌کردیم. آنها مفهوم ائتلاف را نمیدانستند، فکر می‌کردند که باید تمامی قوای مسلح مستقر در کابل بین آنها تقسیم شود با حالت انتظار از من تقاضای تحفه و طارتق داشتند. مقدار کمی پول نقد و چند دستار بعنوان حسن نیت دولت به آنان داده شد، راضی و خشنود برگشتند اما کدام دولت؟

جنرال خالق قوماندان فرقه زره دار گارد ملی که فرقه مذکور اکنون در وضع الجیش قوای ۴ و پانزده زره دار واقع در پلچرخ جابجا بود، تلفن کرد و گفت مولوی صدیق الله به نزد او هیأت روان کرده و می‌خواهند با ما ائتلاف کنند. آنها آرزو دارند تا دیپوهای البسه و اعاشه وزارت دفاع را به آنها تسلیم کنیم، و الی معلوم شدن وضع همراه ما در قوماندانی فرقه باقی بمانند. آنها حاضر هستند که فرقه را از تعرض احتمالی حکمتیار حفظ کنند.

برای او گفتم که تو جنرال هستی، یا سپاهی؟ تو چرا بیزهای وزارت دفاع را به کس دیگری تسلیم می‌نمائی؟ تو فقط اجازه داری با آنها در مورد آتش بس مذاکره کنی، تو تسلیم می‌شوی، آیا تسلیمی به معنی ائتلاف است؟ بار دیگر با تأکید وظیفه سپردم تا به تمام قطعات این موضوع ابلاغ شود و قطعات تا آخرین

دسایس پنهان چهره های عریان تهدید حمله بر کابل

مرمی از خود دفاع نمایند.

جنرال عیسی تلفن کرد و گفت "ملاعتز" مربوط تنظیم جمعیت و حاجی شیرعلم مربوط تنظیم اتحاد میخواهند با فرقه ما ائتلاف کنند، من نمیدانم با کدام آنها ائتلاف کنم. من تقریباً دیوانه شده بودم، هیچکس نمی فهمید که راه دادن مخالفین در داخل قطعه و جزو تام، به معنی تسلیم شدن به آنها است برای او گفتم يك نفر را اجازه ندهید که به قطعه شما نزدیک شود، هرکس میخواست ائتلاف کند، نماینده خویش را بفرستد، تسلیمی پوسته ها تحت نام ائتلاف به معنی خیانت تلقی می شود، بناءً مانند گذشته از خود دفاع کنید.

در تپه های شینه، افراد فرقه ۸۰ تحت قوماندهء جنرال خدایداد، برای تقویه کردن جزواتام های دافع هوا جابجا ساخته شده بودند، بعد از حملات مختصر و کوتاه حزب اسلامی، آنها تپه های شینه را رها کردند و حزب اسلامی نه تنها در آنجا بلکه در هودخیل نیز استقرار یافت.

هودخیل و ناحیه نهم شهر کابل بدست قوت های حکمتیار افتاد، جنگ و گریز حارندوی در آنجا کاملاً مشهود بود.

عصر راپور داده شد که در منطقه چهلستون حزب اسلامی نفوذ کرده است، الی ساعت ده همان شب حزب اسلامی فابریکه جنگلک را متصرف و الی پل گذرگاه پیش آمد.

جنرال اسد الله منطقه مسئولیت خویش را در دشت سقابه رها کرده و همراه با پرسونل و تانکهای گارد به يك نفس خود را به بالاحصار رسانید. در مقابل پرسش من گفت که مقاومت بیهوده بود زیرا که قوت های حکمتیار آنها را محاصره می کردند.

چار آسیاب بدست حزب اسلامی افتاد، قرارگاه و بقایای قوت های جنرال دوستم از چهارآسیاب به بالاحصار کابل قرارگاه گرفتند. مناطق سهاک، شیوه کی، ده یعقوب و بیینی حصار بدست حزب اسلامی افتاد، مردم قریه شیوه کی نماینده شان دگروال حنیف "رفیق" راجهت گرفتن سلاح به نزد من فرستادند.

تهدید حمله بر کابل دسایس پنهان چهره های عریان

قسمتی از قوت های جنرال بابہ جان برای حفظ و نگهداری دیپو های ریشخور در تپه های خیرآباد جابجا شد، آنها وظیفه گرفتند که از گارنیزیون ریشخور و بیزه های مهمات اردو دفاع نمایند.

يك كندك ديگر افراد بابہ جان (شورای نظار) توظيف گرديد تا خط دفاع حربي پوهنتون را در مناطق محبس پلچرخي تقويت نموده، مشترکا" به تصفيه هود خيل و تپه های شينه اقدام نمایند.

حکمتيار توانست نیروهای بابہ جان (شورای نظار) را در تپه های خیرآباد شکست بدهد و بیزه های اردو و گارنیزیون ریشخور را بدست آورده، بطرف دارالامان پیشروی کند و قوتهای خود را الی دوغ آباد ریشخور برساند و قصر دارالامان را تحت ضربات تانک و توپچی قرار دهد.

اکنون خط اول بیشترین قوتهای گلبدین حکمتیار را بگرامی، هود خیل، تپه های شينه، بیینی حصار، تپه های خیرآباد، گارنیزیون ریشخور، جنگلک، و دوغ آباد تشکیل میداد. و در شهر کابل تمام حوزه های امنیتی حارندوی، وزارت داخله، مکروریان کهنه، هود خیل غند ۲۰۴ محافظ مکروریان ها که در جوار گارنیزیون کابل موقعیت داشت و در مجموع هرپوسته ای که وزارت داخله در شهر کابل داشت (بدون جزواتم های تحت امر دگر جنرال عبدالعظیم زرمتمی و دریا زرمتمی) با حکمتیار بودند و انتظار قوماندۀ او را می کشیدند. حکمتیار الی تاریخ ۵ ثور التیماتوم داده بود که اگر دولت قبلی تسلیم نگردد و قدرت را به مجاهدین نسپارد، او داخل کابل خواهد شد و قدرت را به زور تصرف خواهد کرد، او می گفت هنوز قدرت به نزد کمونستها است. حکمتیار در این مورد می گوید:

"در کابل جنگ تحت قیادت آنهائی شروع گردید که قبلا" هم سوق و اداره جنگها بدست آنها بود، همان جنرال آصف دلاور که در هنگام اقتدار نجیب لوی درستیز اردو بود و سوق و اداره جنگ بدست وی بود، او اکنون هم لوی درستیز به اصطلاح دولت اسلامی است و سوق و اداره بدست وی است، همان جنرال نبی

دسایس پنهان چهره های عریان تهدید حمله بر کابل

عظیمی قوماندان گارنیزیون است کسی که پیش از این در سوق و اداره جنگها رول اساسی و محوری داشت." او ادامه میدهد:

"... در این حال که آنها چانس بقای خود را دیگر از دست داده بودند و سقوط آنها حتمی بود، اکنون از اثر ائتلاف با مجاهدین و در نتیجه شامل شدن با آنها در یک جبهه ائتلافی آنها موجودیت سیاسی خویش را حفظ کردند."

پس حکمتیار در آن موقع بصورت دقیق محاسبه کرده بود و میدانست که سقوط دولت حتمی است زیرا که پلان وی بسیار دقیق و همه جانبه بود. می دانست که گارنیزیون کابل نیرو ندارد. می فهمید که در گرفتن مرکز شهر او را کمک می کنند، دروازه های ارگ، دلگشا، قصر ریاست جمهوری، کمیته مرکزی، شورای وزیران، بر روی او باز می گردند. بانکها و مخبرات به تصرف او می افتد و فقط گارنیزیون تجزیه شده و تنها کابل هیچکاری را انجام داده نمیتواند.

حکمتیار میدانست که گارنیزیون کابل فقط از طریق هوا ممکن است خود را تقویه نماید از کجا؟ از مزار شریف و از پروان، بدین جهت هود خیل را بدست آورده بود، تپه های شینه را اشغال کرده بود و میدان هوایی کابل را تحت فشار خاصی قرار داده بود.

پلان او طوری بود که اولاً "ارگ توسط دگروال نادر خواهرزاده رفیع برای افراد حکمتیار که به نام افراد جبار قهرمان داخل شهر شده بودند باز گردد، سپس توسط همان گروه ها، کمیته مرکزی، قصر ریاست جمهوری و شورای وزیران اشغال شده، واز مکروریان کهنه از غند ۲۰۴ حارندوی، از محل تجمع مرکزی واقع در چهار راهی صحت عامه، از ناحیه نهم، یعنی از چهار طرف بالای گارنیزیون کابل، رادیو و تلویزیون، تعرض صورت گیرد و مراکز قدرت دولت قبلی اشغال شود.

گروه بندی مقابل حکمتیار به تاریخ ۴ ثور را قوت های ذیل تشکیل میداد:
گارنیزیون کابل (غند ۷۱۷) و جزو تامهای کوچک مستقل آن، قوت های جنرال دوستم که مجموع آن در حدود دو هزار نفر بود و قطعات دیسانت شده

تهدید حمله بر کابل..... دسایس پنهان چهره های عریان

شورای نظار جمعا" ۱۰۰۰ نفر. متباقی قطعات که هنوز دولت را تمثیل می کردند
قرار ذیل بود:

فرقه ۱۰ امنیت دولتی در باغ داؤد.

لوای ۲ گارد در میدان هوایی.

لوای ۳ گارد در تپه های تاج بیگ.

حربی پوهنتون و اکادمی تخنیک در خطوط دفاعی شان.

فرقه ۸ در کاریزمیر و قرغه.

لوای ۲۲ امنیت شاهراه در شمال کابل(مناطق پای منار و دانشمند)

قرارگاه قوای هوایی در خواجه رواش.

لوای ۹۹ راکت در قرغه.

قرارگاه وزارت دفاع در دارالامان.

قطعات فوق الذکر نمیتوانستند به گارنیزیون کمک کنند، زیرا که خود
معروض حملات بودند و از خود دفاع می کردند، از تمام این قرارگاه ها و قطعات
امکان حتی پنجصد نفر نیز وجود نداشت.

تمام احتیاط ها مصرف شده بود و گارنیزیون را فقط در حدود کمتر از صد
نفر افسر و سرباز دفاع می نمودند. با وصف آن نظر به وضعیت جدید تدابیر ذیل
در شب پنجم ثورا اتخاذ شد:

برای بدست داشتن مکروریان سوم، پل مکروریان و فرستنده یکه توت، ۳۰
نفر پرسونل و ۲ عراده تانک و ۳ عراده ماشین محاربوی از غند ۷۱۷ و یک کندک
از شورای نظار توظیف شدند.

قوتهای حربی پوهنتون از محبس پلچرخى عقب کشیده شد و توظیف گردید
تا همراه کندک بابه جان به طرف هود خیل حرکت کرده، راه را باز و ناحیه نه را
بدست آورد.

میدان هوایی توسط یک کندک از قوتهای جنرال دوستم، تحت قومانده جنرال
عبدالرحمن تقویه گردید.

دسایس پنهان چهره های عریان تهدید حمله بر کابل

راديو و تلویزیون توسط کندک دیگر جنرال دوستم تقویه شد.

مخابرات و بانکها توسط پرسونل غند ۷۱۷ تقویه شدند.

در اینصورت مناطقی که از آن گارنیزیون سرسختانه دفاع می‌کرد، عبارت از میدان هوایی کابل، مکروریان های دوم و سوم، بی بی مهرو، چهار راهی صحت عامه، چهار راهی پشتونستان، ارگ، ریاست جمهوری، کمیته مرکزی، پل محمود خان، بالاحصار، شاه شهید، تپه های مرنجان، چمن حضوری، شمال شهر و مناطقی در کوتاه سنگی، دهمزنگ، دارالامان و غیره.

جریان حادثه

ساعت ۹ صبح ۵ ثور: دوکتور سهیلا صدیق از شفاخانه ۴۰۰ بستر اردو تلفون کرد و گفت که کندک محافظ شفاخانه افراد حزب اسلامی را بداخل شفاخانه نفوذ داده و افراد حزب از طریق بی بی مهرو داخل شفاخانه شده و آنرا اشغال کرده اند قومندانان مسلخ و اعمال لاتخانه نیز راپور دادند که حزب اسلامی داخل مناطق آنها شده اند. قومندان محل تجمع مرکزی نیز راپور داد که محل تجمع که در جوار شفاخانه ۴۰۰ بستر اردو و مشرف بر چهار راهی صحت عامه بود، بدست نیروهای حزب اسلامی افتاده است، جنرال مجید روزی پیدا شد و وظیفه گرفت تا هرچه زودتر محل تجمع مرکزی و ۴۰۰ بستر اردو را از وجود حزب اسلامی پاک کند. روز قبل دوکتور عبدالرحمن معاون شورای نظار با ۵۰۰ نفر افراد خویش و بعضی از قومندانان شورای نظار، مانند قومندان گدا و قومندان پناه و ملا فهیم وارد کابل شده بودند.

به عبدالرحمن وظیفه سپردم تا يك کندک افراد خویش را به استقامت پل هارتن فرستاده تپه توپ را اشغال نموده بعداً " بطرف جنگلك حرکت نموده، پیشروی حزب اسلامی را در داخل شهر مانع گردد.

ساعت یازده روز جنرال عزیز حساس راپور داد که قومندان لوای ۵ گارد

تهدید حمله بر کابل دسایس پنهان چهره های عریان

دگروال نادر به امر جنرال رفیع دروازه مشرقی ارگ را باز نموده و افراد حزب اسلامی ارگ و دلکشا را بدست آورده اند.

ساعت یازده و بیست دقیقه عبدالحق علومی از کمیته مرکزی تلفن کرد و گفت حزب اسلامی بر علاوه ارگ قصر ریاست جمهوری را نیز اشغال کرده و بطرف کمیته مرکزی در حرکت اند، برای ما کمک کنید.

در روزنامه " زفترا " چاپ مسکو (شماره ۴۶۰) روزنامهء مذکور از قول نورمحمد که معلوم می شود اسم مستعار یکی از هواخواهان محمود بریالی است، درینمورد مقاله یی منتشر شده و جریان رسیدن قوتهای حکمتیار به کمیته مرکزی و خیانت جنرال رفیع را افشاء نموده، چنین می نویسد:

صبح ۲۲ اپریل ما همه در مقر کمیته مرکزی حزب جمع شدیم، در شهر دیگر قتل و غارت آغاز شده بود، ما از نیروهای دوستم کمک خواستیم، در این وقت یکی از قوماندانان حکمتیار بنام ادريس داخل کمیته مرکزی حزب شد و پیشنهاد کرد که تسلیم شوید ما امتناع ورزیدیم، او در آنوقت در حضور ما شمارهء معلوم تلفون به خودش را گرفت و رفیع یکی از رهبران بلند پایه افغانستان را عقب تلفن خواست و در برابر همه ما وی را گوشمالی داده و ملامت کرد که ما و شما توافق کرده بودیم ولی اینها تسلیم نمی شوند، بعد ادريس گوشی تلفن را به مسئول محافظت مقر کمیته مرکزی داد و رفیع دستور داد که فوراً افراد خود را از مقر کمیته مرکزی خارج ساخته و حزب اسلامی را به عمارت راه بدهند تقریباً همزمان با آن تبادلۀ شدید آتش در شهر آغاز شد.

گروه های مربوط حکمتیار و احمد شاه مسعود باهم برخورد کردند.

ما را فقط يك چیز نجات داد آن اینکه هنوز در گارنیزیون کابل قطعات کافی وفادار وجود داشتند، این نیروها به حمایت از خانوادهء فعالین اعضای حزب و افسران امنیت پرداختند مخصوصاً "قطعات جنرال دوستم کار زیاد در این جهت انجام دادند.

واقعا" در شهر تبادلۀ شدید آتش صورت می گرفت، قطعات گارنیزیون کابل،

دسایس پنهان چهره های عریان تهدید حمله بر کابل

قطعات جنرال دوستم و نیروهای احمد شاه مسعود با نیروهای حکمتیار برخورد داشتند. جبار قهرمان و حزب اسلامی فشار زیاد وارد کردند تا پل مکروریان را بدست آورده به اینطرف دریا خود را برسانند، حزب وحدت از مصروفیتهای گارنیزیون سؤ استفاده کرده، مناطق کوتاه سنگی، دهمزنگ، کارته ۳ و باغ وحش را متصرف گردید. انوردنگر دیپوهای شهرآرا و قلعه بلند را تصرف کرد. آمر انور اتحاد اسلامی قرارگاه غند ۷۱۷ را در نتیجه ائتلاف بدست آورد و قرارگاه ریاست لوژستیک را متصرف شد.

لوا ۹۹ راکت در برابر حملات حزب وحدت مقاومت نکرده، غنی قوماندان آن لوا با حزب وحدت ائتلاف نمود. جنرال عیسی، فرقه ده را به ملا عزت تسلیم کرد. فرقه ۸ تحت قومانده جلندر شاه آمر سیاسی آن فرقه در کاریز میر به شورای نظار پیوست و گل حبیب قوماندان فرقه در قرغه محاصره شد.

حکمتیار در آستانه پیروزی بود، از هر طرف باران مرمی راکت انداز و اسلحه ثقیل می بارید و بالای گارنیزیون کابل از چهار طرف فیر می شد. قوتهای حکمتیار از طریق بگرامی به عمل قاطعانه تعرض جبهوی دست زدند، آنها سید نورمحمد شاه مینه، تپه های مرنجان، شاه شهید، غازی ستدیوم، چمن حضوری، صدر بازار، و کورس عالی افسران را بدست آوردند، ولی هنوز بالاحصار، شهر کهنه و جاده میوند در دست قوتهای طرفدار ما بود.

جنرال مجید روزی چهار راهی آریانا را با رشادت زیاد دفاع کرد و اجازه نداد که حزب اسلامی بطرف رادیو تلویزیون، کلوپ عسکری و گارنیزیون کابل حمله کند. مقاومت قطعات بابه جان و غند ۷۱۷ در منطقه پل مکروریان نیز فوق العاده بود. محل تجمع و شفاخانه ۴۰۰ بستر تصفیه شدند و الی ساعت ۲ شام روز ۵ ثور ما یک خط مدافعه از میدان هوائی کابل الی چهار راهی آریانا را در دست داشتیم که شامل گارنیزیون کابل، ششدرک و مکروریان های دوم و سوم، بی بی مهر، وزیر اکبرخان، شهرنو و خیرخانه بود، دیگر تمام شهر را از دست داده بودیم که یا به تصرف حزب اسلامی یا به تصرف اتحاد سیاف و یا تحت

تهدید حمله بر کابل دسایس پنهان چهره های عریان

قبضه حزب وحدت درآمدہ بودند.

ما در چنین شرایطی در محاصره قوت های حزب اسلامی و وزارت داخله خودمان، قرار گرفته بودیم، توطئه، خیانت پیوستن به دشمن، ائتلاف با گروه های مختلف مجاهدین مطابق ذوق و سلیقه شخصی، از رهبری عالی کشور گرفته تا پائین، باعث چنین وضعی گردیده بود. ما نمیدانستیم چه کنیم؟ هنوز صدها هزار نفر همشهریان کابل پایمال نشده بودند امیدوار بودند که با دولت اسلامی صلح و ثبات باز خواهد گشت.

دسایس پنهان چهره های عریان ورود مجاهدین به کابل

ورود مجاهدین به کابل

بروز شنبه مؤرخه ۱۳۷۱/۲/۵ (۱۹۹۲/۴/۲۵) مجاهدین حزب اسلامی بدون جنگ و خونریزی وارد کابل شدند، مردم کابل ورود مجاهدین را با شور و شوق استقبال کردند. بر فراز همه منازل و دفاتر دولتی، بیرقهای سبز رنگ برافراشته شد، مردم برای تجلیل از ورود مجاهدین و سقوط رژیم کمونست به جاده ها ریختند و با نعره های کوبنده "الله اکبر" به مارشهای پرشکوه پرداختند.

در همان روز آژانسهای خبری بین المللی مخصوصاً "بی بی سی و صدای امریکا با همه کراهتی که از انعکاس چنین خبری داشتند، مجبور شدند گزارش دهند: امروز شعار های "الله اکبر، زنده باد مجاهدین، مرگ بر کمونیسم" در شهر کابل طنین انداز بود. مردم در حالیکه بیرقهای سبز رنگ اسلامی در دست داشتند، در جاده های شهر به راهپیمایی پرداختند. بلی کابل بدست افراد حزب اسلامی افتاد، بامداد آن روز وقتی خبرنگاران نزدیک ارگ ریاست جمهوری رسیدند، دیدند که افراد قوای مسلح رژیم توسط مجاهدین از ارگ بیرون رانده می شوند و اکثر افراد مسلح رژیم با مجاهدین همکاری میکنند.

بعد از ظهر آن روز تاریخی، طی مصاحبه مخابروی از داخل به خبرنگارانیکه

ورود مجاهدین به کابل دسایس پنهان چهره های عریان

در دفتر حزب در پشاور جمع شده بودند، نکات آتی را اعلان کردم:
الف- با سقوط رژیم کمونسنت در کابل، جنگ در افغانستان به پایان رسید.
ب- باید همه نیروهای جهادی دست بدست هم داده در راه تأمین صلح پایدار و استقرار حکومت مشترک مساعی مخلصانه بخرج دهند.
ج- از حکومتی که سائر احزاب جهادی در غیاب ما تشکیل داده اند، دعوت می‌کنیم تا بکابل آمده و زمام امور را بدست بگیرد.
د- از شورای قیادی دعوت می‌کنیم که طبق موافقتنامه پشاور عملاً بکار خود آغاز کند.

هـ- چون رژیم عملاً سقوط کرده، ضرورتی به وجود کمیسیون انتقال قدرت احساس نمی‌شود.

و- ما خواهان تسلط برکشور و تحمیل حکومت دلخواه خود با اعمال قوه نبوده، اگر انتخابات عمومی در ظرف شش ماه آینده تضمین گردد، بر هیچ امتیاز دیگری اصرار نخواهیم کرد.

دشمنان جهاد در اذهان بعضی‌ها چنین توهمی ایجاد کرده بودند که شاید حزب اسلامی بر تسلط نظامی نیروهای خویش بر کابل اصرار ورزیده، حکومت دلخواه خود را اعلان نموده، با دیگران از طریق اعمال قوه برخورد کند، کم نبود تعداد کسانی که گمان نمی‌کردند حزب اسلامی بعد از تسلط بر کابل از حکومتی دعوت کند که در غیاب حزب اسلامی، توسط گروه‌های دیگر، تشکیل شده و پستهای حساس چون ریاست جمهوری و وزارت دفاع در آن به جمعیت که شامل در یک ائتلاف نامقدس است اختصاص یافته، ولی حزب اسلامی برخلاف چنین انتظار و تصویری، با انتقال قدرت به این حکومت توافق کرد.

نوید فتح

من در همین روز، ۵ ثور ۱۳۷۱ در حوالی عصر، از راه مخابره با جمعی از

دسایس پنهان چهره های عریان ورود مجاهدین به کابل

خبرنگارانی که در دفتر افغان نیوز ایجنسی (انا) واقع پشاور گرد آمده بودند، مصاحبه نمودم. در این کنفرانس مطبوعاتی نکات مهم سخنان من قرار ذیل بود:

پیروزی انقلاب اسلامی را به ملت افغان و کافه امت اسلامی تبریک می‌گوئیم، این پیروزی دستاورد قربانی‌های فراموش ناشدنی فرد فرد ملت افغان و تمامی نیروهای جهادی می‌باشد، فرد فرد مردم افغانستان در افتخار پیروزی این جهاد بزرگ شریک اند. مردمیکه در راه خدا در برابر تمامی مصائب و مشکلات شجاعانه صبر کردند و یک و نیم میلیون شهید دادند، کافه ملت مان به ویژه مردم مؤمن کابل در این فتح سهم بزرگی داشتند. در دوران جهاد اگر قربانی شهریان کابل نسبت به بقیه ولایات بیشتر نباشد، به هیچ صورتی کمتر از آن نیست.

جنگ پایان یافته است و ضرورت جنگ را پس از این منتفی می‌شماریم، بهمه دعوت میدهیم که بیائید، دست برادری بهمیدیگر بدهیم و برای تأمین صلح پایدار مساعی مشترک بخرج بدهیم. به شهریان کابل اطمینان میدهیم که مجاهدین در خدمت آنها اند، به هیچکسی از ناحیه آنان زیانی نخواهد رسید، عفو عمومی در مورد همگان رعایت می‌شود. حکومت های آینده در کشور ما برضایت مردم و از راه انتخابات و مراجعه به آراء عامه تشکیل خواهندشد. پس از این تمامی امکانات تسلط حکومت های تحمیلی و کودتایی پایان یافته است، عجالتا" اقتدار به اتفاق تنظیم های جهادی به حکومت مؤقت سپرده می‌شود و در جریان شش ماه انتخابات برگزار می‌گردد. توافقاتی که در این رابطه میان رهبران احزاب و نماینده حزب اسلامی صورت گرفته، مورد تأیید ما بوده نسبت به آن التزام می‌وزریم. صرف ضرورت کمیسیونی را منتفی می‌شماریم که غرض انتقال قدرت از زمامداران سابقه کابل به مجاهدین تشکیل گردیده است، زیرا قدرت عملا" از دست آنها خارج شده و بدست مجاهدین افتاده است. ما هرگز حاکمیت مطلقه یک حزب را از راه اعمال قوه و زور نمی‌خواهیم و نه آنرا مطابق اصول اعتقادی خود می‌شماریم. ما همه را دعوت می‌کنیم که بیایند،

ورود مجاهدین به کابل دسایس پنهان چهره های عربیان

صادقانه تعهد کنیم که پس از این در کشور ما در عملیه انتقال قدرت از یکدست بدست دیگری نه به ریختن يك قطره خونی اجازه دهیم و نه به تکرار تجارب تلخ و خونین گذشته. باید این حقیقت را بپذیریم که اسلام حق حکومت سازی را به مردم داده است. تنها کسی در نظام اسلامی حق حکومت کردن را دارد که اکثریت ملت بر او اعتماد کند. از مجاهدین مؤمن، از شهریان شریف کابل و آنعده کارمندان حارندوی و اردو که در سرنگونی رژیم نقش فعال ایفا کردند، تقدیر می‌نمائیم و از آنها می‌خواهیم که بهمدیگر دست همکاری داده، امنیت شهر کابل را تأمین و اجازه ندهند که عناصر ماجراجو و مفسد سبب بد نظمی و اذیت و آزار مردم شوند. از کشورهای دوست و همسایه پاکستان و ایران، عربستان سعودی و تمام کشورهاییکه به نحوی از انحا و در دوران جهاد با مقاومت اسلامی ملت ما همدردی داشتند، تشکر می‌کنیم..."

خبر ورود مجاهدین به شهرکابل و سرنگونی رژیم نجیب، هنگامی به جنرال جاوید ناصر رسید که سران احزاب جهادی به شمول نواز شریف و ترکی الفیصل در گورنر هاوس پشاور جلسه داشتند. دوست عربی که رفیق یکی از رهبران افغانی بود (افشای نامش را ضروری نمیدانم) درباره این جلسه حکایت می‌کند که بنده هم در جمله افراد معیّتی رهبر مزبور داخل اطاق مجلس شدم. رهبر مذکور همراه با جنرال جاوید ناصر و یکنفر دیگر از تنظیمش از تالار جلسه برون شده به اطاق دیگری داخل گردیدند، من هم با استفاده از فرصت وارد آن اطاق شدم، این رهبر افغانی رو به طرف جنرال جاوید ناصر نموده با الحاح گفت: عواقب اقدام حکمتیار بسیار وخیم است. بهر قیمتی که می‌شود باید جلو آن گرفته شود. جنرال برایش گفت: به شما اطمینان میدهم که بهر صورتی این اقدام را خنثی می‌کنیم، حتی اگر به قیمت استعمال قوه باشد. رهبر افغانی گفت: جنرال صاحب پلیز (لطفاً) اینکار را بکنید)، برادر عربی نامبرده گفت: پس از همان روز من رابطه خود را برای همیشه با رهبر مذکور قطع کردم.

متأسفانه مجاهدین قادر نشدند که میدان هوایی خواجه رواش را فلج و پل

دسایس پنهان چهره های عریان ورود مجاهدین به کابل

هوایی کابل، مزار را قطع کنند، ائتلاف جبل السراج با استفاده از همین میدان هوایی توانست بتاريخ ۲ ثور ۱۳۷۱ تعداد زیاد ملیشه های مسلح را از مزار به کابل انتقال و جنگ شدیدی را در کابل آغاز نماید. جنگ تحت قومانده لوی درستیز رژیم کمونست جنرال آصف دلاور، جنرال نبی عظیمی قوماندان گارنیزیون کابل، جنرال بابیه جان قوماندان فرقه ۰۵۵، جنرال مجید روزی معاون جنرال دوستم و... علیه مجاهدین حزب اسلامی آغاز گردید. در این جنگ سهم عمده را قطعات باقیمانده رژیم کمونست بعهدہ داشت و سهم شورای نظار خیلی ضعیف بود، تعداد محدودی افراد شورای نظار، آنهم اکثرا" از طریق هوا بکابل منتقل شده بودند که یک تعداد آنها در محاذ جنوب تعداد دیگرشان با دریشی های ابلق به این دلیل در دروازه های سفارتخانه ها جایجا شده بودند تا خبرنگاران و نمایندگان کشورهای خارجی آنها را ببینند و احساس کنند که برخی از مجاهدین درکنار قطعات دولت قرار گرفته و گزارش های شان از جنگ های بعدی در کابل مشعر برجنگ میان مجاهدین باشد، نه جنگ کمونست ها با مجاهدین.

مسعود در جبل السراج بود تمام مسیر راه میان او و کابل در تصرف مجاهدین حزب اسلامی قرار داشت. او از یکطرف از داخل شدن بکابل بیم داشت و از جانب دیگر اطمینان نداشت که جنرالان کمونست بتوانند مقاومت کنند. اگر چه داکتر عبدالرحمن در باره اخلاص جنرالان و امکان مقاومت ایشان به مسعود اطمینان میداد، مگر او جرئت نمی کرد. دو هفته بعد، زمانی که جنرالان کمونست بر اوضاع کابل مسلط شدند و نیروهای حزب اسلامی از شهر بیرون رفتند و صبغت الله مجددی به کابل رسید، آنگاه مسعود سوار بر تانکهای جنرال مؤمن و زیرچتر حمایت او جرئت داخل شدن بکابل را کرد، وی نسبت بهمه به جنرال مؤمن اعتماد بیشتر داشت.

در این جنگ سهم حزب وحدت نسبت به شورای نظار بیشتر و مؤثرتر بود، هم تعداد افراد این حزب که از شمال یکجا با قطعات جنرال دوستم وارد کابل

ورود مجاهدین به کابل دسایس پنهان چهره های عریان

شدند، بیش از شورای نظار بود و هم شمار هزاره های مقیم شهر کابل نسبت به پنجشیری ها می چربید که این کار نقش حزب وحدت را نسبت به شورای نظار مؤثرتر می ساخت.

برای ما جنگ کوچه به کوچه و خانه به خانه مشکل بود، آنرا سبب ویرانی کابل و غارت ملکیت های شخصی و عامه می شمردیم، بناءً به مجاهدین هدایت دادیم که از شهر خارج شوند و در اطراف کابل مستقر شوند. با نگرش سطحی و ظاهری شاید این داخل شدن و بدنبال آن بزودی خارج شدن، شکست نیروهای ما تلقی شود، مگر در حقیقت با این اقدام، توطئه خطرناک کمونست ها خنثی گردید. توطئه کمونست ها چنان بود که می خواستند رهبران جهادی و شخصیت های مهم در حالی وارد کابل شوند که کابل و شهر های بزرگ و شاهراهها تحت کنترل کامل خاد و قطعات مسلح باقیمانده از رژیم سابق باشند. در شرایطی که هر معامله ای با این مهمانان بیچاره و دست و پا بسته آسان باشد، متصل تجمع آنان در کابل، همه همزمان و طی یک اقدام ناگهانی و سنجیده شده، از میان می رفتند و قدرت برای همیشه در اختیار جبهه ائتلافی باقی می ماند. در این رابطه امید است وضاحت چند رویداد به خوانندگان کمک کند که حقایق را بدرستی درک نمایند:

۱- قبل از استعفای نجیب و پس از امضای معاهده جبل السراج از طرف یک کشور (که افشای نام آنرا ضروری نمی شمارم) بطور مسلسل و غیرمترقبه برایم دعوت داده شد که به آنجا مسافرت نمایم. از سفارت کشور مزبور در اسلام آباد طلب وضاحت کردم که هدف از این دعوت چیست؟ جواب سفارت آنکشور به نماینده ما این بود که حکومت ما حاضر است حکمتیار را بحیث یک رهبر ملی استقبال کند و جناب شان مهمان خاص رئیس جمهور ما می باشند و در میدان هوایی معاون رئیس جمهور از وی استقبال می کند. درحالیکه پیش از این در مطبوعات کشور یاد شده بطور مسلسل و به پیمانانه وسیع علیه حزب اسلامی تبلیغات شدید صورت می گرفت. برای نخستین مرتبه چنین دعوتی، با چنان

دسایس پنهان چهره های عریان ورود مجاهدین به کابل

وعده های عجیب و این تغییر شگفت انگیز و ناگهانی در موضع کشور مذکور، برای ما سوال برانگیز و نگران کننده بود. طبیعی بود که باور نکنیم و سفر صورت نگیرد. بعد ها معلومات دریافت کردیم که اداره استخباراتی آنکشور نقشه خاصی برای قتل ما درست کرده بود تا بدین ترتیب یگانه مانع کامیابی جبهه ائتلافی از میان برداشته شود.

۲. سیاف که یاور ربانی در حکومت ائتلافی بود، به منظور تأیید از این حکومت به کابل رفت و داخل شهر شد و با قاطعیت از آن حمایت می کرد، ولی به هیئت ها سوگند یاد می کرد که در جریان دو سال گذشته، فقط دو شب را در کابل گذرانده ام، زیرا امنیت شهر کابل در دست کمونستها بود و از بودن در آنجا بیم داشتم. سیاف در مورد امنیت خود در حالی اظهارنگرانی می کرد که در جریان دو سال حتی حرفی علیه کمونست ها و ائتلاف به زبان نیاورد و در این باره کاملاً محتاط بود. چنانچه در همین زمان، خبرنگاران رادیو تلویزیون پیام آزادی، غرض گفتگو با او به مرکزش رفتند، وی به خبرنگاران گفت: به این شرط با شما مصاحبه می کنم که در باره کمونست ها و ملیشه ها از من چیزی نپرسید!

۳. در یکی از مراحل که تلاش ها برای مصالحه و سازش به شدت ادامه داشت، مولوی محمد نبی، مولوی خالص و سیاف به بتخاک آمده و در مرکز میا محمد آغا جلسه ای باهم داشتیم، در جریان گفتگو، مولوی محمد نبی به من گفت: با مجددی مناقشه داشتم و به او گفتم: "حزب اسلامی که قدرت را از کمونستها بدست آورد، شما چرا و روی کدام مجوز شرعی با کمونست ها همدست شدید و علیه مجاهدین حزب جنگ را آغاز کردید. مجددی برایم گفت: حزب اسلامی بالای کابل راکت شلیک کرد!! بجواب گفتم: خدا می داند که اگر حزب اسلامی نبود، کمونستها در کابل با ما چه معامله ای می کردند؟! سپس بطرف سیاف رو کرد و گفت: ترا بخدایت قسم اگر باحکمتیار همراهی نکنی." من به مولوی صاحب گفتم: مولوی صاحب! این مطلب را باید علناً و به تمام مردم بگویی، نه اینکه تنها به رهبران آنها در مجالس خصوصی! مولوی صاحب بمن

ورود مجاهدین به کابل دسایس پنهان چهره های عریان

گفت: "حکمتیار صاحب! خودت میدانی که این برای من مقدور نیست که مسأله را علناً بگویم!!"

حقیقت امر اینست که اگر در برابر این توطئه خطرناک، هوشیاری و مقاومت حزب اسلامی نمی بود، در همان روزهای نخستین، نقشه کمونست ها عملی می گردید و با مجاهدین همان معامله می شد که کمونست های تاجکستان در دوشنبه با نهضت اسلامی کردند، نخست به اشتراک مسلمانان و دیموکرات ها حکومت ائتلافی تشکیل دادند، سپس با يك کودتای عسکری حکوت ائتلافی را منحل و شهر دوشنبه را اشغال کردند و اعضای نهضت اسلامی را به هجرت و ادار ساختند.

دسایس پنهان چهره های عریان عکس العمل امریکا

عکس العمل امریکا

آژانس های غربی بر علیه حزب اسلامی و به نفع جبهه ائتلافی چنان تبلیغات گسترده و کاذبانه داشت که ضرورت تبلیغات رادیو کابل را منتفی کرده بود و حتی رادیوی کابل، مواد تبلیغاتی خود را از آنها بدست می آورد. در این تبلیغات روی نکات آتی ترکیب می گردید:

۱- چنان وانمود می کردند که جنگ در کابل میان گروه های مجاهدین جریان دارد و کمونست ها در این درگیری ها هیچ سهمی ندارند.
۲- مسعود و نیروهای او را در حالی فاتحین و مدافعین کابل معرفی می کردند که:

الف: آنها در این درگیری ها فقط حیثیت پوشش را برای کمونست ها و عملیات جنگی شان داشتند، مسعود خودش بفاصله ۸۰ کیلومتر دورتر از کابل در جبل السراج منتظر بود و راه ورود بکابل را بروی خود مسدود می یافت و برخورد خوف داشت، مگر بی بی سی می گفت که مسعود در دروازه های کابل، برای داخل شدن به شهر آمادگی می گیرد.

ب: همه می دیدند که آنها از کابل دفاع نمی کنند بلکه جنگ را در کابل آغاز

عکس العمل امریکا دسایس پنهان چهره های عربیان

کرده اند، تمام جنگها از سوی آنان و برای اشغال مناطقی صورت گرفته که در کنترل مخالفین شان بود. اگر جنگ در خیرخانه، وزیر اکبرخان و کارته پروان جریان میداشت و این مناطق ویران می گردید، در آنصورت حقیقتاً آنها مدافع و ما متعرض می بودیم، ولی اگر جنگ در جنوب و غرب کابل و در مناطقی که هزاره ها و پشتون ها سکونت داشتند، مانند خوشحال خان مینه، پکتیاکوت، قلعهچه، چهل ستون، کارته ۳، کارته ۴ و کارته سخی و صرف این مناطق در اثر حملات شورای نظار و رفقای ائتلافی اش، در جنگ های که در قدم اول با حزب اسلامی و در قدم دوم با حزب وحدت داشتند ویران و سکنه آن به هجرت مجبور گردیده اند، در این صورت هویدا است که متعرض کی و مدافع کیست؟!

آژانس ها، رادیو ها و مطبوعات کشورهای غربی خصوصاً وزارت خارجه و سناتوران امریکا نقطه نظرها و تبصره هایی به نشر می سپردند مبنی بر اینکه امریکا نخواهد گذاشت (و نباید بگذارد) که کابل بدست حزب اسلامی سقوط کند. جنرال حمیدگل رئیس سابق آی اس آی پاکستان که بنا به دعوت ربانی بکابل آمده بود، در چهارآسیاب ضمن ملاقاتی به من گفت: "سفری به امریکا داشتم، با مسئولین وزارت خارجه و پنتاگون صحبت های تفصیلی نمودم، در تمام دیدارها مسئولین امریکائی بمن گفتند: مانگذاشتیم که حکمتیار بکابل داخل گردد و هیچگاهی به وی اجازه نخواهیم داد که بر کابل حکومت کند. همچنان مرحوم جنرال فضل حق گورنر صوبه سرحد پاکستان برایم گفت: زمانیکه بوش، معاون ریگان رئیس جمهور سابق امریکا بود، در دوران سفرش به پاکستان، ضمن مجلس خصوصی در گورنر هاوس پشاور در باره شما (حکمتیار) چنین گفت: "Eliminate this fanatic: این متعصب و لجوج (حکمتیار) را از میان بردارید" باید متوجه امنیت جان خود باشید!

امریکا روی این دلایل حکومت حزب اسلامی را تحمل نمی کرد:

۱. تأکید حزب بر اصول اسلامی.

۲. نظم و قوت و نفوذ حزب اسلامی و ریشه های عمیقش میان مردم.

دسایس پنهان چهره های عریان عکس العمل امریکا

۳. محبوبیت گسترده حزب اسلامی در جهان اسلام.
۴. مخالفت با مداخله امریکا در امور داخلی افغانستان.
۵. تقبیح تهاجم امریکا بر عراق.
۶. اجتناب بنده از ملاقات با ریگان رئیس جمهور وقت امریکا.
۷. مخالفت حزب اسلامی با ائتلافی که به ایماء و اشاره واشنگتن و مسکو درست شده بود.

۸. مقابله با توطئه های امریکا برای اعاده رژیم سلطنتی و روی صحنه آوردن ظاهرشاه.

باید این نکته را خاطرنشان کنم که امریکا و هواخواهانش همواره تلاش داشتند که برای اعاده مجدد ظاهرشاه، زمینه سازی نمایند، آنها با ظاهرشاه، حلقه خاصی را می خواستند بر افغانستان مسلط کنند که:

۱. نسبت به دین التزام ندارند، وابسته به غرب اند، افکار و اخلاق غربی دارند.

۲. در دوران جهاد در اروپا و امریکا به سربرده اند، قبله شان واشنگتن است و همان کاری را در افغانستان و منطقه انجام می دهند که امریکا خواهان آنست. امریکا با این توطئه قصد دارد به دنیا نشان بدهد که بحران افغانستان نه با نسخه کمونیزم حل شد و نه با نسخه اسلام، بلکه با اعاده نظام سلطنتی حل گردید، با این کار می خواستند لااقل تجربه جهاد را ناکام نمایند.

همچنان با این ترفندشان خواهان زمینه سازی برای تحول مشابه در ایران بودند، به زعم آنها اگر در افغانستان پس از این همه قربانی ها، شهادت ها، بجای نظام اسلامی، نظام فرتوت شاهی استقرار می یابد، چرا این تجربه در ایران نیز تکرار نشود، مگر نمی بینید که بنابر تقاضا و پافشاری امریکا، حکومت بی نظیر بوتو، در سال ۱۳۷۴ به سردار ولی، داماد ظاهرشاه دعوت داد که به پاکستان مسافرت کند و زمینه ملاقات او را با خوانین افغانی و اربابان قبائل مساعد کرد و کوششهای ناکامی برای فرستادن او به قندهار، مزار و جلال آباد

عکس العمل امریکا دسایس پنهان چهره های عربیان

داشت. در عین روز و در ساعتیکه سردار ولی با مقامات اسلام آباد مصروف دیدار بود، بل کلنتن رئیس جمهور امریکا، بصورت غیر مترقبه، با رضاپهلوی فرزند شاه سابق ایران دیدار داشت. این جریان ثابت می‌کند که امریکا برای افغانستان و ایران برنامه یکسان دارد. عناصر غربگرا و لیبرال این دوکشور در کدام حزب منظم و نیرمند سیاسی متشکل نشده اند، امریکایی‌ها غیر از خاندان شاهی کدام محور دیگری غرض تجمع این عناصر و بکارگیری شان به صفت يك نیروی داخلی سراغ ندارد. امریکا همکاری با گروههای افغان را به این شرط مشروط می‌سازد که با طرح واشنگتن مبنی بر روی صحنه آمدن ظاهرشاه توافق نمایند. شورای نظار، شعله جاوید، افغان ملت، جنبش ملی و يك جناح طالبان با طرح آمریکایی اعاده ظاهرشاه موافق اند و به امریکائی‌ها اطمینان داده اند. بعضی‌ها گمان می‌کنند که مخالفت من با این طرح برای آن است که در دوره سلطنت او زندانی شده ام. در حالیکه به نظر من به اندازه ای که برای کشور ما کارمل خطرناک بود، به همان پیمانۀ ظاهرشاه نیز خطرناک است. اگر کارمل آله دست روس بود، ظاهرشاه آله دست امریکاست. مطمئنم که جز عناصر ملحد و وطنفروش، کسی دیگری با این پلان موافقه نمی‌کند.

دسایس پنهان چهره های عریان موقف کشورهای همسایه

مواقف کشورهای همسایه

الف: بعضی ها تشکیل حکومت نیرومند مجاهدین را در کابل هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ اقتصادی مفید می‌شمارند، دست یابی به بازارهای جدید آسیای مرکزی و اطمینان از عقب در تنش با هند را منوط به ایجاد حکومت نیرومند مرکزی در کابل می‌پندارند.

ب: حلقه دیگری در پاکستان به این باور است که بایست قدرت دولتی در کابل بیک رهبرضعیف غیرپشتون تفویض گردد، زیرا روی صحنه آمدن رهبر نیرومند پشتون باعث می‌شود که قضیه پشتونستان احیاء شود و درد سری برای پاکستان ایجاد کند.

ج: بعضی دیگر نظر مستقل ملی ندارند، در تمام قضایای ملی و بین المللی، نظر امریکا را محترم و واجب التعمیل می‌دانند و مخالفت با تصامیم امریکا در مخیله شان خطور نمی‌کند، همین حلقه ها با همین دیدگاه ها، یا به این دلیل برحکومت ائتلافی تأکید می‌ورزیدند که امریکا آنرا می‌خواست و یا به این خاطر که گمان می‌کردند به این شیوه می‌توانند توجه کمونست هایی را جلب نمایند که پس از زوال امپراطوری شوروی در تکاپوی پناهگاه دیگر اند.

موقف کشورهای همسایه دسایس پنهان چهره های عریان

در ایران يك حلقه به این نظر بود که يك حکومت قوی اسلامی در کابل به این خاطر به نفع ایران است که با تشکیل آن پشتوانه نیرومندی برای انقلاب ایران ایجاد خواهد شد، از استقامت شرق هیچگاه تهدیدی متوجه ایران نخواهد شد، آنها به قضیه افغانستان نه از دیدگاه تعصب ملی و مذهبی بلکه از زاویه اسلامی آن می‌نگریستند. مگر حلقه دیگری در ایران چنان می‌اندیشیدند که تشکیل يك حکومت مرکزی نیرومند در کابل آنهم تحت قیادت پشتون‌های سنی مذهب، با منافع ملی ایران نمی‌سازد، ترجیح میدادند که اهل تشیع، تاجک‌ها و ملیت‌های دیگر در برابر پشتون‌ها متحد شوند، تا بدینوسیله زمینه دستیابی به سهم دلخواه در حکومت افغانستان برای آنان فراهم و لاقلاً از تشکیل يك حکومت نیرومند جلوگیری شود. این جناح بنا بر تعصب مذهبی و ملی حتی از گروه‌هایی در افغانستان حمایت می‌کردند که کاملاً" به غرب وابسته بودند و بخاطر خرسندی امریکا دشمنی با ایران را عنوان می‌کردند.

همچنان موقف حزب در رابطه با جنگ خلیج " که هم استقرار قوای امریکا را در منطقه محکوم می‌کرد و هم حمله بر عراق را تقبیح می‌نمود" از یکطرف ایران و از طرف دیگر سعودی را آزرده ساخت.

به دهلی راپورهای داده شده بود که گویا اکثر مجاهدین کشمیری در مراکز حزب اسلامی آموزش دیده اند، زمامداران هند از بقدرت رسیدن حزب اسلامی در کابل و یا سهم فعال و مؤثر حزب در حکومت این نگرانی را داشتند که معادله قوا در منطقه به ضرر هند تغییر خواهد کرد. علاوه بر این نقش فعال کمونس‌ها در ائتلاف و اقامت تعداد زیاد کمونس‌ها در دهلی، باعث می‌شد که زمامداران آن کشور با اداره ائتلافی همدردی داشته باشند.

بعضی‌ها شاید گمان کنند که این وضعیت نتیجه سیاست‌های خارجی ناکام حزب اسلامی بود که قادر به جلب حمایت هیچیک از کشورهای همسایه و منطقه نشد! مگر آنها شاید متوجه این نکته نشده اند که مواجه شدن با چنین وضعیتی

دسایس پنهان چهره های عربیان موقف کشورهای همسایه

سرنوشت مشترك تمامی نهضت هایی است که راه آزادی را برگزیده اند، به استقلال کشور و آزادی ملت خویش باور دارند و نمی‌خواهند که حزب و ملت شان بخاطر مصالح دیگران قربانی شوند. از صاحبان چنین ذهنیتی باید پرسید که از جمله سه راهیکه در جلو ما قرار داشت، گزینش کدامیک آن مفید و مطابق اصول اسلام بود؟:

۱- سازش باکمپ امریکا که بجز از مسلط کردن مجدد ظاهرشاه به چیز دیگری راضی نمی‌شد.

۲- سازش با کمپ روسی که خواهان تشکیل حکومت ائتلافی با کمونست‌ها بود.

۳- آزاد و مستقل زیستن و تحمل مصائب آزادمنشی و تن دادن به دشواریهای عدم وابستگی.

شاید عناصر بادی‌الرأی چنین گمان کنند که دو راه اول برای رسیدن به قدرت طرق آسان و کوتاه می‌باشند، در حالیکه جریان رویداد های افغانستان ثابت کرد که تصور مذکور تصور خاطی و اشتباه آمیز بوده، و هرکسیکه راههای مزبور را انتخاب کرده، قربانی منافع دیگران شده است و در نهایت غیر از رسوایی و ندامت، چیزی دیگری بدست شان نیامده است. من از ته دل به این سخن باور دارم که پیروزی نهایی نصیب کسی می‌شود که راه سوم را برگزیده است، نتایجش هرچه باشد ما عزم راسخ داریم که راه سوم را نصب العین خویش قرار داده و با گامهای استوار در این راه جلو برویم. ما آماده ایم که بخاطر حاکمیت اسلام و سربلندی امت اسلامی صد بار قربانی شویم، در این راه به پذیرش و تحمل همه ناگواری ها و دشواری ها آماده ایم، جز خدا به آقا و با دار دیگری سرخم نخواهیم کرد، با هرکسی در چوکات اصول اعتقادی و فکری خود حاضریم عزتمندانه همراهی کنیم، ولی غلامی هیچ قدرتی را هرگز نخواهیم پذیرفت.

پس از بیرون شدن از کابل دسایس پنهان چهره های عریان

پس از بیرون شدن از کابل

هرچند نیروهای ما به این توقع از کابل بیرون شدند که بدین ترتیب جنگ متوقف خواهد شد، مگرچنین نشد، حملات مسلسل جبهه ائتلاف بر مراکز ما دوام کرد، این حملات را قطعات باقیمانده از رژیم کمونست، زیر نام دفاع از دولت اسلامی سازماندهی می‌کرد، ما مجاهدین را به صبر و گذشت توصیه می‌کردیم. در این مرحله اتخاذ سیاست صبر و انتظار برای ما از هر لحاظ مفید بود، جنگ به نفع کمونست ها بود. با توقف جنگ حقایق به نحو شایسته ای آشکار می‌شد و برای مردم ما فرصت خوبی برای درك درست اوضاع مساعد می‌گردید. مخصوصاً" برای آن عده مجاهدینی که وارد کابل می‌شدند و به چشم سر می‌دیدند که اداره کابل بطور کامل در اختیار کمونست هاست و مجاهد نماهای شامل در ائتلاف در واقع مهمان چند روزه کمونست ها اند، امنیت آنها بدست قطعات رژیم سابقه است، حتی رهبران شان بدون کارت جنرالان کمونست نمی‌توانستند در شهر گشت و گذارکنند، رادیو و تلویزیون، دروازه های ارگ، میدان هوایی، تأسیسات و جاده های مهم داخل شهر و پوسته های امنیتی کلا" در اختیار کمونست هاست. احتراز و اجتناب ما از جنگ کافی نبود، و صلح را تضمین نمی‌کرد زیرا به جنرال های کمونست وظیفه داده شده بود که حتما" و به

دسایس پنهان چهره های عریان پس از بیرون شدن از کابل

هر قیمتی آتش جنگ را مشتعل حفظ کنند و از خاموش شدن آن مانع شوند. از یکطرف حزب وحدت و اتحاد را به جنگ بکشانند و از طرف دیگر زیر نام دفاع از دولت اسلامی نیروهای دولتی را به شمول وحدت و اتحاد بر علیه حزب بجنگانند.

در این مرحله شعارهای جبهه ائتلافی که گاهی به زبان جنرال مجید روزی و گاهی هم به زبان مسعود و دیگر رفقاییش زمزمه می‌گردید چنین بود: حزب اسلامی را تا سپینه شگه می‌دوانیم، پشتون ها دو صد و پنجاه سال بر افغانستان حکومت کرده اند، نمی‌گذاریم بیش از این حکومت کنند.

شعار ما این بود: ما با جمعیت هیچ جنگی نداریم، اگر جمعیت از کمونست ها جدا شده، قطعات باقیمانده رژیم کمونست را منحل کند و عناصر کمونست را از سمت های بلند دولتی دور نماید ما حکومت مرحله مؤقت را بطور کامل به آنها می‌سپاریم. ما به مجاهدین هدایت دادیم که به تهاجمات جنگ افروزانه کمونست ها واکنش نشان نداده، صبر نمایند، بجای جنگ جبهه ای، باید جنرالان کمونستی هدف حملات شان باشند که این جنگها را براه انداخته اند و سوق و اداره آن صد در صد در دست آنهاست. علیه این جنرالان جنگ افروزکارهای زیادی صورت گرفت، برخی به قتل رسیدند، برخی در انفجارها زخمی شدند و برخی را فشار حملات سنگین وادار کرد که از بیم کشته شدن کشور را ترك بگویند، جنرال آصف دلاور از جمله جنرالهایی بود که مورد حملات مسلسل قرارگرفت.

هجوم جبهه ائتلافی دسایس پنهان چهره های عریان

هجوم جبهه ائتلافی

جبهه ائتلافی که توطئه اش را خنثی شده یافت، به تحریک ایادی اجنبی، فردای آن روز، یعنی بروز یکشنبه شش ثور (۲۶ اپریل) جنگ خونینی را در کابل آغاز کرد. نیروهای جبهه ائتلافی از طریق هوا وارد پایگاه هوایی خواجه رواش کابل شده و از آنجا مجهز با توپ و تانک بسوی شهر کابل سوق گردیدند.

حزب اسلامی که از جنگ در کابل بشدت اجتناب می ورزید و طرح تشکیل حکومت مؤقت قابل قبول برای همه نیروها و انتقال مسالمت آمیز قدرت به این حکومت را بمنظور جلوگیری از جنگ در شهر کابل ارائه کرده بود، بعد از شروع جنگ، بمنظور جلوگیری از ویرانی شهر و کشتار بیرحمانه شهروندان کابل توسط قوای ائتلاف، به نیروهای خود هدایت داد تا شهر را ترک کرده و در اطراف آن مستقر گردند. در این جنگ که توسط قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست و تحت قوماندۀ جنرالان کمونست چون جنرال نبی عظیمی و جنرال آصف دلاور بر علیه مجاهدین حزب اسلامی براه افتاد، از افراد شورای نظار بحیث یک پوشش استفاده شد. متأسفانه قیادت جمعیت این جنگ را بخود منسوب کرد، در حالیکه مسعود تا آزمان هنوز در جبل السراج، تقریباً صد کیلومتر دور از

دسایس پنهان چهره های عریان هجوم جبهه ائتلافی

کابل بسر میبرد و فقط عده ای از افرادش توسط هلیکوپترهای رژیم به کابل منتقل گردیده بودند و خودش دو هفته بعد (چهارشنبه ۱۳۷۱/۲/۱۹ - ۱۹۹۲/۴/۲۹) ذریعۀ تانکهای جنرال مؤمن کمونست، قوماندان لوای هفتاد ملیشه، توانست وارد کابل شود. و در جنگی بکار گرفته شد که نقطۀ آغاز جنگهای خونین بعدی در کابل گردید.

روزیکه رژیم کمونست توسط مجاهدین حزب اسلامی سقوط میکند، جنرال ناصر جاوید، مسئول اداره استخبارات نظامی پاکستان، در جلسه ای که با برخی از رهبران داشت به یکی از آنان گفت: "ما هرگز نخواهیم گذاشت که حزب اسلامی بر کابل حکومت کند. حتی اگر ضرورتی به اعزام قوه احساس شود، از اعزام آن دریغ نخواهیم کرد" رهبر مذکور نیز برسم تائید سر می جنباند و می گوید: پلیز "لطفاً جنرال صاحب!

تبصره های رسانه های خبری غربی طی گزارشاتی که از این جنگ پخش میکرد، ترس و بیم برخی از کشورها را از تشکیل حکومت اسلامی بدست مجاهدین حزب اسلامی بخوبی به نمایش میگذاشت و نشان میداد که آنان تا چه حدی طرفدار پیروزی نیروهای ائتلاف بر مجاهدین حزب اسلامی میباشند. در همه جنگهایی که يك طرف را ائتلاف و طرف دیگر را مجاهدین حزب اسلامی تشکیل میداد، رسانه های خبری غرب، بشکل خیلی وقیحانه، طرف قرار گرفته، از ائتلاف دفاع کرده و علیه حزب اسلامی تبلیغات خصمانه و دروغین داشته، حتی از افتراء و دروغ صریح نیز دریغ نورزیده، چنان وانمود کرده اند که گویا مجاهدین حزب شهر کابل را راکتباران کرده، باعث قتل شهروندان بی دفاع شده اند. از بمباردمانهای وحشیانه و انداخت مسلسل انواع راکت ها، توپ و تانک نیروهای ائتلاف بر مناطق مسکونی تحت تسلط مجاهدین حزب اسلامی در شهر کابل، حرفی نداشتند. در حالیکه انداخت اسلحه ثقیله نیروهای ائتلاف را که در داخل شهر و در مناطق مسکونی جایجا گردیده و از آنجا بسوی مواضع مخالفین رژیم انداخت میکردند همه مردم از نزدیک مشاهده

هجوم جبهه ائتلافی دسایس پنهان چهره های عریان

میکردند. شهروندان کابل میدیدند که طیاره های بم افکن رژیم، در فضای شهر بشکل مسلسل و به پیمانه ای وسیع نمایان گردیده، گاهی يك گوشه و گاهی گوشه دیگر شهر را وحشیانه تر از دوران روسها بمباردمان میکردند، ولی تبصره های رادیو بی بی سی و صدای امریکا چنان نشان میدادند که گویا نیروهای دولت اصلاً راکتی فیر نکرده و بدون استفاده از اسلحه آتشین پیشروی کرده و مواضع مخالفین را یکی پی دیگری تصرف نموده اند و گویا بجای بم و گلوله بر سر شهروندان کابل گل ریخته اند.

پخش اعلامیه حزب اسلامی مبنی بر خاتمه جنگ، دعوت از حکومت مؤقت از يك سو و عدم ادامه جنگ تا اشغال میدان هوایی خواجه رواش از سوی دیگر، بطرف مقابل موقع داد تا نیروهای زیادی را از طریق هوا وارد کابل ساخته و جنگی را در کابل براه بیندازد. اگر میدان هوایی فلج یا اشغال می گردید، دیگر قضیه پایان یافته بود و نیروهای ائتلاف نمیتوانستند نیروهای تازه نفس وارد کابل ساخته به جنگ ادامه دهند، چون راههای منتهی بکابل همه در کنترل مجاهدین حزب بود و قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست با يك اقدام غافلگیرانه غیر مترقبه روبرو شده، حواسشان پریشان و توان مقابله را در خود نمیدیدند.

استقرار مجاهدین حزب در اطراف شهر کابل پیامدهایی برای همه مجاهدین از یکطرف و برای حزب اسلامی از سوی دیگر داشت:

الف: با ورود نیروهای نا منظم ائتلاف، سلسله چور و چپاول در کابل آغاز گردید، سرمایه های ملی، بانکها و وسائط دولتی را بغارت بردند، حالت ترس و رعب فضای کابل را فرا گرفت، احدی در شهر از تعرض بر مال، عرض، جان، آبرو و عزت خود مصئون نبود، هر روز ده ها قتل پراکنده صورت می گرفت. دهها باب منزل به غارت میرفت، افراد مسلح ائتلاف که در گوشه و کنار هر کوچه و در چهار راههای هر جاده ای جابجا شده بودند، شبانگاه از دیوار منازل مردم بالا رفته، ضمن تاراج مال و دارائی بر عزت و آبروی مردم تعرض میکردند، مردم

دسایس پنهان چهره های عریان هجوم جبهه ائتلافی

میدیدند که ائتلاف نامقدس مذکور چه تحفه ای را برای ملت به ارمغان آورده است؟! بخوبی مشاهده میکردند که این ائتلاف از اداره کشور عاجز بوده، قادر به تأمین امنیت در شهر کابل نیست. گروههای مؤتلفه نتوانستند کابل را از محاصره بکشند و راههای اکمالاتی و تدارکاتی منتهی بکابل را باز کنند، حتی نتوانستند درگیریهای داخلی میان نیروهای شامل در ائتلاف را که بطور روز افزون تشدید میگردد، پایان برسانند. این اوضاع نابسامان نه تنها قدرت و توانمندی ائتلاف را در اداره کشور و حتی مقابله با مخالفین زیر سؤال برد، بلکه امکانات بقای ائتلاف را نیز بتدریج از میان می برد. بیرون رفتن مجاهدین حزب از کابل و استقرار آنها در اطراف شهر باعث شد تا از یک طرف حقیقت ائتلاف برای همه برملا گردد و از طرف دیگر حزب از بدنامی مصئون مانده، بحیث یگانه نیروی قابل اعتماد، قادر به اداره کشور و نجات مردم از وضع دردناکی که نیروهای ائتلاف عامل آن بودند، بحیث مرجع امید مردم تبارز کند.

ب: اگر حزب اسلامی به آرایش نظامی در اطراف شهر کابل خاتمه می بخشید و مجاهدینش را عقب می کشید، بدون شك کمونستها در کمترین فرصتی بر اوضاع مسلط گردیده، کسانی را که سوار بر شانه های آنان وارد کابل شده بودند و کسانی را که حرص چوکی و رسیدن به قدرت آنانرا به تائید جبهه نامقدس ائتلاف کشانیده بود، همه را از کابل بیرون می کشیدند. جز حزب اسلامی احدی توان مقابله با آنان را نداشت. حضور مجاهدین حزب در اطراف کابل تهدید جدی برای قطعات مسلح باقیمانده رژیم کمونست بود که مانع اقدام آنان علیه رفقای جهادی شان در ائتلاف می گردید. اعترافات کمونستها در کتاب های که اخیراً به نشر سپرده اند به خوبی واضح میکند که توطئه اصلی آنان دعوت از رهبران جهادی به کابل و تصفیه دسته جمعی آنان بود.

در همان ایام، افواهی در کابل پخش شد که گویا جنرال عظیمی در جلسه ای با رفقای خود در باره رهبران جهادی گفته: اینها باید دعای سر حکمتیار را بکنند! حکمتیار در بیرون از کابل است که اینها اینجا زنده مانده! ورنه ما برای

هجوم جبهه ائتلافی دسایس پنهان چهره های عریان

هرکدام شان قفسی در باغ وحش در نظر گرفته بودیم که با ورود شان به کابل همه را دستگیر کرده و در قفسهای باغ وحش می انداختیم! افسوس که تنها آمدند و حکمتیاری بیرون از شهر سنگر گرفت.

حزب اسلامی درین مدت بر اخراج نیروهای ملیشه از کابل، انحلال تمامی قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست، طرد کمونستها از پستهای حساس دولتی، انتقال قدرت به حکومت مجاهدین و برگزاری انتخابات عمومی در ظرف شش ماه اصرار داشت. فشار حزب، طرف مقابل را واداشت تا با حزب به مذاکره بنشینند و شرائط حزب اسلامی را طی موافقتنامه ای که میان حزب و جمعیت در منطقه شینه در کابل بروز دوشنبه ۱۳۷۱/۳/۴ (۱۹۹۲/۵/۲۵) امضاء گردید، بپذیرد و با اخراج ملیشه ها، طرد کمونستها و اجراء انتخابات عمومی در ظرف شش ماه توافق کند. آتش-بس دائمی جزئی از این موافقتنامه بود.

حزب اسلامی نسبت به مفاد این موافقتنامه با اخلاص و صداقت التزام ورزید. آتش بس فوری را هدایت داد که مجاهدینش آنرا کاملاً مراعات کردند، نمایندگان خود را به کمیسیون انتخابات معرفی کرد، در جلسات شورای قیادی شرکت ورزید و اعضایش را غرض اشتراك در جلسات شورای جهادی اعزام کرد. ولی طرف مقابل بهیچ بند این موافقتنامه التزام نورزید.

متصل اعلان این موافقتنامه، جنرال عبدالمجید روزی مسؤل ملیشه ها در کابل به تاریخ ۱ / ۳ / ۱۳۷۱ (۱۹۹۲/۵ / ۲۷) اعلام کرد که "ما نسبت به این معاهده التزامی نداریم." مجددی رئیس کمیسیون انتقال قدرت (بروز شنبه ۱۳۷۱/۳/۹ - ۱۹۹۲/۵/۳۰) اعلان کرد که "این معاهده میان حزب و جمعیت است و ما آنرا نمی پذیریم" نیروهای ائتلاف اجازه ندادند صدراعظم حکومت که عضو حزب اسلامی بود وارد کابل شود، بدستگیری افراد حزب در کابل ادامه دادند و انداخت اسلحه ثقیله بر مواضع حزب اسلامی در اطراف کابل و مناطق مسکونی تحت تسلط حزب بلاوقفه ادامه یافت. ریاست دو ماهه مجددی به این منوال سپری گردید.

دسایس پنهان چهره های عریان هجوم جبهه ائتلافی

در این جریان موقف برخی از احزاب مخصوصاً آنانکه خود را مخلص جا می‌زدند و عناصر بیخبر از حقائق، آنها را از مخالفین سرسخت تشکیل حکومت ائتلافی با کمونستها و ملحدین می‌شمردند، برای همه مایهٔ تعجب بود. آنها در ادارهٔ ائتلافی شرکت کردند، پستهای وزارت و ریاست را پذیرفتند، حرفی در تقبیح ائتلاف و توظیف کمونستها در پستهای حساسی چون لوی در ستیزوالی، قوماندانی گارنیزیون کابل، قوماندانی فرقه ها، سرپرستی از وزارت امنیت دولتی، عضویت در کابینه و ... بزبان نیاوردند. نه تنها سکوت کردند بلکه از وضع حاکم تأیید و حمایت نموده، وجود قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست را در نقاط حاکم کابل بشمول میدان هوایی بین المللی تحمل نموده، اعتراضی برآن نکردند، در جلسات مختلط با کمونستها حضور یافتند، تجاوز بر مال، جان، عرض و آبروی شهروندان کابل توسط نیروهای مسلح "دولت" را تحمل کردند. وزراءشان توسط ملیشه ها و افراد شورای نظار توهین گردیدند، موترهای حامل وزراءشان مورد حملهٔ مسلحانه قرارگرفته، حتی مرترهای وزیر داخله توسط ملیشه ها بزور گرفته شد، بادیگاردهای وزراء بقتل رسیدند، همهٔ این اهانت و استحقار را بر افراد گروه خود و بر شهروندان بی دفاع کابل، بخاطر بدست آوردن پستهای ذلت آوری تحمل کردند. موقف دوپهلوی این عناصر، بیش از دیگران مایهٔ حیرت عام و خاص گردید. از يك سو با مجددی موافقه کردند که ریاست حکومت را در موافقتنامهٔ پشاور به او می‌سپارند مشروط بر اینکه مجددی در عوض، زمینیه را برای صدراعظم شدن و اعطای وزارت خانه های مهم به آنان مساعد سازد!! غرض ارضاء برادران عرب و جلب کمکهای کشورهای عربی اظهار میداشتند که سلفی بوده، شیعه را کافر می‌شمارد و معتقد اند که تا همهٔ شیعیان سرکوب نشده اند، حکومت اسلامی در افغانستان مستقر نخواهد شد. بهمین خاطر پنج جنگ خونین را در کابل بر علیه آنان براه انداختند. از سوی دیگر در کابینه ای شرکت می‌کردند که هشت وزارت آن به اهل تشیع اختصاص یافته بود و در حوزهٔ پنج امنیتی شهر کابل ادارهٔ مشترکی باحزب و وحدت تشکیل

هجوم جبهه ائتلافی دسایس پنهان چهره های عریان

دادند. زمانی در پشاور با طمطراق می‌گفتند: "در حکومتی که حتی يك عضو آن کمونست باشد، اشتراك ما حرام است، زیرا چنین حکومتی، حکومت غیر اسلامی میباشد." ولی در کابل وزراء شان در کابینه ای شرکت میکردند که چندین وزیر آن از وزراء دوران نجیب و مشاورین او بودند. جنرال آصف دلاور لوی درستی قوای مسلح، جنرال نبی عظیمی قوماندان گارنیزین، جنرال خان آقا سرپرست وزارت امنیت دولتی (واد) بودند. همه وزارت دفاع با قطعات و جزو تاهای آن و وزارت امنیت (واد) با پرسونل وسیع آن در تصرف کمونستها قرار داشت.

اگر حزب اسلامی به عده ای از همکاران رژیم سابق پناه داد، در حالیکه نیروهای مسلح افراد مذکور را تجزیه و یا خلع سلاح کرده و آنها را به پشاور یا مناطق مربوطه شان اعزام داشت، بدون آنکه هیچ پست و امتیازی به آنان داده باشد. این عناصر دو رو تسلیم شدن این افراد را شدیداً مورد اعتراض قرار داده آنرا عمل صد درصد غیراسلامی شمرده، ولی ده ها هزار کمونست مسلح، حضور قطعات مجهز از بقایای رژیم کمونست در شهر کابل و در نقاط استراتژیک و حاکم آنها، نادیده گرفته آنها جازمی شمرده.

عبدالجبار ملیشه که رقیب سرسخت جنرال دوستم در دولت نجیب بود، به حزب اسلامی پیوست، پیوستن او مورد اعتراض شدید این عناصر قرار گرفت، در حالیکه او بمجرد پناه بردن به حزب اسلامی نتوانست موجودیت خود را به عنوان قوت مستقل حفظ کند و وضع را تحمل نماید، کابل را ترك کرده به ولایت هلمند رفت و بالآخره نخست به جمعیت و سپس به محاذ ملی پیوست. ولی همین عناصر، پیوستن کمونستها را به دولت ائتلافی بحیث ملیشه های مسلح قومی و مسلط بر چندین ولایت تحت تسلط خود، قابل اعتراض نمی‌شمرده.

همه این نیروها در يك صف و تحت قوماندۀ جنرالان کمونست با حزب می‌جنگیدند. ولی عناصر دو رو با وجود ادعای مخالفت با کمونست ها، نه تنها در جریان چنین جنگها کمکی به حزب نکردند، بلکه حتی اعتراض لفظی ای هم بر

دسایس پنهان چهره های عریان هجوم جبهه ائتلافی

این جنگها نداشتند. نه تنها وقوف جمعیت را در پهلوی کمونستها تقبیح نکردند بلکه بنابر پروتوکولی که با "وزارت دفاع" داشتند در غرب کابل خط دفاعی علیه حزب اسلامی احداث کردند تا از ورود حزب به کابل ممانعت بعمل آرند. صرفاً برای اینکه پستهای ذلت آوری در اداره ائتلافی به آنان سپرده شده و برای افراد خود از وزارت دفاع امکانات مالی و لوژستیک بدست می آورند.

مساعی برای جلب دوستم دسایس پنهان چهره های عریان

مساعی برای جلب جنرال دوستم

صبغت الله مجدی از یکسو و ربانی از سوی دیگر تلاش کردند که حمایت جنرال دوستم را جلب نمایند، هر دو یکی به تعقیب دیگری بخاطر ملاقات با دوستم به مزارشریف سفرکردند، مجددی به نامبرده رتبه سترجنرالی را منظور کرد و در سخنانش از او ستایش زیاد نمود، مولوی منصور او را به حضرت خالد بن ولید تشبیه کرد. ربانی به دوستم گفت: شما را بیش از پسر دم دوست دارم، چندین مرتبه برای زیارت او به مزار و شبرغان قدم رنجه کرد، بجای اینکه جنرال دوستم بخاطر بجا آوردن احترام به رؤسای جمهور نامنهاد به کابل بیاید، جنابان رؤسا برای شرفیابی بحضور جنرال خود، یکی پی دیگری به مزار و شبرغان سفر می کنند!! این رویداد ها بهرکسی ثابت کرد که حیثیت این آقایون در کابل تاچه اندازه است؟ و احساس ضعف، نیاز و حقارت آنها در برابر جنرالان کمونست تا چه حد؟!

میان مجددی و ربانی برای جلب پشتیبانی جنرال دوستم، رقابت ها بطور روز افزون بالا میگرفت، در روز های اخیر ریاست دو ماهه مجددی این رقابت به اوج خود رسید. انتباه ربانی از وضعیت چنان بود که گمان می کرد مجددی قصد

دسایس پنهان چهره های عریان مساعی برای جلب دوستم

ماندن در ارگ را دارد و کمونست ها حمایتش می کنند. او خیلی پریشان و سراسیمه بود، به عربستان سعودی مسافرت کرد، تا ریاض در پروسه انتقال قدرت از مجددی به او همکاری نماید، مگر از نتیجه سفرش زیاد مطمئن نبود و گمان می کرد که روی صحنه آوردن مؤقت مجددی اصلاً" برای این منظور بوده که وی بکمک کمونست ها برای همیشه در قدرت باقی بماند. مجددی از مسعود نیز این امید را داشت که در این کار او را یاری نماید، زیرا در دوران جهاد، بخشی از کمک های فوق العاده امریکا از طریق وی به مسعود رسیده بود. مگر این امید مجددی نه تنها برآورده نشد، بلکه مسعود او را تهدید کرد که اگر از قدرت دست نکشد، به زور وی را از ارگ بیرون خواهد کرد.

ربانی و مسعود هیئتهای به مسکو و دهلی فرستادند تا از این راه کمونستها را متقاعد نمایند که با انتقال قدرت از مجددی به ربانی توافق کنند. هیئت روسی میان مزار و کابل مسافرت نمود و به جنرال دوستم قناعت داده شد که در این قضیه بیطرفی خود را اعلان نماید. هر دو طرف بما رو آوردند و خواستند که ما در مقابل یکی با دیگری همکاری نمائیم. ربانی به معیت استاد سیاف به ریشخور آمد و هر دو به این پافشاری داشتند که مطابق مفاد معاهده پشاور، قدرت باید به ربانی منتقل گردد، من به ایشان گفتم: اگر شما این مطلب را بپذیرید که همیشه ها از کابل اخراج می شوند، کمونست ها از پست های حساس کنار می روند و در پایان چهار ماه انتخابات برگزار می شود، در این صورت من با انتقال قدرت از مجددی به ربانی موافقم و حاضرم همکاری کنم، ولی اگر اینکار را نمی کنید، شما و مجددی نزد ما حیثیت مساوی دارید، شما میدانید و مجددی. همچنان مجددی در حالی درصدد جلب همکاری ما مبنی بر ابقایش در قدرت بود، که جنگ کمونستها علیه ما را تأیید می کرد، با عضویت افراد حزب در شورای جهادی و حکومت به شدت مخالفت میورزید و به امریکایی ها و کمونستها چنان وانمود میکرد که یگانه راه سرکوبی بنیاد گراها، باقی ماندن او بر کرسی ریاست جمهوری می باشد، حمله راکتی به هوا پیمای

مساعی برای جلب دوستم دسایس پنهان چهره های عربیان

حاملش را به همین منظور نخست به حزب نسبت داد. مگر حال از مخالفت‌هایش با حزب نادام بود و ادعای حمله حزب به هواپیمایش را پس گرفت و آنرا کار مسعود دانست، با نمایندگان ما با علاقمندی و حلاوت خاص گفتگو می‌کرد و بطور مکرر به آنان می‌گفت: به حکمتیار صاحب احترامات مرا برسانید و به او بگوئید: من در رفاقتم خیلی محکم هستم، به حکمتیار صاحب ثابت خواهم کرد، به اندازه ای که با او مخالفت نموده ام بیشتر از آن از وی حمایت و تأیید خواهم کرد!! ما برایش گفتیم: اگر قصد داری که به قدرت باقی بمانی، ما به آن اعتراض نداریم، و اگر آنرا به ربانی می‌سپاری مخالفت نمی‌کنیم، برای ما مسأله مهم انحلال قطعات باقیمانده رژیم کمونست و برگزاری انتخابات می‌باشد. او بما پیغام فرستاد که در این مورد با حکمتیار صاحب بالمواجه صحبت می‌کنم. به این منظور به چهار آسیاب آمد.

بیطرفی دوستم و تهدیدهای مسعود، مجددی را وادار کرد که از قدرت دست بردارد. مگر در آخرین لحظه اعلان کرد که من قدرت را به ربانی نه، بلکه به شورای قیادی می‌سپارم، میخواست که با این حرکت چنان وانمود کند که سپردن قدرت به ربانی گناه بزرگی است که ناگذیرباید از ارتکاب آن خود داری کرد، بالآخره مجددی از ارگ خارج گردیده، جایش را به ربانی تخلیه کرد و خودش عازم پشاور گردید، چندروز بعدتر، خانه او را افراد شورای نظار محاصره کرده، کلیه اثاثیه آنرا به غارت بردند.

پایان دوره دو ماهه مجددی

در پایان دوره دو ماهه مجددی، اختلافاتی میان ربانی و مجددی بروز کرد. ربانی تشویش داشت که مجددی قدرت را بوی نخواهد سپرد. جهت واداشتن مجددی سفرهائی به عربستان سعودی و پاکستان کرد تا از طریق کشورهای مذکور او را وادار به انتقال قدرت کند، از سوی دیگری با حزب اسلامی تماس

دسایس پنهان چهره های عریان مساعی برای جلب دوستم

گرفت و از حزب خواست که در صورت مخالفت مجددی با انتقال قدرت بصورت مسالمت آمیز، باید با فشار نظامی و ادار به تنازل گردد. همچنان مجددی را از طریق وزارت دفاع تهدید کرد که در صورت اصرار بر ادامه ریاستش باعکس العمل شدیدی روبرو خواهد شد. درین جریان بروز جمعه هشت جوزا (۲۹ می) طیاره حامل مجددی لحظاتی قبل از فرود آمدن در میدان هوایی کابل از پوسته های اطراف آن مورد اصابت راکت قرار گرفت، سعی ربانی و شرکایش بر آن بود تا اتهام آنرا بر حزب وارد کنند. در ابتداء مجددی نیز این اقدام را از جانب افراد حزب شمرد، ولی بعداً طی کنفرانس مطبوعاتی اش بروز (پنجشنبه ۱۳۷۱/۷/۳) (۹۲/۱۰/۱۵) اعلان کرد که اطلاعات دقیق او مشعر بر آن است که این کار از جانب افراد حزب اسلامی نه بلکه توسط افراد شورای نظار صورت گرفته است.

در جریان این کشمکش، سیاف چندین بار نزد ما آمد و با الحاح از ما خواست که با انتقال قدرت به ربانی مطابق موافقتنامه پشاور نه تنها توافق کنیم بلکه در صورت لزوم "تعاون مقتضی" را اطمینان دهیم!! در جواب گفتیم: "ما حاضریم ربانی را بحیث رئیس جمهور پذیرفته و در زمینه انتقال قدرت به ایشان کمک کنیم، ولی مشروط بر اینکه در مورد انحلال قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونسست و طرد کمونسست ها از دولت تعهداتی بسپارند. در مورد همه حکومت در دوران چهار ماهه او و چگونگی تشکیل دولت بعد از چهار ماه، به توافق برسیم. اگر چنین نباشد ما در کشمکش میان ربانی و مجددی نمیخواهیم طرف واقع شویم. میگذاریم ایشان میان خود فیصله کنند. ما موقف خود را بعداً روشن و تصمیم خود را در مورد تعامل با هریکی اتخاذ خواهیم کرد.

"از سیاف پرسیدیم راستی چطور شد که بعد از دو ماه به فکر التزام نسبت به موافقتنامه پشاور افتادید؟ چرا در این مدت باری نه گفتید که اظهارات گیلانی در روز سه شنبه (۱۳۷۱-۲-۸) (۲۸-۴-۱۹۹۲) مبنی بر اینکه با اعطاء پست صدارت به حزب اسلامی موافق نیست" مغایر موافقتنامه پشاور است؟ موضع رئیس دولت در رابطه با عدم توافق با شروع کار صدراعظم و عدم اجازه به

مساعی برای جلب دوستم دسایس پنهان چهره های عریان

اشتراک نمایندگان حزب اسلامی در شورای جهادی و توزیع وزارت خانه ها توسط مجددی بدون موافقه شورای قیادی و بدون آنکه يك وزارت را به حزب اسلامی اختصاص دهد، معارض موافقتنامه پشاور است؟ دستگیری افراد حزب اسلامی، توظیف کمونستها در پستهای حساس دولتی همه و همه تخلف از موافقتنامه پشاور است!!

چرا افراد شما در چنین کابینه ای شرکت کردند؟ و چرا براینکه به شورای قیادی و قرارهایش وقعی گذاشته نشد، اعتراضی نکردید؟ آیا میخواهید تنها در مورد انتقال قدرت به ربانی باید موافقتنامه پشاور را عنوان کرد و نسبت به آن التزام ورزید؟ اگر چنین باشد ما بخاطر ربانی و هیچ کس دیگری با دیگران نخواهیم جنگید.

نیروهای شمال بطرفداری از مجددی برنخاستند و در کشمکش میان این دو (مجددی و ربانی) اعلام بیطرفی کردند. پاکستان و عربستان سعودی نیز خواهان انتقال قدرت به ربانی شدند. مجددی بر خلاف انتظار و تصور ربانی استعفاء کرد و قدرت را بروز یکشنبه ۱۳۷۱/۴/۷ (۲۸ جون) به شورای قیادی منتقل کرد. باین ترتیب ربانی به ریاست جمهوری رسید.

دسایس پنهان چهره های عریان ریاست ۴ ماهه ربانی

ریاست ۴ ماهه ربانی

ربانی گمان می‌کرد که بکمک نیروهای شامل در ائتلاف می‌تواند بر اوضاع کاملاً مسلط گردیده و به تدریج حکومت جمعیت را بر کشور تحمیل کند. ازینرو با احزاب دیگر مخصوصاً حزب اسلامی از موضع غرور و تکبر برخورد کرد. دلایل آتی را می‌توان برای این تکبر و غرور بی‌جای او ارائه کرد:

الف: گمان می‌کرد که طرفداران کارمل، حزب وحدت اسلامی و نیروهای شمال، متحدان طبیعی او اند. از آنجائیکه رشته زبان و سمت آنها را با هم پیوند داده، بکمک آنان می‌تواند احزاب رقیب را کوبیده و از صحنه کنار بزند، یا حداقل اینکه آنها را وادارد تا بشرايطش گردن نهند. چنانچه در جنگ شش‌تور و جنگهای ماه‌های اسد و سنبله توانست این نیروها را علیه حزب اسلامی بچنگاند.

ب: از طریق طرفداران کارمل تائید همیشگی روسیه را با خود خواهد داشت. چنانچه در مدت اقتدار او مسکو هزاران میلیارد افغانی بانک‌نوت‌های بی‌پشتوانه را در اختیار "دولت" او قرار داد که بدون شك در ادامه حکومت ربانی نقش اساسی و تعیین‌کننده‌ای را داشت، بدون این بانک‌نوتها ربانی نمیتوانست معاش افسران اردو، حتی گارد خاص خود را تأدیه کند.

ریاست ۴ ماهه ربانی دسایس پنهان چهره های عربیان

ج: ایران نیز به دلیل شمولیت حزب وحدت در ائتلاف مذکور و بدلیل اعطاء هشت وزارت به اهل تشیع از حکومت ربانی بطور جدی تائید خواهد کرد. او با ایران در طول سالیان جهاد روابط حسنه ای داشته و ایران درین مدت کمکهای قابل ملاحظه مالی و نظامی در اختیار جمعیت قرار داده بود.

د: ایالات متحده امریکا و کشورهای همپیمانانش به دلیل اینکه در جریان جهاد با بعضی از قوماندانان جمعیت چون مسعود، اسماعیل... کمکهای وافر مالی، بشکل منظم و ماهوار کرده و قطعات منظمی برای مسعود تشکیل داده و مصارف آنرا تأدیه میکردند، با وجود سرمایه گذاریهای مذکور در جمعیت، از تائید حکومت ربانی خودداری نخواهند ورزید. او میتواند مثل سابق با عنوان کردن مخالفت جدی اش با حزب اسلامی افغانستان همدردی بیشتر و مستمر کشورهای مذکور را جلب کند.

این ائتلاف از دیدگاه عناصر ملی گرا اتحاد طبیعی تلقی گردیده و به استمرار آن دل بسته بودند، اما چون از نیروهای دارای تضادهای فکری و دیدگاههای مختلف اعتقادی تشکیل گردیده بود، دیری نپائید که اختلافات جدی در آن تبارز کرد و به تدریج تشدید گردیده و پس از چند ماه محدودی، به درگیری های خونینی کشانده شدند.

عامل اصلی توحید این گروهها در چنین ائتلافی در واقع دشمنی، کینه، حسادت و رقابت منفی با حزب اسلامی و ترس از تسلط آن بر اوضاع بود. بهر پیمانه ای که این بیم و ترس تخفیف می یافت، کشمکشهای داخلی آنها تشدید می گردید. توافق حزب اسلامی افغانستان با اوربند و عدم درگیری با گروههای شامل ائتلاف در چند ماه گذشته باعث شد که این ائتلاف سست، ناپایدار و غیر اعتقادی، متلاشی گردیده و عناصر شامل در آن بجان همدیگر بیفتند. کار بجائی کشید که هر یکی بطور جداگانه با حزب اسلامی تماس گرفته و آماده تفاهم و همکاری گردیدند.

غرور بیجای ربانی و حرص او در جهت تسلط کامل افراد منسوب به جمعیت

دسایس پنهان چهره های عریان ریاست ۴ ماهه ربانی

و شورای نظار بر همه نظام دولتی، باعث شد تا احزاب سیاسی یکی پی دیگری از تائید او دست بکشند. وجود مسعود بحیث "وزیر دفاع" بیش از هر عامل دیگر در تجرید ربانی کمک کرد. تا آنجا که همه احزاب بجز سیاف که اکراها" با بقای مسعود بحیث وزیر دفاع توافق کرد، از ربانی خواستند مسعود را کنار بزنند. حتی دوستم نیز همکاری اش را با ربانی بحیث معاون وزیر دفاع مشروط به این ساخت که مسعود وزیر دفاع نباشد.

در زمان اقتدار ربانی، سلسله جنگ، خونریزی، بی امنیتی، غارت سرمایه های ملی و تجاوز بمال، جان، عرض و آبروی مردم در کابل شدت یافت. شهروندان بیدفاع کابل شاهد چندین جنگ خونین بودند. در این جمله پنج بار نیروهای سیاف با حزب وحدت درگیر شدند که قسمت عمده غرب شهر کابل و مناطق شیعه نشین ویران گردیده و هزاران نفر به قتل رسیدند.

دو بار میان نیروهای جمعیت و حزب وحدت درگیریهای خونینی به وقوع پیوست که طی آن مناطق مسکونی و بالخصوص منطقه عمدتا" شیعه نشین چندانول با خشونت و وحشت بی سابقه ای توسط طیاره، توپ، تانک و بی ام بیست و یک زیر آتش و بمباردمان قرار گرفته و با خاک یکسان گردید که در نتیجه هزاران نفر به خاک و خون غلطیدند.

دو جنگ خونین و بزرگی را علیه مجاهدین حزب اسلامی در اطراف کابل براه انداختند و در آن بشمول توپخانه ثقیل از بمباردمان وحشیانه و بی سابقه هوایی نیز استمداد جستند، بمباردمانی که در زمان حضور متجاوزین روس نیز در کشور ما سابقه نداشت. تا آغاز اولین جنگ بروز یکشنبه هجدهم ماه اسد (۹) اگست هر روز مواضع، سنگرها و مناطق مسکونی تحت تسلط حزب اسلامی بشکل مسلسل و بدون وقفه و با شدت و حدت زیر آتش توپخانه نیروهای ائتلاف قرار میگرفتند که باعث ویرانی منازل مسکونی و کشتار بیرحمانه اهالی این مناطق گردید، هدف از این انداخت ها که تقریباً "چهار ماه را در برگرفت، کاملاً روشن بود:

ریاست ۴ ماهه ربانی دسایس پنهان چهره های عریان

ائتلافیون میخواستند با ایجاد ترس و رعب در مناطق تحت تسلط حزب، مجاهدین را به عقب نشینی تدریجی وادار ساخته یا به جنگی نا خواسته بکشانند. در این مدت طولانی، مجاهدین حزب خویشتنداری و صبر بخرج داده، تنها سه بار خود را ناگزیر از جواب محدود و مختصرتی به این انداختها یافتند. نیروهای مؤتلفه نه تنها با این انداختهای مسلسل، موافقتنامه آتش بس را هر روز نقض میکردند، بلکه با استفاده از آتش بس در کابل، جنگ را به اطراف و مناطقی کشانیدند که در تصرف مجاهدین حزب اسلامی بود، بعد از امضاء معاهده آتش بس، میدان هوایی شیندند بمدت دو ماه بطور مسلسل مورد بمبارد مان قرار گرفت و بالآخره در اثر يك هجوم بزرگ که افراد همه گروههای مؤتلفه در آن شرکت داشتند، سقوط کرد.

جنگ ماه اسد که بر حزب اسلامی تحمیل گردید و بیست و یک روز ادامه یافت، پس از توافق ربانی با شرائط حزب اسلامی بروز ۹ سنبله ۱۳۷۱ به پایان رسید. نکات عمده موافقتنامه از این قرار بود:

الف: آتش بس.

ب: اخراج همه قطعات مسلح باقیمانده رژیم کمونست از کابل و انحلال آنها.

ج: طرد کمونستها از پستهای دولتی و صفوف مجاهدین.

د: استقرار نیروهای مشترک مجاهدین در قرارگاه های تخلیه شده.

ه: تأمین امنیت شهر کابل توسط نیروی مشترک در چوکات وزارت داخله.

ولی اداره ائتلافی به هیچ یکی از این تعهدات خود التزامی نورزید، به جنگ در اطراف ادامه داد، بجای اخراج ملیشه ها، مجاهدین را بعنوان افراد مسلح غیر مسئول از کابل بیرون کشید و دردآورتر اینکه کار تصفیة آنانرا نیز توسط جنرالان کمونست و قطعات ملیشه عملی کرد، نیروهای تازه نفس ملیشه را بکابل منتقل کرد، بعوض انحلال قطعات مسلح باقیمانده رژیم کمونست، قطعات مذکور را از سطح لوا به فرقه ارتقاء داده و قطعات جدیدی را در چوکات گارد و تحت سرپرستی جنرالان کمونست و مشتمل بر تفنگداران رژیم سابق

دسایس پنهان چهره های عریان ریاست ۴ ماهه ربانی

تشکیل داد. چنانچه لواهای (۷۰، ۳۰، و ۵۵) به فرقه ها ارتقاء یافت و گارد متلاشی شده نجیب مجدداً از همان پرسونل سابقه اش احیاء گردید.

این جنگ که بدلیل عدم مؤفقیت مؤتلفین در حصول اهداف از قبل معین شده، به شکست اداره ائتلافی منتج شد، نتایج آتی را بیار آورد:

الف: ضعف ائتلاف در مقابله با حزب اسلامی برای همه آشکار گردیده و توانمندی حزب اسلامی در دفاع از خود بعنوان واقعیتی ملموس، مشهود و غیر قابل انکار به نمایش گذاشته شد.

ب: قدرتهای اجنبی که گمان نمیکردند حزب اسلامی تا این پیمانہ نیرومند باشد با مشاهده این وضعیت در تحلیلها و معادلات شان تجدید نظر کرده، حزب اسلامی را خطر جدی تر از سابق شمردند.

ج: در سطوح مختلف اقشار ملت امیدواریها نسبت به حزب افزایش یافته و پروسه انضمام سائر مجاهدین به حزب اسلامی تسریع گردید.

د: چنانچه شکست ها همواره باعث بروز اختلافات در صفوف عناصر شکست خورده میشود، ائتلافیون نیز از این قاعده مستثنی نمانده در نتیجه این شکست با اختلافات شدید داخلی مواجه گردیدند. یک گروه مؤتلفه، دیگری را عامل شکست شمرده و متهم میکرد که سهمگیری اش در جنگ محدود و قربانی اش کمتر بوده و دیگری را به خط مقدم سوق داده و باعث تلفات نیروهایش شده است. چنانچه در جریان جنگ ماه اسد، دوستم از طریق مخابره به مسعود دشنام میگفت که: کجاستی، ای نامرد، ترسو...؟ ما کشته میشویم و شما آرام نشسته اید؟ پس از شکست در همین جنگ، مناسبات دوستم و مسعود بشدت تیره شد و کار بجائی رسید که دیگر دوستم حاضر نبود مسعود را بحیث وزیر دفاع بپذیرد.

ریاست ۴ ماهه ربانی دسایس پنهان چهره های عریان

چهارماه و چندین جنگ

حوادث مهمی که در جریان ریاست چهار ماهه ربانی رخ داد، ازین قرار بود:
 الف: وقوع سه جنگ خونین میان نیروهای اتحاد سیاف و حزب وحدت اسلامی در غرب کابل که طی آن بخش های وسیع غرب کابل به خاک یکسان شد و هزاران نفر به قتل رسید.

ب: جنگ مشترک جمعیت و اتحاد علیه حزب وحدت اسلامی که طی آن مقر حزب وحدت در غرب کابل اشغال گردید و حزب وحدت مجبور گردید مقرش را از علوم اجتماعی به کارته سه انتقال دهد.

ج: جنگ خونین میان نیروهای جنبش و شورای نظار که طی آن درگیری ای در جوار میدان هوایی خواجه رواش با یک گروه ملیشه ها رخ داد که فردای آنروز، دولت این درگیری را یک سوء تفاهم خواند. در نتیجه همین سوء تفاهم، افراد دولت، ارگ و ساختمانهای وزارت دفاع و گارنیزیون را تخلیه کردند و جمعیت، مرکز خود را چند کیلومتر دورتر از کابل بسوی شمال غرب به دشت چمتله منتقل کرد، وزارت دفاع از گارد جمهوری خواست که مقرش را در شهر ترک کرده و به دشت چمتله منتقل شود. پوسته های شورای نظار از بالاحصار الی میدان هوایی توسط نیروهای دوستم اشغال گردیدند که بالاخره در نتیجه مداخله برخی از سفراء، این سوء تفاهم خونین رفع گردید و آتش جنگ خاموش شد.

د: ربانی در جریان جنگ با حزب اسلامی، از شهر کابل خارج شده و در دکو بسر میبرد و از آنجا از طریق مزار. هند، غرض اشتراك در کنفرانس سران کشورهای اسلامی عازم جاکارتا (اندونیزیا) گردید.

از جاکارتا طی مصاحبه ای با بی بی سی اظهار داشت که جنگ بر علیه حزب اسلامی تا سرکوبی کامل آن ادامه خواهد داشت. حکمتیار جنایتکار است باید محاکمه شود و اظهار داشت که هرگز با او به مذاکره نخواهد نشست.

خبرنگار از او پرسید: چرا کارمل و نجیب را محاکمه نمی کنید؟ و چرا با

دسایس پنهان چهره های عریان ریاست ۴ ماهه ربانی

دوستم کنار آمده و قطعات او را علی الرغم سوابق درگیریهای چهارده ساله با مجاهدین، جزو اردوی اسلامی می‌شمارید؟ که ربانی جوابی برای آنان نداشت. بمحض عودت از اندونیزیا، آنهم از طریق هند، گفته های جاکارتا را فراموش کرد، با اوربند و شرایط حزب اسلامی توافق نمود و چند روز بعدتر برای ملاقات من به پغمان آمد و با طرح حزب اسلامی مبنی بر رهایی اسراء، تشکیل شوراهای محلی بسطح ولسوالیها، معرفی نمایندگان از طریق شوراهای مذکور به شورای ولایتی و شورای مرکزی، تأسیس ادارات محلی بسطح واحدهای اداری، ولسوالیها و ولایات از طریق شوراهای محلی و تشکیل حکومت مؤقت از طریق شورای مذکور، توافق کرد. اما متأسفانه بهیچ یکی از وعده هایش وفا نکرد، نه اسراء را رها کرد و نه اجازه داد تا ادارات محلی و حکومت مؤقت از طریق چنین شوراهائی تشکیل گردند.

ه جنگهای هرات، فراه، شیندند، پروان، کاپیسا و بغلان جزئی از حوادث خونین دوران حکومت ربانی بود که بکمک شرکاء ائتلافی اش بر علیه حزب اسلامی براه انداخت. همچنان ملیشه های کمونست ولایت هلمند را که در جریان تسلط مجاهدین حزب اسلامی بر آن ولایت از قدرت کنار رفته بودند، در برابر پول هنگفت تشویق کرد تا بر علیه مجاهدین حزب اسلامی بجنگند، به آنان وعده داد که در ازاء جنگ برضد حزب اسلامی، امور ولایت را به آنان سپرده، بودجه منظم و ماهوار ولایت را به ایشان تأدیه خواهد کرد. در نتیجه جنگ خونینی براه افتاد و مجاهدین حزب مجبور شدند به مراکز جهادی شان عقب نشینی کنند.

و - ربانی از حکومت پاکستان خواست تا فعالیت دفاتر احزاب جهادی بالخصوص حزب اسلامی را در آن کشور متوقف ساخته و حزب اسلامی را وادارد تا اداره ائتلافی را بپذیرد، تا به این ترتیب وی بتواند بدون درد سر و تشویش درکابل حکومت کند. پس از آنکه پاکستان از تعمیم فوری این خواسته اظهار عجز کرد، ربانی به مشوره طرفداران کارمل تصمیم گرفت تا روابط حسنه ای با رقیب دیرین پاکستان یعنی هند برقرار کند. بهمین دلیل او در سفر به

ریاست ۴ ماهه ربانی دسایس پنهان چهره های عریان

اندونزی خط مزار، هند و جاکارتا را انتخاب کرد و در اثنای عودت نیز از عین خط برگشت، ربانی در اظهاراتش در جریان سفر و پس از عودت به کشور نشان میداد که پاکستان در امور افغانستان مداخله می کند.

ز- ربانی در مدت اقتدارش کاملاً متکی بر قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست و نیروهای دوستم بود. او درین مدت سه بار به شهر مزار شریف رفت تا دوستم را از ناحیه اخلاصش مطمئن ساخته و همکاری بیشتر او را جلب کند. در حالیکه دوستم یکبار نیز نزد ربانی (حتی برای تبریکی هم) به کابل نیامد.

ح- ربانی که گمان میکرد رژیم کمونست حاکم بر ازبکستان نفوذ زیادی بر رشید دوستم دارد، بخاطر جلب همکاری آن کشور، به ازبکستان سفر کرد. این سفر در شرائطی صورت گرفت که رژیم کمونست ازبکستان نه تنها بسرکوبی وحشیانه مسلمین در آن جمهوریت پرداخته بود بلکه بمنظور سهمگیری در سرکوبی مسلمین تاجک نیروهایش را به تاجکستان نیز اعزام داشته بود.

ط- اندازه اتکاء جمعیتی ها بر قطعات مسلح باقیمانده رژیم کمونست را از این قضیه می توان درک کرد که در جریان انعقاد جلسات شورای نام نهاد حل و عقد، هیئتهای متعددی را به مزار شریف اعزام کردند تا توافق رشید دوستم را بدست آورند، رشید دوستم شرایط عمده آتی را مطرح کرد که هیئت جمعیت با همه آنها توافق نمود:

- ۱- برسمیت شناختن جنبش بحیث یک حزب سیاسی.
- ۲- عضویت رهبر جنبش در شورای قیادی.
- ۳- اعطاء پست معین وزارت دفاع به جنبش مشروط بر اینکه مسعود وزیر دفاع نبوده بلکه شخص ربانی از وزارت دفاع سرپرستی کند.
- ۴- فرمان تقرر دوستم بحیث آمرعمومی قطعات نظامی شمال صادر شود.
- ۵- نمایندگان ولایات شمال توسط جنبش به شورای اهل حل و عقد معرفی گردند.

متصل انعکاس این توافق از طریق رادیو، از پوسته های امنیتی جمعیت در

دسایس پنهان چهره های عریان ریاست ۴ ماهه ربانی

کابل، حدود نیم ساعت انداختهای مسلسل شادیانه صورت گرفت. شهروندان کابل که شاهد این صحنه عجیب بودند از همدیگر درباره علت آن میپرسیدند. بعداً روشن گردید که علت آن پخش خبر توافق میان جمعیت و جنبش بود. در جریان همین انداختها، یکی از مسؤولین اتحاد اسلامی از طریق بی سیم از کسی پرسید که این انداختها برای چیست؟ در جواب گفته شد: احتمالاً هیئتی که به شمال رفته بود و از آنجا همراه با هیئت با صلاحیت دوستم به کابل برگشت، موفق به حصول توافق رشید دوستم شده است. پرسنده که نماینده اتحاد در کمیسیون تشکیل شورای اهل حل و عقد بود، گفت: "خدا کند که این توافق حاصل شده باشد!"

همچنان شام روز دوشنبه ۲۸ جدی رادیو بی بی سی در نشرات شبانگاهی اش اعلان کرد که دوستم پست معاونیت وزارت دفاع را پذیرفته است، تفنگداران جمعیت به محض استماع این خبرخوش! بار دیگری آسمان کابل را با مرمی های آتشین خود سرخ ساختند و اهالی کابل را بار دیگری در وحشت و خوف فرو بردند. همین فیرها جنگ خونین دیگری را فردای آن در پی داشت.

ی - ربانی خیلی ها تلاش ورزید تا جنگ را به جنوب و غرب کشور منتقل کند. غرض شروع جنگ به پکتیا، لغمان و لوگر توجه خاصی مبذول داشته و مصارف زیادی متقبل شد. در این ولایات جمعیت دارای نفوذی نبود که بتوان جنگ را آغاز و حزب اسلامی را در آن مصروف ساخت، ولی خواست بکمک یکی از قوماندانان حرکت انقلاب و با استفاده از شخصیتهای چون منصور به این جنگ دامن بزند. منصور حد اعظمی تلاش خود را درین جهت بخرج داد، برای انتقال جنگ به این مناطق صدها ملیون افغانی از دولت گرفت و دست به شرارتهای زد. از ضرب و شتم، دستگیری و بستن و کشتن افراد حزب نیز دریغ نورزید. میخواست راه های اکمالاتی حزب را ببندد، ولی حزب حوصله بخرج داده و عکس العمل بالمثل نشان نداد، تا دامنه این جنگها مطابق خواست ربانی، بسائر ولایات منتقل نگردد.

ریاست ۴ ماهه ربانی دسایس پنهان چهره های عریان

اگر چه ربانی از راه ائتلاف با کمونستها و ضمن يك سازش بين المللی بقدرت رسید، مگر در ظاهر به استناد معاهده پشاور، خواهان انتقال قدرت از مجددی شد، در حالیکه مطابق معاهده پشاور بایست کارهای آتی صورت می‌گرفت:

الف: ربانی باید صرف برای چهارماه رئیس دولت باشد و این موعد برای يك روز هم تمدید نمی‌شد.

ب: در این مدت باید شورای متفق علیه و مورد تائید همه جناح ها تشکیل می‌شد.

د: حزب اسلامی برای پست صدارت عظمی، نخست وزیری را معرفی می‌کرد.

د: کمونست ها از پست های حساس دولتی کنار زده می‌شدند.

بیایید ببینیم که در مورد رعایت مواد این معاهده ربانی چگونه التزام نمود؟ بجای چهارماه، چهارسال و چهارماه حکومت کرد، چنانکه در جریان این ۵۲ ماه، هیچ ماهی چنان سپری نشده که طی آن در مرکز و ولایات کشور جنگهای خونینی راه نیفتاده باشد، جنگهای مدهشی که از توپ و تانک و طیاره های بم افگن در آن کار گرفته می‌شد و روزانه خون دهها نفر بزمین می‌ریخت و حتی در سطح ولسوالی‌ها و جبهات هر روز همین وضعیت بلا استثنا جریان داشت. ربانی گمان می‌کرد که با این حملات، نیروهای حزب اسلامی را از اطراف کابل رانده و بر اوضاع مسلط می‌گردد و به این ترتیب ضرورت تشکیل شوری و درخواست انتقال قدرت به شخص دیگری برای همیشه منتفی می‌شود، مگر با این جنگها چیزی دستش نیامد، چهار ماه تکمیل گردید، شورای متفق علیه تشکیل نشد، بحکم معاهده پشاور باید این موعد برای یکروز دیگر تمدید نمی‌شد، تمام تنظیم ها، حتی آن هائیکه ربانی هرماه بنام تنظیم بوجی بوجی پول به ایشان میداد، از وی مطالبه کردند که قدرت باید به شورای رهبران سپرده شود، مگر او به این خواسته اعتنا ننموده، معاهده را نقض کرد، بنابر الحاح ربانی دیگران

دسایس پنهان چهره های عریان ریاست ۴ ماهه ربانی

مجبور شدند که موعد ریاست او را به این شرط تا ۴۵ روز دیگر تمدید کنند که طی آن شورایی با این خصوصیات ساخته شود:

نخست باید در هر ولسوالی در نتیجه تفاهم میان متنفذین و شخصیت های با وجاهت و قوماندانان مؤثر منطقه، طی جلسه مشترکی، شورای ولسوالی ساخته شود، سپس همین شوری دو نفر نمایندگان خود را به شورای مرکزی معرفی نماید، تنظیم ها نیز هریکی ده نفر نماینده خود را به این شوری می فرستد و بدینوسیله حکومت آینده توسط این شوری تشکیل می گردد، این فورمول برای پایان دادن به جنگ و ایجاد نظام شورایی در کشور طرح خوبی بود، هرچند ۴۵ روز برای تکمیل این پروژه کافی نبود، ولی اگر ربانی و همدستانش با اخلاص و صداقت، مطابق فیصله، برای تشکیل شوری های مزبور همکاری می کردند، معضله حل می گردید. مگر آنها به بهانه های مختلف کار را به تعویق انداختند، به مرور زمان عزائم نا صواب ربانی به همه تنظیم ها هویدا گردید و دریافتند که او از این فیصله، قصد استفاده سوء دارد، کار را عمداً "به تعویق می اندازد، در پایان کار افراد مورد نظر خود را جمع می کند و ریاست خود را یکبار دیگر بوسیله آنها تمدید می کند، روی همین ملحوظ از جمله ۹ تنظیم ۷ تنظیم ضمن کنفرانس مطبوعاتی و صدور اعلامیه مشترک، مقاطعه خویش را با شورای مذکور اعلان کردند و ربانی و سیاف منزوی شدند، برای ربانی مخالفت تنظیم های که از او حقوق ماهوار دریافت می کرد مهم جلوه نمی کرد، زیرا او مهارت خوبی در نیرنگ خریدن افراد تنظیم ها داشت، ذریعه هلیکوپتر افراد دلخواه خود را از اطراف و اکناف کشور جمع آوری نمود، ۶۰ نفر از جنرال دوستم به این شوری دعوت شد. سیاف گفت: من از دوستم چه کمی دارم، باید از اتحاد نیز ۶۰ نفر در شوری پذیرفته شوند. مولوی محمدی رهبر حرکت انقلاب در جلسات شوری اشتراک نکرد و بر مقاطعه خود استوار ماند، مگر معاونین وی شرکت کردند و ریاست شوری حل و عقد بعهده مولوی محمدشاه فضلی معاون حرکت انقلاب بود. شیخ آصف محسنی رهبر حرکت اسلامی نیز از شرکت در شورای

ریاست ۴ ماهه ربانی دسایس پنهان چهره های عربیان

ربانی خود داری کرد، ولی چند نفر بنام حرکت در آن شرکت نمودند. مجددی و گیلانی شورای مزبور را تقلبی خواندند. عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت با قاطعیت شوری را محکوم کرد. مولوی خالص نیز مخالفتش را با شوری اعلان نمود. مگر سیاف و ربانی پس از شروع جلسه تا آخر به اعضای شوری می گفتند: رهبران تنظیم ها در راه اند، تا يك ساعت دیگر می رسند، در جلسه بعد از ظهر شرکت می کنند، اگر امروز خسته بودند، فردا که شرکت شان در جلسه حتمی است! کسانی را که سیاف از حوزه های جنوب و جنوب غرب معرفی کرده بود، از شرکت در جلسه اجتناب نموده و در جریان جلسه از سیاف تقاضا کردند که اعضای اتحاد باید در جلسه شرکت نکنند، ولی سیاف تمام آنها را در مسجد ترك نموده گفت: برای نیم ساعت بیرون میروم و به زودی بر میگردم! بالآخره جلسه به اشتراك ربانی و سیاف دایر گردید، دو ثلث افراد دعوت شده در حالی جلسه را ترك گفتند که افراد مسلح در دروازه ها از خروج شاملین مجلس جلوگیری میکردند. اکثریت اعضای با قیمانده مجلس اصرار داشتند که بهتر است جلسه معطل و با رهبران احزاب تفاهم شود، لا اقل چند نفر از رهبران باید در این مجلس حضور یابند و لا اقل در کنار ربانی برای احراز مقام ریاست دولت، کاندید دیگر ی نیز باشد!! ولی به آنها گفته شد: این آخرین روز است، اگر مجلس به تعویق بیفتد، احتمال حمله راکتی میروود، لذا باید حتما" امروز و در همین جلسه نهایی رأی گیری صورت بگیرد. با وجود آن از گوشه و کنار جلسه صدای مخالفت بلند گردید، مگر اعتراض کنندگان به زور برچه سر جای شان نشانده شدند، کاغذها توزیع و دوباره جمع شد و بلا درنگ اعلان گردید که استاد ربانی به اکثریت آراء برای دو سال بحیث رئیس دولت انتخاب شد!! بعضی از اشتراك کنندگان در این جلسه برایم حکایت کردند:

اگر در کنار ربانی هرکس دیگری کاندید می شد، اکثریت آراء را بدست می آورد. هر چند صرف ثلث افراد دعوت شده در این جلسه حضور داشتند، زیرا برخورد اهانتبار شورای نظار با اعضای جلسه، وعده های دروغین اشتراك

دسایس پنهان چهره های عریان ریاست ۴ ماهه ربانی

رهبران، حالت شرم آور جلسه و اشتراك کمونستها موجبات نارضایتی همه اعضای جلسه حتی جمعیتی های متعصب را فراهم آورده بود. در اثنای رأی گیری نخست در کنار صندوق ربانی صندوق بی نامی را گذاشتند ولی چون دیدند که اکثر رأی دهندگان آرای شانرا به این صندوق می ریزند، آنرا برداشتند و بر یکی اکتفا کردند!!

ما در جریان جلسات هیچ واکنشی نشان ندادیم، خواستیم که ماهیت اینها به تمام مردم روشن گردد و بدانند که چه کسی با استفاده از نیرنگ، فریب، رشوت، دروغ و وسایل ناجایز دیگر قصد ماندن در قدرت را دارد؟ چه کسی عامل جنگ و خونریزی است؟ پس از این جلسه، در همه کشور در مرکز و ولایات، در رابطه با این شوری که ربانی و همدستانش آنرا شورای حل و عقد نامیده بودند، فرد فرد ملت می گفت: شورای حل و عقد نه، (شورای پول نقد). و در باره ربانی این شعار بر زبان فرد فرد زمزمه می شد: (یا ارگ یا مرگ!)

مردم عامه بیشتر از استاد سیاف گلایه داشتند و بسیاری از اعضای شورای اجرائیه و شورای مرکزی اتحاد پس از همین جلسه، هم از کابل برآمدند و هم از تنظیم اتحاد.

یا ارگ یا مرگ

دوره چهارماهه ربانی بدون آنکه شورای متفق علیه را تشکیل دهد، به پایان رسید. بر اساس موافقتنامه پشاور باید در پایان این دوره حتما "حکومت دیگری از طریق شوری تشکیل گردیده و قدرت به آن منتقل می گردید. تمدید دوره مذکور حتی برای یکروز هم متناقض موافقتنامه پشاور بود. ولی ربانی بهیچ قیمتی حاضر نبود از قدرت دست بکشد. نه التزام نسبت به تعهدات سابقه برای او ارزشی داشت و نه اینکه پافشاری او بر تمدید دوره ریاستش منتج به درگیری خواهد شد، برای او اهمیتی داشت. او تلاش ورزید تا عده ای را با رشوه قانع

ریاست ۴ ماهه ربانی دسایس پنهان چهره های عربیان

کند، عده دیگری را با اعطاء وزارتخانه ها متقاعد سازد و عده ای را هم تهدید کند که اگر ربانی استعفاء کند، شورای نظار مخالفت کرده و حالت اضطراری در کابل اعلام خواهد شد که منجر به ایجاد بی امنیتی و تشنج خواهد گردید.

او به سید احمد گیلانی وعده داد که پست صدارت را بوی می سپارد، سه بار به منزلش رفت تا او را متقاعد سازد که از وی حمایت کند. به پسر مجددی وعده داد که در صورت توافق مجددی با حکومت ربانی، پست صدارت به ایشان سپرده خواهد شد، در عین حال هیئتهای متعددی نزد من با این پیغام فرستاد که حاضر است در مورد حکومت، توزیع وزارتخانه ها، انحلال قطعات مسلح باقیمانده از رژیم کمونست و برگزاری انتخابات عمومی با ایشان تفاهم کرده و توافقی بعمل آید. در آخرین روزهای دوره چهارماهه ربانی، تلاشهای او برای استمرار ریاست جمهوری اش بخوبی مشهود بود. درحالیکه موافقتنامه پشاور با همه صراحت حکم میکرد که دوره مذکور برای یکروز نیز تمدید نخواهد شد، او و سیاف نخست به تلاشهای سیاسی و بعد به مانور های نظامی دست یازیدند تا همه اطراف را متقاعد سازند که با تمدید دوره ربانی توافق کنند و یا آماده آغاز درگیری های شدید در کابل باشند. احزاب ضعیف را تهدید میکردند که اگر ربانی وادار به استعفاء گردد، در شهرکابل بی امنیتی ایجاد شده و شوری نظار دست به اسلحه خواهد برد و کسی دیگر را نخواهد پذیرفت، به گیلانی وعده دادند که در صورت توافق با ادامه ریاست ربانی، پست صدارت را به او تقدیم خواهند کرد. معاونین حرکت انقلاب را با پول هنگفت و وعده برخی از پستها در کابینه و ولایات ارضاء کردند.

هیئتهای متعددی را بشمول سیاف نزد من فرستادند تا با ادامه ریاست ربانی توافق کنم.

سیاف در تماسهای خود با سائر رهبران وانمود میکرد که گویا ترجیح میدهد شخصی دیگری چون محمد یونس خالص یا مولوی محمدی بحیث رئیس شورای قیادی و رئیس دولت انتخاب گردد. ولی در واقع برای ادامه ریاست

دسایس پنهان چهره های عریان ریاست ۴ ماهه ربانی

ربانی تلاش می‌ورزید.

طی جلساتی که در این مدت با مولوی خالص، مولوی محمدی و سیاف در بگرامی و پلچرخي داشتم، توافقات ذیل صورت گرفت.

الف: از ربانی خواسته شود تا در ظرف چهار روز آینده کمونستها را از پستهای دولتی طرد کرده و قطعات باقیمانده رژیم کمونست را منحل اعلان کند.
ب: کار تشکیل شورای متفق علیه عملا" آغاز گردد.

ج: ربانی در پایان دوره چهار ماهه اش قدرت را به شورای قیادی انتقال دهد.
د: در صورت عدم توافق ربانی با این طرح ما چهار نفر، یکی را از میان خود بحیث رئیس دولت انتخاب کرده و حکومت مؤقت را تشکیل میدهم.

ه: رئیس مذکور متصل انتخابش، انحلال قطعات مسلح باقیمانده رژیم کمونست را اعلام کرده و از همه مجاهدین می‌خواهد که نیروهای شانرا بخاطر تحقق این هدف بطرف کابل سوق دهند. محمدی و سیاف موظف گردیدند تا فیصله مذکور را به اطلاع ربانی برسانند.

صدارت استاد فرید دسایس پنهان چهره های عریان

صدارت استاد فرید

برای احراز پست صدارت عظمی، استاد فرید را معرفی کردیم، شورای اجرائیه حزب اسلامی، فیصله خویش را در این مورد قبل از رفتن مجددی به کابل ابلاغ نمود. استاد فرید از قوم تاجک، مسکونه ولایت کاپیسا و امیر جهاد حزب اسلامی در آن ولایت بود. مسعود پس از معاهده آتش بس با روسها چندین مرتبه بر ساحات تحت اداره او، واقع در همسایگی پنجشیر، هجوم برد، مگر در هر باری با شکست مواجه گردید. مسعود هم از لحاظ فکری و هم از لحاظ جهاد عملی در برابر استاد فرید احساس حقارت می کرد و حاضر نبود او را به حیث صدراعظم بپذیرد، با آمدن او به کابل مخالف بود، حزب اسلامی به این دلیل استاد فرید را به صفت صدر اعظم معرفی کرد که با این کار توطئه خطرناک کمونیست ها مبنی بر دامن زدن به تعصبات قومی و زبانی، در میان پشتون و غیر پشتون و بدنبال آن اشتعال جنگهای داخلی را خنثی سازد. پس از مایوسی از نتایج جنگهای بیحاصل، طرف مقابل با داخل شدن استاد فرید به کابل موافقه کرد. مگر استقبال شاندار مردمان پروان و کابل حین ورود وی به پایتخت،

دسایس پنهان چهره های عریان صدارت استاد فرید

ائتلافی ها را سراسیمه کرد، عقده های شان تحریک و حسادت های شان برانگیخته شد. بهر صورت استاد فرید در قصر صدارت مستقر گردید.

دادن چندین ضیافت از جانب ربانی به استاد فرید و صحبت خصوصی او در یک نشست خاص با وی، شاید بتواند کنه نظریات و عزائم ربانی را بازگو نماید: استاد فرید می گوید: ربانی یکمرتبه بمن خصوصی دعوت داد، مگر مرا جریر و چند برادر دیگر همراهی می کردند، او نخواست که حرف خود را در حضور این برادران بگوید. مهمانی با صحبت های معمولی و عام پایان یافت. بار دوم احوال فرستاد که مهمان خاص من هستی، من جریر را نیز با خود بردم. پس از صرف طعام، برایم گفت که با خودت چند حرف خصوصی دارم، من و جریر در اتاق خاص استاد رفتیم، در اینجا باز هم با ما کدام صحبت خاصی نکرد و به چند سخن کوتاه، روی مسایل عام اکتفا کرد. بار سوم احوال فرستاد، پس از صرف طعام، به تنهایی به اتاق خاص او رفتم، بمن گفت: برای ما یک فرصت خاص و تاریخی مساعد گردیده، من رئیس جمهور هستم، شما صدر اعظم و مسعود وزیر دفاع، ازین فرصت تاریخی باید بحد اعظمی استفاده نمائیم، زیرا به ملیت های محروم چنین شرائطی کمتر میسر می شود.

استاد فرید گفت: من گمان نمی کردم که یکنفر مسلمان، آنهم یک استاد شرعیات چنین اندیشه غیر اسلامی داشته باشد. من از ربانی انتظار شنیدن حرفهای در رابطه با اتخاذ موقف مشترک علیه کمونیست ها و تأمین وحدت ملی و ایجاد هماهنگی میان احزاب جهادی را داشتم. برایش گفتم: استاد! این راه حل معضله نیست که شما گفتید و نه اسلام چنین اندیشه را راه حل میدانند و نه ساختار اجتماعی کشور ما طور نیست که از این گفته کدام منفعت خاصی بما برسد.

حمله مشترک دسایس پنهان چهره های عربیان

حمله مشترک و جنازه ائتلاف

ائتلافیون برای یک حمله بزرگ احضارات گرفتند، میخواستند که مراکز حزب اسلامی در شرق و جنوب کابل را اشغال نمایند. چهار شاهراه منتهی بکابل در کنترل حزب اسلامی بود، ائتلافیون میخواستند از محاصره بیرون شوند. برای تهاجم، افراد مسلح جنرال دوستم، جنرال مؤمن و حزب وحدت به کابل آورده شدند.

حمله اصلی در دو استقامت: از بالا حصار بسوی چهار آسیاب و از چهلستون بسوی ریشخور صورت می گرفت و قرار بود از بمبارد هوایی به پیمانانه وسیع استفاده شود. حزب اسلامی یکروز پیش از تهاجم، مراکز تجمع آنها را زیر آتش گرفت، گرچه پروگرام حمله وسیع آنها مختل شد، ولی بنابر بمباری های شدید و کارگرفتن از بم های خوشه ای به پیمانانه وسیع، قادر به پیشروی از بالا حصار به استقامت سیاه سنگ شدند، آنها یکتعداد سنگرهای حزب را گرفتند، در یکمرحله روحیه مجاهدین حزب اسلامی بحدی پژمرده شد و بمباری های مسلسل مجاهدین را چنان خسته ساخته بود که از ادامه مقاومت مأیوس شده بودند.

دسایس پنهان چهره های عریان حمله مشترک

بخاطر تحلیل اوضاع شبی جلسه را دائر نمودم که حاجی کشمیرخان، انجنیر فیض محمد، خورمن، ابوبکر، ارغندیوال و حاجی شیریندل در آن شرکت داشتند. نظر همه این بود که بهتر است قدری عقب آمده و در دشت سقاوه خط دفاعی درست کنیم، آنچه از نشانه های خستگی و پریشانی را در آن شب در چهره های برادران دیدم، هیچگاهی فراموشم نمی شود. تقریباً سه هفته مسلسل، شب و روز جنگ ادامه کرد، تعداد زیاد مجاهدین زخمی شدند، کار انتقال شهدا و زخمی ها موجب شد که از تعداد افراد جنگی در سنگرهای حزب بکاهد. ما در ولایات قطعات منظم عسکری نداشتیم که فوراً بخط اول سوق می دادیم و مجاهدین خسته و کوفته، نفسی براحات می کشیدند، جمع آوری مجاهدین داوطلب از ولایات وقت میخواست، ما بصورت غیر مترقبه با چنین جنگی روبرو شدیم، به برادران اطمینان دادم، جلسه پایان یافت و به برادران گفتم که ان شاء الله فردا بادر نظر داشت شرایط، تصمیم مناسب می گیریم. فردا صبح باز هم جنگ با شدت بیشتر شروع شد، توازن جنگ طوری به نفع مجاهدین تغییر می یافت که هیچکس تصور آنرا نمی کرد. تا ساعت ده قبل از ظهر حزب تمام سنگرهای از دست رفته را باز پس گرفت، قوتهای مجاهدین به بالا حصار رسیدند، دشمن تلفات سنگینی را متحمل گردید، افراد آنها در حال فرار سنگرها را یکی پی دیگری ترک می کردند. این جنگ در اثر میانجیگری يك هیئت شورای جهادی ولایت ننگرهار پایان یافت، هیئت برای توقف جنگ فیصله خود را صادر کرد و هر دو طرف به آن موافقه کردند. بندهای مهم موافقتنامه عبارت بود از:

آتش بس، تبادل اسراء، اخراج قطعات ملیشه از کابل و گشایش راهها.

حزب اسلامی مطابق معاهده، جنگ را متوقف کرد، اسراء را آزاد نمود و راههای عمده را کما فی السابق باز گذاشت. لیکن طرف مقابل چند کار کرد:

- ۱- بجای اخراج ملیشه ها، قوت های تازه نفس آنها را بکابل آورد.
- ۲- بر میدان هوایی شیندند که در اختیار مجاهدین حزب اسلامی بود، بمباری های شدید را آغاز کرد، این بمباری تا دو ماه ادامه داشت.

حملة مشترک دسایس پنهان چهره های عربیان

هیئت صلح شورای جهادی ننگرهار که در فیصله خویش با الفاظ واضح نوشته بود: "طرفیکه با این معاهده مخالفت کند، قوت های ولایت ننگرهار در کنار طرف دیگر، علیه طرف متخلف وارد جنگ می شود" مگر در عمل در مورد تخلفات طرف مقابل، صرف به اصدار يك اعلامیه رادیوئی اکتفاء کرده و جانب ربانی را بحیث جهت متخلف از معاهده محکوم کرد.

نتایج این تهاجم

شکست ائتلافیون درین جنگ چندین نتیجه روشن را در پی داشت:
الف: غرور آنها شکست و به مفهوم شعار خود مبنی بر دوآندن مجاهدین تا سپینه شگه و انتقام کشیدن از پکتیاوال ها بخاطر اعمال شان در زمان نادر شاه علیه مردم پروان پی بردند؟ پس از این شکست، آتشباری مسلسل اسلحه ثقیل آنها بر سنگرهای حزب متوقف گردید.

ب: در پایان این جنگ، اختلافات ذات البینی آنها تشدید گردید. اگرچه جنرال دوستم و حزب وحدت قبل ازین هم ناراض بودند که چرا مطابق معاهده جبل السراج، امتیازات پذیرفته شده به آنها سپرده نمی شود، مگر عدم سهمگیری فعال جمعیتی ها در این جنگ بزرگ، آنانرا به این نکته متوجه ساخت که چرا باید تلفات جنگ را قطعات دوستم تحمل نماید ولي وزیر دفاع مسعود باشد؟

ج: در افراد حزب وحدت و جنرال دوستم این ذهنیت قوت گرفت که آنها چرا بخاطر اقتدار دیگران، در برابر حزب اسلامی بجنگند، کشته و زخمی بدهند؟ حاصل این جنگ ها چیست؟

این ذهنیت بر رهبری هر دو طرف فشار آورد که در موضع خود تجدید نظر نمایند، در حقیقت سلسله انحلال این ائتلاف پس از همین شکست آغاز گردید و با تشکیل شورای هماهنگی جنازه آن تشییع و بساط آن برچیده شد و به این

دسایس پنهان چهره های عریان حمله مشترک

ترتیب کشور، از يك توطئه خطرناك نجات یافت.

عملیات خنجان

يك قطار زمینی ائتلافیون از مزار شریف به استقامت کابل بحرکت افتاد تا موقعیت متزلزل آنها را در کابل تحکیم نمایند. این قطار بزرگ در دره خنجان مورد حمله ناگهانی مجاهدین قوماندان قهرمان صوفی پاینده محمد قرار گرفت، به قطار مذکور تلفات مالی و جانی شدیدی وارد گردید، تعداد زیاد وسایل آن یا حریق و یا از سرک منحرف و در دره عمیق سالنگ شمالی سرنگون شد، کشته و زخمی زیادی دادند، این حمله مؤثر و سهمناک به روحیه ائتلافی ها ضربه شدیدی بود، ضربه شدید و بموقع هم به شعارهای شان و هم به عزائم جنگی شان، صوفی پاینده محمد از قوم تاجک و مسکونه خنجان بود، این عملیات توسط مجاهدین او به همه ثابت ساخت که جنگ جاری در کابل، میان قوم ها و سمت ها نه، بلکه میان مجاهدین و کمونیست هاست.

حزب اسلامی از پروان نیز انتظار همچو يك اقدامی را داشت، حزب اسلامی در پروان، کاپیسا و شمال کابل تقریباً بیست و پنج هزار مجاهد مسلح داشت که حملات آنها بر قطارهای قشون روسی بی نظیر بود، آنها در جهاد سهم قابل ملاحظه ای داشتند، روسها بیشتر از همه از مجاهدینی شکایت داشتند که از قلعه مراد بیگ تا پل متک در دو طرف جاده عمومی، سنگرهای مستحکم و شکست ناپذیر و خندقهای زیر زمینی و روزمینی دقیقاً نظامی داشتند و بر قطارهای روسی متواتراً حمله می کردند و تمامی تلاشهای روسها برای گرفتن این سنگرها و خندقها ناکام مانده بود. نقش بارز و بی نظیر این مجاهدین در جنگ با روسها فراموش ناشدنی است، اکثریت مطلق این مجاهدین مربوط به حزب اسلامی بودند. مگر متأسفانه بنابر دلائل خاصی این انتظار به سر نرسید، دلیل عمده آن یا این بود که ائتلاف توانست یکتعداد افراد ضعیف النفس را در

حملة مشترک دسایس پنهان چهره های عربیان

بدل پول بخرد، بعضی دیگر آنها را به ارتباط حوادث کابل و نسبت بجنگ بی‌اعتنا نماید، و یا هم به این دلیل کاری نکردند که راه های اکمالاتی آنها مسدود شد و ارتباط شان با مرکز حزب قطع گردید و حزب قادر به اکمال آنان نبود و یا به این دلیل که نمی‌خواستند جنگ به منطقه شان انتقال گردد، یقین دارم که اگر این اشتباهات بعضی قوماندانان شمالی نمی‌بود و از روز اول موضع جدی و قاطع اتخاذ می‌کردند، نه تنها از منطقه خویش اخراج نمی‌شدند و مورد تحقیراتتلافیون قرار نمی‌گرفتند، بلکه در مقابله با جبهه ائتلاف، تنها نیروی آنها کافی بود. هم کابل از شر جنگ ها نجات می‌یافت و هم خودشان و مردم پروان به این سرنوشت دردناک مواجه نمی‌شدند.

دسایس پنهان چهره های عریان ائتلاف و تلاشهای صلح

ائتلاف و تلاشهای صلح

کمونیستها نه تنها کشور ما را در بعد مالی و اقتصادی ویران کردند، بلکه در بعد اخلاقی نیز به جامعه ما صدمه شدیدی وارد کردند، همان افغانهای غیور و با همی که سخن شان سخن بود، فریب، دروغ، بی وفایی، دشمنی در لباس دوستی، عهد شکنی و اغفال طرف مقابل تحت نام معاهده، در قاموس شان سراغ نمی شد و این صفات رذیله را منافی مروت و عزت النفس خویش می شمردند، تسلط کمونیست ها این فضایل و شایستگی های معنوی را در آنها سرکوب کرد. بجای اخلاق بلند اسلامی، اخلاق پست کمونیستی را به آنها ارمغان آورد، طوری که دروغ و فریب را کمال می شمردند، دشمنی در جامه دوستی، اغوا و اغفال طرف مقابل، پایمال کردن تعهدات و تخلف از معاهدات را علامت زرنگی و سیاستمداری می پنداشتند.

ائتلاف که از کمونیست ها و عناصر التقاطی متأثر از کمونیست ها تشکیل شده بود، در هنگام ضعف و شکست هر دوی را می کوفتند و از هرکسی استمداد می جستند تا پادر میانی کند و زمینه صلح و آشتی با جانب مقابل را فراهم کند، تا با این حيله و نیرنگ از سقوط حتمی خود مانع شوند و فرصتی بدست آورند و

ائتلاف و تلاشهای صلح دسایس پنهان چهره های عریان

از طریق عنوان کردن صلح، به اهداف جنگ طلبانه شان نایل شوند. ولی پس از بیرون شدن از حالت اضطراری نه تنها فیصله های هیئت‌های صلح را زیرپا و وعده های خویش را فراموش می‌کردند بلکه در جریان مساعی صلح، به شرارت‌ها دست می‌زدند و به ماجراجوئی‌های خائنانه متوسل می‌شدند، مسلمان را که بگذار، عملکرد آنها از شأن يك افغان با مروت عادی هم خیلی بدور بود. بطور مثال: از قوماندانان ننگرها تقاضا کردند که میانجیگری نمایند، ضمن تفاهم با آنها اخراج ملیشه ها از کابل را پذیرفتند و فیصله هیئت در این مورد را قبول کردند، مگر وقتی هیئت برای امضای همین معاهده از کابل به استقامت چهار آسیاب براه افتاد، نقشه بمبارد همان محلی را ریختند که من در آنجا با هیئت صلح جلسه می‌گذاشتم، یکنفر مخابره چی را همراه با هیئت بطور مخفی به چهار آسیاب فرستادند تا در مورد محل جلسه به آنها معلومات بدهد. با هیئت صلح در محلی بنام ذخیره تیل و در قرارگاه لشکر ایثار در يك زیر زمینی سرگرم گفتگو بودیم که ناگهان جنگنده های جت ائتلافیون رسیدند، یکی‌پی دیگری بمب های‌شان را ریختند، دو بمب نزدیک زیر زمینی به استقامت شمال و جنوب به فاصله های ۳۰ و ۴۰ متری اصابت نمود. محل جلسه را چنان گرد و غبار فراگرفت که یکدیگر را دیده نمی‌توانستیم، ولی الحمدلله در این بمباری ها به کسی آسیبی نرسید، صرف شیشه های چند موتر شکست. اعضای هیئت از ربانی پرسیدند که چرا با ما چنین معامله ای کردید؟ از يك سو ما را برای گفتگوی صلح به چهار آسیاب فرستادید و از سوی دیگری محل مذاکره را با این بی مروتی زیر آتش گرفتید!! ربانی نه این حرف را گفته می‌توانست که این کار را جنرال دوستم کرده و من آنرا محکوم می‌کنم و نه اینرا می‌گفت که خبر ندارم چه کسی این کار را کرده، صرف اینقدر گفت که من سخت متأسفم و از شما خواهشمندم که بکارتان ادامه بدهید!!

باردیگر شیخ آصف محسنی را با تنی چند از اعضای حرکت به چهار آسیاب فرستادند، يك قوماندان حرکت را وظیفه دادند که ذریعه مخابره از محل برگزاری

دسایس پنهان چهره های عریان ائتلاف و تلاشهای صلح

جلسه به ایشان گزارش بدهد و زمانیکه جلسه پایان یافت و هیئت از محل جلسه خارج و بسوی کابل به حرکت افتاد آنان را در جریان بگذارند تا محل مزبور را به این نیت بمبارد کنند که من حتما" پس از رفتن هیئت، حد اقل برای چند لحظه آنجا می ماندم.

با جناب محسنی بالای تپه ای، در خانه ایکه در اطراف آن هیچ ساختمان دیگری نبود، جلسه گذاشتم، در پایان جلسه به مجردیکه آنها رخصت شدند، جنگنده های جت در هوا پدیدار شد و منزل مسکونی ام را که خانواده ام در آن بسر می برد و در کناره دیگر تپه قرار داشت، زیر بمبارد گرفتند. بمب ها در چهار اطراف خانه اصابت نمود، شیشه های خانه شکست، مگر به کسی صدمه ای نرسید. پسانتر ثابت شد که میان گزارش دهنده و گزارش گیرنده در مورد محل جلسه غلط فهمی شده بود.

همچنان يك هیئت بزرگ از علمای پاکستانی که تعداد زیاد علمای مشهور در ترکیب آن شامل بودند، به شمول مولوی محمد یونس خالص، بخاطر مصالحه از پاکستان به کابل آمدند. ربانی به آنها اطمینان داده بود که خواهان حل مسالمت آمیز قضیه بوده، با آنها درین پروسه همکاری صادقانه خواهد کرد. هیئت مزبور به چهار آسیاب آمد، خواهان دادن صلاحیت کامل از جانب حزب اسلامی شدند، به ایشان گفته شد که حزب تنها يك شرط دارد و آن اینکه تأسیس نظام واقعی اسلامی در افغانستان تضمین شود، رئیس دولت مطابق اصول اسلامی به رأی ملت تعیین گردد و کمونست ها از پست های حساس دولت کنار روند، برای خود هیچ چیزی نمی خواهیم و به شما در پرتو همین شرط اختیار کامل میدهم. هیئت از جانب ما با خرسندی مرخص شد. وقتیکه از ساحه نفوذ حزب بیرون رفتند و به پلچرخی نزدیک شدند، کاروان موترهای حامل آنها از تپه های حربی پوهنتون زیر آتشباری مسلسل و سنگین قرار گرفت. بر سر کاروان روز بدی آمد، همه از موترها پائین آمده به این طرف و آن طرف خزیدند، آتشباری برای چندین دقیقه جاری بود، این کار در شرایطی صورت گرفت که از کابل به

ائتلاف و تلاشهای صلح دسایس پنهان چهره های عربیان

آنها اطمینان داده شده بود که در پلچرخی بخاطر استقبال ایشان ترتیبات کافی گرفته شده است.

مشابه بهمین کار، معامله با هیئت صلح مولوی حقانی صورت گرفت، آنها از راه دهمزنگ بسوی پغمان براه افتادند که در ساحه کارته ۳ زیر آتش اسلحه خودکار قرار گرفتند و مرمی های زیادی به موترهای شامل کاروان اصابت کرد، عده ای از همراهان حقانی کشته و زخمی شدند و بقیه با زحمت زیاد و بحالت خیلی پریشان از ساحه خود را بیرون کشیدند. چنانچه پس از همان حمله، مولوی حقانی ماندن در کابل را ترك گفت و مساعی صلح آمیزش را متوقف ساخت. با هیئت ولایت ننگرهار حین بازگشت از کابل در ساحه بین پلچرخی و شهر کابل معامله مشابه صورت گرفت که در اثر آن چندین نفر کشته و زخمی گردیدند.

دسایس پنهان چهره های عربیان ما، ائتلاف و اسلام آباد

ما، ائتلاف و اسلام آباد

در حالیکه ائتلاف در مجموع و ربانی و مسعود بطور خاص، مرهون الطاف پاکستان بودند، در نتیجه فشار (I.S.I) ربانی بحیث رئیس جمهور و مسعود وزیر دفاع تعیین گردیدند. شخص نواز شریف صدر اعظم پاکستان به معیت ترکی الفیصل وزیر اطلاعات عربستان سعودی به تاریخ ۹ ثور ۱۳۷۱ به کابل سفر نمودند و چک حاوی ده ملیون دالری را به مجددی تقدیم کردند، دفترهای ما را در پاکستان بستند، مجبور شدیم سامان و اثاثیه دفاتر را بداخل انتقال بدهیم، حتی در شرایط سخت جنگ ناچار شدم خانواده ام را به داخل انتقال دهم. حکومت پاکستان از ربانی و کمونیستها توقع داشت که بخاطر حمایت اسلام آباد از ائتلاف، سیاست دوستی و یا کم از کم عدم دشمنی با پاکستان را بگزینند، مگر نمی دانست که این یک توقع خیلی بیجای بود، و مقامات پاکستان در تشخیص وضعیت سخت اشتباه کرده بودند، گمان می کردند که پس از زوال امپراطوری شوروی، کمونیست ها آخرین پناهگاه خود را از دست داده و از احسان پاکستان در نتیجه حمایت از ائتلاف آنقدر ممنون خواهند شد که حتماً راه دوستی با اسلام آباد را در پیش بگیرند. با آنکه پاکستان حیات و مشارکت آنها

ما، ائتلاف و اسلام آباد دسایس پنهان چهره های عریان

را در قدرت تضمین کرد، مگر ائتلافیون از همان روزهای نخستین به دشمنی شدید و تبلیغات وسیع علیه پاکستان متوسل شدند.

از طریق رادیو و تلویزیون و در روزنامه های دولتی در ضمن تبلیغات خصمانه دیگری اعلان کردند که مواد خوراکی وارده از پاکستان مسموم گردیده است. پاکستانی ها را در کابل دستگیر و پس از شکنجه و تعذیب شدید زندانی نمودند و درباره آنها گفتند که جواسیس پاکستانی را در کابل دستگیر کرده اند. این کارها در ابتدا تنها از سوی کمونست ها صورت می گرفت، مگر پس از شکست در جنگ، شخص ربانی نیز بالهجه تند بر پاکستان تاخت و تاز نموده از يك سو اسلام آباد را به مداخله در امور داخلی افغانستان متهم کرد، خواستند به این وسیله شکست خود را توجیه کنند و از سوی دیگر مسکو و دهلی را خورسند سازند و کمکهای بیدریغ شانرا جلب کنند. ربانی بخاطر شرکت در کنفرانس سران کشورهای اسلامی در اندونیزیا راه دهلی را انتخاب نمود و در مصاحبه هایش بر پاکستان شدیداً انتقاد کرد. با هند دوستی و با پاکستان مخالفت، بخشی از معاهده ای بود که با روسها امضاء کرده بود. بهمین خاطر روابط دهلی و کابل کما فی السابق دوستانه باقی ماند. روابط عمیق و گسترده میان اداره استخباراتی هند (R.A.W) و خاد نه تنها بحال خود باقی ماند، بلکه بیش از پیش استحکام یافت. پرورش کارمندان خاد از جانب کارشناسان (را)، تبادلہ معلومات و تجارب بهم دیگر و فعالیتهای تخریبی مشترک علیه پاکستان از اهداف عمده این روابط بود، دهلی به ارتباط ادویه، مهمات و پرزه جات، به رژیم کابل کمک های وسیع و مسلسل می نمود، مقامات دهلی اعلان کردند در جریان سه سال تنها با شفاخانه اندرا گاندی معادل پانزده میلیون دالر کمک نموده است، تداوی قوماندانان زخمی و شخصیت های مهم بیمار اداره ائتلافی به هزینه (R.A.W) در دهلی صورت می گرفت. دوستی اداره کابل با دهلی و دشمنی اش با اسلام آباد به تدریج بمرحله ای رسید که عوامل (خاد) و (را) در پشاور پاکستان، اطفال خورد سال يك مکتب ابتدائی را در موتر حامل شان، گروگان گرفتند، سپس بخاطر

دسایس پنهان چهره های عریان ما، ائتلاف و اسلام آباد

تبلیغات وسیع، موتر را به اسلام آباد انتقال دادند و آنرا در سفارت افغانستان نگهداشتند. گروگان گیران تقاضای چند میلیون دالر و یک فروند هلیکوپتر برای رفتن به افغانستان کردند که بالاخره با حمله کماندوهای پاکستانی و کشته شدن گروگانگیران این درامه پایان یافت.

همچنان بر سفارت پاکستان در کابل، هنگامی حمله صورت گرفت که به سردار آصف علی وزیر خارجه پاکستان غرض مذاکره به کابل دعوت داده شده و وی مهمان اداره ائتلافی بود، در نتیجه این یورش، یک نفر از کارکنان سفارت کشته می شود و شخص سفیر به اندازه به ضرب چاقو مجروح می شود که یورش بران گمان کردند او کشته شده و بمقامات عالیترتبه از قتل وی خبر میدهند. اعضای دیگر سفارت هم به ضرب چاقو و قنداق مجروح گردیده و در نهایت، ساختمان سفارت را به آتش میکشند.

بدون شك که این تخریبکاری ها در نتیجه فعالیت ها و نقشه های مشترك عوامل (خاد) و (را) انجام یافت و هدف این بود که روابط افغانستان و پاکستان را بحدی تیره و خصمانه نمایند که دیگر امکان هیچگونه آشتی و سازش باقی نماند. خیلی سادگی خواهد بود که کسی گمان نماید که این کارها را تنها کمونیست ها کرده اند، یا اینکه اینکارها تصادفی رخ داده باشد. همه شاهد بودند که گردانندگان اداره ائتلافی حاضر نشدند که از ملت پاکستان نسبت به این اقدام دور از اخلاق و مروت عذر خواهی نمایند.

در رابطه با قضیه افغانستان، یگانه تنظیمی که بر سیاست های اشتباه آمیز حکومت های پاکستان حق اعتراض را دارد، حزب اسلامی است. زیرا:

الف: در حالیکه نهضت اسلامی و جهاد مسلحانه در افغانستان، به اهتمام و ابتکار مجاهدین حزب اسلامی و توسط آنان آغاز گردید و به مقامات پاکستان ثابت بود که ۷۸ فیصد مهاجرین متعهد بحزب اسلامی بودند، ۹۰٪ فشار جنگ بردوش مجاهدین حزب اسلامی سنگینی می کرد. به این حقیقت هم واقف بودند که حزب استعداد آنرا دارد که مقاومت را به تنهایی به پیش ببرد، مگر با

ما، ائتلاف و اسلام آباد دسایس پنهان چهره های عربیان

آنهم پاکستان زیر فشار امریکا، گروههای زیادی را یکی پی دیگری در پشاور برخلاف حزب اسلامی تشکیل کرد، بهمه معلوم است که غیر از حزب اسلامی تمام احزاب دیگر در خارج افغانستان و در پاکستان و ایران ساخته شده اند.

هدف امریکایی ها این بود که مقاومت اسلامی علیه روسها، تنها توسط حزب اسلامی تنظیم و اداره نشود، پاکستان را وادار کرد که با تشکیل گروههای متعدد و متوازن موافقه نماید. اگر چه پاکستان در اول وهله با این طرح موافق نبود که در نتیجه مداخلات اجانب، احزاب متعدد ساخته شود، بالآخره در مقابل فشار های مضاعف امریکا تسلیم گردید و با پدید آمدن نامیون تعدد احزاب ساخته و بافته حلقه های بیرونی موافقه کرد و به این ترتیب پشاور بحیث مسقط الرأس و مولد گروههای افغانی در خارج قرار گرفت. پاکستان این تصمیم را در حالی گرفت که با ما تعهد کرده بود که نه به مداخلات خارجی در امور مجاهدین اجازه میدهد و نه با تولد گروههای جدید در پاکستان توافق می کند.

ب: تنظیم های افغانی را به این وادار کرد که ربانی را به صفت رئیس جمهور و مسعود را بحیث وزیر دفاع بپذیرند.

ج: از اداره ائتلافی ای حمایت کرد که با ما اعلان جنگ داده و مشتمل بر کمونستها و مجاهد نماهایی دارای نقش ضعیف و ناچیز در مقاومت بودند و بخاطر خورسندی گردانندگان ائتلاف، حزب را به بستن دفاترش مجبور کرد، ولی علی الرغم اینها حزب اسلامی به دلایل آتی از موضعگیری خصمانه علیه پاکستان خودداری نمود:

۱- از درگیری ما با پاکستان صرف دشمنان اسلام بهره می بردند.
 ۲- پاکستان سه میلیون مهاجر افغان را در خاکش پناه داد و از مقاومت اسلامی پشتیبانی کرد.

۳- این توقع خیلی بی مورد بود که دیگران هرچند منافع شان ایجاب نکند، مشکلات ما را حل نمایند و یا بنابر مجبوریت های شان کاری نکنند که به مصالح ما صدمه برسد. باید مشکلات مان را خودمان حل می کردیم، افغانها باید آلت

دسایس پنهان چهره های عریان ما، ائتلاف و اسلام آباد

دست دیگران نشوند و منافع ملی خود را فدای منافع دیگران ننمایند، اگر افغانها، به غلامی دیگران گردن می‌نهند و در بدل چند پولی خود را، ایمان خود را و دنیا و عقبی خود را میفروشند، بجای شکایت از دیگری باید خودمان را ملامت کنیم و سعی نمائیم که آنها را اصلاح و خود را ازین حالت نجات بدهیم. اگر حزب اسلامی از تبلیغات علیه پاکستان و کشورهای دیگریکه از یکطرف از جهاد ملت ما حمایت کرده ولی از سوی دیگر با اعمال بعضی سیاست های شان بما صدمه رسانده اند، خودداری نموده، دلیل اصلی اش همان بوده است.

تعهدات ائتلافیون

ائتلافیون در بدو امر در پاسخ به شرایط ما می‌گفتند:

- ۱- اگر ملیشه ها را از کابل بیرون کنیم، چه کسی تضمین می‌کند که حزب اسلامی بر کابل حمله نمی‌کند؟
 - ۲- در صورت حمله، چه کسی ضمانت دفع آنرا می‌نماید؟
 - ۳- اگر ملیشه ها از کابل اخراج شوند، در شمال حکومت مستقل می‌سازند و کشور به خطر تجزیه مواجه میگردد.
 - ۴- کمونیستها را به این دلیل از پست های شان برطرف نمی‌کنیم که برای آنها عفو عمومی اعلان گردیده است، در اسقاط حکومت نجیب با مجاهدین همکاری کرده اند و مجددی آنها را در پست های شان ابقا نموده است.
 - ۵- درباره انتخابات گاهی می‌گفتند که: در اسلام انتخابات نیست! و گاهی می‌گفتند که برگزاری انتخابات در افغانستان ممکن نیست.
- پاسخ حزب اسلامی چنین بود:

- ۱- شما ملیشه ها را اخراج و کمونیست ها را از پست های حساس برطرف کنید، ما نه تنها به دادن ضمانت عدم حمله بکابل آماده ایم، بلکه پست های خود

ما، ائتلاف و اسلام آباد دسایس پنهان چهره های عریان

را در حکومت مؤقت نیز به شما می سپاریم و تا هنگام اعلان نتیجه انتخابات، زمامداری شما را می پذیریم.

۲- ما آماده ایم نیرو های خود را از کابل به هر فاصله ای که شما خواسته باشید دور ببریم.

۳- ملیشه ها قادر به تشکیل حکومت مستقل در شمال نیستند، احیاناً اگر این کار را کردند، مجاهدین ما تحت قومانده شما علیه آنها خواهند جنگید.

۴- درست است که برای کمونیست ها عفو عمومی اعلان گردیده، مگر اعلان عفو به مفهوم تسلیمی ما به آنها نیست. در حالیکه پست های مهم و حساس دولتی مانند ریاست خاد، مقام لوی در ستیز اردو، قوماندانی فرقه ها، اداره رادیو تلویزیون، قوماندانی گارنیزیون کابل، امنیت شهر، امنیت راه ها و محافظت میدان هوایی در اختیار آنها قرار دارد، چگونه ادعا می کنید که شما آنانرا عفو کرده اید، در واقع شما به آنان تسلیم شده اید و سلطه آنانرا برکابل پذیرفته اید.

۵- مگر جهاد ما تنها علیه نجیب و یعقوبی بود که پس از کنار رفتن آنها، هدف ما برآورده شده، هرچند حکومت نجیب صد در صد بحال خود باقی بماند!؟

۶- آنها مدت ها قبل قصد کودتای را علیه نجیب داشتند تا ببرک را درعوض او بیاورند و زمانی علیه نجیب دست به اقدام زدند که وی به اراده خود استعفایش را اعلان کرد. آنها اصلاً در مخالفت با استعفای نجیب و بخاطر تشکیل حکومت ائتلافی با مجاهدین چنین اقدامی را به راه انداختند.

۷- مطابق معاهده گورنر هاوس پشاور، مجددی رئیس جمهور تعیین نشده بود، او در رأس کمیسونی بکابل فرستاده شده بود که قدرت را از کمونیست ها به مجاهدین انتقال بدهد، نه برای اینکه کمونیست ها را در سمت های قبلی شان ابقا نماید. علاوه بر این معاهده پشاور صریحاً حکم می کند که کمونیست ها از پست های حساس دولتی کنار میروند.

۸- شما بکدام اسلام و کدام اصل اسلامی استناد می کنید که بنا برآن

دسایس پنهان چهره های عریان ما، ائتلاف و اسلام آباد

انتخابات را ناجائز می‌شمارید، مگر تشکیل اداره ائتلافی با کمونیستها، تسلیم شدن به کمونیستها، و جنگیدن با مجاهدین تحت قومانده جنرالان کمونیست جائز است؟!

ائتلافیون، انتخابات را مغایر اسلام می‌شمردند، در حالیکه برای اولین بار در تاریخ بشریت، انتخاب زمامدار جامعه، مطابق رأی مردم، در اسلام صورت گرفته است. اسلام در تعیین رهبر، تمام روایات ظالمانه گذشته را رد نموده و برای گزینش پیشوای مسلمانان صرف یک طریق را جایز شمرده که عبارت از انتخاب امیر به رضای مردم، منهای فشار و تهدید و در نتیجه بیعت معین می‌باشد. قبل از آن ریاست جامعه یا در دودمان حاکم به شکل میراثی از پدر به فرزند انتقال میکرد، یا از راه زور و اعمال قوه بدست آورده می‌شد و یا از راه سازش میان قدرتمندان جامعه از یکی به دیگری انتقال می‌یافت و عامه مردم درین امر حق مداخله را نداشتند. اسلام در تعیین امیر، طرق و اسالیب دوران جاهلیت را ملغی قرار داد و حق انتخاب امیر را به عامه مسلمانان تفویض نمود، به نحویکه همگان در تعیین رهبر سهم داشته باشند و با طیب خاطر به وی بیعت نمایند و ریاست اجباری، خلاف رأی مردم و بدون بیعت آزاد را تحریم نمود. انتخاب حضرت ابوبکر صدیق، حضرت عمر فاروق و خاصه انتخاب حضرت عثمان و حضرت علی رضی الله تعالی عنهم شاهد این مدعی است، زیرا همه از طریق بیعت در مسجد، رأی‌گیری و یا استفتاء از عامه مردم به منصب امارت مؤمنان منتخب شده اند، با اطمینان میتوان گفت: در انتخاب امیر، در طول تاریخ بشریت، برای اولین بار، در جامعه اسلامی مدینه، به رأی مردم رجوع شده است. ولی ائتلافیون با استناد به اسلام با انتخابات مخالفت میکردند!! آنها توان طرد کمونیستها از اداره کابل را نداشته و قادر به انحلال قطعات نظامی و اخراج آنها از پایتخت نبودند، آنها میدانستند که در کابل مهمان کمونیستها اند و نمی‌توانند با آنها مخالفت داشته باشند، آنها راه مشارکت در قدرت را انتخاب کرده بودند و با روسها نیز چنین تعهدی داشتند. آنها با انتخابات مخالفت

ما، ائتلاف و اسلام آباد دسایس پنهان چهره های عربیان

میکردند برای اینکه شانس رسیدن به قدرت را از این طریق نمی دیدند. زمانیکه از جنگ مایوس و به صلح مجبور می شدند ظاهراً تمام شرایط صلح را می پذیرفتند، مگر در خفا برای بقای قدرت شان راه سازشهای ناروا را اختیار می نمودند و بند بند معاهدات صلح را می شکستند، آنها فقط در تعهدات شان با مسکو و دهلی صادقانه عمل کردند، ولی با مسلمانان همیشه در خدعه بودند، بیائید بنگریم که موقف سائر احزاب در برابر ائتلاف چه بوده است.

دسایس پنهان چهره های عریان مواقف سائر احزاب

مواقف سائر احزاب در برابر ائتلاف

حرکت انقلاب اسلامی:

ائتلاف خواست که در مناطق پشتون نشین از صبغۀ مذهبی و نفوذ حرکت برضد حزب اسلامی استفاده نماید. به تنظیم حرکت انقلاب ماهانه پنجصد ملیون افغانی بودجه میداد و تدریجاً به مقدار آن می افزود، معاونین حرکت را جداگانه کمک میکرد. در اداره ائتلافی والیان مقیم هلمند، پکتیا، غزنی و پکتیکا و والیان آواره لغمان، وردک و میدان از تنظیم حرکت منصوب شده بودند. برای قوماندانان حرکت در مرکز و ولایات جنوب قطعات نظامی منظور شده بود که بعضی آنها در جنگ علیه حزب اسلامی سهم داشتند و بعضی از جانب اداره ائتلافی اکمال میشدند ولی علیه حزب نمی جنگیدند.

هر چند اکثر اعضای حرکت از یاری با کمونستها و مخالفت با حزب اسلامی راضی نبودند و می خواستند حرکت با حزب اسلامی موضع مشترک داشته باشد مگر عناصر رشوت ستان حرکت با این نظر مخالف بودند. مولوی محمد نبی

مواقف سائر احزاب دسایس پنهان چهره های عریان

محمدی تا آخر از ملاقات با دوستم ابا ورزید مگر صدای اعتراض علیه ائتلاف ربانی با کمونستها را بلند نکرد.

باری به مولوی محمدی گفته شد که یکجا با استاد به اسلام آباد مسافرتی پیش رو داری، وی برای سفر آمادگی گرفت و به هواپیما بلند شد. در جریان مسافرت ناگهان دید که هواپیما در يك میدان نا آشنا فرود آمد، پرسید ما در کجا فرود آمدیم؟ جواب دادند اینجا میدان هوایی مزار شریف است، استاد توقف مختصری درینجا دارد و طی آن با جنرال دوستم ملاقات می کند، خواهشمندیم که شما نیز این افتخار را نصیب شوید و استاد را همراهی نمائید. مگر او از ملاقات با دوستم خودداری نموده و تا هنگامی در داخل هواپیما باقی ماند که پیلوت دوباره پرواز کرد. اگر بگوییم که ائتلاف از تمامی اعضای حرکت انقلاب به همین شکل کار گرفته، شاید مبالغه نکرده باشم. آنها را با خود به استقامت نامعلومی می کشاندند بدون آنکه بیچاره ها از مسیر و هدف آن اطلاع میداشتند.

حرکت انقلاب با همین شیوه تا آخرین روز های اقتدار اداره ائتلافی کابل امتیازات بدست آورد و زمانی از ائتلاف بیرون شد که طالبان به چهار آسیاب رسیدند. از آن تاریخ ببعده همان حرکتی هایی که تا دیروز در کنار ربانی بودند، به دامن طالبان سقوط کردند و با طالبان چنان همکار شدند که با ربانی بودند، یکتعداد از اعضای حرکت با ربانی چنان محکم ایستاده بودند که حتی جمعیتی های متعصب از اخلاص مفرط آنها رشک می بردند، زمانی که ربانی از داخل بنا بر فشار جمعیتی های مخلص و از خارج بنا بر پیروزیهای نیروهای مخالف به استعفاء وادار شد، آنها با استعفای ربانی مخالفت ورزیدند. در جریان جنگهای کابل، باری تپه سکاد و ساحه وسیعی از جنوب و غرب کابل، بدست مجاهدین حزب افتاد و وضعیت ائتلافی ها بحدی پریشان شد که هر کس گمان می کرد دولت امروز و یا فردا سقوط خواهد کرد، اکثر اعضای شورای عالی دولت به صراحت لهجه به استعفای ربانی تأکید کرده و این را یگانه راه حل بحران

دسایس پنهان چهره های عریان مواقف سائر احزاب

دانستند، مگر یکی از وزرای حرکت که عضویت شورای عالی دولت را نیز داشت، رو به طرف ربانی کرده گفت: استاد! حضرت عثمان (رض) تا وقتی مقاومت کرد و از استعفا خودداری ورزید که مخالفین از دیوارهای خانه وی بالا رفتند، خودت چگونه استعفا میدهی که هنوز میان تو و مخالفین کوهها حایل است!! و ربانی در جوابش به آواز گرفته گفت: کاش همه همین نظر را داشته باشند!!!

حرکتی هایی که افتخار عضویت شورای عالی دولت ائتلافی را داشتند فعلاً از گریبان طالبان سر برآورده اند.

اتحاد اسلامی

اتحاد اسلامی از روز اول تشکیل اداره ائتلافی تا پایان کار ائتلاف و تا امروز ربانی و مسعود را همراهی کرد، مگر این همراهی برای ائتلاف دو نوع فرایند داشت: از یکسو عضویت اتحاد در حکومت ائتلافی، عامل اختلاف در میان ائتلاف بود، درگیری های دوامدار اتحاد با حزب وحدت، به خروج وحدت از ائتلاف منتج گردید و همچنین جنگ اتحاد و جنبش در شیرخان بندر باعث بیرون رفتن جنبش از ائتلاف شد. در سیاست خارجی ائتلاف نیز عضویت اتحاد در ائتلاف اثرات خود را داشت و در یک مرحله سابق حمایت عرب ها از ائتلاف بود، مگر در عین حال عضویت اتحاد در ائتلاف موجب آزدگی ایران گردید، ایران تأکید داشت که مسعود نسبت به مفاد معاهده جبل-السراج التزام نماید و در درگیری های میان احزاب وحدت و اتحاد، جانب حزب وحدت را بگیرد. ولی مسعود در برابر این تقاضای ایران معاذیری را عنوان کرد که ایرانی ها به آن قانع نبودند. بالاخره کار بجایی رسید که ایران از آن ناراض گردید و به این ترتیب ائتلاف برای مدتی پشتیبان نیرومندی را از دست داد که از روز اول تأسیسش از آن حمایت می کرد.

مواقف سائر احزاب دسایس پنهان چهره های عربیان

از سوی دیگر ائتلاف میخواست که از اتحاد در موارد آتی بهره برداری کند:
 الف: به ملت چنان وانمود کند که این ائتلاف علیه پشتونها و برمبنای
 تعصب زبانی تشکیل نگردیده و سیطره قوم و ملیت خاصی را نمی خواهد، اگر
 چنین می بود نباید گروهی که رهبرش پشتون است در حکومت آنها شرکت می کرد.
 ب: از تشکیل جبهه مشترک مجاهدین علیه رژیم ائتلافی جلوگیری می کرد،
 اگر اتحاد در کنار ائتلاف نمی ایستاد، مولوی محمد نبی و مولوی خالص هر دو
 در مخالفت با ائتلاف داخل اقدام می شدند.

ج: در ولایات شرقی و جنوبی، مانع یکجا شدن مجاهدین با حزب اسلامی
 شود و درین ساحات به نفع ائتلاف قطعات مسلح تشکیل دهد. بهمین مناسبت
 سیاف یکبار مسؤل زون جنوبی مقرر گردید. تقریباً تمام اعضای اتحاد تأکید
 داشتند که اتحاد از ائتلاف خارج شده و با حزب اسلامی جبهه واحد و موضع
 مشترک بگیرد، ولی سیاف باقی ماندن در پهلوی مسعود و ربانی را مفید شمرد و
 با اخلاص کامل حتی به قیمت آزدگی اعضای مؤثر خود و به بیرون رفتن آنها از
 تنظیم اتحاد، اداره ائتلافی را همراهی کرد. مگر رفقای ائتلافی اش به اندازه
 اخلاص او، با وی جفا کردند، علیه اتحاد تبلیغات نمودند، تفنگداران اتحاد را
 به فساد اخلاقی و غارتگری متهم کردند، شکست هرجنگی را به افراد اتحاد
 منسوب نمودند، آنها را از تمام کابل خارج ساختند، حتی پوسته های پغمان را
 از نزد افراد اتحاد اشغال و به افراد خود سپردند، میدان هوایی بگرام را از وجود
 اتحادی ها تصفیه کردند که جریان از این قرار بود: ائتلاف پس از فلج شدن میدان
 هوایی خواجه رواش، ناچار شد، غرض انتقال پول و مهمات از روسیه، از میدان
 هوایی بگرام کار بگیرد. مگر آنجا دو مانع سر راه بود: اطراف میدان در تصرف
 مجاهدین حزب و یک نقطه مهم در داخل میدان در کنترل مجاهدین اتحاد بود،
 برای برداشتن این موانع از سر راه، نیروهای ائتلاف نقشه تهاجم بزرگ بر ولایات
 پروان - کاپیسا را روی دست گرفت. همان روزیکه این تهاجم صورت می گرفت
 قوماندان اتحاد در بگرام به قصد ملاقات با سیاف به پغمان رفته بود، در غیاب

دسایس پنهان چهره های عریان مواقف سائر احزاب

او عملیات انجام یافت، بگرام تصفیه گردید و افراد اتحاد خلع سلاح و از میدان اخراج شدند، سیاف در این رابطه در ملاقاتی به من چنین حکایت کرد: فردای تصرف بگرام توسط نیرو های مشترک ائتلافیون، با مسعود مخابروی تماس گرفتم که در رابطه با حادثه بگرام برایم چنین گفت: "استاد! مبارک باشه، الحمدلله توطئه خنثی شد، اگر اقدام بموقع نمی کردیم، قوماندان شما چند ساعت بعدتر بگرام را به حزب اسلامی تسلیم می کردند!!"

داکتر عبدالرحمن در تمام مجالس می گفت که عامل اصلی اختلافات ما در ائتلاف، سیاف است، از دست اوست که ائتلاف با چنین حالتی روبروست. سیاف به ربانی مکرراً می گفت که من پادشاهی شما را می پذیرم، مگر سلطنت افراد چون فهیم، قانونی و داکتر عبدالرحمن را پذیرفته نمی توانم. ازین استنباط می گردد که ائتلاف با سیاف با وجود همه اخلاصمندی ای که او داشت چه معامله می کرد؟!؟

اندکی قبل از استعفای نجیب، در جریان یک جلسه در پشاور، سیاف بمن گفت: مطلب مهمی برایت دارم، وقتیکه با او گوشه شدم، به آواز آهسته گفت: "سازمان های سیاه (CIA) و (KGB) مشترکاً در مورد افغانستان توطئه خطرناکی چیده اند و میخواهند آنرا ذریعه مسعود عملی نمایند، من در زمینه جلوگیری آن آمادگی خود را گرفته ام، شما هم توجه خاص تانرا مبذول بدارید" هر دو تعهد کردیم که به اشتراک هم برای خنثی ساختن این توطئه تلاش می کنیم، مگر با تأسف که او حزب را در قبال این توطئه تنها گذاشت. نقش سیاف از یک جهت دیگر نیز برای ائتلاف مهم بود: هنگامیکه ربانی با فشارها و تهدیدها روبرو می شد و همه تنظیم ها او را تنها میگذاشتند، به سیاف میگفت: من آماده ام که استعفا نمایم، شما با دیگران صحبت نمائید که قدرت را به کی بسپارم. او هم به این حرف باور میکرد و با مولوی محمد نبی و مولوی خالص تماس می گرفت، گاهی به یکی و گاهی به دیگری می گفت: شما را برای ریاست دولت پیشنهاد می کنیم و ریاست دولت را به شما می سپاریم. اکنون بگوئید که نظرتان

مواقف سائر احزاب دسایس پنهان چهره های عریان

در این باره چیست و چه شرائطی دارید؟ آنها هم با اعتماد به این حرف ها به کابل می رفتند و چند وقتی بهمین ایاب و ذهاب ها سپری می شد. آنها هم به آن وعده ها امیدوار می شدند و مخالفت شان با ائتلاف کاهش می یافت و کار تشکیل جبهه مشترک علیه ائتلاف متوقف و فشارها تخفیف می یافت و این وعده ها مانند گذشته فراموش و تماس ها و رفت آمد ها پایان می یافت.

حلقات وابسته به غرب

سازمانهای وابسته به غرب و هواخواهان غرب مقیم اروپا و امریکا که دارای حزب مؤثر و مطمئن نبودند و امریکا می خواست آنها را بر محور ظاهرشاه جمع کند، همواره علیه مجاهدین و با استناد به درگیری های داخلی تبلیغات زهرآگین می کردند که مجاهدین عامل جنگ و باعث ویرانی کشور و آوارگی مردم مظلوم کابل اند، حریص قدرت اند و از اداره کشور عاجز میباشند. به صدای امریکا و بی بی سی وظیفه داده شده بود که این تبلیغات را به پیمانانه وسیع و بطور مسلسل منعکس نمایند. لبه تیز تبلیغات آنها تنها متوجه مجاهدین بود، علیه کمونیستها نه تنها چیزی نمی گفتند بلکه آنها را بر مجاهدین ترجیح میدادند، هدف این بود که در مراحل آینده ایندو طرف (کمونیست ها و غربگرا ها) را علیه مجاهدین متحد سازند.

مائویست ها

پس از آغاز مبارزات سیاسی در افغانستان، در مقطعی از زمان (۱۳۴۲-۱۳۵۲) تشکل هواخواهان نظر مائوتسه تونگ رهبر فقید حزب کمونست چین، در کشور ما بنام (شعله جاوید) شهرت یافت. این گروه در میان جوانان نسبت به احزاب کمونیستی خلق و پرچم طرفداران زیاد داشت. آنها معتقد به مبارزات آشتی ناپذیر با دشمن بودند و شعارهای مبارزه قهرآمیز و آتشین را سر

دسایس پنهان چهره های عریان مواقف سائر احزاب

می دادند، افراد این گروه پس از يك درگیری با نهضت جوانان مسلمان، بجناح های كوچك منشعب شدند. بستر مبارزاتی آنها بیشتر جامعه اهل تشیع بود. بعضی از جناحهای مزبور در پهلوی کمونیزم به افکار مبتنی بر تعصبات قومی "ستم ملی" رو آوردند. در دوران جهاد برای آنها شرایط مناسب کار به حیث يك حزب در داخل کشور و یا در کشورهای همسایه مهیا نشد، ولی در قضایا به اشکال ذیل سهم داشتند:

۱- برخی از آنها به اروپا و امریکا متواری شدند و در آنجا به فعالیت های سیاسی و فرهنگی آغاز کردند.

۲- بعضی دیگرشان به کمک يك جناح حزب مردم پاکستان که زمانی افکار کمونیستی داشت، موفق به تشکیل حلقه ای بنام سازمان انقلابی زنان (راوا) شدند و برای پیشبرد فعالیت های خود در پاکستان، امکانات بدست آوردند.

۳- برخی در صفوف آنعده از گروههای جهادی برای خود جای پا باز کردند که گروهکهای کمونیستی را بنا بر نداشتن تجربه مبارزه سیاسی منظم، نمی شناختند و یا به گردآوری هر نوع افراد، دارای هر نوع مزاج و سلیقه و مفکوره معتقد بودند. آنها در ولایات غرب (هرات، نیمروز و فراه) در صفوف احزاب ملی گرا و در ولایات پروان، بلخ، تخار و بدخشان در کنار شورای نظار نفوذ کردند.

۴- یکتعداد دیگر آنها در مؤسسات نا منهاد خیریه ای جایجا شدند که در حقیقت لانه های شبکه های خطرناک جاسوسی کشورهای غربی در صفوف مقاومت بودند. استخدام وسیع اعضای شعله جاوید درین مؤسسات دو وجه داشت:

الف: آنها رسماً با C.I.A تعهد کرده بودند که مطابق نقشه آنها در افغانستان کار می کنند. در نشرات خویش از ظاهرشاه و مسعود حمایت می کردند و تنظیم های جهادی را زیر انتقاد شدید می گرفتند.

ب: حالت فکری و اخلاقی آنها برای شبکه های جاسوسی غربی در مخالفت با اسلام، از آنها عناصر دلخواه ساخته بود. این کمونیستهای مایوس از کمکهای

مواقف سائر احزاب دسایس پنهان چهره های عریان

چین، برای اشاعه فساد اخلاقی و زدودن هویت اسلامی افغانها بنام کارکنان مؤسسات خیریه با این شبکه ها به هر نوع همکاری خفت بار حاضر بودند. اگر مؤسسات نامنهاد امدادی از دختران خوشگل و طنناز فرانسوی بنام خبرنگار و نرس، برای بیراه کردن مجاهدین و سقوط شان در دام شبکه های جاسوسی کار می گرفتند، بدیهی است که این کار را می توانستند به سهولت و مصرف اندک ذریعه اعضای "راوا" انجام بدهند.

کتابهایی را که دختران خبرنگار فرانسوی در باب بعضی قوماندانان نوشته اند و رازهای ناگفته ای را که افشا کرده اند، نقشه های این شبکه های استخباراتی را بوجه احسن برملا می سازد. در قضایای اخیر کشور ما که جناحهای مختلف شعله جاوید و ستم ملی، بنام های (سازا، سفزا، کجا و ...) رول ردیلانه ای را بازی کردند دلیلش اینست که (K.G.B) به گروههای خلق و پرچم وظیفه داد که بنام های قوم، زبان، سمت، مذهب، اقلیت و اکثریت، برای از بین بردن وحدت ملی و سرکوبی روحیه اسلامی افغانها کار گسترده ای را آغاز نمایند. گروهکهای یاد شده در این کار تجربه و مهارت کافی داشتند، آنها با استفاده از نفوذ خویش در شورای نظار و سازمان های دیگر موفق شدند که آتش تعصبات قومی و سمتی را دامن بزنند، حتی توانستند میان یکتعداد مجاهدین بی شعور و نامنهاد همین تعصبات را برانگیزند.

آن عده عناصر جاه طلبی که در مستوای گسترده، شانس مطرح شدن شان بحیث شخصیت ملی ضعیف بود، همین شعار کمونیستها را زمزمه کردند و بنام دفاع از حقوق اقلیت ها، با جریان گشایش جبهه مشترک علیه پشتون ها یکجا شدند. در میان هواداران ببرک کارمل بیشتر از همه فرید مزدک، نجم الدین کاویانی، عبدالحمید محتاط و جنرال مؤمن در کار تشکیل این جبهه نقش فعال داشتند. طاهر بدخشی و بحرالدین باعث از گروهک ستم ملی، مجید کلکانی و برادرش قیوم رهبر از شعله جاوید، پیشتازان جدی این اندیشه سخیف بودند. از جمله آنها داکتر عبدالرحمن تحت نام شورای نظار توانست در جبهه ائتلافی به

دسایس پنهان چهره های عریان مواقف سائر احزاب

صفت معاون مسعود جا بگیرد و از همین راه يك هسته مطمئن برای یکجا شدن کمونیستها و شورای نظار بسازند. او توانست که حلقات پراکنده شعله جاوید و ستم ملی را که در بدخشان و ولایات همجوار آن، شعار وحدت ملیت های دیگر علیه پشتون ها را سر میدادند، به شورای نظار نزدیک نماید، سازماندهی و تأمین ارتباطات مسعود با حزب وطن هم به عهده وی بود. بخاطر تحکیم همین روابط، او ماهها در کابل بسر می برد و در مسیر کابل و پنجشیر رفت و آمد داشت.

مولوی افضل نورستانی ضمن نامه ای، داکتر عبدالرحمن را فاتح کابل خطاب می کند، در مورد وی چنین می نویسد: "مردم نورستان به این افتخار می کنند که کابل بدست يك نورستانی چون شما فتح گردید" واقعاً داکتر عبدالرحمن از جمله کسانی است که در ساختن ائتلاف و وارد کردن افراد شورای نظار به کابل سهم بسزائی داشت، او نسبت به مسعود فعال تر و زرنگ تر است.

سقوط شیندند دسایس پنهان چهره های عریان

سقوط شیندند

میدان هوایی شیندند که به مقایسه میدانهای دیگر تعداد زیاد طیاره های جنگی و باربری داشت، در هنگام سقوط رژیم نجیب به تصرف قوماندانان حزب اسلامی درآمد، اکثر مناطق ولایت فراه نیز بدست مجاهدین حزب اسلامی فتح گردید. ما از میدان هوایی شیندند بچند دلیل استفاده درست کرده نتوانستیم:

۱ - ایران و پاکستان در ارتباط به اکمال تیل طیاره با ما همکاری نمی کردند، هردو کشور در آنوقت حامی ائتلاف بودند.

۲ - تمویل تمام پرسونل تخنیکي میدان هوایی، تأسیس پوسته های امنیتی بخاطر دفاع از آن و اکمال دوامدار آن بر ما سنگینی می کرد.

۳ - فاصله کابل - شیندند به اندازه ای بود که نه هلیکوپترها رفت و آمد میتوانستند و نه جنگنده ها با محموله های شان.

پس از عملیات اسمعیل خان علیه مجاهدین حزب اسلامی افغانستان در هرات، ما خواستیم که قسمتی از طیارات شیندند را به خوست انتقال بدهیم، در این باره با مولوي جلال الدین حقانی و مولوي نظام الدین حقانی تفاهم کردیم، هردو موافقه کردند، بهمین منظور ما میدان هوایی خوست را برای فرود آمدن

دسایس پنهان چهره های عریان سقوط شیندند

سالم طیارات ترمیم و سیستم تنویر آنرا فعال نمودیم، مگر همان روزیکه برای انتقال طیارات آمادگی می‌گرفتیم، ابراهیم حقانی برادر مولوی جلال الدین حقانی، تانکهای خود را در رنوی (خط پرواز) مستقر کرد و گفت: ما نمی‌خواهیم جنگ به خوست منتقل شود!! نمایندگان ما برایش گفتند: ما طیارات را برای جنگ نه بلکه بخاطر ضایع نشدن اینجا می‌آوریم و این کار را بموافقه مولوی حقانی میکنیم، مگر او با چنین دلائلی قناعت نمی‌کرد و بر حرف خود ایستادگی داشت. ابراهیم حقانی به پاس همین خوشخدمتی، از جانب ائتلاف، بعداً قوماندان قول اردوی پکتیا مقرر گردید و در روز حمله ناگهانی طالبان برگردیز به محاصره افتاد و به حالت بسیار ناگوار از آنجا فرار کرد، اکنون او و مولوی حقانی هر دو در صف طالبان در خط اول جبهه می‌جنگند.

بناءً ما قادر به انتقال طیارات شیندند نشدیم، از هوا طیارات جنرال دوستم بطور مسلسل بر میدان شیندند بمباری میکردند و از راه زمین قطعات اسمعیل خان و حزب وحدت به تهاجم مشترک علیه نیروهای ما در شیندند پرداختند، پس از جنگ خونین و بجاماندن کشته‌ها و زخمی‌های زیاد، میدان بدست آنها سقوط کرد و مجاهدین ما به سنگرهای سابقه خود برگشتند. مگر جنگ میان اسمعیل خان و مجاهدین حزب اسلامی تا آنوقت دوام کرد که تمام مجاهدین سابقه شیندند در مخالفت با اسمعیل خان به طالبان پیوستند، فراه و شیندند و بالآخره هرات یکی پی دیگری بدست طالبان افتاد، عامل اصلی سقوط هرات، همان جنگی بود که اسمعیل خان قبلاً علیه دیگران آغاز کرده بود، قوماندانان دردمند مجبور شدند بخاطر گرفتن انتقام، درکنار طالبان بایستند و او را بهمان شیوه ای از منقطه بیرون کنند که آنها را وی بیرون کرده بود. پس از تسلط اسمعیل خان بر هرات و شیندند او بحدی مغرور شده بود که فکر تصفیة و اشغال تمام ولایات جنوب غرب را در سر می‌پروراند، بهمین منظور چند مرتبه بر ولایت غور حمله کرد، پس از چندین شکست بالآخره به گرفتن چغچران مؤفق شد، ولی هنوز از منطقه خارج نشده بود که چغچران دوباره به تصرف مجاهدین حزب اسلامی

سقوط شیندند دسایس پنهان چهره های عربیان

درآمد، بهمین ترتیب چغچران چند مرتبه بین او و مجاهدین دست بدست شد. او به استقامت بادغیس نیز تهاجماتی داشت، پس از درگیری فرسایشی، قلعه نو مرکز بادغیس را تصرف کرد. مگر پس از تشکیل شورای هماهنگی، تمام قوماندانان ولایت بادغیس به شمول قوماندانان جمعیت فیصله کردند که قطعات اسمعیل خان را از ولایت بادغیس خارج نمایند، به این شرط که قوت های جنبش هم به بادغیس داخل نشوند، ما با ایشان موافقه کردیم و به این ترتیب ولایت بادغیس از تسلط اسمعیل خان خارج گردید.

همچنان نیروهای او بسوی فراه و نیمروز تاخت و تاز نموده و پس از جنگهای خونین، مراکز ولایات نامبرده را اشغال کردند. فتوحات پیهم اسمعیل خان در داخل جمعیت برایش مشکلات زیادی را خلق کرد، مخالفت و حسادت مسعود علیه او برانگیخته شد، مسعود خواست که در برابر او تورن علاءالدین را تقویه کند، شدت و عمق اختلاف و نفرت فیما بین مسعود و اسمعیل خان زمانی آفتابی شد که نطق مسعود در میان عوامل سقوط هرات گفت: اسمعیل خان با پاکستانی ها روابط مخفی داشت، به هدایت آنها هرات را به طالبان تسلیم داد، او جاسوس اجانب بود و در بدل دالر هرات را به طالبان گذاشت!! مسعود از ایرانی ها تقاضا کرد که اسمعیل خان را تحت نظارت بگیرند و خانه اش را تلاشی نمایند، گفته میشود که وی تا مدت زیادی تحت نظارت بود و محل سکونتش تفتیش گردید.

سلوک جمعیتی ها با اسمعیل خان جفاکارانه و دور از مروت بود، در هنگام اقتدار و پیروزیهایش وی را به القاب گوناگون مورد ستایش قرار میدادند، ولی در هنگام خلع قدرت، او را جاسوس خطاب نمودند، که اینکار بدون شك جفای بزرگی در حق يك قوماندان مجاهد است.

دسایس پنهان چهره های عریان مذاکرات اسلام آباد

مذاکرات اسلام آباد

شورای قلابی حل و عقد، بر مشکلات ائتلاف افزود، در میان ائتلافیون مخالفت‌های جدی را بوجود آورد و در خارج از حلقه ائتلاف، شمار مخالفین زیاد شد و مخالفت‌های شان تشدید یافت. ائتلاف از جنگ‌ها نیز نتیجه دلخواه بدست نیاورد، بار دیگر بنام تفاهم و مذاکره، بدست آوردن فرصت مناسب را مفید دانست، از جماعت اسلامی و سفرای پاکستان و عربستان سعودی درخواست کرد که در این زمینه، وساطت نمایند. قاضی حسین احمد، در رأس هیئت جماعت اسلامی بکابل آمد و مدت چند هفته در میان دو طرف رفت و آمد می‌کرد. در پی آن نمایندگان نواز شریف، با تمام تنظیم‌های جهادی در رابطه به انعقاد جلسه سران در اسلام آباد تفاهم نمودند. در اوایل ماه حوت ۱۳۷۱ مذاکرات آغاز گردید. پاکستان در نظر داشت که به جنبش جنرال دوستم نیز برای شرکت در این مذاکرات دعوت داده شود. جنرال دوستم قبل از این بنام جنبش ملی گروهی را تشکیل داده و موافقه کتبی ربانی را در قسمت رسمی شدن حزبش بدست آورده بود. سیاف و مولوی خالص با اشتراک او در جلسه موافق نبودند، مگر با وجود آن، نظر اسلام آباد این بود که در صورت موافقه حزب اسلامی، از

مذاکرات اسلام آباد دسایس پنهان چهره های عربیان

جنبش ملی برای شرکت در مذاکرات دعوت نماید ، جواب حزب اسلامی این بود که جنرال دوستم يك جنرال اردوی ربانی است، شرکت مستقل او در جلسه منطقی جلوه نمی کند.

من در فرصتی به محل جلسه رسیدم که نواز شریف و ترکی الفیصل، با رهبران جهادی مصروف گفتگو بودند، از وضعیت جلسه استنباط می شد که آندو بر تمديد مهلت ریاست ربانی تأکید دارند، مگر بجز از تنظیم اتحاد رهبران سائر تنظیم ها با این نظر موافق نبودند. در این جلسه ربانی دو تقاضا داشت:

۱- برای دو سال به صفت رئیس جمهور پذیرفته شود!!

۲- وزارت دفاع به مسعود سپرده شود!!

هیچکسی این خواسته های ربانی را قبول نمی کرد.

موقف حزب اسلامی چنین بود:

۱- ریاست جمهوری و وزارت دفاع را بیک تنظیم نمیتوانیم بسپاریم، زیرا عامل مهم حوادث خونین گذشته کشور این بود که ایندو پست به يك تنظیم تعلق گرفت.

۲- در دوره حکومت مؤقت، برگزاری انتخابات تضمین شود.

ربانی چنان وانمود می کرد که با این پیشنهادهای توافق دارد، مگر مسعود را نمیتواند متقاعد سازد که وزارت دفاع به کسی دیگری سپرده شود. از او تقاضا شد که مطابق وعده قبلی یا مسعود را به جلسه احضار کند و یا او اختیار خود را به شما بسپارد، مگر ربانی با وجود چندین تماس مخابراتی و تیلیفونی، نه موفق به احضار مسعود شد و نه او اختیار تصمیم گیری را به ربانی داد. نزدیک بود جلسه بدون نتیجه پایان یابد، مگر نخواستیم چنین شود و یکبار دیگر جنگها از سرگرفته شود، اگرچه در جریان مذاکرات، ائتلافیون در چندین نقطه جنگ را آغاز کردند. پیشنهاد کردم که با صدور اعلامیه شامل نقاط آتی توافق نمائیم:

۱- آتش بس.

۲- تبادل اسراء.

دسایس پنهان چهره های عریان مذاکرات اسلام آباد

۳. ادامه مذاکرات.

بنابر تأکید و اصرار زیاد نواز شریف و ترکی الفیصل بر اینکه ربانی برای ۱۸ ماه به صفت رئیس دولت باقی بماند به این شرایط توافق کردم که:

۱. مطابق معاهده، انتخابات برگزار گردد.

۲. صلاحیت های رئیس جمهور و صدر اعظم همین حالا مشخص شوند.

بالآخره همه اطراف قضیه با همین طرح موافقه کردند و اسناد ذیل تهیه و

امضاء شد:

متن موافقتنامه اسلام آباد

با انقیاد کامل به اراده خداوندي و حصول هدايت از قرآن و سنت و با یادآوری از موفقیت های شکوهمند جهادي که ملت مجاهد و شجاع افغانستان بخاطر آزادي و نجات کشور براه انداخته بود.

و به امید اینکه جهاد شکوهمند ما با اقامه صلح، برای مردم افغانستان، سعادت و ترقی به ارمغان بیاورد.

و با درک این حقیقت که تشکیل يك حکومت اسلامي با قاعده وسیع، شامل همه احزاب و گروهها، ضرورت وقت است، تشکیل حكومتي که آرمان های همه اقشار و ملیتها در آن تمثیل شود، پروسه انتقال قدرت سياسي را در فضای آرام و مسالمت آمیز میسر خواهد ساخت.

با تعهد به حفظ اتحاد، حاکمیت ملي و تمامیت ارضي افغانستان.

و با توجه به اولویت دادن به اعمار مجدد افغانستان و زمینه سازی برای برگشت مهاجرین.

و با تعهد به تأمین صلح و امنیت در کشور و منطقه.

و با احترام به دعوت خادم الحرمین الشریفین مبني بر این که اختلافات میان افغانها از طریق صلح آمیز حل گردد.

مذاکرات اسلام آباد دسایس پنهان چهره های عربیان

و با اظهار قدردانی از تلاش های نیک آقای نواز شریف صدر اعظم جمهوری اسلامی پاکستان، بخاطر اعاده صلح و آرامش در افغانستان. همچنان با اظهار قدردانی از تأیید حکومت سعودی و ایران که از طریق وفود فرستاده شده شان صورت گرفته است.

و با اذعان به این امر که مذاکرات بین الافغانی بطور جدا جدا و به شکل دسته -جمعی بخاطری آغاز گردیده است که دست آورد های جهاد حفظ گردد، تمام احزاب و گروه های ذیدخل بر مواد آتی توافق نموده اند:

۱ - تشکیل حکومت مؤقت برای مدت هجده ماه که در آن استاد برهان الدین ربانی به صفت رئیس جمهور و مهندس حکمتیار و یا نماینده اش بحیث صدر اعظم ایفای وظیفه خواهند کرد. صلاحیت های رئیس جمهور و صدر اعظم و کابینه اش که از طریق مشوره مشخص شده، جزء موافقتنامه و ضمیمه آن میباشد.

۲ - کابینه در ظرف دو هفته بعد از امضای موافقتنامه، به مشوره رئیس جمهور و رهبران تنظیم های جهادی تشکیل میگردد.

۳ - بر پروسه انتخاباتی ذیل که بیش از ۱۸ ماه را دربر نخواهد گرفت، توافق شده که اعتبار آغاز این مدت از ۲۹ دسامبر ۱۹۹۲ می باشد.

الف: تشکیل عاجل یک کمیسیون انتخاباتی مستقل و با صلاحیت کامل، مشتمل بر نمایندگان همه احزاب.

ب: کمیسیون انتخابات مکلف است در ظرف ۶ الی ۸ ماه متصل امضای این موافقتنامه، انتخابات برای تشکیل یک شورای بزرگ قانون ساز را برگزار کند.

ج: قانون اساسی کشور توسط این شوری منتخب قانون ساز تصویب میگردد که در روشنائی آن انتخابات عام برای انتخاب رئیس جمهور و پارلمان در خلال همین ۱۸ ماه برگزار میشود.

۴ - یک شورای دفاعی مشتمل بر دو دو نماینده از هر تنظیم برای انجام امور

دسایس پنهان چهره های عریان مذاکرات اسلام آباد

آتی تشکیل میشود:

الف: اردوی ملی کشور را بسازد.

ب: اسلحه ثقیله را از همه احزاب و منابع تسلیم شود و در صورت لزوم آنرا از شهر کابل و سائر شهرها بیرون برده و در نقاطی خارج از آن جایجا سازد و به این ترتیب امنیت شهرها تأمین گردد.

ج: تأمین امنیت همه راه های تدارکاتی غرض استفاده عام.

د: عدم استفاده از امکانات دولت برای اكمال قطعات شخصی و باند های مسلح.

ه: تضمین این امر که صلاحیت سوق و اداره قوای مسلح در اختیار کمیسیون دفاعی میباشد.

و: باید همه زندانیانی که توسط حکومت و احزاب در جریان خصومت های مسلحانه دستگیر شده اند فوراً و بدون قید و شرط رها شوند.

۶ - همه اپارتمانها و املاک شخصی و دولتی و مناطق مسکونی که در جریان خصومت ها توسط گروهها غصب و اشغال گردیده است، باید به صاحبان اصلی آن مسترد گردد. اقدامات مؤثر صورت می گیرد تا برگشت افراد آواره به خانه ها و مناطق مربوطه شان میسر گردد.

۷ - کمیته ای تشکیل میگردد تا اجراءات مالی و سیستم پولی کشور را تحت کنترل و نظارت قرار داده و جریان پول را مطابق قوانین موجوده مالی نگهدارد.

۸ - کمیته یی مشتمل بر نمایندگان همه احزاب غرض نظارت بر توزیع مواد غذایی، مواد سوخت و سائر مواد ضروری تشکیل میگردد.

۹ - غرض نظارت بر آتش بس و قطع مخاصمات، کمیسیون مشترکی از نمایندگان همه احزاب تشکیل می گردد.

مذاکرات اسلام آباد دسایس پنهان چهره های عربیان

وظایف و صلاحیت ها

رئیس جمهور:

رئیس دولت، سمبول وحدت و یکپارچگی کشور بوده، باید امور دولت را به مقتضای شریعت اسلامی و اصول قرآن و سنت اداره و رهبری کند. به مشوره رئیس جمهور، صدر اعظم کابینه را تشکیل داده سپس آن را به رئیس جمهور تقدیم می نماید تا رسماً آنرا اعلان نموده و مراسم تحلیف را بجا آورد.

۱ - کابینه باید بحیث یک تشکل متحد، تحت قیادت صدر اعظم، عمل نموده بر اساس اصل مسئولیت دسته جمعی فعالیت کند.

۲ - صدراعظم و کابینه باید در همه قضایای مهم به شکل منظم در تفاهم نزدیک با رئیس جمهور عمل کند.

۳ - رئیس جمهور و صدر اعظم باید در تفاهم با همدیگر عمل نموده و اگر اختلافاتی تبارز میکرد باید از طریق مناقشه با همدیگر حل نمایند. در صورتی که قضیه لاینحل باقی ماند، باید به مجلس مشترک رئیس جمهور و کابینه مفوض گردد.

۴ - همه تصامیم مهم مربوط به پالیسی در مجلس کابینه که تحت ریاست صدر اعظم دائر میگردد، اتخاذ می شود.

وزراء، معاونین وزراء و وزراء دولت برای امور کشور، بصورت انفرادی و دسته جمعی در مورد تصامیم حکومت مسئولیت دارند.

۵ - تقرر رسمی قوماندانان قوای مسلح، مطابق تعامل موجود و پس از تفاهم ذات -البیننی صورت می گیرد.

دسایس پنهان چهره های عریان مذاکرات اسلام آباد

صلاحیت های رئیس جمهور

- ۲- رئیس جمهور دارای صلاحیت ها و وظایف آتی می باشد:
- الف: تقرر معاون رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان.
- ب: نصب و عزل قضات ستره محکمه و قاضی القضاة به مشوره صدر اعظم مطابق به حکم قانون.
- ج: فرماندهی اعلی قوای مسلح کشور، در روشنایی اهداف و موازین قوای مسلح افغانستان.
- د: اعلان جنگ و صلح مطابق به مشوره کابینه و پارلمان.
- ه: انعقاد و خاتمه جلسات پارلمان مطابق مقررات.
- و: استحکام وحدت ملی، حفظ استقلال، تمثیل بی طرفی و تشخیص اسلامی افغانستان به نفع همه اتباع آن.
- ز: تأیید یا لغو فیصله های محاکم، مطابق به شریعت و در حدود مقررات.
- ح: توظیف رؤسای هیئت های دیپلماتیک افغانستان در کشور های خارجی و تقرر نمایندگان دائمی افغانستان در سازمان های بین المللی مطابق عرف دیپلماتیک و مقررات مربوطه و پذیرش اعتبار نامه های رؤسای هیئت های دیپلماتیک خارجی.
- ط: توشیح قوانین و مقررات و امضای معاهدات بین المللی مطابق به قانون.
- ی: رئیس جمهور میتواند مطابق به صوابدید خود برخی از اختیاراتش را به معاون رئیس جمهور و یا صدر اعظم انتقال دهد.
- ک: در صورت وفات یا استعفای رئیس جمهور، امور ریاست جمهوری مباشرتاً به معاون رئیس جمهور مفوض میگردد که او تا زمان انتخاب رئیس جمهور جدید، مطابق قانون اساسی، از امور نیابت میکند.
- ل: اعطای اجازه رسمی به طبع بانك نوت ها.
- م: رئیس جمهور میتواند جلسه فوق العاده کابینه را در امور حیاتی و مهم

مذاکرات اسلام آباد دسایس پنهان چهره های عربیان

ملی که در چوکات اجراءات روزمره و عادی کشور نمی گنجد دایر نماید.

صلاحیت های صدر اعظم

۷- صدر اعظم و کابینه دارای صلاحیت ها و وظایف آتی می باشد:

الف: وضع و تنفیذ سیاست داخلی و خارجی کشور، مطابق به نص و روح این موافقتنامه و در حدود قانون.

ب: اداره و سرپرستی از امور وزارت خانه ها و سایر مؤسسات و ارگان های اجتماعی و اداری و ایجاد هماهنگی میان آن ها.

ج: اتخاذ تصامیم اجرایی و اداری، مطابق به مقررات و سرپرستی از امور تنفیذ آن.

د: تنظیم و کنترل بودجه دولت و اتخاذ تدابیر غرض بکار انداختن منابع، به خاطر اعمار مجدد اقتصاد کشور و بنیانگذاری سیستم ارزشمند پولی و بانکی در کشور.

ه: وضع پروگرام های اقتصادی، اجتماعی و تعلیمی کشور و نظارت بر تنفیذ آن و تأسیس یک کشور اسلامی متکی بخود.

و: تحفظ و ارتقای اهداف و مقاصد افغانستان در جوامع بین المللی و بحث و مناقشه در باره تعهدات خارجی، پروتوکول ها، معاهدات بین المللی و تدابیر اقتصادی.

ز: اتخاذ تدابیر غرض تأمین صلح و امنیت، تعمیم اخلاق اسلامی، تأمین عدالت و انصاف در ادارات توسط ارگان عدلی مستقل و بی طرف.

بخاطر تائید از مواد فوق شخصیت های آتی امضا های شانرا به تاریخ ۷ مارچ ۱۹۹۳ در اسلام آباد درج نموده اند.

محل امضای رهبران

دسایس پنهان چهره های عریان مذاکرات اسلام آباد

در محفل امضاء موافقتنامه ها به هیئت ایرانی هم دعوت اشتراک داده شده بود و فیصله بعمل آمد تا بخاطر دعا، اول به مکه میرویم، فهد پادشاه سعودی، هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور ایران و نواز شریف صدر اعظم پاکستان در پای این معاهده بطور ضامن و شاهد امضا نمایند، همین کار صورت گرفت. پس از ادای عمره، معاهده مذکور در مکه مکرمه ضمن یک جلسه علنی به امضای همه اطراف و شاه فهد و نواز شریف رسید. همچنان در ایران در یک جلسه علنی، هاشمی رفسنجانی در پای معاهده امضاء کرد. پس از ملاقات رهبران با رئیس جمهور ایران، ربانی در تهران ماندگار شد و از راه مشهد به هرات رفت و در مسجد جامع هرات در محضر نمازگذاران سخنرانی نمود. از سخنان ربانی در هرات چنان استنباط می شد که اصلاً معاهده ای را امضا نکرده، با لهجه تند برعلیه حزب اسلامی تبلیغات نمود و از مردم تقاضا کرد در مقابل مخالفین دولت اسلامی بجهاد ادامه بدهند.

ربانی همزمان با رسیدنش بکابل، هیئتی را تحت سرپرستی دکتر عبدالرحمن به مزار شریف فرستاد. ما گمان کردیم که این هیئت غرض اقناع و رفع نگرانی های جنرال دوستم به مزار فرستاده شده است. مگر جنرال دوستم در مورد مأموریت هیئت مذکور چنین حکایت می کند:

"هیئت پس از آغاز سخن، خریطه ای را که از کابل با خود آورده بود، روی میز هموار کرد و درباره نقشه عملیات علیه حزب گفتند: بایست از سه استقامت بالای سروبی عملیات کنیم: از راه نجراب و ماهیپر، جمعیت و شورای نظار و از استقامت لته بند نیروهای جنبش بالای سروبی حمله نماید. من برایش گفتم: شما که چند روز قبل با حزب اسلامی معاهده ای امضاء کردید، تا هنوز رنگ امضای

مذاکرات اسلام آباد دسایس پنهان چهره های عربیان

تان خشک نشده که باز در پی نقشه عملیات هستید! چطور و چگونه این عملیات را آغاز کنیم؟ حداقل بگذارید چند روزی سپری شود تا کدام بهانه ای دست مان بیاید که افراد خود را به آن قانع کنیم. بهر صورت من با عملیات موافقه نکردم." مطابق معاهده اسلام آباد، همزمان با عودت از سفر مکه و تهران، همه رهبران باید در جلال آباد گردهم آمده و در مورد ساختار کابینه، آخرین فیصله را صادر می‌کردند. مع الاسف در جلسه جلال آباد مورخ ۲۵ حوت ۱۳۷۱ بجای رهبران، نمایندگان شان آمدند. نماینده جمعیت در جلسه گفت: به ما در مورد ترکیب کابینه صلاحیت گفتن حرفی را نداده اند، مجبور هستیم دوباره بکابل برویم، در اخیر جلسه شاملین به این قرار اتفاق کردند که تمامی رهبران احزاب بتاريخ ۱۰ حمل در چهار آسیاب تجمع نمایند، تنظیم هائیکه بجای رهبران، نمایندگان شان در جلسه حضور داشتند، از احضار رهبران خویش در گردهمایی چهار آسیاب اطمینان دادند.

جنرالان کمونیست در کمین نشسته بودند تا با استفاده از هر فرصتی این تلاش ها را ناکام نمایند، شورای نظار را وسوسه کردند که ما می‌توانیم سروبی را اشغال نمائیم. شما جنرال دوستم را قانع سازید که در عملیات تصرف سروبی سهم بگیرد. مگر هیئت شورای نظار با دست خالی از مزار برگشت، چون عملیات از استقامت سروبی و چهار آسیاب، بدون همکاری جنرال دوستم برای آنها ممکن نبود، آنگاه پلان تصفیه ولایات پروان - کاپیسا را در دو مرحله روی دست گرفتند: در قدم اول بایست در بین افراد مؤثر پروان کار می‌کردند و افراد ضعیف النفس را در بدل پول می‌خریدند و در قدم دوم عملیات تصفیوی خود را بکمک همین افراد انجام میدادند.

در نتیجه میانجیگری يك هیئت شورای جهادی ولایت ننگرهار، به انعقاد جلسه رهبران جهادی در جلال آباد توافق صورت گرفت، به استثنای رهبر حزب وحدت، همه رهبران در این جلسه، مورخه ۹ ثور ۱۳۷۲ شرکت نمودند. بنابر تأکید شورای ننگرهار، موافقه صورت گرفت تا در همین جلسه بر سر ترکیب

دسایس پنهان چهره های عریان مذاکرات اسلام آباد

کابینه به توافق برسیم و تا آن زمان، به هیچکس اجازه برون رفتن داده نشود. مذاکرات آغاز شد، ربانی هنوز هم، ریاست جمهوری و پست وزارت دفاع را برای جمعیت مطالبه می‌کرد و به چیزی کمتر از آن قانع نمی‌شد، بهمین سبب مذاکرات طولانی شد و بجای چند روز به چند هفته رسید. استاد سیاف در صدد آن بود که بکدام بهانه ای خود را از این محاصره برون بکشد، به شورای جهادی ننگرهار گفت: بمن اجازه بدهید بکابل بروم تا انجنیر مسعود را با خود بجلسه حاضر نمایم، زیرا شما میدانید که ربانی بدون او تصمیم گرفته نمی‌تواند. آنها رفتن سیاف به کابل را منوط به موافقه رهبران دانستند، چندین مرتبه نزد من آمد، بالآخره موافقه کردم، مگر دلم گواهی میداد که سیاف دوباره بر نمی‌گردد، همینطور شد، هیئت معیتی او برگشت، ولی او در پغمان باقی ماند.

در دوران مذاکرات ننگرهار، جنرالان کمونست حاکم بر کابل با مجاهد نماهای ائتلافی شان، مطابق پلان از قبل تعیین شده، عملیات وسیعی را به استقامت پروان آغاز نمودند که پس از درگیری‌های سنگین به تصرف مراکز و پایگاههای حزب اسلامی در چهاریکار، بگرام، جبل السراج، محمود راقی مرکز ولایت کاپیسا و اطراف آن موفق شدند و بسوی نجراب و تگاب پیشروی نمودند، قطعات جنرال فقیر و جنرال پهلوان رحیم قومندانان جنبش، علی الرغم انکار جنرال دوستم از اشتراك در این عملیات، در آن شرکت داشتند. مجاهدین حزب اسلامی مجبور شدند عکس العمل بالمثل نشان دهند، عملیات کوبنده ای را بسوی دهمزنگ آغاز کردند، قصر چهلستون، و قصر دارالامان دو نقطه خیلی مهم و استراتیژیک در غرب کابل، طی همین عملیات فتح گردید. ائتلافیون به سختی سراسیمه شدند و پیشروی شان به استقامت سروبی متوقف گردیده، نیروهای شانرا برای دفاع از مرکز واپس به کابل انتقال دادند.

ربانی با دریافت راپورهای مسلسل فتوحات در شمال کابل و اشغال دو ولایت پروان و کاپیسا به پیمانہ ای مغرور شده بود که به هیئت صلح میگفت: دیگر ضرورتی به مذاکرات احساس نمیشود، شمال کابل تصفیه شد، فردا پس

مذاکرات اسلام آباد دسایس پنهان چهره های عربیان

فردا سروبى و متصل آن چهار آسیاب فتح خواهد شد...!! ولی پیشروی های سریع نیروهای حزب اسلامی به استقامت دهمزنگ و فتح قصرهای چهل ستون و دارالامان او را به حد کافی نا امید از نتایج جنگ و وادار به مذاکره ساخت که در نتیجه بر سر کابینه حکومت مؤقت توافق صورت گرفت، بر اساس این توافق، ربانى برای يك سال رئیس جمهور و بنده صدراعظم خواهیم بود، برای سرپرستی وزارت های دفاع و داخله کمیسیون های مشترك تعیین گردید که ریاست آنرا بالترتیب رئیس جمهور و صدراعظم بعهدہ خواهند داشت، برای بقیه وزارت خانه ها از هر تنظیم دو دو نفر گرفته شد، توافقات طى اجتماع بزرگی در شهر جلال آباد اعلان گردید و بدینترتیب جلسات مذکور پایان یافت، ربانى از طریق پشاور و نه از طریق لغمان و سروبى بسوی کابل حرکت کرد، ولی با رسیدن به کابل بجای انحلال کابینه سابقه و دعوت از وزرای جدید، بر عکس عنوانی وزرای سابقه طى مکتوب رسمی فرمان صادر نمود که تا اجرای مراسم تحلیف کابینه جدید، به وظایف شان ادامه بدهند، اینکار مغایر معاهده جلال آباد، شرط تازه، و تلاشی در جهت جلوگیری از انفاذ فوری معاهده بود. در اصل او و رفقای ائتلافی اش نمی خواستند من وارد کابل شوم، از تخلیه دفتر صدارت و برداشتن پوسته های که در مسیر رفت و آمد الی قصر صدارت قرار داشت و نیروهای مربوط به جنرالان باقیمانده از رژیم کمونست و مخالف این معاهده در آن مستقر بودند امتناع می ورزیدند و اظهار میداشتند که ما توان تخلیه این پوسته ها را نداریم.

احزاب جهادی و مخصوصاً وزرای جدیدی که احزاب به کابینه معرفی کرده بودند، ربانى را مسلسل زیر فشار می گرفتند تا انحلال کابینه سابقه را اعلان کند و بگذارد کابینه جدید بکارش آغاز کند، ولی او به این و آن بهانه پوچ از این کار اجتناب می ورزید، پس از چند درگیری و دست آورد های ناخوش آیند شان در آنها، ربانى وادار شد تا با اجرای مراسم تحلیف در قلعه حیدر خان پغمان و آغاز کار کابینه جدید توافق کند.

دسایس پنهان چهره های عریان مذاکرات اسلام آباد

کابینه و ائتلاف

بنابر مخالفت ائتلافیون با ورود بنده به کابل و تخلیه قصر صدارت و برداشتن پوسته های ضد امنیتی مسیر رفت و آمد بدفتر صدارت، قرار بر آن شد تا جلسات کابینه در چهار آسیاب دائر گردد، رفقای کمونست ائتلافیون، شرکای شانرا برآن میداشت تا این جریان را نیز مختل کنند که درین راستا کارهای ذیل را انجام دادند:

۱- به وزراء مقیم شمال کابل اجازه نمیدادند از طریق بالاحصار یا چهلستون غرض اشتراك در جلسات کابینه به چهار آسیاب بروند، مجبوراً در روزهای جلسه در قصر صدارت جمع می شدند، سپس همه یکجا از طریق پل چرخی با طی فاصله طولانی به چهار آسیاب میرفتند، هیئت های متعدد کابینه با ربانی و مسعود مکرراً در این رابطه تفاهم نموده از آنها خواستند تا راه کوتاه و مستقیم بالاحصار و چهل ستون را بروی شان بکشایند، ولی نتیجه ای بدست نیاموردند!!

۲- يك بار بتاريخ ۱۸ عقرب سال ۱۳۷۲ کاروان موترهای حامل وزراء را قبل از پلچرخی در نزدیکی حربی پوهنتون متوقف ساختند، همه را از موترها پائین آوردند، در پهلوی دیواری، در آفتاب، در يك قطار ساعت ها نگهداشتند و به حدی آنانرا تحقیر نمودند که کسی گمان نمی کرد این آقایون پس از این هرگز با ربانی همکاری کنند و یا حاضر شوند در جلسات کابینه شرکت نمایند، ولی یا اینکه وزارت مهمتر از آبرو و عزت بود و یا اینکه متوجه شدند اینکار توطئه کمونست ها و رفقای التقاطی شان در جهت نقض معاهده و آغاز مجدد درگیری هاست که باید نگذارند به اهداف شوم شان نائل شوند.

۳- خاد خواست در جریان جلسه کابینه، در ایستگاه موترهای وزراء، بمی را کاربگذارد که در پایان جلسه و در اثنای رخصت شدن وزراء انفجار نماید، انجنیر عارف معاون ریاست خاد، مسؤلیت سرپرستی و تطبیق این برنامه را بعهده گرفته بود، به عامل انفجار آموزش لازمی داده شد، انجنیر عارف او را در

مذاکرات اسلام آباد دسایس پنهان چهره های عربیان

معیت خود و ذریعه موتر خود یکجا با مواد منفجره، از بالا حصار گذشتاند و به تانک تیل لوگر رساند و با هدایات لازم به سوی چهار آسیاب فرستاد، ما قبلاً از همه جریان دقیقاً مطلع بودیم، تدابیر لازمی اتخاذ کرده بودیم، شخص مأمور انفجار با مواد دست داشته، باروت تعبیه شده در گیلن مبلایل و تایم پنسل، در نزدیکی ایستگاه موترها دستگیر شد، جریان به اطلاع کابینه رسانده شد، که هیئتی را برای بررسی قضیه از داخل کابینه تعیین کرد، هیئت نتیجه تحقیقات و اعترافات مجرم را در جلسه بعد از ظهر کابینه به شرح فوق ابلاغ نمود.

۴. کابینه بودجه سالانه کشور را تصویب نمود که بحکم معاهده جلال آباد تصویب بودجه از صلاحیت های کابینه بود، رئیس جمهور یا باید با مصوبه کابینه توافق نموده، در پای آن امضاء می کرد و یا ملاحظاتش را در ظرف یکماه تحریری به کابینه می فرستاد که پس از آن آخرین فیصله در جلسه کابینه صورت می گرفت، ولی جناب رئیس جمهور نه بودجه مصوبه کابینه را منظور کرد و نه ملاحظاتش را به کابینه ارسال داشت، برعکس تا پایان، طبق دلخواه خود در پول های باد آورده از مسکو تصرف می کرد.

۵. در رابطه با طبع بانک نوت ها، کابینه به اتفاق آراء فیصله نمود که پس از این بانک نوت های افغانی به عوض مسکو در کشوری طبع شود که:

الف. در مورد افغانستان یا عزایم استعماری نداشته باشد و یا امکانات مداخله اش در امور داخلی کشور ما ضعیف باشد.

ب. نازلتر از قیمت مطبوعه مسکو، چاپ کند.

به حکم معاهده جلال آباد، باید فیصله کابینه بدون تأخیر عملی می گردید، از اینرو وزارت مالیه با دو کمپنی جرمنی و انگلیسی در این رابطه رسماً به مذاکره پرداخت، در نتیجه مذاکرات متعدد، با کمپنی آلمانی در زمینه تعویض همه بانک نوت های کهنه و چاپ نوت های جدید و مصئون، قرارداد مقدماتی طبع ۱۵۰۰ میلیارد افغانی در بدل هفت میلیون دالر به امضا رسید. ولی ربانی ذریعه هیئت شخصی اش، مغایر معاهده و برخلاف فیصله کابینه، و مطابق

دسایس پنهان چهره های عریان مذاکرات اسلام آباد

تعهدات سری اش با مسکو، قراردادی را با کمپنی قبلی روسی امضاء کرد که در نتیجه آن در بدل ۷۰۰ میلیارد افغانی از نوع بانک نوت های غیر مطمئن سابقه باید چهارده میلیون دالر به این کمپنی تحویل می گردید، این قرارداد به تناسب قرارداد وزارت مالیه با کمپنی آلمانی پنج برابر گرانتر بود.

۲. معاهده حکم میکرد که قرارداد طبع بانک نوت ها، انتقال پول و نگهداری آن و تمویل ادارات دولتی مطابق بودجه تصویب شده، همه باید از طریق وزارت مالیه صورت می گرفت، ولی بدلیل روابط سری و خاص شورای نظار با مسکو، کانتینرهای پول، مستقیماً از مسکو به بگرام انتقال می یافت و در اختیار مسعود قرار میگرفت که بعداً طبق میل وی برخی به پنجشیر، یکمقدار به خاد، مقداری به وزارت دفاع و بقیه به بانک منتقل می شد.

کفالت جنرال دوستم

ربانی سفری به ترکیه داشت، قبل از سفر برای دیدار با جنرال دوستم به مزار رفت، این پنجمین سفر او به مزار بود که همه برای زیارت دوستم صورت می گرفت، از جنرال دوستم خواست تا به کابل تشریف بیاورد و در غیابت او از ریاست جمهوری کفالت کند، جنرال دوستم دعوت مذکور را پذیرفت و به کابل آمد، میدان هوایی خواجه رواش در کنترل افراد جنبش بود، استقبال نهایت گرم و دوستانه ای به سویه رؤسای جمهور و فاتحین بزرگ از او بعمل آمد !! امنیت راه از میدان هوایی الی قصر ریاست جمهوری، توسط نیروهای مسلح جنبش تأمین شده بود، یکی از درهای ورودی ارگ با بخش مهم آن عملاً در اختیار افراد جنبش قرار داشت، جنرال دوستم در ارگ مستقر شد، ربانی به سفر رفت او در غیابش کفیل ریاست جمهوری شد. رادیو و تلویزیون بطور مسلسل و همه روزه گزارش مصور ملاقاتهای کفیل ریاست جمهوری را با هیئت های داخلی و خارجی منعکس می ساخت. در اثنای کفالت جنرال دوستم وضعیت کابل چنان بود که:

مذاکرات اسلام آباد دسایس پنهان چهره های عربیان

رئیس جمهور که رئیس کمیسیون نام نهاد دفاع نیز بود، به خارج سفر داشت، صدراعظم کشور، که ریاست کمیسیون نام نهاد وزارت داخله را بعهدہ داشت، خارج از شهر قرار داشت، رهبران احزاب یا خارج از کشور بودند و یا بیرون از کابل، مولوی محمدنبی که در کابل بسر می برد، بمجرد اطلاع از آمدن جنرال دوستم به کابل، به بهانه مریضی به پغمان رفت و تا آن زمان مهمان استاد سیاف بود که پس از عودت ربانی، جنرال دوستم به مزار برگشت. در این رابطه، حلقه های سیاسی سه تحلیل جدا جدا داشتند:

الف - جنرال دوستم ازینکه مطابق معاهده جبل السراج، وزارت دفاع به او سپرده نشده بود، از دوستان ائتلافی خود شکایت داشت، ربانی خواست با انتخاب او به حیث کفیل ریاست جمهوری، تشویش او را رفع و رضایت خاطرش را حاصل کند!!

ب - ربانی از ناحیه دفاع کابل اطمینان زیاد نداشت، نسبت به مسعود بی اعتماد بود و یا استعداد دفاع از کابل را در او سراغ نداشت، به منظور دفاع مطمئن از کابل، جنرال دوستم را به کابل آورد.

ج - حزب وحدت و جنبش مذاکراتی را با حزب اسلامی آغاز کرده بودند، بمنظور اختلال در این مذاکرات و جلوگیری از توافق احتمالی میان این سه جناح، به این کار مبادرت ورزید.

دسایس پنهان چهره های عریان تأسیس شورای هماهنگی

تأسیس شورای هماهنگی

اختلافات در صفوف ائتلافیون تا سرحد درگیریهای خونین تشدید گردید، حزب وحدت عملاً از ائتلاف بیرون رفت، هیئت این حزب غرض تفاهم به چهار آسیاب آمد و مذاکرات جدی میان حزب اسلامی و حزب وحدت آغاز گردید و به چند نکته اساسی توافق صورت گرفت:

۱. عدم سهمگیری در جنگ ها علیه همدیگر.
۲. برای حل بحران کشور، ارائه طرح مشترکی که تشکیل حکومت مؤقت و برگزاری انتخابات را تضمین کند.
۳. تأمین امنیت برای رفت و آمد افراد یک حزب در منطقه تحت تسلط حزب دیگری.

۴. اتخاذ موضع مشترک در قضایا و تعاون ممکن با همدیگر.
بدون شك این يك اقدام خیلی با ارزش و مفیدی بود که نتایج مهم ذیل برآن مرتب گردید:

الف - توطئه خطرناك جنگ میان شیعه و سنی و پشتون و غیر پشتون که تهدید بزرگی برای وحدت ملی ما بود، با این توافق شدیداً ضربه دید و گام مؤثری در جهت خنثی کردن آن برداشته شد.

تأسیس شورای هماهنگی دسایس پنهان چهره های عربیان

ب- یکی از گروهها از ائتلافیکه با ما درگیر بود، بیرون رفت و پس از آن ما و این گروه در قضایای کشور موضعگیری مشترک داشتیم.

ج - با خروج حزب وحدت از ائتلاف نامقدس جبل السراج، این ائتلاف فلسفه وجودی اش را از دست داد و زوالش آغاز گردید.

د - با اینکار اساس تشکیل شورای هماهنگی گذاشته شد.

ه توافق میان ما بر چگونگی توزیع قدرت بر احزاب نه، بلکه بر طرح عملی معقول برای حل بحران کشور بوده، که خاتمه جنگ، برگزاری انتخابات و مراجعه به آراء مردم را تضمین می کرد.

پس از این توافق، در جریان عملیات وسیعی که نیروهای اتحاد اسلامی و شورای نظار مشترکاً علیه حزب وحدت براه انداختند و دفتر مرکزی حزب وحدت، افشار و برخی از مناطق خوشحال خان مینه را از آنان تصرف کردند، ما در این جنگ عملاً با حزب وحدت تعاون نمودیم.

ائتلافیون می خواستند همدردی سعودی و امریکا را بدست آرند، برای همین منظور از يك سو جنگ وسیع و خونینی را علیه حزب وحدت آغاز کردند و از سوی دیگری تبلیغات وسیعی را علیه ایران طی مصاحبه های شان با صدای امریکا و بی بی سی، براه انداختند، ایران را به مداخله در امور کشور ما متهم کردند، با اینکار چنان وانمود می کردند که جنگ مذکور میان شیعه و سنی و هواداران ایران و مخالفین آن بوده، اگر غرب یا عرب ها خواهان جلوگیری از نفوذ ایران در افغانستان باشند باید آنان را کمک کنند.

در رابطه به همین درگیری ها بود که برخی از روزنامه های غربی در زمره یاد آوری از شهکاری های مسعود نوشتند: او توانست پایگاههای سپاه پاسداران انقلاب ایران در کابل را بر چیند و کابل را از شیعه های هوادار ایران تصفیه کند. حزب وحدت از حلیف نزدیک خود جنبش این انتظار را داشت که در این درگیری ها حتماً از آنان حمایت خواهد کرد، ولی چنین نشد، جنبش تنها مقداری مهمات به حزب وحدت کمک کرد و عده ای از افراد مسلح این حزب را از مزار به

دسایس پنهان چهره های عریان تأسیس شورای هماهنگی

کابل انتقال داد که از طریق چهار آسیاب به غرب کابل منتقل شدند. همچنان تصرف شیرخان بندر نزاع دیگری در صفوف ائتلاف ایجاد کرد، مجاهدین ولایت کندز طی عملیاتی شیرخان بندر را از نیروهای جنبش تصرف نمودند، ربانی و مسعود از جانبی چنان وانمود می‌کردند که عملیات مذکور را محکوم می‌کنند و در پی استرداد شیرخان بندر به افراد جنبش اند، از جانب دیگری تصرف شیرخان بندر را برای خود مفید و حیاتی تلقی می‌کردند، زیرا آنها برای تأمین ارتباط مستقیم با روسها و دریافت کمک‌ها از راه های زمینی، به چنین بندری ضرورت داشتند، نمیتوانستند برای همیشه بر ارتباطات هوایی بسنده کنند. شیرخان بندر از ناحیه ارتباطات زمینی با مسکو حائز اهمیت خاصی بود، برای جنبش دشوار بود این حادثه را عادی و غیر مهم تلقی کند و عکس العملی نشان ندهد.

متصل این حادثه، با انجنیر مهدی که زمانی امیر جهاد حزب اسلامی در ولایت فاریاب بود و بعدها به جنبش پیوسته بود، از طریق مخابره تماس گرفته به او گفتم: از جنبش بپرسید که در مورد رفقای سابقه اش چه ذهنیتی دارد و اکنون درباره حزب اسلامی چگونه می‌اندیشد و در چه موضعی قرار دارد، ایشان بزودی جواب دادند که جنبش خواهان مذاکره با حزب است.

حزب اسلامی با آغاز مذاکره با جنبش توافق کرد، اولین دیدار هیئت های طرفین و اولین دور مذاکرات در تاشکند صورت گرفت که در آن بر ادامه مذاکرات، تفاهم با سائر احزاب و تشکیل جبهه مشترک، توافقات مقدماتی بعمل آمد.

جبهه نجات ملی به رهبری صبغة الله مجددی به این جبهه پیوست. گروههای شامل شورای هماهنگی طی چندین دور مذاکرات بعدی و با توجه به درگیری‌هایی که ائتلافیون حاکم بر کابل با همه گروهها در چندین استقامت داشتند، بر يك اقدام مشترك، تشکیل حکومت مؤقت در کابل و برگزاری انتخابات توافق نمودند. حزب اسلامی بنا بر دلایل آتی با این اقدام توافق نمود:

تأسیس شورای هماهنگی دسایس پنهان چهره های عربیان

الف - از ادامه مذاکرات با ربانی و مسعود و افادیت آن مایوس گردیده، عملاً مشاهده کرد که ایشان از ادامه جنگ علیه حزب اسلامی دست بردار نیستند، بر تعهدات آنان نمیتوان باور کرد، با حل اسلامی بحران کشور موافق نیستند، در هر صورتی متکی به کمک جنرال های کمونست و مساعدت های مالی و نظامی مسکو میباشند. حزب اسلامی مجبور گردید، راه دیگری را برای حل بحران جستجو کند.

ب - با این اقدام، دو گروه مؤثر در ائتلاف که در گذشته سهم فعالی در درگیری ها علیه حزب اسلامی داشتند، از جنگ علیه حزب کنار میروند، این قضیه اهمیت خاصی برای حزب اسلامی داشت.

ج - با اینکار توطئه ایجاد درگیری میان اقوام و ملیت های برادر افغانی خنثی می گردید و احساس برادری میان اقوام مختلف و زندگی برادروار در پهلوی همدیگر را در آنان احیاء می کرد.

د - یگانه راه تشکیل حکومت اسلامی نیرومند و منتخب در کشور فقط این بود که بساط حکومت ائتلافی جنگ افروز در کابل جمع شود، در عوض آن حکومت مؤقت تشکیل شود، سپس انتخابات برگزار گردد.

جبهه نجات ملی و حزب وحدت اسلامی بیش از همه بر اقدام عاجل تأکید داشتند، دلیل اصرار حزب وحدت اسلامی بر اقدام عاجل، از فشار پیهم و روز افزون حملات ائتلافیون بر این حزب مایه می گرفت.

برای اقدام مشترك در کابل دوبار موعده مشخص تعیین گردید، ولی بنا بر عوامل خاصی به تعویق افتاد، عدم اعتماد بر یکدیگر عامل عمده این تأخیر بود، علاوه بر آن جنبش می خواست حزب اسلامی نیروهایش را برای عملیات تعیین کننده وارد کابل سازد، بدون آنکه پایگاه ها و پوسته های واقع در استقامت حمله را که در اختیار جنبش بود تخلیه کند و به مجاهدین حزب اسلامی بسپارد. بدون چنین کاری مجاهدین حزب نمیتوانستند با اطمینان وارد عمل شوند، بالآخره روز دوازدهم جدی ۱۳۷۲ برای اجرای این عملیات تشییع

دسایس پنهان چهره های عریان تأسیس شورای هماهنگی

گردید، عملیات آغاز شد، در آغاز عملیات، اکثریت نقاط مهم و ستراتیژیک کابل به شمول وزارت دفاع، میدان هوایی، رادیو، تلویزیون و قصر ریاست جمهوری تصرف گردید. و شورای نظار از همه کابل بیرون کشیده شد. امکانات پیروزی این اقدام خیلی قوی و روشن بود و احتمال شکست آن خیلی ضعیف، ولی بنابر عوامل خاصی نتایج بعدی آن خلاف انتظار همه ثابت گردید. این عوامل عبارت بود از:

۱- حزب وحدت در عملیات شرکت نکرد، با آنکه بیش از همه بر آغاز سریع عملیات تأکید و اصرار جدی داشت، و با وجود آنکه نماینده اش مکرراً تعهد نمود و تا آخرین لحظه به همه اطمینان میداد که در روز عملیات حتماً در استقامت مربوط به خود مطابق پلان تصویب شده عمل خواهد کرد.

برای تخلف حزب وحدت دو دلیل عمده ارائه شده است:

الف- سفیر ایران از رهبر حزب وحدت اکیداً خواست که درین عملیات شرکت نکند، در غیرآن روابط ایران با این حزب مکدر و هر نوع تعاونش قطع خواهد شد.

ب- عدم همکاری جنبش با حزب وحدت در حملات گذشته ائتلافیون بر مراکز این حزب و عمل بالمثل به قصد وارد کردن جنبش به جنگ علیه دولت.

۲- جنبش با این کار توافق نکرد که تعداد زیاد نیروهای حزب اسلامی وارد کابل شود و در جریان عملیات، نقاط حساس را تصرف کند. قومندانان قطعات جنبش مستقر در کابل، به رهبری جنبش در مزار اطمینان میدادند که میتوانند به تنهایی شورای نظار را از کابل بیرون برانند.

۳- برخی از قومندانان جنبش، در بدل دریافت پول کافی با شورای نظار مخفیانه تعاون نمودند، جنرال رحیم پهلوان یکی ازین قومندانان بود.

۴- با پخش این خبر که جنبش ملی اقدامی علیه دولت ربانی نموده و همه مناطق حساس کابل را تصرف نموده است، قومندانان جهادی مربوط به همه تنظیم ها وارد جنگ شدند.

تأسیس شورای هماهنگی دسایس پنهان چهره های عربیان

هیچ کسی گمان نمی‌کرد، مخصوصاً قومندانان جنبش، که در کابل با مقاومت خاصی مواجه خواهند شد، زیرا شورای نظار به کمک آنان و سوار بر تانک های آنها به کابل رسید، همه نقاط حساس و ستراتیژیک کابل در دست جنبش بود، در چند درگیری که قبلاً با شورای نظار داشتند به آنان ثابت شده بود که نمیتوانند در برابرشان مقاومت کنند، چنانچه قبل از این اقدام، درگیری‌ای در ساحه پل محمود خان میان نیروهای جنبش و افراد شورای نظار رخ داد که در نتیجه آن از پل محمود خان الی میدان هوایی خواجه رواش، همه مراکز شورای نظار را بشمول وزارت دفاع، نیروهای جنبش تصرف کرد، اگر ربانی با جنرال دوستم تماس نمی‌گرفت و از او نمی‌خواست که به بزرگواری خود اشتباهات مسعود را عفو کند، شاید وضع بیشتر خراب می‌شد و مشکلات بزرگتری برای جمعیت ایجاد می‌گردید، ربانی رسماً درگیری مذکور را اشتباه افراد خود شمرده از دوستم خواست جنگ را متوقف سازد. فردای آنروز، رادیو کابل درباره این درگیری خطرناک گفت: حادثه درگیری در پل محمود خان نتیجه يك سوء تفاهم بود ... الحمد لله رفع شد، ... به شهروندان کابل اطمینان میدهم، ولی مردم کابل می‌گفتند: اگر سوء تفاهم چنین باشد جنگ چگونه خواهد بود؟! اگر شورای نظار در نتیجه يك سوء تفاهم به تخلیه نیمی از کابل به شمول وزارت دفاع و ارگ مجبور می‌شود، معلوم نیست در صورت جنگ چه خواهد کرد!!؟

ولی در عملیات مشترك بدلیل عوامل مذکور نه تنها عملیات بی‌نتیجه ماند، بلکه جنبش همه مراکزش را در کابل از دست داد، در نتیجه سقوط میدان هوایی خواجه رواش، ارتباطات قطعات جنبش با مزار قطع گردید، تلفات زیادی را متحمل شدند، تعداد زیادی از افرادش کشته و زخمی و اسیر گردید، افرادش از طریق هودخیل، بگرامی و تپه های مرنجان بسوی مناطق تحت کنترل حزب عقب نشینی نمودند.

قطعات حزب اسلامی با استفاده از سرك کابل - لوگر در ظرف سه روز میدانی را برای پروازهای طیاره های باربردار آماده ساخت که متصل آن پروازها

دسایس پنهان چهره های عریان تأسیس شورای هماهنگی

از مزار آغاز گردید و ارتباط قطعات جنبش با مزار تأمین شد. با اینکار روحیه پژمرده افراد جنبش تا حدی احیاء شد و از ناحیه آینده خود و اکمال شان مطمئن شدند.

جنبش در مقابل عقب نشینی از کابل، همه افراد جمعیت را در ولایات بلخ، سمنگان، جوزجان، سرپل و فاریاب خلع سلاح نمود و به بمباری های بی سابقه و شدید بر کابل متوسل شد.

جنبش در نظر داشت تا قطعاتش از طریق سالنگ بسوی پروان پیشروی کند و علی الاقل از تونل سالنگ بگذرند و در اولنگ مستقر شوند تا از آنجا جبل السراج، چهاریکار و بگرام را با وسایل ثقیله تهدید نمایند، ولی در دهنه سالنگ شمالی جلو پیشروی قطعات جنبش گرفته شد، از استقامت بادغیس نیز حملاتی بر مواضع جنبش آغاز گردید، با باز شدن جبهه دیگر جنگ به استقامت بادغیس، جنبش وادار شد تا قطعات رسول پهلوان را که عمدتاً از فاریاب بودند، از سالنگ بیرون بکشد و به طرف فاریاب سوق کند و پیشروی های نیروهای اسمعیل خان را متوقف سازد، در نتیجه اینکار، دریای بالامرغاب در آن جبهه و سالنگ شمالی درین جبهه خطوط مدافعه دو طرف قرار گرفت. در جریان جنگ های مذکور در استقامت سالنگ، یک بار وضعیتی پیش آمد که طی آن قطعات دولت ربانی در نتیجه سازش با جنرال حسام الدین داماد سید کیان، توانستند تا دشت کیلگی پیشروی کنند، جنرال دوستم خیلی پریشان و مضطرب بود، در باره وضعیت بد قطعات خود با من تلفونی صحبت کرد و گفت: "جنرال حسام الدین با قطعات دولت همکاری کرد، وضعیت در پلخمری نیز متشنج است و امکان سقوط آن می رود... بهتر است به قومندانان حزب اسلامی در بغلان هدایت بدهید تا در کار دفاع از بغلان سهم فعال بگیرند، من موافقم که پس از دفع و طرد حمله دشمن، اداره ولایت بغلان در مجموع به شمول پلخمری به قومندانان حزب سپرده شود" به وی اطمینان دادم و به قومندانان حزب در ولایت بغلان: بشیرخان، مامور عبدالغیور شهید، صوفی پاینده محمد و نهضتیار گفتم

تأسیس شورای هماهنگی دسایس پنهان چهره های عربیان

که نیروهای شانرا غرض دفع و طرد حمله ائتلافیون به خط اول سالنگ بفرستند ، با رسیدن مجاهدین به جبهه جنگ، نه تنها حمله مذکور به عقب زده شد ، بلکه پیشروی بسوی سالنگ ادامه پیدا کرد ، همه دره های دو طرف سرک از وجود نیروهای شورای نظار تصفیه گردید و جنگ به دهنه شمالی تونل سالنگ رسید و به این ترتیب از سقوط پلخمری جلوگیری بعمل آمد و جنبش از شکست جدی و حتمی نجات یافت ، ولی به وعده خود مبنی بر اداره ولایت بغلان توسط مجاهدین این ولایت عمل نکرد ، حزب اسلامی نیز این موضوع را جدی نگرفت .

مرگ جنرال مؤمن

نقش جنرال مؤمن در تکوین ائتلاف جبل السراج و جنگ هایش با حزب اسلامی خیلی مهم و قابل لمس بود ، از يك سو بندر مهم حیرتان را در اختیار داشت ، بزرگترین ذخیره مهمات و مواد لوژیستیکی رژیم کمونست در آنجا قرار داشت و همه کمکهای نظامی مسکو از همین طریق وارد افغانستان می گردید ، از سوی دیگری او مطمئن ترین محور برای پرچمی ها بود تا آنجا که ببرک تا پایان زندگی اش نزد او و در حمایت او در حیرتان باقی ماند و در همانجا دفن گردید . در افسران اردوی باقیمانده از رژیم کمونست ، متعصب ترین چهره و دارای روحیه شدید ستم ملی بود و بطور جدی تلاش می ورزید تا کمونست ها و مجاهد نماهای غیر پشتون ، بر اساس تعصبات نژادی و سمتی جبهه متحدی تشکیل داده با دیگران بجنگند ، بنابر همین ویژگی هایش روابط تنگ و دوستانه ای با مسعود داشت ، مسعود به اعتماد او و سوار بر تانک های او و در حمایت قطعه تحت قومنده او وارد کابل گردید . شورای نظار مرگ جنرال مؤمن را ضربه بزرگی بر پیکر ائتلاف می شمرد ، به پیمانہ ای که یکی از همکاران نزدیک مسعود که وضعیت او را پس از دریافت خبر مرگ جنرال مؤمن از نزدیک دیده بود ، گفت : او بر تصفیه جمعیت در چندین ولایت سمت شمال و شکست های پیهم در چندین

دسایس پنهان چهره های عریان تأسیس شورای هماهنگی

جبهه، آنقدر مشوش و پریشان نشده بود که مرگ جنرال مؤمن وی را افسرده نمود.

جنرال دوستم از ناحیه مؤمن خیلی مشوش بود، تسلط او را برحیرتان تهدید جدی برای خود می‌شمرد، چندین بار درین رابطه با من تلفونی صحبت کرده و تشویش جدی خود را اظهار داشته و گفته بود که لازم است چاره ای برای این مشکل جستجو کرد.

در کابل نیز فرقه ۷۰ جنرال مؤمن، در پهلوی فرقه ۰۵۵ جنرال با به جان سهم مهم و مؤثری در اداره کابل و جنگ علیه حزب اسلامی داشت، تسلط این قطعات برشهر کابل به پیمانانه ای بود که در چهار ماه اول ریاست جمهوری ربانی، حزب کمونست وطن، کنگره عمومی حزب را در شهر کابل دائر نموده، محمود بریالی برادر بېرک کارمل را پس از مرگ او به عنوان منشی عمومی حزب انتخاب کرد. کاپوانی و فرید مزدک اعضای مهم کمیته مرکزی حزب وطن و فعال ترین چهره ها در ائتلاف جبل السراج، بطور مسلسل به مسکو و دهلی سفر می‌کردند و مسعود در اثنای رفت و آمد، در میدان هوایی از آنان استقبال می‌نمود، در صفوف طرفداران کارمل این دو نفر بیش از دیگران در تشدید روحیه ستم ملی و تحریک تعصبات نژادی و ترکیز بر ملیت گرایی نقش مؤثر داشتند، در تحکیم روابط مسعود با مسکو و دهلی و تنظیم کمونست های فراری مقیم روسیه و هند و استفاده از آنان به نفع ائتلاف جبل السراج سهم فعالی داشتند، گرچه قدرت نظامی در اختیار نداشتند و از جمله اعضای غیر نظامی حزب وطن بودند ولی از لحاظ فکری رول آنان در تشکیل جبهه ائتلافی برخاسته از تعصبات قومی و نژادی بیش از هر کس دیگری بود. افسران کمونست ملیت گرا چون جنرال مؤمن، افکار کمونیستی و نظریات ستم ملی را از آنان فرا گرفته بودند.

حکمروایی مسعود دسایس پنهان چهره های عربیان

حکمروایی مسعود

حکمروایی مسعود بر آن بخش کابل که در شمال دریای کابل موقعیت دارد و بر ولایت پروان به استثنای غوربند، در واقع بعد از آن آغاز گردید که قطعات جنبش از کابل اخراج شدند، قبل از این در ظاهر نام از او برده می شد ولی عملاً همه نقاط حساس کابل در کنترل جنبش قرار داشت، مسعود پس از آن احساس کرد که حکمران کابل شده، کلاهش را کج گذاشت، خواست چون حکمران مطلق العنان تبارز کند، ولی ساحت این حکمروایی خیلی محدود و تنگ و مدتش خیلی کوتاه بود. غرور و مستی طفلانه اش باعث شد که نه تنها با حزب اسلامی، حزب وحدت و جنبش همزمان بجنگد، بلکه با ربانی و تورن اسمعیل خان در داخل جمعیت به مخالفت پردازد و اختلافات با آنان را به تدریج به جایی برساند که جمعیت عملاً به جناحهای متخاصم تقسیم گردد. برای عده ای از اعضای رده بالای شورای نظار نیز حرکات و تصرفات او غیر قابل تحمل گردیده، مجبور شدند در این نزاع از ربانی جانبداری کنند. کانتینرهای پول های باد آورده از مسکو به نام مسعود به بگرام ارسال می گردید و سلاح و مهمات ارسالی از خارج مخصوصاً مسکو نیز در اختیار او قرار می گرفت، ربانی نه در جنگ مطرح بود و

دسایس پنهان چهره های عریان حکمروایی مسعود

نه در توزیع امکانات مالی و نظامی نقشی داشت، توان اعتراض علنی را نیز در خود نمیدید، ولی طرفدارانش نمیتوانستند این وضع را برای مدت طولانی تحمل کنند، اختلافات تشدید گردید، برای رفع نزاع، هیئت های متعددی توظیف گردید که پس از تلاشهای زیاد به این توافق رسیدند که پس از این پول به بانک سپرده شود و به احکام ربانی توزیع گردد و صلاحیت توزیع سلاح و مهمات از آن مسعود باشد.

از جانب دیگری قطعات مربوط به ایشان با شکست های پیهمی در جبهات مواجه گردیدند، در جریان یک سال مکمل، تنها در استقامت غوربند و از طریق توزیع پول کافی و خریدن افراد بدضمیر پیشروی محدودی داشتند که در نتیجه، مجاهدین حزب اسلامی مجبور به عقب نشینی از دره غوربند گردیدند که در مقابل تهاجم بر غوربند، قطعات حزب اسلامی مستقر در کابل مجبور گردیدند عملیاتی در غرب کابل، برای تصرف مهمترین نقاط استراتژیک داشته باشند، طی این عملیات غند مهم سکاد و سلاح کوت های مربوط به آن به شمول مناطق مهم دیگری فتح شد و جنوب غرب کابل بشمول قسمت های مهم غرب شهر از وجود افراد حامی آنان تصفیه گردید.

جنگ با همه گروهها و شکست ها در همه جبهات، روحیه تفاهم و آشتی با حزب اسلامی را در صفوف افراد خوب جمعیت قوت میبخشید و موضع آنانرا درین جهت در برابر مخالفین صلح و آشتی موجه تر می ساخت. ولی مسعود به رفقای خاص خود و قومندانان فروخته شده و جنرالان کمونست می گفت: حزب اسلامی و بقیه مخالفین نمیتوانند ما را با جنگ شکست بدهند و از صحنه کنار بزنند، ولی در نتیجه تفاهم و مصالحه و اشتراک حزب اسلامی در حکومت، حزب اسلامی بر اوضاع مسلط میشود، ما تضعیف می شویم و حتی نمیتوانیم موجودیت خود را حفظ کنیم.

افراد رده بالای جمعیت، موضع مسعود را اینگونه توجیه می کردند که او حزب اسلامی را تهدید قوی در برابر حکمروایی مطلقه خود می پندارد و گمان

حکمروایی مسعود دسایس پنهان چهره های عربیان

می‌کند که اگر با وجود مخالفت‌های شدیدی که در شهر کابل و در داخل جمعیت و شورای نظار علیه او موجود است، حزب اسلامی وارد کابل شود، ستاره بخت او افول می‌کند و جلو تصرفات بی مهار و خود کامگی های او گرفته میشود، اگر ربانی و طرفدارانش اکنون جرأت مخالفت علنی با او را ندارند و نمیتوانند مانع تصرفات او شوند با آمدن حزب اسلامی جبهه مشترکی علیه او تشکیل خواهد شد و تسلط او بر جمعیت و شب سیاه حکمروایی او بر کابل پایان می‌یابد.

اگر به اظهارات مسعود، مصاحبه های اخباری و پیامهای او درین مرحله کمی دقت کنید به حالت مشوش و پریشان او بخوبی پی می‌برید. او در پیامی به بی نظیر بوتو پس از پیروزی اش در انتخابات می‌نویسد:

پیروزی شما در انتخابات پاکستان، پیروزی نیروهای "دیموکراتیک" بر نیروهای "بنیادگرا" بوده، آنرا بشما تبریک می‌گویم، امیدواریم در افغانستان نیز نیروهای دیموکرات به همکاری شما و سائر نیروهای مترقی بر بنیاد گراها غلبه حاصل کنند...!!

امریکائیهها به او اطمینان داده بودند که در صورت پیروزی بی نظیر بوتو، مناسبات تان با اسلام آباد به وساطت و میانجیگری ما بهبود خواهد یافت و مشکلات و سوء تفاهمات رفع خواهد شد، به این امید و طمع، این پیام را به اسلام آباد مخابره کرد و از طریق بی بی سی به نشر سپرد.

در مصاحبه هایش با رسانه های خبری غربی درباره حزب می‌گفت: حزب اسلامی به تروریستها آموزش میدهد، به تروریست های کشورهای عربی پناه داده، مراکز آموزش برای شان ساخته است، بر جماعت اسلامی پاکستان اعتراض میکرد و در مورد ایران می‌گفت: تهران در امور داخلی کشور ما مداخله نموده به حزب وحدت، پول و سلاح کمک می‌کند و باعث درگیری ها در افغانستان میشود. این تبلیغات را در حالتی علیه ایران داشت که گردن بندهای سیاه و سفید و دریشی های ابلق او و اعضای شورای نظار، تقلید شانرا از سپاه پاسداران ایران به نمایش می‌گذاشت.

دسایس پنهان چهره های عریان حکمروایی مسعود

حقیقت امر این است که دلیل مخالفت شدید و آشتی ناپذیر برخی از گروهها و اشخاص با حزب اسلامی فقط این است که: عناصر آلوده، غرق در فساد و وابسته به اجانب، نمیتوانند گروهی را تحمل کنند که از افراد صالح، هدفمند، با شخصیت و مقبول ملت تشکیل گردیده و برای خدا و صلاح ملت خود عمل می‌کنند.

فساد، ظلم، اختلاس، غارت و تبهکاری که در دوران این زمامداری صورت گرفته است، در تاریخ کشور ما سابقه ندارد، اگر یک دسته دزد بیرحم و جانی بر قریه مظلومی مسلط شود، شاید بازی با عزت، آبرو و ناموس مردم و سر و مال شان را به نحوی که زمامداران کابل در حق مردم مظلوم کابل روا داشتند، منافی عزت النفس و غرور انسانی خود بشمارند و شاید هیچ انسانی جرأت نکند مرتکب آنهمه اعمال ننگینی شود که این زمامداران مرتکب شده اند. اگر بگوئیم که همه کمونست ها جمعاً و در طول حکمروایی ۱۴ ساله شان بر افغانستان، در سرمایه های ملی به این پیمانانه خیانت نکرده اند که هر قومندان شورای نظار در جریان مدت کوتاه حکمروایی شان کرده، شاید مبالغه نکرده ایم. خریداری خانه ها در پاریس، لندن و دهلی، ساختن قصرها در داخل، غصب زمین های شخصی و دولتی، سرقت وسایل و لوازم دفاتر دولتی، چوکی، میز، فرش و ظرف آن، فساد اخلاقی، عیش و عشرت، بدمعاشی، تعرض به عزت و آبروی مردم شریف و ... کارهای عادی و روزمره آنان بود، با رذالت های ننگین شان روی غارتگران گلمجم و کمونستها را سفید کردند، هر کسی وضعیت مزار را به مراتب بهتر از کابل می‌شمرد، همه عناصر مفسد جامعه، دزدها، ملیشه ها و چپاولگران در پهلوی آنان و در قطعات دولتی تنظیم شدند و مسلح گردیدند، به هر گروهی ساحه مستقل حکمروایی اش سپرده شد و بر مردم مظلوم ما چون زمامداران بیرحم قسی القلب تحمیل شدند، از یکسو زندگی اشرافی و افسانوی قومندانان دولت و مسابقه بی‌شرمانه میان شان در خریدن قصرها، آخرین مادل موترها، زمین ها و انتقال پول به خارج و از سوی دیگری وضع دردناک اقتصادی مردم،

حکمروایی مسعود دسایس پنهان چهره های عربیان

فقر، گرسنگی، قیمتی و قحطی که چاپ و توزیع بیدریغ پول های بادآورده باعث آن شده بود و هزاران خانواده شریف و باعزت را به سؤالگر و گدایی مجبور ساخته بود، در برابر هر دفتر و دروازه خانه هر قومندان و در پهلوی محل ملاقات های خصوصی و عشرت خانه های زمامداران، هر روز ده ها زن و طفل فقرزده برای بدست آوردن لقمه نانی جمع می شدند و با حسرت، رفت و آمد موترهای لوکس و زندگی مرفه و اشرافی آنانرا نظاره می کردند و از ته دل بر آنان لعنت می فرستادند، هر شامی در هر خانه کابل، وقتی افراد خانواده، بر سفره خالی می نشستند، دست دعا بلند نموده، بر عاملین این وضع و بر زمامداران این شهر بدبخت نفرین می فرستادند و از خدا می خواستند که بر اطفال و خاندان هر یکی از این زمامداران بیرحم و خائن، روز بد مردم مظلوم کابل را مسلط کند.

تا يك زمانی وضعیت ارگ چنان بود که وقتی مسعود وارد می شد، برای استقبال از او قطعه گارد تشریفات تقدیم می شد، در حالیکه جناب رئیس جمهور نیز در ارگ حضور میداشت، این عمل را افسران کمونست برای مقاصد خاصی انجام میدادند. هیئت صلح جماعت اسلامی پاکستان، چشم دید خود را در این رابطه چنین حکایت می کند: در روز عید، در داخل مسجد کوچک ارگ، برای شنیدن سخنرانی رئیس جمهور نشسته بودیم، او خطبه نماز عید را ایراد می کرد، ناگاه در بیرون از مسجد صدای موزیک به گوش ما رسید، چند دقیقه دوام کرد، حیران بودیم، نمیدانستیم چه اتفاقی افتاده که در اثنای خطبه رئیس جمهور، صدای موزیک بلند میشود و قطعه تشریفات تقدیم می شود. صدای پاها و سلامی شدن ها را تا درب دخولی مسجد می شنیدیم، همه بسوی در متوجه شدند ناگه می بینند که جناب مسعود با عده از افسران عالیرتبه با بروت های انبوه وارد مسجد شدند!! طبیعیست که این برخورد اهانت آمیز باید برای ربانی غیر قابل تحمل باشد، ولی او جرأت عکس العمل را در خود نمی دید، بطور خصوصی تلاش ورزید تا وضعیت ارگ را بتدریج تغییر دهد و افراد وفادار به خود را در آن مستقر سازد. مدتی بعدتر وضعیت ارگ به نحوی عیار گردید که از افسران تا

دسایس پنهان چهره های عریان حکمروایی مسعود

چای دار باشی همه بدخشانی مخصوصاً از یفتل بودند و مسعود که دیگر تقدیم قطعه تشریفات را در استقبال خود نمی یافت بر وضع ارگ اعتراض می کرد، می گفت: ربانی جز بر یفتلی ها بر کس دیگری اعتماد نمی کند!!

شکست قطعات پنجشیری در جنگ ها باعث شد که تعداد زیادی از افراد بدخشانی و تخاری شانرا به کابل انتقال دهند، این وضعیت به ربانی این فرصت را فراهم کرد که طرفدارانش را در کابل مستقر کند و زمینه حضور فعالتر در کابل را بدست آورد و او برای ریاست جمهوری خود گارد ۲۶۰۰۰ نفری را منظور کرد که عمدتاً افراد بدخشان و تخار در آن تنظیم شدند، تعداد واقعی آنان به ثلث این رقم نرسید، ولی حقوق و امتیازات ۲۶۰۰۰ نفر برای شان حواله می شد، تعدادی از این افراد را در خطوط مقدم جبهه جنگ مستقر ساخت، روحیه این جنگجویان تازه نفس مربوط به گارد ریاست جمهوری، نسبت به پنجشیری ها که در جنگ های فرسایشی خسته و کوفته شده بودند و در نتیجه غارتها و چپاولهای زیاد بحدی سیر شده بودند که دیگر انگیزه برای جنگ نداشتند، بمراتب قوی بود، همچنان طرفداران ربانی توانستند که قومندانان کوهدامن و شمال کابل را در شورایی علیه مسعود تنظیم کنند که اکمالاتش را مستقیماً ربانی بعهده داشت.

بمباری بر منزل بنده دسایس پنهان چهره های عریان

بمباری بر منزل بنده

ائتلافیون تصمیم گرفتند بر منزل مسکونی ام بمباری کنند، برای این بمباری پنج طیاره سو و میگ را آماده کرده بودند، بتاريخ ۱۳۷۳/۵/۲۸ این بمباری وحشیانه صورت گرفت که جریان چنین بود:

تب شدید داشتم، توان رفتن به دفتر را نداشتم، در خانه ماندم، با دو سه مرکز دور و نزدیک مخابراتی تماس گرفتم، سپس به مطالعه راپورهای واصله مصروف شدم، با مخابره واکتی تاکی به یکی از برادران گفتم: بالا نزد من بیاید، خاد که تماس های مخابراتی مرا بطور دوامدار تعقیب می کرد، از کلمه "بالا" درك کرد که من در خانه، محل بود وباش خود در کناره کوه قرار دارم، مطابق به پلانی که از قبل برای بمباری تهیه کرده بودند و پنج طیاره را برای این منظور آماده ساخته و هر لحظه منتظر دستور بودند و ما از جریان این آمادگی ها اطلاع داشتیم، ولی دقیقاً نمیدانستیم غرض بمباری بر کدام هدفی این آمادگی گرفته شده است. در جریان مطالعه، صدای شبیه به اصابت مرمی اراگان را شنیدم، که احساس کردم بر همین کوه جوار خانه اصابت کرده است، از خانه بیرون رفتم تا بنگرم مرمی بر کجا اصابت کرده است، در فضا چندین طیاره را دیدم که یکی پی

دسایس پنهان چهره های عریان بمباری بر منزل بنده

دیگری بطور مسلسل راکت های هوا به زمین فیر می کنند و به اطراف خانه و حول و حوش ما اصابت می کند، چندین بم ۵۰۰ کیلو گرامه را فرو ریختند که در چند متری ما منفجر شدند، به تعقیب آن چند بم خوشه ای فروریختند، ما در آنجا بشمول انضباطان و دریوران تقریباً بیست نفر بودیم، بم ها و راکت ها یکی پی دیگری در چند متری ما اصابت می کرد، در گرد و غبار و دود، پارچه های بم و قطعات سنگ ها که با انفجار پراکنده می شدند، همدیگر را بخوبی نمیدیدیم، بسوی تپه ای جوار خانه بالا رفتم و در همانجا به تماشای صحنه بمباری ها نشستیم. برادران، ماشین محاربوی ای را غرض بیرون رفتنم از ساحه تحت بمبارد فرستادند، ترجیح دادم در آنجا بمانم، در جریان ترك خانه و روبروی آن دوبار بم دقیقاً در همان نقطه ای اصابت کرد که یکی دو دقیقه قبل در آنجا ایستاده بودیم. سپس در مقابل ما، در چند متری، بم اصابت کرد، میان پارچه های سنگ، گرد و غبار فرو رفتیم، امیرجان در پیشرویم قرار داشت، ناگهان چیزی به اندازه کمتر از يك کیلو بسوی او آمد و برکمرش اصابت کرد، فریاد کشید که چره خوردم، صحنه را می دیدم، چره و پارچه بم نبود، گفتم مطمئن باش چره نیست، کمرش را دست زد، جراحت نداشت، مطمئن شد و بحرکت افتاد، در کنار کوه نشسته بودم و تماشای خاد را تعقیب می کردم، دلم می خواست از طریق مخابره به مسعود و رفقای کمونستش بگویم: اینك من از همان نقطه ای با شما صحبت می کنم که تحت بمباری شما قرار دارد، همه زور و توان تان را بیازمائید، بخدا سوگند یاد می کنم که تا پایان بمباری های تان این نقطه را ترك نخواهم کرد.

متأسفانه مخابره ریپتر آنانرا نداشتم، بمباری پایان یافت، به یکی از برادران گفتم: با صدای بلند از برادران در پائین پرسند که کسی زخمی شده یا نه؟ جواب دادند که الحمدلله هیچ کس زخمی نشده، همه سالم اند، از فرط حیرت بی اختیار خندیدم، خیلی خیلی عجیب بود که با وجود فرو افتیدن ۳۲ بم بزرگ، راکت ها و بم های خوشه ای بر يك نقطه كوچك و بارز، از آن جمع بیست نفری که همه روبروی خانه، در پهلوی هم ایستاده بودند، احدی زخمی نشود و نتیجه

بمباری بر منزل بنده دسایس پنهان چهره های عریان

بمباری فقط شکستن شیشه کلکین ها و دروازه ها و فرو ریختن یکی دو دیوار باشد! این احساس عمیق درونی مرا به تبسم واداشت که مجال و توان بمبارد را نیز خدا میدهد و ترتیب حفاظت و نگهداری را نیز او میدهد. جاهل است کسیکه از مرگ می ترسد، بخدا سوگند در برابر ایمان خود ازینکه چرا خانه را ترك گفتم و به تپه ای در جوار خانه بالا رفتم، احساس خجالت می کردم.

گمان می کنم تلاشهایی را که دشمنان اسلام برای ترور و مرگ من داشته، برنامه ریزی هایی که در این رابطه داشته اند و مصارف هنگفتی که در این راه نموده اند، شاید برای قتل کمتر کسی صورت گرفته باشد.

معتقدم که اگر فیصله مرگ و زندگی بدست کسی دیگری جز خدا می بود، باید تا حال صدها بار کشته میشدم، از زمان اقتدار سردار داؤد، که به اتهام رهبری کودتا علیه رژیم، تحت تعقیب قرار گرفتم، تصمیم دستگیری و قتل را گرفتند و فیصله اعدام را در غیابم صادر کردند، تا امروز همه زمامداران کابل و شبکه های جاسوسی شان، KGB و CIA هر یکی بنوبه خود تلاش های زیادی برای دستگیری و قتل من داشته اند که چند نمونه آنرا حکایت می کنم:

در زمان سردار داؤد دو بار محل اقامت مؤقت و مخفی گاهم محاصره گردید، يك بار در خانه جگتورن شیرعلی خان رئیس ارکان قوای چهار زره دار و بار دیگری در فرزه در خانه میرصفی الله پاچا، در بار اول زمانی وارد خانه جگتورن شیرعلی خان شدم که او را پولیس بی یونیفورم، نیم ساعت قبل با خود برده بودند، نفر خدمتش بمن گفت: با چند نفری که به دیدارش آمده بودند بیرون رفت، من در خانه برایش منتظر ماندم، شب را در آنجا سپری کردم، فردایش از خانه بیرون آمدم، نگاهم به افرادی افتاد که خانه را تحت نظارت گرفته اند، بمن متوجه شدند ولی مرا نشناختند، چون دستار بر سر داشتم و جیلکی بر شانه انداخته بودم، عکس مرا که پولیس در اختیار داشت و از زمان پوهنتونم بود با وضع آنروز مطابقت نداشت، پولیس منتظر آمدن من از بیرون بودند در حالیکه من در داخل خانه بودم، به این ترتیب از محاصره بیرون رفتم.

دسایس پنهان چهره های عریان بمباری بر منزل بنده

پولیس رژیم کابل بمشوره کماندوهای غند ضربه، پلان محاصره محل اقامتم در فرزه و دستگیری ام را آماده ساختند، افراد کماندو را شبهنگام برای این منظور به میربچه -کوت و از آنجا به فرزه فرستادند، قومندان امنیه کابل شخصاً این عملیات را رهبری می کرد و عملاً در آن حضور داشت، یک شب قبل از این در خواب و طی رؤیایی دیدم که پولیس، همین محل اقامتم را محاصره کرده اند و به جانب شرق از محاصره بیرون رفتم، بنابر همین رؤیا، شب بعدی را در خانه دیگری سپری کردم، فردایش نماز فجرم را در تاریکی و اول وقت ادا کردم، متصل ادای نماز بسوی خانه پاچا صاحب به حرکت افتادم، تفنگ و تفنگچه را با خود برداشتم. زمانی که به نزدیکی خانه پاچا صاحب رسیدم، کماندوها و پولیس مسلح وارد خانه شده و مصروف تفتیش بودند، افراد غیر مسلح در بیرون خانه، در سایه درخت های اطراف حوض ایستاده بودند، گمان کردم اینها برادرانی اند که از کابل غرض ملاقات آمده اند، چون کمی نزدیکتر رفتم، قومندان امنیه ولسوالی میربچه کوت، از میان دیگران جدا گردیده، بسوی من جلو آمد و با صدای بلندی فریاد کشید: دریش !! تفنگچه ام را کشیدم و به تفنگم مرمی تیرکردم، او جابجا ایستاد و من از بالای دیواری بسوی باغ پریدم و بطرف کوه رفتم و از محاصره نجات یافتم، همه جریان همانگونه پیش آمد که شب گذشته در خواب دیده بودم.

بار دیگری با خالد فاروقی (امیرجهاد ولایت پکتیکا) در شرائطی ذریعه بس از کابل به پروان می رفتم که عکس های بنده غرض دستگیری ام در همه کشور پخش شده و به نیروهای پولیس همه ولایات اوامر اکید صادر شده بود، در هر ایستگاهی افراد پولیس موترها را متوقف ساخته و افراد را تفتیش می کردند، در کارته پروان بس حامل ما را متوقف ساختند، پولیس وارد بس شد، عکس بنده در دستش، همه سرنشینان بس را با دقت و ارسی و چهره هریکی را با عکس مقایسه کرد، من وضعیت چشم هایم را کمی تغییر دادم و روی بینی ام به نحوی انگشت گذاشتم که باعث تغییر در قیافه میشود، پولیس بعد از تفتیش از بس

بمباری بر منزل بنده دسایس پنهان چهره های عریان

پائین شد و موتر ما بحرکت افتاد، رفیق سفرم گمان کرد که پولیس حتماً و بی گمان ما را شناسائی کرده ولی بنابر اینکه تدابیر لازم برای دستگیری ما در محل جلوتر اتخاذ شده به بس اجازه حرکت داده شد، ولی ما سالم و بدون مزاحمتی به محل مورد نظر رسیدیم.

در دوران اقتدار کمونست ها، گروه های تروریستی زیادی توسط KGB تربیه و با وسائل پیشرفته غرض ترور بنده به پشاور اعزام گردیدند که برخی در داخل دستگیر شدند، عده ای بمجرد ورود به پشاور با همه وسائل و تجهیزات شان به دام اطلاعات حزب افتادند، عده ای خود آمدند و ما را در جریان گذاشتند و در رابطه با وسائل و افراد گروه خود معلومات دادند که همه دستگیر شدند و تعداد کم آنان، غالباً "پاکستانی ها، مؤفق شدند تا انفجاراتی در برخی از نقاط مزدحم شهر داشته باشند. به این افتخار می کنم که KGB و خاد در مقابله با اطلاعات ما همواره ناکام بوده، نه به ترور شخصیت های ما مؤفق شدند و نه به انفجار سلاح کوت ها و ذخایر سلاح و مهمات ما، درحالی که توانستند تقریباً همه سلاح کوت های گروه جمعیت را یکی پی دیگری و بطور مکرر منفجر کنند.

یکبار از خانه بسوی دفتر حزب که در فقیرآباد پشاور موقعیت داشت حرکت نمودم، قبل از آنکه به دفتر بروم برای اشتراک در جلسه مختصر به محل دیگری رفتم، در همین فرصت به گاراج دفتر که معمولاً موتر بنده در آن می ایستاد، موتر شبیه به آن (مربوط دارالانشاء) داخل شد که همزمان با آن موتر ناشناخته ای در جوارگاراج توقف کرد، ولی قبل از آنکه دریور از موتر پائین بیاید، محافظین دفتر مداخله نموده، دریور را وادار ساختند که حرکت کند و ساحه را ترك بگوید. موتر حرکت کرد، چند متری جلوتر رفت، برگشت و در کناره دیگر سرك توقف نمود و دریورش پائین آمد و از نظرها غائب شد و متصل آن موتر مذکور با صدای مهیبی منفجر شد که باعث قتل و جراحت عده ای از مراجعین به دفتر و عابرین در سرك شد.

دسایس پنهان چهره های عریان بمباری بر منزل بنده

بار دیگر در پهلوی همین دفتر و در کنار در ورودی آن در محلیکه هر روز تعداد زیادی از مراجعین تجمع می کردند، بلول بزرگ سمتی مملوء از باروت را که دو طرف آنرا گل مالیده و در تاریکی شب، ذریعه گادی به این محل انتقال داده بودند به نحوی جا گذاشتند که انضباطان متوجه نشدند و آنرا کار مامورین شاروالی پنداشته، اعتنای به آن نکردند، در روشنایی روز، ناگه کسی متوجه قطعه سیمی در لابلاي گل دهنه بلول شده، فوراً به اطلاعات گزارش میدهد، پرسونل اطلاعات، بم را از آنجا بر میدارند و در آنطرف سرك در نهري می اندازند و به مامورین پولیس اطلاع میدهند، در همین اثنا من نیز به دفتر رسیدم، ساحه توسط پولیس کنترل می شد، رفت و آمد در جاده متوقف بود، از نزدیک شدن به محل بم ممانعت صورت می گرفت، به پولیس گفتم باید بم خنثی شود، موافقه کردند، سیداجان عضو امنیت، بلول را از نهر بیرون کشید، مامورین فنی، بم را که پانزده دقیقه بعدتر بساعت ۹.۴۵ باید منفجر می شد خنثی کردند.

بار دیگری خاد بمی را در داخل قرآن برایم تعبیه کرد و بدست کسی به پشاور فرستاد تا چون هدیه ای بمن بسپارد و بمجرد باز کردن قرآن منفجر شود، ولی حامل بم دستگیر شد.

بتاریخ ۱۳۲۶/۷/۲۲ موتر مملوء از باروت را که با ریموت کنترل از فاصله دور منفجر می گردید، در مسیر رفت و آمد بنده، در بازار مزدحم کبابیان جابجا ساختند، در آنروزها غرض اشتراك در جلسات شورای مرکزی از همین راه به ورسك رفت و آمد داشتم، ما مرتكب این اشتباه شدیم که خلاف معمول، چند باری بطور مسلسل از همین راه رفت و آمد کردیم. بازار را برای بم گذاری به دو منظور انتخاب کرده بودند:

الف- هیچ کسی مانع توقف موتر در کناره های سرك نمیشود و نمی پرسد که چرا موتری بدون دریور توقف کرده است.

ب- بنا بر ازدحام باید موترها از سرعت خود بکاهند و زمینه برای نشانه گیری دقیق مساعد می گردد.

بمباری بر منزل بنده دسایس پنهان چهره های عریان

زمانیکه موتر های ما به آنجا رسید، انفجار بزرگی صورت گرفت، موتر حامل بنده از محل انفجار ۵.۴ متر و موتر بعدی مربوط گروپ حمایه نیز ۳-۴ متر فاصله داشت. بنا بر فشار شدید این انفجار بزرگ، موتر بنده چند سانتی متر از زمین بالا رفت و به شدت به زمین خورد و خاموش شد. همه شیشه ها فرو ریخت، ولی به این دلیل از اصابت چره های موتریم در امان ماند که میان ما و محل انفجار، بس مسافر بری ای حایل گردیده بود که فقط چند لحظه قبل از رسیدن ما به این محل در جلو موتریم متوقف شده بود. انفجار زمانی صورت گرفت که ما پهلوی بس مذکور رسیده بودیم، چره های بم همه بر آن اصابت کرد و در برابر موتر ما سپر گردید. موتر عقبی ما در شعله های بم پیچانده شد، سرو روی همه برادران کم و زیاد در شعله ها سوخت ولی جراحت ها سطحی بود. ۱۴ نفر در این حادثه کشته و ۴۵ نفر زخمی شدند که همه افراد بی گناه و رهرو بودند. در ابتدا گمان می کردم که این انفجار نیز مثل بقیه، کار شبکه های KGB خواهد بود ولی بعدها دریافتیم که حقیقت موضوع طور دیگری بود، انفجار از طرف يك شبکه CIA و توسط یکی از افرادی که با محاذ ملی تعلق داشت و دفتر آن در چند قدمی محل انفجار قرار داشت صورت گرفت.

موترهای ما در اثر انفجار مذکور از حرکت افتاده بود، از موتر پائین شدم، موتر یکی از افغانها در پهلویم توقف کرد تا مرا با خود بردارد، سوار موتر مذکور شدم، دریور را نشناختم، چند متر دورتر یکی از افراد حزب با موترش بسوی ما آمد، آنرا متوقف ساختیم، از برادر افغان تشکر نموده سوار موتر حزب شدیم و به ورسک محل جلسه رفتیم، در جلسه شرکت کردم، گمان می کردم که شرکت کنندگان در جلسه حتماً از حادثه اطلاع یافته اند و یا علی الاقل آثار این حادثه بزرگ را در سیمای من احساس خواهند کرد و درباره چگونگی آن خواهند پرسید ولی چنین نشد، خودم جریان را عرض کردم.

پولیس پاکستان پرزه هائی را از موتر منفجر شده بدست آورد که با استفاده از آن شناسایی مالك موتر و بالاخره عامل انفجار بخوبی افشا می گردید ولی

دسایس پنهان چهره های عریان بمباری بر منزل بنده

پولیس نتایج تحقیقات را نزد خود نگهداشت و از افشای آن خودداری کرد. مدت ها بعد واضح گردید که انفجار توسط همان کسی صورت گرفته بود که ما با موتر او از محل حادثه بیرون رفتیم، از افشای نام او به دو دلیل خودداری می‌کنم:

الف- اعترافات نامبرده را نشنیده‌ام.

ب- اکنون و در اثنای نوشتن این جریان زنده نمی‌باشد.

خاد در پوشش دولت اسلامی نیز تلاشهای زیادی برای ترور بنده داشته که چند نمونه آنرا یاد آور می‌شوم:

پس از معاهده اسلام آباد و بعد از آنکه جنرال دوستم با پلان حمله بر سروبی توافق نکرد، خاد دو پلان انفجار را روی دست گرفت:

۱- در ساحه میان بینی حصار و بگرامی در یکی از کناره های بلند سرک که حدوداً یک متر از سطح زمین ارتفاع داشت (۱۱) سرگلوله توپ را به نحوی تعبیه کردند که ساحه بطول سی متر در امتداد سرک را احتوا می‌کرد.

برنامه انفجار چنان آماده شده بود که در روز حرکت بنده بسوی جلال آباد، غرض اشتراك در جلسه رهبران و در اثنائی که کاروان همراهان سفر به ساحه میرسد همه سرگلوله ها همزمان انفجار کند. اطلاعات حزب از جریان مطلع گردیده، ساحه را تصفیه کرد و همه وسایل و سامانی را که برای این انفجار بکار رفته بود بدست آورد.

۲- به یکی از پروانی هایی که شامل قطعه ای در قرارگاه مرکزی حزب در غند تعلیمی بود، ۲۰۰ میلیون افغانی را غرض تعبیه باروت، زیر یکی از پلهایی که معمولاً برای عبور و مرور از آن استفاده می‌کردم، به ذمه گرفته، یک مقدار پول را به او سپردند، او توانست باروت، ریموت کنترل روسی و بقیه سامان را به تدریج به غند تعلیمی انتقال دهد و در دو سه نقطه نگهداری کند.

یکی از اعضای شورای نظار که سابقه جهادی داشت و در آن وقت در خاد اجرای وظیفه می‌کرد، مخفیانه به چهار آسیاب آمد و جریان را با همه تفصیلاتش گزارش داد و گفت: از معاون خاد انجنیر عارف شنیدم که به فلان کس باروت و

مباری بر منزل بنده دسایس پنهان چهره های عریان

ریموت کنترل داده ایم، همه وسایل ضروری را انتقال داده است، برای انجام ماموریتش آمادگی کامل دارد، در یکی دو روز آینده موتر حکمتیار بالای همان پل منفجر میشود، با شنیدن این حرف تکان خوردم و با خود گفتم: عجیب است که ما میتوانیم کمونیستهای بدنام و بدسابقه را در پست های حساس دولتی تحمل کنیم، ولی برای ترور یکی از رهبران جهاد در شرائطی آمادگی میگیریم که فقط چند روز قبل معاهده ای را با او در مکه مکرمه امضاء کردیم.

قطرات اشک از چشمانش می ریخت و می گفت: از شما در برابر این گزارش انتظار هیچ پاداشی را ندارم و سوگند یاد میکنم که همواره با شما بطور صادقانه و بی غرضانه همکاری خواهیم کرد.

عامل بم گذاری با همه وسایل دست داشته دستگیر شد و بجرم خود اعتراف کرد و جریان از طریق رادیو و تلویزیون پیام آزادی منعکس گردید. تلاشهای زیادی شبیه به اینها برای ترور بنده صورت گرفته، ولی دشمنان نتوانسته اند و نمیتوانند موعد ثابت مرگم را تغییر دهند.

دور دیگر تلاش های صلح

ائتلافیون، چون عادت همیشگی شان یکبار دیگری در بحبوحه شکستهای پیهم شان خواهان آغاز مذاکرات و مصالحه شدند، ولی این بار وضعیت ائتلافیون بی نهایت پریشان بود، همه غرب کابل بشمول پوهنتون را از دست داده بودند، در این استقامت خط جنگ و دفاع در دهمزنگ قرار داشت.

در شرق کابل، دریا خط حایل بود و از همه ساحات در جنوب دریا اخراج شده بودند، در جنوب جز بالاحصار، همه نقاط حاکم بشمول تپه های مرنجان در اختیار نیروهای حزب بود، نه تنها توان جنگ تهاجمی را از دست داده بودند بلکه امکان دفاع دوامدار را نیز در خود نمی دیدند، با اختلافات شدید داخلی مواجه بودند، شورای عالی دولت با اکثریت قاطع از ربانی خواست استعفا دهد،

دسایس پنهان چهره های عریان بمباری بر منزل بنده

استاد سیاف از قومندانان پکتیا و غزنی خواست تا هیئت صلحی را به ریاست مولوی نظام الدین حقانی به کابل بفرستند، به آنان اطمینان داد که ما همه خواهان استعفای ربانی بوده با تشکیل حکومت غیر ائتلافی و برگزاری انتخابات موافقیم. ربانی و همه اعضای شورای عالی دولت با این طرح توافق دارند، اگر ربانی اینبار با استعفای خود و انتقال قدرت به حکومت مؤقت توافق نکند کابل را ترک می‌گوییم و از همکاری با آنان دست می‌کشم.

هیئت با ربانی ملاقات کرد او با تأکید و سوگندهای مؤکد و محکم به هیئت گفت: با انتقال قدرت به حکومت مؤقت موافقم، به حکمتیار از این ناحیه صد در صد اطمینان بدهید، ایشان اسامی چند نفری را که برای ریاست دولت مؤقت مناسب می‌شمارند بما ارسال کنند، ما از میان آنان با یکی توافق خواهیم کرد.

از این طرف اسمای سه نفر: مولوی سلطان عزیز، استاد شینواری رئیس پوهنتون دعوت و جهاد و داکتر فاروق اعظم ارسال گردید. هیئت چندین بار میان کابل و چهار آسیاب رفت و آمد کرد، بالآخره از برخورد ائتلافیون فهمید که نه تنها صداقتی در میان نیست، بلکه عزایم بدی هم دارند، با صدور يك اعلامیه مفصل که از طریق رادیو بی‌بی‌سی نیز منعکس گردید، ائتلافیون را عامل ادامه جنگ و ناقض تعهدات شمرده به ماموریت خود خاتمه بخشید. متصل آن ربانی از جنرال حمیدگل رئیس اسبق ISI تلفونی خواست که غرض میانجیگری به کابل بیاید که او در جواب گفت: بشرطی به کابل می‌آیم که نخست اختیار کامل فیصله نهایی برایم داده شود و ثانیاً از ناحیه انتقال قدرت به حکومت مؤقت بمن اطمینان بدهید، ربانی به او اطمینان داد، جنرال حمیدگل جریان را با من در میان گذاشت و گفت: اگر شما موافقید به کابل می‌آیم که در جواب اظهار داشتم: در صورتی با میانجیگری شما موافقم که ربانی در رابطه با استعفای خود و انتقال قدرت به حکومت مؤقت و برگزاری انتخابات اطمینان کامل به شما داده باشد و کار شما تنها کسب موافقه دو طرف در مورد اعضای کابینه حکومت مؤقت باشد. با این شرط توافق کرد و در شرائطی از اسلام آباد عازم کابل شد که

بمباری بر منزل بنده دسایس پنهان چهره های عریان

حکومت بی نظیر بوتو با سفر او و میانجیگری میان احزاب افغانی به شدت مخالفت می ورزید.

در نتیجه تلاشهای جنرال حمیدگل، معاهده ای در رابطه با تشکیل حکومت موقت و انتقال قدرت به آن، ترتیب گردید و برای امضاء آماده شد. ولی در همین جریان حرکتی به نام طالبان از کندهار سر برآورد، حکومت ائتلافی ارتباطاتی با آن برقرار کرد، هیئت های آمریکایی به ائتلافیون اطمینان داد که این حرکت به ضرر آنان عمل نخواهد کرد و پس از تصفیه جنوب با شما به تفاهم خواهد نشست. اگر حرکت طالبان آغاز نمی گردید و بسوی غزنی و کابل به حرکت نمی افتاد، بدون شک بر سر انتقال قدرت به حکومت موقت حتماً توافق صورت می گرفت و جنگ به پایان می رسید، چون زمامداران ائتلاف چاره ای جز استعفا نداشتند، معاهده نوشته و برای امضای نهایی آماده شده بود، حزب اسلامی اعضای حکومت موقت را معرفی کرده بود، هیئت ها غرض امضای معاهده به جلال آباد رسیده بودند، حرکت طالبان این جریان را مختل نموده و قضیه را پیچیده تر ساخت و سلسله جنگهای جدیدی را آغاز کردند.

دسایس پنهان چهره های عریان جنبش طالبان

جنبش طالبان

در رابطه با ایجاد این حرکت دو تحلیل وجود دارد:

الف: این حرکت در بدو امر عکس العملی بود طبیعی، در برابر فساد اداره حاکم برکندها، چون در کندهار عناصر مفسد، بد اخلاق و بیرحم، با کمونست ها و ملیشه ها در اداره ائتلافی که از کابل تمویل می گردید، دست بهم داده، وضعیت غیر قابل تحمل و شرایط بی نهایت دردآوری را بر اهالی مسلمان کندهار تحمیل کرده بودند، نه سر و مال مردم مصئون بود و نه آبرو و عزت و ناموس شان، مردم به ستوه آمده بودند، وضع از انفجار عاجل و قریب الوقوع خبر می داد و همه منتظر قیام بودند، در چنین شرایطی اگر هر کسی علیه فساد و استبداد این نظام، صدای اعتراض بلند می کرد و مردم را به قیام دعوت می نمود، عامه مردم و مجاهدین صالح از او و دعوتش به سرعت حمایت می کردند. برخی از قومندانان مربوط به حرکت انقلاب اسلامی و حزب اسلامی مولوی خالص در آن ولایت تصمیم گرفتند این وضع را دگرگون سازند، به کمک فرماندهان ناراضی، پایگاهی در کندهار تأسیس کردند، با قومندانان جمعیت و اتحاد و سپس با

جنبش طالبان دسایس پنهان چهره های عریان

رهبران این گروهها تماس گرفتند و از آنان خواستند از این حرکت حمایت کنند، اطمینان دادند که حرکت ما به نفع شما بوده، غرض همکاری با شما قیام کرده ایم، اداره کابل کمکهای مالی زیادی نموده، هیئت های متعددی با مقدار کافی پول، نزد آنان فرستاد، نخست بطور مخفی و سپس علناً و از طریق رادیو و تلویزیون به فرماندهان خود دستور دادند تا با این حرکت خود جوش همکاری کنند و علیه نیروهای حزب اسلامی از آن استفاده نمایند، به این ترتیب حرکت طالبان بدون درگیری و جنگ بر شهرکندهار مسلط شد و متعاقب آن جنگ خونینی را علیه فرمانده حزب اسلامی در کندهار (حاجی سرکاتب) که به اعتراف همه از شریفترین و مشهورترین چهره های جهادی این ولایت بود آغاز کردند و به تصرف مراکز او موفق شدند.

رادیو کابل و رسانه های خبری غربی فتوحات طالبان در کندهار، مخصوصاً "تصرف مراکز حزب در این ولایت را با طمطراق خاص انعکاس دادند، از کشته شدن حاجی سرکاتب با تعداد زیادی از همسنگرانش گزارشهای مفصلی منعکس کردند، در حالیکه حاجی سرکاتب با تعدادی از مجاهدینش بسوی شمال و ارزگان عقب نشینی نموده بود. پس از تسلط بر کندهار، بسوی هلمند سرازیر شدند، از اختلافات داخلی آنجا استفاده اعظمی نمودند، جناح رئیس باگران را در برابر رقبای منطقوی اش حمایت کردند، پس از درگیری های خونین، این ولایت به تصرف رئیس باگران افتاد، مخالفین او منطقه را ترك نموده، بطرف ایران و پاکستان رفتند و او حکومتی تحت پوشش طالبان در منطقه اعلان نمود، در زابل و ارزگان نیز تحولاتی شبیه هلمند رخ داد، طالبان بر آن مسلط گردیدند، پس از تسلط بر این ولایات مهم، در نتیجه فتوحات سریع و بدون مقاومتها و مزاحمتهای قوی، توجه حلقه های بیرونی بسوی این حرکت معطوف گردید، سرمایه گذاری های وسیع بر آن آغاز شد و اکمال و تمویل جدی آنان روی دست گرفته شد.

ب: تحلیل دوم این است که این حرکت از نخستین روز تولدش، طبق پلان

دسایس پنهان چهره های عریان جنبش طالبان

سفیر سابق انگلستان در اسلام آباد و بدست جنرال بابر پا به عرصه وجود گذاشت، جنرال بابر و انگلیس ها در نتیجه مساعی مشترک، آمریکا و سعودی را متقاعد ساختند که سرپرستی و تمویل این پروژه را بعهده بگیرند. انگلیس ها که استادان و آموزگاران کهنه کار سیاست این منطقه اند، بطور مسلسل به آمریکایی ها مشوره میدادند که علیه "بنیادگرایان مسلمان" و جلوگیری از خطرات جدی آنان علیه مصالح غرب در منطقه، باید نیروهایی را بکار گیرند که معتقد به "اسلام عنعنوی"، "محافظه کار"، "معتدل" و خواهان سازش اند. جنرال بابر این وظیفه را بعهده گرفت، از طریق ISI و مولوی فضل الرحمن با آن عده از قوماندانان کندهار تماس گرفتند که استعداد و آمادگی ایفای نقشی در چنین پروژه در آنان سراغ می شد. پس از دیدارهای متعدد در کوئته، پشاور و اسلام - آباد بر نقاط آتی توافق صورت گرفت:

- ۱- تصرف کندهار به عنوان پایگاه اصلی.
- ۲- تصفیه منطقه از گروههای جهادی و خلع سلاح مردم.
- ۳- بازگشایی راه تجارتي بسوی آسیای مرکزی از طریق کندهار - تورغندی.
- ۴- توافق با عودت شاه مخلوع.
- ۵- جلب و جذب همه افسران کمونیستی که توسط ISI در پاکستان تنظیم گردیده و سپردن ماشین جنگی به آنان و استفاده اعظمی از مهارت ها و استعدادهای جنگی آنان.

پاکستان چند وظیفه را به عهده گرفت:

- ۱- آموزش افراد.
- ۲- کمکهای مالی و اكمال تیل، البسه و مواد غذایی.
- ۳- چند صد نفر کوماندوی ورزیده از افسران متقاعد اردوی پاکستان، برای این منظور که هرگاه حرکت در خطوط اول با مقاومت جدی مواجه گردد این قطعه مجهز و ورزیده، در تاریکی شب به منطقه اعزام گردد، مقاومت را بشکنند و راه را باز کند.

جنبش طالبان دسایس پنهان چهره های عریان

۴. کار اپراتیفی میان قومندانان جهادی، غرض انضمام با حرکت طالبان و تقبل همه مصارف لازمی این بخش.

از ایندو تحلیل کدام یکی در مورد حرکت طالبان صدق می کند و مبتنی بر حقایق است و کدامش سطحی و دور از واقعیت؟ شاید نکات آتی شما را در درک حقایق کمک کند:

۱- بی نظیر بوتو از انحلال حکومتش توسط فاروق لغاری رئیس جمهور پاکستان احساس خطر کرد و به این گمان افتاد که اردو نیز از موضع فاروق لغاری در رابطه با انحلال حکومت او حمایت خواهد کرد، طی کنفرانس مطبوعاتی اعلان کرد که اگر حکومت او را منحل کنند اسرار زیادی را افشاء خواهد کرد! برخی ها گمان کردند که احتمالاً قصد بی نظیر بوتو از این تهدید، افشای برنامه های اتمی پاکستان خواهد بود که اردوی پاکستان از آن بیم داشته و بنابر این تهدید در موضع خود تجدید نظر خواهد کرد ولی بی نظیر بوتو در کنفرانس مطبوعاتی اش در لندن اسرار دیگری را افشا کرد، در مصاحبه تلویزیونی اش با بی بی سی در برابر این پرسش خبرنگار که چرا پاکستان از حرکت ارتجاعی طالبان حمایت می کند گفت: پاکستان در این رابطه تنها نیست، پلان این پروژه از انگلیسهاست، سرپرستی اش بدوش امریکا، تمویل آن از کشورهای خلیج است و پاکستان تنها آموزش آنان را بعهدہ گرفته است، اکثر تحلیلگران به این عقیده اند که دلیل عمده انحلال عاجل حکومت بی نظیر بوتو همین افشاگری بود.

۲- پس از عقب نشینی نیروهای حزب اسلامی از چهار آسیاب به سروبی و بعد از آنکه طالبان نتوانستند چهار آسیاب را برای مدت طولانی نگهدارند، در سائر جبهات نیز وضع بدی داشتند، پاکستان در پی آن بود تا میان "جنبش ملی" و "جنبش طالبان" هماهنگی ایجاد نموده بر عملیات مشترک و اداره مشترک توافق کنند، ولی جنرال دوستم بر تفاهم، عملیات مشترک و اداره مشترک میان طالبان و سه گروه شامل شورای هماهنگی تأکید داشت، به همین ارتباط به جلسه مشترکی

دسایس پنهان چهره های عریان جنبش طالبان

در اسلام آباد دعوت شدم، سفیر امریکا در اسلام آباد خواست ملاقاتی با من داشته باشد، به دفتر آمد، در جریان صحبتها گفته شد: هر شب از ۲ تا ۱۰ طیاره مهمات، سلاح، مواد غذایی و تیل از مشهد به بگرام انتقال می یابد. گفتم: از این معلوم می شود که ایران در رابطه با افغانستان بیش از پاکستان و حلیفانش فعال است! سفیر بسوی همراهانش نگرست و تبسم کرد و با تبسم خود چنان وانمود کرد که با این تحلیل موافق نیست، معنای این حرکت واضح بود، گویا تعاون با طالبان از سوی پاکستان و بقیه کشورها بمراتب بیش از کمک های ایران به کابل بود، او با تبسم خود می خواست بگوید که از سوی ایران تنها سلاح و مهمات می آید، ولی از این سو علاوه بر مهمات و سلاح افراد مسلح نیز اعزام می شوند.

۳- از امانت های جهاد، در حدود هزار و پنجمصدعزاده موترهای پک اپ و لاری نزد پاکستان باقی ماند که به این بهانه نزد خود نگهداشت و از سپردن آن به افغانها خودداری کرد که گویا میان افغانها اختلاف است، و ما آنرا به کی بسپاریم؟ ولی بعد از موافقه و تشکیل حکومت مشترک نیز از سپردن آن خودداری ورزید، با آنکه در دوران صدارتم، چندین بار در این رابطه تأکید نمودم، بعدها معلوم شد که قسمت زیاد این وسائط در اختیار طالبان قرار گرفته است.

۴- در حالیکه مسئولین حرکت طالبان اجازه آنرا داشتند که در پاکستان به پیمانها وسیع و بطور علنی به سربازگیری بپردازند، برای این منظور اجتماعات بزرگ دائر کنند، فوج فوج افغانها و پاکستانی ها را مسلح و غیر مسلح غرض جنگ به افغانستان بفرستند، ادارات مربوط پاکستان نه تنها مانع سربازگیریها و اعزام جنگجویان به افغانستان نشده اند بلکه بنا به درخواست مسئولین طالبان، مدارس را به این منظور تعطیل می نمودند که طلاب برای اعزام به جبهه فارغ شوند، در مقابل، شخصیت ها و فرماندهان مخالفین طالبان را به شیوه های گوناگونی تهدید کرده اند که از هر نوع تحرك و تلاشی در مخالفت با حرکت

جنبش طالبان دسایس پنهان چهره های عریان

طالبان خودداری ورزند، عده ای را از پاکستان اخراج کردند، برخی را که می‌خواستند به دیدار اقارب شان در پاکستان بروند از میدانهای هوایی برگردانده و اجازه رفتن به خانه های شانرا نداده اند، دیگران را تشویق و ترغیب کرده اند که به این حرکت بپیوندند، امکاناتی در اختیار شان قرار داده و زمینه انضمام شانرا با طالبان مساعد ساخته اند.

۵- عده زیادی از اعضای پارلمان پاکستان و شخصیت های مطلع و آگاه از جریانات داخلی و خارجی کشورشان، چون میرزا اسلم بیگ لوی درستییز سابق، در رابطه با سیاستهای حکومت پاکستان در مورد قضیه افغانستان و مداخلات این کشور در امور داخلی آن اعتراض نموده، جنرال بابر را متهم به سرپرستی از حرکت طالبان نموده گفتند:

الف: او لوی درستییز طالبان است.

ب: میخاهد مثل صوبه سند، افغانستان را توسط طالبان فتح کند.

ج: او به آمریکایی ها اطمینان داده است که طالبان با عودت شاه موافق اند و میتوانند همه افغانستان را فتح کنند.

همه این مطالب از قول شخصیت های معروف پاکستانی در روزنامه های این کشور منعکس گردیده.

۲- پس از تسلط طالبان بر جنوب غرب، يك هیئت عالی رتبه پاکستانی به ریاست جنرال بابر وزیر داخله این کشور و در معیت قافله بزرگ تجارتي از طریق کندهار و هرات به آسیای مرکزی سفر کرد، بازتاب این سفر در مطبوعات پاکستان چنان بود که: جنرال بابر توانست راه مهم تجارتي چمن- تورغندی را باز کند و موانع را از سر راه بردارد. مطبوعات پاکستانی این "مؤفقیت تاریخی" را بمثابة "قهرمانی" و "شاهکاری" جنرال بابر بحساب آوردند، برخی ها باور و اعتقاد شانرا اینگونه تعبیر کردند و دیگران به گونه اعتراض این حرفها را نوشتند.

۷- در رابطه با عوامل سقوط کابل بدست طالبان، مسعود و رفقاییش در تحلیلهای و تبصره های شان میگویند:

دسایس پنهان چهره های عریان جنبش طالبان

ما قربانی اتحاد با بنیادگرایان شده ایم!! متوجه نبودیم که در نتیجه اتحاد با حزب اسلامی، با طوفان خطرناک ضد بنیادگرایی که به سطح بین المللی آغاز شده است، مواجه گردیده، با چنین سرنوشتی دچار خواهیم شد. مسعود در همین رابطه استدلال میکرد که: رابن رافل معاون وزارت خارجه آمریکا در دیداری بمن گفت: "پس از ورود حکمتیار به کابل، آمریکا بودجه مصرفی خود را در رابطه به افغانستان سه برابر ساخته است" این حرفهای رابن رافل را ثبت کرده ایم و کست آنرا در اختیار داریم!! بودجه که رابن رافل از آن صحبت میکند در جهت تکوین و تمویل طالبان بکار رفته است، که در مورد آن اخیراً رئیس کمیسیون روابط بین المللی سنای آمریکا گفت: وزارت خارجه و CIA ملیون ها دالر را در راه ساختن حرکت طالبان و تمویل آن مصرف کرده است، چرا همه به هدر رفت؟

۸. کانگرس آمریکا غرض تضعیف جمهوری اسلامی ایران، مبلغ بیست ملیون دالر را اختصاص داد که یکمقدار این بودجه به مخالفین ایران سپرده شد، بقیه از طریق جنرال بابر و مولینا فضل الرحمن برای تقویه حرکت طالبان اختصاص یافت، مطبوعات پاکستانی این جریان را افشا نموده با خطوط جلی نوشتند که مولینا فضل الرحمن برای حصول این مبلغ مدت دو ماه را در آمریکا سپری کرد.

۹. مقامات رسمی آمریکا در رابطه با حرکت طالبان اظهاراتی مبتنی بر نکات آتی را داشتند:

الف- طالبان بنیادگرا نیستند!!

ب- از ناحیه این حرکت هیچگونه خطری متوجه منافع آمریکا در منطقه نمی باشد!!

ج- هرچند این گروه، "در برخی از موارد!" تصرفات مغایر "حقوق بشر" داشته است، ولی در مجموع "حرکت مثبت" بوده، در جهت "تأمین امنیت"، "خلع سلاح مردم" و "امنیت شهرها" اقدامات مؤثری نموده اند و "گروههای بنیادگرا" را عقب زده اند!!

جنبش طالبان دسایس پنهان چهره های عریان

د - اگر طالبان توافق شانرا با عودت ظاهر شاه رسماً اعلان کنند، گام مهمی در جهت حل بحران برداشته، افتخار تاریخی خاتمه جنگ در افغانستان را بدست خواهند آورد و آمریکا حکومت شانرا برسمیت خواهد شناخت.
ه: طالبان بخوبی میدانند که اگر با بنیادگراها اتحاد کنند به اعتبارشان در داخل و خارج صدمه می‌زنند، عدم اتحاد با بنیادگراها نشانه درایت و بصیرت طالبان میباشد!!

۱۰- جنرال بابر که از زمان سردار داود، تلاشهای وسیع و دوامدار برای عودت شاه مخلوع داشته است، پس از حصول اطمینان از موافق طالبان و جنبش ملی، به سردار ولی داماد ظاهر شاه دعوت داد تا سفر رسمی به پاکستان داشته باشد و با شخصیت‌های مؤثر افغانی و سران قبایلی ملاقات کند و راه را برای عودت پادشاه هموار نماید. این سفر از چند ناحیه قابل توجه است:

الف: جنبش ملی اعلان کرد که از سردار ولی رسماً دعوت میکند که سفری به مزار شریف داشته باشد، اگر این سفر صورت می‌گرفت حزب اسلامی شورای هم‌آهنگی را منحل می‌ساخت، به جنرال دوستم گفته شد که از این کار امتناع ورزد، او موافقه کرد و به پاکستانی‌ها گفت که از پذیرایی سردار ولی در مزار شریف معذور است!!

ب: يك جناح طالبان به جنرال بابر اطمینان داده بود که سردار ولی میتواند به کندهار سفر کند، مانعی در برابر او وجود ندارد و در آنجا از او به گرمی استقبال خواهد شد، ولی جناحهای دیگر طالبان بدو دلیل با این سفر مخالفت نمودند:

۱- اینکار به اعتبار و حیثیت طالبان در صفوف ملت صدمه می‌زند.

۲- باعث نارضایتی و اعتراض کسانی می‌شود که بنام اسلام، نفاذ شریعت و تأسیس حکومت بهتر از حکومت مجاهدین با طالبان یکجا شده اند، مخصوصاً طالبان مخلصی که نیروی اصلی جنگی طالبان و قطعات تعرضی خطوط اول آنرا تشکیل داده و معتقداند که حرکت طالبان برای تأسیس نظام صد در صد اسلامی براه افتاده است. اینها وقتی مشاهده کنند که طالبان با عودت شاه

دسایس پنهان چهره های عریان جنبش طالبان

مخلوع توافق کرده اند کنار این حرکت را می گذارند و حرکت طالبان متلاشی می شود.

ج - پاکستانی ها حاجی منگل حسین نماینده حزب اسلامی در اسلام آباد را غرض استقبال از سردار ولی به میدان هوایی اسلام آباد بردند، جریان را از طریق رسانه های خبری منعکس کردند، حزب اسلامی می خواست حاجی منگل حسین را بنابر این اشتباه بزرگش از حزب اخراج کند، ولی به دلیل سوابق طولانی نامبرده در حزب و بنابراینکه پاکستانی ها او را به اینکار وادار ساخته بودند به عزل او از وظیفه اش اکتفا کرد.

د - حلقه های وابسته به آمریکا در پاکستان، به این گمان بودند که پس از عقب نشینی حزب اسلامی از چهار آسیاب، مانع اصلی در برابر تحمیل ظاهر شاه بر افغانستان از سر راه برداشته شده، نیروی دیگری که بتواند با این برنامه مخالفت کند وجود ندارد، بناءً باید در همین فرصت در رابطه با آوردنش به افغانستان، اقدام سریع و جدی صورت گیرد، بهمین منظور از سردار ولی دعوت کردند و به نحوی از او استقبال کردند که تا حال از هیچ افغانی به این شکل استقبال نکرده اند، چنانکه گویا او نماینده رسمی پادشاه بر حال افغانستان باشد.

ه: در روزیکه میزبانان پاکستانی با مهمان گرامی شان در اسلام آباد مذاکرات رسمی داشتند، در همان روز، بیل کلنتون رئیس جمهور آمریکا، شهزاده آواره ایرانی را در قصر سفید به حضور پذیرفت، از این دیدارهای همزمان بخوبی واضح بود که هردو از یک مرکز تنظیم شده و دو حلقه یک سلسله اند.

و - برخی از نطقان طالبان، طی مصاحبه های شان با آژانسهای خبری غربی، اظهاراتی داشتند که توافق این حرکت با برنامه آمریکایی عودت ظاهرشاه را انعکاس می داد، جنرال بابر نیز اظهار داشت که طالبان با عودت شاه موافق اند. این اظهارات، افراد مخلص در صفوف طالبان و بی خبر از اصل قضیه را مشوش

جنبش طالبان دسایس پنهان چهره های عریان

ساخت، مسئولین طالبان مجبور گردیدند، با الفاظ مجمل و ذوالوجهین چیزی بگویند که معنایش نزد افغانها عدم توافق این گروه با عودت ظاهر شاه بعنوان پادشاه باشد و نزد امریکایی ها به معنای توافق با عودت او تعبیر شود، گفتند: ظاهرشاه میتواند به افغانستان برگردد ولی در مورد زعمیم کشور باید مردم افغانستان تصمیم بگیرند، آژانسهای غربی این اظهارات مبهم را جدی گرفتند، و یکی پی دیگری تبصره هائی نمودند که گویا مسئولین پاکستانی درباره ماهیت طالبان و اهداف و برنامه های شان معلومات غیر مؤثق و وارونه و اطمینان دروغین و بی بنیاد به غربی ها داده اند. متصل همین اظهارات بود که لهجه آژانسهای غربی در مورد طالبان تغییر کرد، "لطف شان کاسته شد" و "تبصره های مثبت شان" محدود گردید و حتی اعتراضات بر عملکردهای طالبان در رابطه با عدم مراعات "حقوق بشر" در مناطق تحت تسلط طالبان آغاز گردید، ولی در ابتدا به این شکل که: گرچه در مناطق تحت تسلط طالبان برخی از حقوق بشر پامال می گردد، ولی در مجموع آنان قابل قدراند که توانستند از فساد، ظلم و رهنزی های زمان تسلط مجاهدین، عامه مردم را نجات دهند و چنان امنیتی را تأمین کنند که در تاریخ افغانستان سابقه ندارد! این اعتراضات به موازات مخالفت برخی از طالبان با برنامه های امریکایی تشدید گردید تا آنکه وزیر خارجه آمریکا در سفرش به پاکستان گفت: عملکرد طالبان در مورد حقوق بشر نفرت انگیز است.

ز - در آغاز سال ۱۳۷۲ در جبهه بادغیس، طالبان با تلفات زیادی مواجه شدند، کشته و زخمی زیادی در جنگ داشتند، خطوط اول شان شکست و به عقب نشینی سختی مجبور شدند، اکثر گروپهای شان از واهمه شدید، مرکز بادغیس را نیز ترك گفته، بسوی هرات عقب نشینی کردند، یکی از مسئولین طالبان که رول فعالی در جنگ ها داشت چشم دیدش را چنین حکایت می کند:

وضعیت ما خیلی پریشان بود، صدها کشته و زخمی داشتیم،... ملا برادر و ملا عبدالرزاق مسئولین خط بادغیس مجبور شدند جریان را به مرکز گزارش

دسایس پنهان چهره های عریان جنبش طالبان

دهند، از طریق مخابره قومندانی امنیه هرات با ملا محمد عمر صحبت کردند و گفتند: فشار زیاد است، مقاومت ممکن نیست و... که در جواب به آنان گفته شد: تا سه روز دیگر مقاومت کنید و دشمن را مصروف نگهدارید، پس از آن نیروهای خط اول را عقب بکشید، ما افراد دیگری را از اینجا می فرستیم... سه روز بعد به میدان هوایی هرات رفتم تا بنگرم که در طیاره ها چه کسانی به هرات آمده اند، به کسی اجازه دخول به میدان هوایی داده نمی شد، ولی موقعیت من چنان بود که کسی مانع من نشود، در میدان هوایی تعداد زیادی از افرادی را دیدم که با سلاح های پیشرفته مجهز و اکثراً به انگلیسی صحبت می کردند، همه مستقیماً از آنجا به سمت بادغیس در موترهای ترپالداری اعزام شدند و... پس از مشاهده این صحنه ماهیت این حرکت را درک کردم. در اصل جنبش طالبان از نیروهای ذیل تشکیل شده:

الف: کسانی که با شبکه های خطرناک بیرونی روابط تنگ و محکمی دارند.

ب: طالبان مخلص و مجاهدی که بنام اسلام و به امید تأسیس حکومت اسلامی و بخاطر نجات مردم مسلمان افغانستان از شر اداره مفسد سابقه با این گروه یکجا شده اند، نیروی اصلی جنگنده این گروه را همین طلاب مخلص ولی بی خبر از حقایق ساخته اند.

ج: کسانی که با رژیم کمونیست همکاری داشتند و بدلیل همین همکاری از مجاهدین صدمه دیده اند و اکنون برای انتقام از مجاهدین، در صفوف طالبان نفوذ کرده اند.

د: افسران کمونستی که پس از سقوط رژیم کمونیست بطرف پاکستان سرازیر شدند و در آنجا توسط CIA و ISI تنظیم گردیدند و با طالبان یکجا کرده شدند. پیلوتها، تانکستها، توپچی و همه پرسونل تخنیکی طالبان را همین افسران تشکیل داده و سوق و اداره جنگ در اختیار آنان می باشد. هواخواهان جدی جنگ علیه مجاهدین همینها اند که حرکت طالبان را به این جنگ تشویق و ترغیب می کنند و زمینه های آنرا مساعد می سازند.

جنبش طالبان دسایس پنهان چهره های عریان

ه: جناح دیگر این گروه را عناصری تشکیل داده که تربیت یافته دست برخی از علمای پاکستانی اند، چنانچه آنها بخاطر بدست آوردن چند پول و چند چوکی ذلت آوری در حکومت، با هر گروه بیدین و ملحد یکجا می شوند، ولی از وحدت با گروههای مسلمان خودداری می ورزند، این عناصر نیز یکجا شدن با کمونیست ها و جنگ مشترك علیه مجاهدین و استمداد از هر نیروی کفری را کار ثواب می شمارند.

و: يك گروه جنبش طالبان از کسانی تشکیل شده که دین و مذهب را با عرف و رواج قومی و محلی خلط می کنند و هرچه عوام بر آن باور دارند، چون مبایذی مذهبی برای شان جلوه می کند، از مقتضیات اصلی مذهب و اصول اساسی آن مثل عوام بی خبراند، از دین فقط این مقدار آموخته اند که بتوانند در مسجد امامت کنند، در گوش طفل آذان بدهند و نکاح زن و شوهر را ببندند و بس، از قرآن، حدیث، تاریخ اسلام، تاریخ کشور خود، خواندن و نوشتن، چگونگی نظام اسلامی، حکومت در اسلام، اقتصاد اسلامی، و بقیه مسایل بنیادی خیلی خیلی بی خبر اند، اکثراً قرآن را از روی مصحف خوانده نمیتوانند، از نوشتن نامه عادی عاجز اند، قادر به خواندن نامه دیگری نیستند، قبل از همه به مخالفت هر تحول دینی می روند، انگیزه اصلی آنان در این مخالفت، نه انتباه خاص مذهبی و نه موضع مبتنی بر دلیل و سند خاصی میباشد، بلکه عوامل اقتصادی باعث آن میباشد، گمان می کنند که هر تحولی موجب می شود که آنان از منابع اقتصادی شان که بنام مذهب در دست دارند محروم شوند. بخاطر دفاع از همین منابع تمویل است که این گروه با هر نیروی بی دین و بی مذهب میتواند یکجا شود ولی با هر نیروی اسلامی، دشمنی آشتی ناپذیر دارد !!

در رابطه با نظام اسلامی تصورات آنان بی اساس و مغایر اصول اسلام بوده، بر داستانهای استوار است که زاده امارت های استبدادی بوده، برای توجیه همین نظام های غیراسلامی توسط ملاحی درباری ارائه شده است، آنان معتقد اند که یکی از اسلوبهای جائز تسلط اولوالامر در نظام اسلامی تغلیب و تسلط

دسایس پنهان چهره های عریان جنبش طالبان

بالقوه و اخذ بیعت اجباری از مردم پس از رسیدن به قدرت است!! از نظر آنان اگر زمامدار مسلط، عده از افراد دلخواه خود را تحت عنوان اهل رأی و اهل حل و عقد جمع کند، بیعت آنان را بیعت همه مردم بشمارد و از این طریق به زعامت و زمامداری اش صبغه شرعی و قانونی ببخشد و عنوان امیر المؤمنین برای خود کسب کند، نه تنها مانعی ندارد بلکه کار صد درصد اسلامی را انجام داده است!! در مسلک آنان بیعت معلن و بلا اکراه مردم، بیعتی که طی آن ابوبکر صدیق (رض) و بقیه خلفای راشدین به امارت برگزیده شدند و اسلام آنرا شرط اساسی برای امارت می‌شمارد و بدون آن، امارت احدی را مسلم و جائز تلقی نمی‌کند اصلاً" جایی ندارد، بیعت در "منطق" آنان فقط "مراسم شکلی" بوده که بعد از تعیین امیر برگزار می‌شود نه قبل از آن!!

حرکت طالبان فقط در صورت ادامه جنگ و فتوحات رایگان میتواند موجودیتش را تایید زمانی حفظ کند، تا هنگامیکه نیروهای ضد طالبان بر محور مطمئن و در جبهه سیاسی - نظامی منظم، متحد نشده اند و راه حل جامع و معقولی برای بحران افغانستان ارائه نکرده اند، در صورتیکه ملت ما بنگرد که نیروهای ضد طالبان طرح واضحی برای حل بحران ندارند، خواهان اعاده نظام فاسد گذشته و تحمیل مجدد آن بر ملت اند که متصل رسیدن به کابل بار دیگری به درگیری های خونین قبلی مبادرت خواهند ورزید، تجارب تلخ گذشته را تکرار خواهند کرد و بازار غارت ها و چور و چپاول سرمایه های ملی را بار دیگری گرم خواهند کرد، طبیعیست که طالبان را ترجیح خواهند داد، یا آنان را یاری خواهند کرد و یا علی الاقل از همکاری با مخالفان آنان خود داری ورزیده، دشواریهای تسلط طالبان و زندگی تحت سلطه استبدادی آنانرا تحمل نموده، در انتظار آینده مجهول، شب و روز شانرا سپری خواهند کرد، ولی اگر سلسله فتوحات رایگان و مسلسل طالبان متوقف گردد، در چند جبهه با شکست جدی مواجه شوند و مخالفین شان بر محور مطمئنی جمع شوند و طرح واضح و عادلانه و عملی برای حل بحران کشور ارائه دهند، ملت را از آینده کشور و عدم تکرار تجارب تلخ و

جنبش طالبان دسایس پنهان چهره های عریان

خونین گذشته اطمینان بدهند، بدون شك كه جنبش طالبان به زودي و در مدت کوتاهی متلاشی خواهد شد. زیرا این جنبش کم عمر، مولود حوادث و زاده اختلافات دیگران است که در نتیجه فتوحات مفت و ارزان و پیهم جان گرفت، نه سابقه تنظیمی دارد، نه افراد آزموده و نه متعهدینی که بنا بر باور راسخ به شعار های جنبش در هر صورتی و در هر شرائطی به مرام و قیادت جنبش وفادار مانده، عقب نشینی از صفوف آنانرا منافی ایمان و تعهد خود بشمارند، گروهی که بر بسترفتوحات رایگان و ارزان رشد کرده و متعهدینش آزمونها و ابتلاءات و دشواری ها را ندیده است، در اثناي مواجه شدن با شکست ها نمیتواند موجودیتش را حفظ کند. جریان فتوحات جنگی حتما "نقطه توقف و رجوع به عقب را دارد، این نقطه توقف و رجوع برای جنبش نو پای طالبان خیلی خطرناک ثابت خواهد شد.

طالبان نه با جنگ قادر به فتح همه کشور و سرکوبی همه مخالفین اند و نه استعداد، فهم، بصیرت، تجربه و افراد ورزیده ای برای اداره کشور و سرپرستی از نظام صالح اسلامی را دارند. همین اکنون، پس از سپری شدن مدت کوتاهی، در صفوف آنان فساد، رشوت، غارت سرمایه های ملی، ظلم و ستم بر مردم، مسابقه در کسب امتیازات و سوء استفاده از قدرت و اقربا پروری، به نحو خطرناکی آغاز گردیده و بطور روز افزون تشدید می گردد.

جنبش طالبان در واقع کاپی تنظیمی است که در جریان جهاد، ناکام ترین گروه بود، اسلحه اش بفروش می رسید، کمونستها در صفوفش نفوذ کرده بود، امکانات مالی اش به هدر میرفت و میان سردمداران آن توزیع میگردد و از اكمال تعداد محدود مجاهدین بنا بر فساد اداری و مالی عاجز بود، جنبش طالبان به هیچ صورتی نمیتواند تنظیم بهتر از این گروه را درست کند.

دسایس پنهان چهره های عریان جنبش طالبان

جنگ طالبان بر ضد حزب اسلامی

پس از آنکه طالبان از سرحد چمن - سپین بولدک به سوی کندهار عبور نموده، در میوند مستقر شدند، از هماهنگی آنان با فرماندهان جمعیت بخوبی هویدا بود که گروه طالبان برای همکاری و تعاون با دولت ربانی ایجاد شده و علی الاقل تا یک مرحله ای یکجا و هماهنگ با دولت علیه حزب اسلامی خواهند جنگید، عده ای این انتظار را داشتند که جنبش طالبان باید از حزب اسلامی حمایت کند، دلایل زیادی برای اینکار داشتند و معتقد بودند که اگر در سطح مجموع کشور نباشد کم از کم در کندهار و حوزه جنوب غرب باید این کار صورت بگیرد به این دلایل:

الف: زمام امور در کندهار در اختیار اداره مفسدی بود که جبهه ائتلافی مشتمل بر کمونیستها، ملیشه ها و قومندانان پروتوکولی بر آن مسلط بود، فرماندهان مشهور جهادی و شخصیت های صالح این ولایت نه تنها هیچ نقشی در آن نداشتند بلکه ائتلاف در پی طرد آنان از کندهار بود.

ب: حکومت ائتلافی کابل از این اداره حمایت می کرد و تمویل آنرا بطور کامل بعهده داشت.

ج: از فساد، ظلم و غارت زمامداران این اداره و بی امنیتی های حاکم بر کندهار، وجود پاتک های متعدد در همه شاهراه ها، عامه مردم به ستوه آمده و وضعیت برای شان غیر قابل تحمل شده بود.

طالبان، کندهار را تصرف کردند، در جریان تصرف با هیچ نوع مقاومتی روبرو نشدند، قومندان جمعیت ملا نقیب الله با آنان یکجا شد، سلاح و امکاناتش را در اختیار آنان گذاشت، متصل تصرف شهر، از چند استقامت بر قرارگاه مجاهدین حزب اسلامی تحت فرماندهی حاجی سرکاتب که در خارج از شهر قرار داشت، هجوم بردند، پس از درگیری خونینی منطقه را تصرف کردند، در جریان جنگ، (بی بی سی) در سلسله تبلیغات به نفع طالبان، گزارش دروغینی

جنبش طالبان دسایس پنهان چهره های عریان

را برای تضعیف روحیه مجاهدین حزب اسلامی به نشر سپرد که حاجی سرکاتب با عده ای از مجاهدینش در جریان درگیری به قتل رسیده، درحالیکه موصوف در سنگر و مصروف دفاع بود و پس از تصرف نقاط حاکم قرارگاه توسط طالبان، مجبور به عقب نشینی گردیده با مجاهدین خود از طریق ارزگان و هزاره جات به چهار آسیاب رفتند. رادیو و تلویزیون کابل خبر فتوحات طالبان و تصرف قرارگاه حاجی سرکاتب توسط آنان را به مثابه دست آورد عظیمی انعکاس داد، به فرماندهان مربوط به اداره ائتلافی هدایت داد تا از این جنبش حمایت کنند. ربانی از آنان به عنوان جنبش "خود جوش" و مردمی توصیف کرد، هیئت های متعددی با مقدار کافی پول از طریق هرات به کندهار فرستاد، از این هیئت ها در هرات استقبال گرم بعمل آمد، تورن اسمعیل خان طی سخنرانی اش در مسجد جامع هرات از جنبش طالبان به شدت تأیید کرد و خبر اعزام هیئت های کابل تحت ریاست سخی داد فائز را به سمع مردم رساند.

پس از تسلط بر کندهار، فرماندهان جمعیت در ولایت هلمند تحت قومنده مولوی عبدالواحد مشهور به رئیس باغران که با بقیه گروه ها درگیر بودند، به طالبان پیوستند و نیروهای طالبان را وارد هلمند ساخته، به جنگ علیه رقبای خود در منطقه کشاندند، پس از درگیری های شدید با نیروهای حزب اسلامی مستقر در این ولایت، که زمانی همه این ولایت را در اختیار داشتند و از لحاظ کمی و کیفی نیرومندترین جبهه را تشکیل می دادند، لشکر گاه مرکز ولایت به نفع طالبان سقوط کرد، رادیو کابل این بار جدی تر از سابق خبر فتوحات اخیر طالبان در استقامت هلمند را گزارش داد، سقوط هلمند از دو لحاظ برای اداره کابل اهمیت داشت:

الف: حزب اسلامی يك پایگاه مهم را در جنوب غرب از دست داده است.

ب: فرماندهان جمعیت توانسته اند تحت پوشش طالبان رقبای خود را در منطقه عقب بزنند و سهم مؤثری در آینده این ولایت داشته باشند.

انضمام فعال رئیس باغران به جنبش طالبان و تسلط بر لشکرگاه از نظر ربانی

دسایس پنهان چهره های عریان جنبش طالبان

و مسعود يك موفقیت بزرگ برای آنان محسوب می شد. متصل سقوط هلمند، اعزام هیئت های کابل و هرات به کندهار و هلمند و ارسال پول و مهمات به طالبان تشدید گردید و دفاع و حمایت اداره کابل از این جنبش نیز بیشتر و صریحتر شد.

در زابل و ارزگان نیز حوادث مشابه به کندهار و هلمند رخ داد، فرماندهان مربوط به گروههای شامل ائتلاف با طالبان همکاری نمودند و مجاهدین حزب اسلامی را وادار به ترك منطقه ساختند که تعداد زیاد آنان به چهار آسیاب رفتند. فرماندهان ولایت غزنی به ریاست قاری بابا قومندان حرکت انقلاب اسلامی در منطقه که از طریق اداره ائتلافی کابل تمویل می شدند با هماهنگی میان اداره کابل و طالبان موافق نبودند، اصرارشان بر این بود تا جبهه مشترکی علیه طالبان تشکیل گردد، تأکید آنها بر تشکیل جبهه مشترک زمانی بیشتر گردید که طالبان از آنان خواستند که به این جنبش تسلیم شوند و سلاح های دست داشته شانرا به طالبان بسپارند. قاری بابا پیامی به حزب اسلامی فرستاد که تمایلش را در زمینه تشکیل جبهه مشترک و اعزام قوت های حزب اسلامی به غزنی غرض دفاع از این ولایت ابراز داشته برای ملاقات با من به کابل آمد، ولی ربانی و مسعود با طرح نامبرده توافق ننموده از رفتنش به چهار آسیاب مانع شدند، او مجبور شد هیئتی را نزد ما بفرستد و از ما بخواهد که نیروهای کافی حزب اسلامی را به ولایت غزنی اعزام داشته، جلو هجوم محتمل طالبان را بگیریم.

بحث های مفصلی در مورد اعزام نیرو به غزنی، در داخل حزب به سطح قومندانان و در جلسات شورای اجرائیه صورت گرفت، ما نمی خواستیم نیروهای خود را در خارج از کابل و در ولایات دیگر مصروف سازیم. حزب اسلامی در حالیکه توان آنرا داشت که خیلی از ولایات شرقی، جنوبی و جنوب غربی را تصفیه کند و به خلع سلاح مخالفین پردازد، ولی اینکار را در طویل المدت مضر می شمرد و از آن خودداری ورزید.

وضعیت غزنی به نحوی بود که ما ناگزیر بودیم به آنجا قوه بفرستیم، به این

جنبش طالبان دسایس پنهان چهره های عریان

دلایل:

۱- قومندانان غزنی از ما خواستند که نیروهای مان را به آنجا بفرستیم و مشترکاً از غزنی دفاع کنیم.

۲- در صورت سقوط غزنی بدست طالبان و در حالت عدم توافق با اداره کابل برای حزب اسلامی دشوار بود در دو جبهه به دفاع بپردازد، باید از سقوط غزنی جلوگیری می کرد.

۳- حزب وحدت نیز به این نتیجه رسیده بود که جلو پیشروی های طالبان بطرف کابل را باید در غزنی گرفت که به همین دلیل برخی از قطعاتش را به غزنی فرستاد.

پس از رسیدن قوای حزب اسلامی و حزب وحدت به غزنی، قومندانان مستقر در غزنی که از کابل اکمال می شدند، از قرار و تعهدشان عقب نشینی کردند و به هدایت ربانی و مسعود با طالبان همکاری نموده علیه حزب اسلامی وارد جنگ شدند. در ابتدای درگیری مناطق مهمی چون مقر قوای روسی بنام یونت و نقاط حاکم اطراف شهر را از دست دادند، امکانات قوی فتح ولایت لحظه به لحظه روشتتر می گردید و اگر بقیه نقاط سقوط می کرد، امکانات دفاع در برابر حملات بعدی طالبان نیز وجود داشت، ولی به چند دلیل این کار صورت نگرفت و نیروهای ما مجبور به عقب نشینی از غزنی شدند:

۱- اداره ائتلافی کابل مواضع ما را به نفع طالبان قویا" و بطور مسلسل زیر بمبارد گرفت.

۲- در شرائطی مرتکب این کار شدند که با حزب اسلامی مصروف مذاکرات بوده طرحی برای امضای نهایی آماده شده بود و هیئت های طرفین غرض امضای آن در جلال آباد نشسته بودند و مسلسل به ما اطمینان می دادند که در اثنای درگیری با طالبان از ناحیه حمله نیروهای کابل بر مواضع حزب اسلامی مطمئن بوده باور داشته باشید که چنین نامردی بی نخواهیم کرد!!

۳- طالبان نیروهای زیادی را از کندهار به غزنی فرستادند و به کمک

دسایس پنهان چهره های عریان جنبش طالبان

قومندانان مربوط به ائتلاف وارد جنگ شدند.

۴. افراد ما در منطقه بلد نبودند و فرصت استقرار مطمئن و اتخاذ تدابیر لازم دفاعی را نیافته بودند.

پس از سقوط غزنی و عقب نشینی قطعات حزب بسوی میدان و لوگر، حزب اسلامی دو بدیل در پیشرو داشت:

۱- یا باید با یکی از دو طرف (طالبان و اداره ائتلافی کابل) به توافق میرسید، امکان توافق با طالبان وجود نداشت، اداره کابل روش منافقانه در پیش گرفته بود، از یکسو بطور مستقیم و از طریق امریکایی‌ها تماسهایی با طالبان داشتند و بنابر یقین دهانی‌های هیئت‌های امریکایی گمان میکردند که عملیات جنبش طالبان علیه حزب اسلامی به نفع آنان بوده، پس از تصفیه جنوب از نیروهای حزب، به وساطت امریکایی‌ها میان هر دو طرف توافق صورت خواهد گرفت. از سوی دیگر با حزب مصروف مذاکره بوده، وانمود میکرد که خواهان موضع مشترک علیه طالبان میباشد.

۲- و یا بجای جنگ در دو استقامت و در دو جبهه مختلف، عقب نشینی را ترجیح دهد و از لوگر و چهار آسیاب به طرف سروبی عقب نشینی کند و بگذارد طالبان و اداره کابل با هم مواجه شوند وضعیت چنان بود که افراد حزب را وادار به انتخاب راه دومی میساخت و این احساس را در آنان ایجاد میکرد که لزومی ندارد میان دو سنگ آسیا خرد شویم، چرا باید برای دفاع از کابل در شرائطی بجنگیم که زمامداران کابل همزمان با طالبان با ما می‌جنگند؟ این احساس باعث شد که پس از سقوط غزنی، وردک و میدان‌شهر نیز سقوط کند، گرچه درگیری شدید در چند نقطه این ولایت مخصوصاً در اطراف میدان شهر صورت گرفت.

افراد ناآگاه و بیخبر از کنه و ماهیت جنبش طالبان گمان می‌کردند که بعد از سقوط میدان‌شهر، نیروهای این جنبش با اداره کابل درگیر خواهند شد. هرگز به ذهن شان خطور نمی‌کرد که این جنبش، بعد از رسیدن به سرحدات کابل و پس از آنکه از مرکز پایتخت صرف بیست کیلومتر فاصله داشتند، پیشروی در خط

جنبش طالبان دسایس پنهان چهره های عریان

مستقیم و در جاده عمومی بسوی پایتخت را متوقف سازند و به عقب برگردند و نیروهایشان را برای درگیری با حزب، بسوی لوگر سوق دهند!! اینها نمی دانستند که اساساً این جنبش برای مقابله با حزب اسلامی و با هدف تصفیه جنوب از نیروهائی که مانع پیاده شدن برنامه های امریکا در منطقه اند، ایجاد شده است. مأموریت نخستین این جنبش، جنگ با حزب می باشد، بی بی سی و صدای امریکا پیش بینی می کرد که طالبان از استقامت میدان بسوی کابل پیشروی نخواهند کرد، بلکه حمله بزرگی به سمت لوگر خواهند داشت. پیشبینی آنها (یا درست تر بگوئیم دستور آنها) عملی شد.

عده ای حدس می زنند که این چرخش نیروها و تغییر استقامت به این دلیل صورت گرفت که مسعود با هلیکوپتر به استقبال طالبان به میدان شهر رفت، تفنگچه اش را در برابر قومندان طالبان به زمین گذاشت و اظهار نمود که من تسلیمم، کابل از شماست، به مجردیکه شما جنوب کابل را تصفیه کنید و مشکل مزاری و اهل تشیع را که خطر بزرگی برای کابل و آینده کشور ایجاد کرده اند حل نمایید کابل را به شما تسلیم می کنم، گویا طالبان به حرف های مسعود اعتماد کردند، از پیشروی بسوی کابل خودداری ورزیده، بسوی غرب و از آنجا با یک چرخش به استقامت لوگر به حرکت افتادند. در حالیکه اصل قضیه و سر چرخش در جای دیگری مضمربود که بی بی سی و صدای امریکا از تفصیلات آن اطلاع دقیق داشتند و بهمین خاطر قبل از این ملاقات و با همه اطمینان آنرا پیشبینی می کردند.

طالبان از میدان شهر به قصد لوگر به حرکت افتادند، قطارشان در شیخ آباد و سیسی مورد حملات شدید قرار گرفت و با وضعیت بدی مواجه شدند، ولی توانستند دوباره خود را جمع و جور کنند، در سیسی مؤقتاً توقف کردند و نیروهای شانرا مخفیانه به برکی برک فرستادند و در نقاط خاصی مستقر ساختند. بی بی سی عمداً و برای تضعیف روحیه افراد حزب اسلامی، به دروغ گزارش داد که پل علم مرکز ولایت لوگر، به تصرف طالبان درآمده، ولی بعد از دو روز و بنا بر

دسایس پنهان چهره های عریان جنبش طالبان

ادامه درگیریها در برکی برک، این گزارش را تکذیب کرد و اعلان نمود که خبرنگارش از پل علم گزارش داده است که ولایت لوگر تا هنوز در تصرف نیروهای حزب اسلامی بوده، بیرق های حزب در همه نقاط لوگر در اهتزاز است و افراد حزب را دیده است که تفنگ های شانرا به دیوار تکیه داده و با اطمینان خاطر در کنار دیوار نشستند.

کابل رادیو درگیریهای لوگر را به این شکل گزارش می داد که گویا فرماندهان جمعیت، اتحاد و حرکت انقلاب اسلامی و بقیه گروهها در هماهنگی با طالبان علیه حزب اسلامی می جنگند و بر قطارهای حزب طی کمین گیریهای مسلسل شان حمله می برند، قومندانان ائتلاف را تشویق میکرد تا با طالبان همکاری کنند. خاد به عده ای از اوباشها وظیفه داده بود تا در چند نقطه ای کمین گیری کنند که تنها در يك مورد در دشت بابوس، توفیق داشتند و بر موتر حامل برادر عالم زیب شهید که غرض مشاهده وضعیت جنگ به خط اول رفته بود و در تاریکی شب برمی گشت، حمله نمودند که طی این حمله برادر مذکور به شهادت رسید و موترش در همانجا سوخت.

قرار بود که اگر خط برکی برک بشکند و نیروهای اداره کابل با طالبان به همکاری ادامه دهد و مذاکرات جلال آباد بی نتیجه بماند و اسناد تهیه شده امضاء نشود، باید چهار آسیاب را تخلیه کنیم و بطرف سروبی عقب نشینی نمائیم. به هیئت حزب اسلامی در جلال آباد گفته شد که امروز باید معاهده امضاء و اعلان شود در غیرآن مذاکرات بیهوده بوده باید قطع شود، حزب وحدت بر این تأکید داشت که حزب اسلامی و جنبش ملی مراکز شانرا به غرب کابل، منطقه تحت تسلط حزب وحدت انتقال دهند، اداره کابل، در حالیکه با طالبان بر عملیات مشترک نیروهای مستقر در جنوب و غرب کابل به توافق رسیده بود، به حزب وحدت اطمینان کاذبانه داده بود که مورد حمله اش قرار نخواهد گرفت و بر عکس با تشکیل جبهه مشترک علیه طالبان موافق است.

به آقای مزاری رهبر حزب وحدت گفتم: دفاع در غرب کابل ممکن نیست، از

جنبش طالبان دسایس پنهان چهره های عریان

دو طرف مورد حمله قرار خواهیم گرفت، با محاصره شدید مواجه می‌شویم، طالبان و اداره کابل مشترکاً علیه ما عملیات خواهند کرد، باید در لوگر بدفاع بپردازیم، و نیروهای کافی به آنجا اعزام کنیم. ایشان نه با اعزام نیرو به لوگر موافقه کردند و نه به عقب نشینی!، گفتند: مجبوریم در غرب کابل باقی بمانیم. جنبش ملی مرکز فرماندهی‌اش را به غرب کابل انتقال داد، از اعزام نیرو به لوگر خودداری ورزید، از کمک هوایی نیز اجتناب کرد، به جنبش ملی از طریق پاکستانی‌ها اطمینان داده شده بود که در صورت بی‌طرفی و عدم مداخله در جنگ، جنبش طالبان کاری علیه آنان انجام نخواهد داد، جنبش ملی در طول جنگ طالبان علیه حزب اسلامی بیطرفی‌اش را حفظ کرد و از هر نوع مداخله در جنگ و همکاری با جناحهای شامل شورای هماهنگی خودداری ورزید. موضعگیری جنبش این انتباه را به همه می‌داد که شاید میان این دو جنبش توافقات سری‌ای صورت گرفته است!!

با توجه به همه این عوامل، حزب اسلامی مجبور گردید که پس از شکستن خط برکی‌برک، نیروهایش را از همه جنوب کابل بطرف شرق کابل عقب بکشد و در سروبی مستقر شود.

در جریان عقب نشینی قطعات حزب اسلامی که بتاريخ ۱۳۷۳/۱۱/۲۵ و در ماه رمضان از طرف شب صورت گرفت، طیاره های اداره ائتلافی بالای قطارها در چند نقطه بمهای خوشه ای ریخت و از استقامت تگاب بسوی سروبی حمله ای را ترتیب داد که به عقب زده شد.

فردای آن شب، حوالی ظهر، افراد اداره ائتلافی وارد چهار آسیاب شدند و خبر فتح پایگاه حزب را به عنوان شهکار بزرگ خود به هر سو مخابره نمودند و جشن فتح و پیروزی برگزار کردند و مرمی های زیادی در فضای کابل شلیک نمودند، ولی هنوز از پای کوبی های این جشن فارغ نشده و شادمانی های شان سر و صورت نگرفته بود که نیروهای طالبان با چند پک اپ و یکی دو میل زیو به چهار آسیاب رسیده و متصل آن به خلع سلاح افراد اداره ائتلافی پرداختند و همه

دسایس پنهان چهره های عریان جنبش طالبان

را از چهار آسیاب بیرون کشیدند و خبر سقوط مجدد چهار آسیاب در فضا طنین انداز شد و چون آب سردی بر جوش و خروش نابهنگام و مستی های بی جای ائتلافیون ریخت و این تشویش را در آنان ایجاد کرد که مبادا پای شان در تلکی گیر مانده باشد و ناآگاهانه به دامی افتیده باشند و عقب نشینی غیر مترقبه و ناگهانی حزب از چهار آسیاب برای آن نبوده که هماهنگی های اداره ائتلافی با حلیف جدیدشان (جنبش خود جوش طالبان!!) را از میان بردارد و درگیری هایی را میان آنان باعث شود!! در حالیکه آنان در واقع با پای خود، بسوی پرتگاهی در تاریکی شب پیش میرفتند که خود حفر کرده بودند. عقب نشینی سریع ائتلافیون از چهار آسیاب باعث شد که درگیری میان دو طرف به تعویق بیفتد.

ائتلافیون به قصد اشغال غرب کابل، مطابق قراری که در میدان شهر با طالبان گذاشته بودند، عملیات وسیع، موحد و مسلسل را تدارک دیدند، شدت این عملیات به حدی بود که شهر مظلوم کابل هرگز شبیه آنرا بیاد ندارد، صدها تن بم و باروت بر مناطق مسکونی غرب کابل ریختند، صدها خانه را با خاک یکسان کردند، تعداد زیاد اهالی مظلوم این منطقه را به خاک و خون کشاندند، ولی همه حملات تعرضی شان به عقب زده شد و حتی سنگرهای زیادی را از دست دادند. انسان نمیداند با چه الفاظی این پستی و دنائت و این بیرحمی و قساوت را تعبیر کند.

اگر حزب وحدت از دو طرف مورد حمله قرار نمی گرفت ائتلافیون هرگز توان اشغال غرب کابل را نداشتند. طالبان خواستند از طریق ریشخور و چهل ستون به استقامت دهمزنگ پیشروی کنند، با حزب وحدت تفاهم نمودند و توافقاتی میان شان صورت گرفت. در اثنای پیشروی بسوی دهمزنگ پوسته های ائتلافیون بدون هیچگونه مقاومتی یکی پی دیگری سقوط می کرد و طالبان که مست فتوحات رایگان بودند با همه بی اعتنایی جلو می رفتند، ناگهان در کارته چهار و در نتیجه تخلف طالبان از معاهده، که با حزب وحدت داشتند درگیری رخ داد که دامنه آن به سرعت گسترش یافت و همه منطقه را فراگرفت، افراد طالبان در همه

جنبش طالبان دسایس پنهان چهره های عریان

جا و از هر در و دیوار مورد حملات ناگهانی قرار گرفتند و کشته و زخمی زیادی بجا گذاشتند، تعداد زیادی به اسارت رفتند، بقیه از منطقه عقب نشینی کردند. در نتیجه تبادل هیئت هایی که بعد از این حادثه میان حزب وحدت و جنبش طالبان بعمل آمد، آقای مزاری تصمیم گرفت بشمول هیئت عالی رتبه، غرض مذاکره به چهار آسیاب نزد مسئولین طالبان برود، معلوم نیست او بنا بر کدام اطمینانی و به چه دلیلی این کار را کرد و چرا منطقه را ترك نگفت؟ چرا به کابل نرفت؟ آیا گمان می کرد که بر طالبان میتوان اعتماد کرد ولی بر ائتلافیون نه؟؟

دلیلش هرچه بود، به تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۱ به چهار آسیاب رفت و در همانجا توسط طالبان با بی مروتی دستگیر شد و با هیئت معیتی اش ذریعه هلیکوپتر بسوی کندهار اعزام گردید.

سه تن از سربازان طالبان، دو نفر مسلح و یک نفر غیرمسلح، با آنان فرستاده شد، زمانی که هلیکوپتر به حوالی شهر غزنی رسید، همراهان مزاری درحالیکه دستهای شان بسته بود بر سربازان مسلح طالبان بطور ناگهانی حمله نموده، اسلحه را از آنان گرفتند و پیلوت را تهدید کردند که در همانجا فرود آید، هلیکوپتر بر زمین نشست و همراهان مزاری بسوی خواجه عمری به حرکت افتادند، ناگه دسته ای از جنگجویان طالب سوار بر پک اپ از آنجا می گذشت، متوجه هلیکوپتر گردیده، برگشتند، اجساد را در کنار هلیکوپتر یافتند، کسی را دورتر از هلیکوپتر دیدند، نزد او رفتند تا از چگونگی حادثه پرسند، از او شنیدند که هلیکوپتر در همین جا بر زمین فرود آمد، متصل آن صدای انداخت کلشنکوف بلند شد، سرنشینان هلیکوپتر به این استقامت حرکت کردند، همانهایی اند که در آنجا به نظر می خورند، طالبان به تعقیب آنان رفتند، انداخت ها تبادل شد، عده ای به قتل رسیدند که مزاری نیز در جمله آنان بود و عده ای را زنده دستگیر نمودند و بعداً "تیر باران کردند. با دستگیری و سپس قتل رهبر حزب وحدت، روحیه رزمندگان این حزب تضعیف شد. نیروهای ائتلافی هجوم وسیعی را از سه استقامت بر منطقه آغاز کردند، منطقه را تصرف نمودند، نه بر

دسایس پنهان چهره های عریان جنبش طالبان

پیر رحم کردند و نه بر جوان، نه بر مرد و نه بر زن، بر مردم مظلوم این ساحه چنان ستمی روا داشتند که با شنیدن آن مو بر اندام انسان راست می شود.

سقوط مجدد چهار آسیاب

ازیک سو شکست جنگجویان طالب در غرب کابل و تلفات بیشمار شان روحیه آنها را تضعیف کرد، از سوی دیگری پیروزی های مقطعی نیروهای ائتلاف و تسلط بر غرب کابل مورال شان را بالا برد و بر مستی های شان افزود و آنها را برای هجوم علیه طالبان ذهناً آماده ساخت. شرایط به نفع ائتلافیون بود، تصمیم گرفتند که از سه استقامت بر نیروهای طالبان مستقر در چهار آسیاب حمله کنند، حمله وسیع شان از زمین و هوا بتاريخ ۱۳۷۲/۱۲/۲۸ آغاز گردید، طالبان در موقعیتی قرار نداشتند که بتوانند مقاومت کنند، پس از مقاومت اندکی بسوی لوگر عقب نشینی کردند، از همه چهار آسیاب، موسه و دشت سقاوه بیرون رفتند، اگر در نیروهای ائتلاف شیمه پیشروی و توان تعقیب مزید دشمن وجود میداشت، طالبان را از لوگر نیز عقب می زدند، ولی جنگ در همین نقطه متوقف شد و طالبان فرصت آنرا بدست آوردند تا در سفیدسنگ خط دفاعی احداث کنند، با این شکست به اعتبار جنگجویان طالب صدمه سختی رسید، درهمه جنوب و جنوب غرب کشور این ذهنیت قوت گرفت که طالبان توان مقابله با اداره ائتلافی را ندارند، این فقط حزب اسلامی بود که توانست در برابر آنان چند سال ایستادگی کند و جلو پیشروی ائتلاف را بسوی جنوب سد نماید. این شکست ها چند نتیجه طبیعی داشت:

۱- طرفداران طالبان در مناطق پشتون نشین جنوب و جنوب غرب از آنان مصرانه خواستند، تا با حزب اسلامی کنار بیایند و جبهه مشترکی علیه ائتلاف درست کنند.

۲- نیروهای ائتلاف مخصوصاً "تورن اسمعیل تشویق گردید تا علیه طالبان

جنبش طالبان دسایس پنهان چهره های عریان

از استقامت هرات و فراه وارد جنگ شود .

۳. حامیان بیرونی طالبان را متوجه کرد که این گروه نوپا توان مقاومت در برابر ائتلاف را ندارد، باید با گروههای مؤثر دیگر به تفاهم وادار شود و جبهه مشترکی تشکیل دهند. امریکائیها از طریق ترکیه و ازبکستان و پاکستان مستقیماً بر جنرال دوستم کار کردند و او را به همکاری با طالبان آماده ساختند. به وساطت پاکستان مذاکراتی میان دو جنبش (جنبش طالبان و جنبش ملی) آغاز گردید. طالبان و حامیان پاکستانی شان بر این تأکید داشتند که مذاکرات تنها میان دو جنبش مذکور باشد، امکان توافق با بقیه گروهها را ضعیف می‌شمردند، ولی جنرال دوستم توافق میان دو گروه را کافی نشمرده بر این اصرار می‌ورزید که حزب اسلامی و حزب وحدت نیز شامل این مذاکرات شوند و جبهه متحدی از این چهار گروه تشکیل گردد. در این جریان چند حادثه مهمی رخ داد:

الف: نیروهای ائتلاف به استثنای سروبی همه ولایت کابل را تصرف کردند، این فتوحات به غرور طفلانه آنان افزود، خواستند سروبی را نیز تصرف کنند، حملات شانرا برای اشغال سروبی آغاز کردند، هرچه در اختیار داشتند بکار گرفتند، حملات متعددی به این استقامت داشتند که همه به عقب زده شد، برخی از قومندانان جلال آباد را با پول های زیاد خریدند و از آنان خواستند تا علیه حزب اسلامی از آنطرف وارد عمل شوند، حاجی قدیر را آماده ساختند تا کاری علیه حزب بنماید، که او فقط توانست برای چند صباحی رفت و آمد مجاهدین حزب اسلامی را از طریق جلال آباد مختل کند و مزاحمت های ایجاد نماید، نه دوام اینکار برای مدت طولانی برایش مقدور بود و نه کار مؤثر دیگری، میدانست که مخالفت دوامدار با حزب اسلامی و افشای همکاری با ائتلاف، پی‌آمدهای خوبی برای او ندارد. متعاقب آن اداره ائتلافی کابل برخی از افراد بریده از حزب اسلامی را تشویق کرد تا برای دفاع از دولت قطعات قومی تشکیل دهند و افراد ضعیف النفس در داخل حزب را به همکاری با دولت در زمینه تصرف سروبی و تگاب و لغمان ترغیب کنند، پول و سلاح کافی به این افراد داده

دسایس پنهان چهره های عریان جنبش طالبان

شد ولی نتوانستند کاری به نفع اداره ائتلافی انجام دهند. هرچند مساعی برای اشغال سروبی را میتوان به عنوان مجبوریت اداره ائتلافی توجیه کرد، چون این گروه فقط حزب اسلامی را رقیب و حریف اصلی خود می‌شمرد، و به این باور بود که با تصرف سروبی و حذف حزب اسلامی از صحنه بر اوضاع مسلط می‌شوند و مجال خوبی برای سرکوبی طالبان بدست می‌آورند، پس از کنار رفتن حزب اسلامی، طالبان قدرت مقاومت در برابر اداره ائتلافی را ندارند، ولی حملات مسلسل و بی‌نتیجه برای تصرف سروبی از جانبی باعث شد که طالبان فرصت بیابند و خود را جمع و جور کنند، از جانب دیگر موجب تحریک احساسات همه اقوام پشتون گردیده، آنها را به عواقب خطرناک پیشروی های مزید ائتلاف به سوی جنوب و شرق متوجه ساخت و به اقدامات عاجل برای دفاع وادارکرد.

ب: عملیات نیروهای هرات علیه طالبان تشدید گردید، خط اول را شکستاندند، ولایات فراه و نیمروز را تصرف نمودند، بسوی لشکرگاه پیشروی کردند، جنگجویان طالب از لشکرگاه بیرون شدند، وضعیت طالبان از لحاظ روحی و نظامی خیلی پریشان بود، یکی از اعضای شورای مرکزی طالبان وضعیت آنروز را چنین حکایت کرد: وضعیت نهایت پریشانی داشتیم، اکثریت اعضای شوری به این نتیجه رسیده بودند که مقاومت ممکن نیست، باید با حزب اسلامی تماس بگیریم و از نیروهای حزب اسلامی بخواهیم تا در کار دفاع از کندهار و دفع و طرد حمله تورن اسمعیل کمک کنند، اکثرا" بار و بسته شانرا بسته و در حالت فرار بودند، ولی چند پیش آمد غیر مترقبه شکست حتمی و قطعی را به فتح و پیروزی مبدل کرد:

یک: در نیروهای هرات میان هراتی‌ها و فراری‌های کندهار و هلمند اختلافات شدید ایجاد گردید، برهمدیگر بی اعتماد شدند و از پیشروی مزید دست کشیدند.

دو: نیروهای جنبش وارد جنگ شدند، از استقامت بادغیس پیشروی نموده و قطعات هرات را در استقامت های هلمند شدیداً" زیر بمبارد گرفتند.

جنبش طالبان دسایس پنهان چهره های عریان

سه : زمامداران طالب، از سران اقوام، فرماندهان سابقه و از عامه مردم خواستند تا از کندهار دفاع کنند، در غیر آن مال و جان و ناموس شان در خطر است، به آنان گفتند: اگر برای دفع حملات دشمن آماده نشوند و پیشروی های نیروهای مهاجم را سد نکنند با سقوط منطقه در دست دشمن، نه تنها جنگجویان طالب و ملاها مورد انتقامجویی قرار خواهند گرفت، بلکه بر احدی رحم نخواهند کرد، به تحریک احساسات اقوام مقیم منطقه موفق شدند و آنانرا به دفاع آماده کردند.

حملات زمینی بر قطعات تورن اسمعیل آغاز گردید، قوای هوایی جنبش آنانرا همراهی می کرد، خط اول شکست، میان دسته های تعرضی نیروهای هرات بد نظمی و پراگندگی ایجاد شد، برای عقب نشینی های احتمالی برنامه دقیق و از قبل سنجیده شده ای وجود نداشت، همه در دسته های کوچک کوچک به استقامت های گوناگونی رو به فرار گذاشتند، مخالفان تورن اسمعیل در ولایات غربی کشور که در گذشته مورد حملات متواتر او قرار گرفته بودند و جنگ های طولانی و دوامداری با آنان داشت، از فرصت استفاده نموده علیه او با طالبان یکجا گردیده، وارد جنگ شدند و از هرگوشه ای بر قطعات در حال فرار هرات هجوم بردند، تلفات و تعداد کشته ها و زخمی های آنان وحشتناک بود. تورن اسمعیل در عقب خط اول تدابیر خاصی برای عقب نشینی های محتمل اتخاذ نکرده بود، بر این باور بود که در خلال یکی دو روز حتما "وارد کندهار خواهد شد و لقب فاتح سربلند کندهار را کسب خواهد کرد، گمان می کرد که طالبان توان مقاومت را در برابر او ندارند و نمیتوانند پیشروی های او را به سوی کندهار سد کنند، بزودی جشن فتح کندهار را تجلیل خواهد کرد و اهالی کندهار مقدم او را گرامی خواهند داشت و بر سر او برگ گل خواهند ریخت.

ضرورتی به اتخاذ تدابیر احتیاطی احساس نمی کرد، از اینرو بعد از شکستن خط اول نیروهای شکست خورده او در هیچ جایی توقف نکردند، از فراه، شیندند و بالاخره از هرات در حالی بسوی اسلام قلعه بیرون رفتند که جنگجویان طالب

دسایس پنهان چهره های عریان جنبش طالبان

تا هنوز از چند کیلومتری خط اول جلو نرفته بودند و وارد هرات نشده بودند، پس از سقوط فراه و نیمروز، شیندند و هرات نیز به نفع طالبان سقوط کرد، در غور و بادغیس نیز بیرقهای طالبان بر افراشته شد، قومندانان این ولایات از تورن اسمعیل خاطره خوش داشتند، مناطق آنان بارها مورد حمله نیروهای او قرار گرفته و روزهای دشواری را در زمان سلطه او داشتند، همه منتظر فرا رسیدن چنین روزی بودند.

طی این فتوحات غیر مترقبه، پنج ولایت، دو بندر سرحدی مهم در تورغندی و اسلام قلعه، سرحدات افغانستان با ترکمنستان و ایران، میدان های هوایی شیندند و هرات، و مقدار کافی پول و تجهیزات در اختیار طالبان قرار گرفت.

ج: به وساطت پاکستانی ها مذاکراتی میان چهار گروه حزب اسلامی، حزب وحدت، جنبش ملی و طالبان در اسلام آباد آغاز گردید. سعودی و امریکا نیز به این مذاکرات ابراز علاقمندی می کردند، سفیر سعودی برای اظهار حسن نیت دعوتی به هیئت های مذاکره کننده تدارک دید و به آنان گفت: از تصمیم مشترک شما حمایت می کنیم، اگر بر سر تشکیل حکومت به توافق برسید آنرا برسمیت می شناسیم، امریکائی ها نیز چراغ سبز نشان میدادند و اشاره های از این گونه داشتند. هیئت ها دو محور اساسی برای بحث داشتند:

۱- عملیات مشترک

۲- ترکیب حکومت ائتلافی

هیئت طالبان در آغاز مذاکرات بر عملیات مشترک ترکیب داشت و بحث بر چگونگی ترکیب حکومت را به بعد از فتح کابل موکول می کرد، ولی در نتیجه اصرار بقیه هیئت ها با بحث بر سر ترکیب حکومت توافق کرد.

میانجیگران پاکستانی بر نکات آتی ترکیب داشتند:

الف: عملیات مشترک، ولی به نحوی که نیروهای حزب اسلامی بسوی کابل نه، بلکه به استقامت تگاب عملیات کنند.

ب: پست وزارت دفاع در حکومت ائتلافی باید به جنبش جنرال دوستم

جنبش طالبان دسایس پنهان چهره های عریان

اختصاص یابد.

ج: حاجی قدیر به نمایندگی از شورای مشرقی در این جریان سهیم شود. می گفتند: او علاقمند است و بما اطمینان داده است.

در رابطه با ترکیب حکومت و توزیع وزارتخانه ها توافق صورت گرفت، نیمی از کابینه بشمول ریاست جمهوری به طالبان و بقیه بشمول وزارت دفاع به گروههای شامل توافق اختصاص یافت، با آنکه (آی اس آی) تلاش داشت که وزارت دفاع به جنرال دوستم داده شود، ولی هیئت ما توافق نکرد.

خبر توافق مذاکرات و توافق مذکور بطور غیر رسمی و به احتمال اغلب از طریق پاکستانی ها به روزنامه ها و رسانه های خبری انتقال یافت و فردای آن شب توأم با تبصره های زیادی منعکس گردید، نطق طالبان این خبر را تکذیب کرد و گفت: مانه با کسی مذاکراتی داشته ایم و نه توافقی!!

تکذیب دروغین طالبان باعث تشویش ما و بقیه گروهها گردید. از هیئت آنان و رفقای پاکستانی شان پرسیدیم که چرا این خبر انعکاس یافت و چرا طالبان با این صیغه تکذیب کردند؟! جواب آنان به گونه ای بود که بر تشویش ما افزود. به آنان گفتیم: اگر می خواهید این معاهده عملی شود باید رسماً "آنها اعلان کنیم، ولی طالبان و رفقای پاکستانی شان با اعلان رسمی این معاهده موافق نبودند و بر این اصرار داشتند که عملیات مشترک، بدون اعلان رسمی معاهده آغاز شود، آن هم به گونه ای که نیروهای حزب اسلامی از عملیات به استقامت کابل و ورود به شهر خود داری ورزد، فقط به استقامت تگاب و از آنجا بسوی بگرام پیشروی کند، کابل در مجموع به طالبان گذاشته شود!! انگیزه های این اصرار غرض آلود هویدا بود، می خواستند ما طالبان را در اشغال کابل کمک کنیم و بگذاریم کابل توسط آنان تصرف شود!! به این نتیجه رسیدیم که در این مذاکرات و توافقات صداقتی در کار نیست، نباید انتظاری از آن داشت و گمان کرد که میتوان از این طریق به بحران خاتمه بخشید. طالبان به مردم خود دروغ می گویند و با ما خدعه می کنند؟! دیپلومات های ایرانی این انکشافات را دقیقاً "تحت نظر داشتند،

دسایس پنهان چهره های عریان جنبش طالبان

عواقب این معاهده را خطرناک می‌شمردند، وضع پریشان اداره ائتلافی را چنان می‌دیدند که به تنهایی قادر به مقاومت در برابر فشار طالبان نیست و توان ایستادگی در برابر جبهه متحد را که هرگز ندارد! با برخی از افراد حزب اسلامی تماس گرفتند، یکی را به تهران دعوت کردند، از اداره ائتلافی کابل نیز خواستند تا نماینده ای را به تهران بفرستند هر دو را با عجله زیاد به تفاهم نشاندند و تفاهم نامه ای را به امضای آنان رساندند و به سرعت و عجله خاصی از طریق رسانه های خبری منعکس کردند.

برخی از مبصرین گمان می‌کنند که با اینکار مذاکرات اسلام آباد مختل گردید و تفاهم با طالبان در مقطع حساسی قطع گردید در حالیکه مذاکرات اسلام آباد قبل از این و در نتیجه اظهارات دروغین طالبان، عدم توافق شان با اعلان معاهده و سیاستهای ناشیانه مسئولین حکومت بی‌نظیر بوتو عملاً مختل گردیده با بن بست مواجه شده بود. ما پس از اعلان تفاهم نامه تهران نیز به طالبان گفتیم: اگر بر تعهدات تان می‌ایستید و با اعلان موافقتنامه موافقید، ما آماده ایم و از جانب ما هیچ اشکالی وجود ندارد، ولی آنان از حرف های شان پائین نیامدند و با اعلان موافقتنامه توافق نکردند.

مذاکرات با ربانی و مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

مذاکرات با ربانی و مسعود

اداره ائتلافی کابل روزگار بدی داشت، وضع نابسامان آن از هر ناحیه ای پریشان کننده بود، در سالنگ با نیروهای جنبش دوستم درگیر بود، در بامیان با حزب وحدت، در جنوب و غرب کابل با جنگجویان طالب، و در استقامت ماهیپیر و لته بند با نیروهای حزب اسلامی مصروف جنگ های ناکام و بی حاصلی بود، از جنوب، شرق، غرب و شمال غرب کابل بیرون رانده شد، از چهار آسیاب نیز طی يك حمله ناگهانی و سریع به عقب نشینی مجبور شد، اختلافات میان شورای نظار و جمعیت نیز بطور روز افزون تشدید می گردید، انزجار از عملکرد های مسعود نه تنها در صفوف طرفداران ربانی به اوج خود رسیده بود بلکه در داخل شورای نظار نیز مخالفت ها علیه او اوج گرفته بود و تعداد زیادی او را عامل دوام جنگ های بی ثمر و نامقدس و باعث همه شکست ها می شمردند و از سیاست های خام و طفلانه او به ستوه آمده بودند، امور امنیتی شهر و سوق و اداره جنگ در اطراف کابل به عهده جنرال فهیم بود، زمامدار اصلی کابل در این مرحله او بود که مدت ها قبل از مسعود بریده و به ربانی پیوسته بود، داکتر عبدالرحمن و سیله ارتباط

دسایس پنهان چهره های عریان مذاکرات با ربانی و مسعود

مسعود با کمونست ها و معاون شورای نظار مدت ها قبل به جانب ربانی رفته بود. یکی از انگیزه های اختلاف آنان با مسعود پافشاری آنان بر تفاهم با حزب اسلامی و واهمه مسعود از این تفاهم بود، مخصوصاً "بعد از آنکه فشار طالبان بر کابل اوج گرفت و اداره کابل از مقاومت دوامدار در برابر آن احساس ناتوانی می کرد، ولی مسعود از این بیم داشت که نیروهای حزب اسلامی وارد کابل شود. آنرا برای موقعیت متزلزل خود خطرناک می خواند، گمان می کرد که اینکار از يك سو به جبهه ای که در داخل کابل علیه او تشکیل گردیده قوت می بخشد و از سوی دیگری به حزب اسلامی فرصت ایفای نقش فعال و موثر را خواهد داد. ولی با وجود مخالفت او با توافق میان حزب و جمعیت، ربانی و هوادارانش و شورای عالی دولت او تصمیم گرفتند که به وساطت دوستان ایرانی با حزب اسلامی مصالحه نموده و به توافقی برسند.

تبادلۀ هیئت ها آغاز شد، من در سپینه شگه اقامت داشتم از آنجا به ننگرهار رفتم و در جلال آباد مستقر شدم، مذاکرات به مرحله ای رسید که باید حزب اسلامی فیصله نهائی اش را صادر می کرد، اعضای موجود شورای مرکزی را به شمول عده ای از اهل الرأی در حزب، غرض بحث بر قضیه به جلسه ای در شهر جلال آباد دعوت کردیم، جلسه سه روز دوام کرد، بحث های طولانی و مفصل صورت گرفت، وضعیت کشور، مداخلات بیرونی، ماهیت گروهها و اهداف و مقاصد آنها و وابستگی های بیرونی شان، بطور مشروح و دقیق مورد بحث و مناقشه قرار گرفت، در پایان بحث ها از اعضای جلسه خواستیم که یکی از سه پیشنهاد را حمایت نموده و برای تأیید آن دست های شانرا بلند کنند:

۱- توافق با گروه طالبان.

۲- موافقه با جمعیت و گروههای مؤتلفه اش.

۳- بی طرفی و انتظار تا فرصت مناسب.

همه اعضای جلسه به اتفاق آراء به نفع این پیشنهاد رأی دادند که با جمعیت در رابطه با نکات آتی به توافق برسیم:

مذاکرات با ربانی و مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

الف: تشکیل حکومت مؤقت.

ب: تشکیل اردوی ملی .

ج: انتخابات.

اعضای جلسه به این نتیجه قطعی رسیده بودند که با طالبان نه توافق برنکات ضروری و حیاتی فوق الذکر ممکن است و نه موافقه بر هیچ طرح معقول دیگری. از این رو در مجموع جلسه احدی از مذاکرات با جنگجویان طالب جانب داری نکرد.

جنگ های مسلسل طالبان علیه حزب اسلامی، سیاست های خصمانه این گروه، انکار از مذاکرات، تأکید بر ادامه جنگ و تلاش برای حذف بقیه احزاب عواملی بود که تمامی اعضای جلسه را به این نتیجه قطعی رسانده بود. در نتیجه چند دور مذاکرات و تبادل هیئت های متعدد بر طرح آتی توافق صورت گرفت:

متن موافقتنامه

بسم الله الرحمن الرحيم

باتوجه به مصالح اسلام عزیز و به خاطر دفع توطئه هایی که تمامیت ارضی و وحدت ملی ما را تهدید می نماید، نمایندگان با صلاحیت جمعیت اسلامی افغانستان و حزب اسلامی افغانستان به تاریخ ۱۳ حوت ۱۳۷۴ روی مواد ذیل به توافق رسیدند که بعد از توشیح رهبران محترم هردو تنظیم و اعلان رسمی آن نافذ و مرعی الاجراء می باشد.

۱- جمعیت اسلامی افغانستان .

الف: ریاست جمهوری .

ب: وزارت داخله.

دسایس پنهان چهره های عریان مذاکرات با ربانی و مسعود

ج: لوی درستیز.

۲- حزب اسلامی افغانستان .

الف: صدارت عظمی.

ب: وزارت دفاع.

ج: وزارت مالیه .

د: معین اول وزارت خارجه.

ه: معین وزارت داخله.

۳- برای هر تنظیم سیاسی و تنظیم های متحد هر دو طرف که شامل نظام جدید می شوند ، دو ، دو وزارت اختصاص می یابد.

۴- مدت کار دولت مؤقت جدید از شش ماه الی یکسال می باشد.

در این مدت تحت سرپرستی دولت مؤقت انتخابات سرتاسری برگزار میگردد.

دولت و حکومت مؤقت جدید وظیفه دارد تا از طریق کمیسیون با صلاحیت و مستقلی مرکب از نمایندگان و شخصیت های طرف اعتماد دو طرف شامل این قرارداد ، و طی مدت کارش انتخابات را برگزار و تکمیل کند.

۵- در صورتیکه بنابر معاذیر خاصی دولت مؤقت نتوانست پروسه انتخابات را تکمیل نماید ، اداره کاملاً جدید به توافق دو طرف تشکیل میگردد و قدرت به آن منتقل می شود.

۶- در ولایاتی که زمینه بیشتر کار و اکثریت را هر تنظیمی داشته باشد اداره آن ولایت به همان تنظیم سپرده شده تنظیم های دیگر با آن همکاری نمایند .

۷- اردوی اسلامی و پولیس از نیروهای امنیتی دو طرف تشکیل گردیده امنیت شهرکابل ، دیگر شهرهای عمده و شاهراه ها از طرف نیروهای مشترک امنیتی طرفین تأمین می شود .

۸- در دوران حکومت مؤقت شورای اسلامی که ممثل پارلمان کشور باشد ، تشکیل میگردد ، تدویر و لوایح مربوط به این شوری توسط کمیسیون مستقلی

مذاکرات با ربانی و مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

مرکب از نمایندگان طرفین تنظیم می شود.

ضمیمه موافقتنامه حزب اسلامی و جمعیت اسلامی

۱- حکومت جدید مؤظف است تا پالیسی سیاسی خویش را به اساس منافع علیای افغانستان و در چوکات شریعت اسلامی استوار سازد. حسن رابطه با همه کشورهای اسلامی، تأکید برحسن همجواری متقابل با همه کشورهای همسایه بلاخص کشورهای برادر پاکستان و ایران واحترام به تمامیت ارضی یکدیگر محورهای اصلی سیاست خارجی حکومت آینده خواهد بود.

۲- توافق شد که قطعات نظامی و مسلح ریاست فعلی امنیت منحل گردد، و ریاست مذکور به شکل يك اداره مختصر استخباراتی غرض انجام امور اطلاعاتی فعالیت نماید.

۳- مسئولیت قناعت متحدین هر طرف مربوط به خود آن طرف می باشد. (طرفین سعی خواهند کرد تا به قناعت متحدین بپردازند)

۴- شورای مشرقی و جماعة الدعوة در نظام آینده به توافق طرفین در نظر گرفته خواهند شد.

۵- طرفین قرارداد سعی خواهند کرد تا اختلافات فعلی دو جناح حزب وحدت را هرچه زود تر حل نمایند و حزب وحدت در نظام آینده دو وزارت خواهد داشت.

امضاء

امضاء

ربانی رهبر جمعیت اسلامی

حکمتیار امیر حزب اسلامی

هیئت ها به این توافق رسیدند که معاهده مذکور بروز جمعه ۴ جوزای ۱۳۷۵ به تائید رهبران برسد و در گردهمائی ماهیپیر در پای آن امضا کنند. به محل جلسه در وقت مقررش رسیدم، مسعود می خواست قبل از ربانی با من

دسایس پنهان چهره های عریان مذاکرات با ربانی و مسعود

دیداری داشته باشد. چند مطلبی در این دیدار قابل یاد آوری است:

۱- بر این اصرار داشت که وزارت دفاع به او داده شود و وزارت امنیت به حال خود باقی بماند و در اختیار هواداران او باشد.

۲- در جریان صحبت چند بار صدایش گرفته شد و چشمانش اشک آلود.

۳- ادعا کرد که: اگر کار خوبی کرده ام یا کار بدی بهر صورت توانستم از کابل دفاع کنم.

۴- اگر وزارت های دفاع و امنیت را به او بدهیم در آنصورت متقابلاً " صداقت و اخلاص خود را ثابت خواهد کرد و چون یک سرباز و سپاهی حاضر به خدمت خواهد بود.

به او گفتم:

۱- توزیع وزارت ها بدو بخش توسط هیئت ها صورت گرفته، و انتخاب یکی از دو بخش بشما مفوض شده بود، شما بخشی را انتخاب کردید که شامل ریاست جمهوری بود، اگر خواهان وزارت دفاع هستید بخش دومی را انتخاب کنید، از سوی ما اشکالی وجود ندارد.

آنچه مانمیتوانیم با آن توافق کنیم اعطای دو پست ریاست جمهوری و وزارت دفاع بطور همزمان به یک حزب است.

۲- انحلال وزارت امنیت و محدود کردن آن در سطح یک ریاست اطلاعاتی، بدون قطعات مسلح یک امر ضروری است، هیئت ها بر آن توافق کرده اند، وزارت مذکور از جانبی شهرت بدی میان مردم دارد، بدنام و دارای سابقه بدی و از بقایای رژیم کمونست، همه پرسونل آن از کمونست های بد نام تشکیل شده، از جانب دیگری همین اداره باعث جنگ ها و شرارت ها شد.

۳- بمن بگو: شما از کابل در برابر چه کسی دفاع کردید، در برابر کدام نیروی مهاجم خارجی؟ ضرورت احساس نمی کنم که بر این موضوع بحث کنیم، وقت آن نیست، مهاجم و مدافع برای همه معلوم است.

۴- ما در کشتی شکسته و در حال غرق شدن با شما سوار می شویم و در این

مذاکرات با ربانی و مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

سفر خطرناک شما را همراهی می‌کنیم، بخاطر مقابله با خطر به کابل می‌رویم نه برای کسب امتیازات. اگر با این طرح و سهم خود قانع نیستید، همه حکومت و امتیازاتش را به شما می‌گذاریم. بیائید قضیه تشکیل حکومت مشترک را کنار بگذاریم و روی جبهه مشترک و برگزاری انتخابات پس از دفع و طرد دشمن در خلال شش ماه توافق کنیم.

در جریان صحبت‌ها چند بار در اطاق دق الباب شد، کسی بدرون آمد و گفت: استاد آمده و منتظر است، ولی هر باری از سوی مسعود با کمال بی‌اعتنائی جواب شنید که صبر کنید صحبت‌های ما تمام نشده، جواب او چگونگی مناسبات تیره آن دو را بنمایش می‌گذاشت.

در جریان امضای معاهده، از خط اول در استقامت بند غازی گزارش‌های مسلسل مخابره می‌شد که خط اول شکسته، جنگجویان طالب جلو می‌آیند، قطعات ما پراکنده شده‌اند و هیچ‌کسی مقاومت نمی‌کند. حالت ربانی و مسعود خیلی پریشان بود، از وضع پیدا بود که نیروهای طالب بار دیگری بند غازی و بت خاک را تصرف خواهند کرد و تا پلچرخی خواهند رسید. چند ماه قبل نیز طالبان این منطقه را تصرف نمودند و جنگ را به سرک کابل - جلال آباد رساندند که ناگهان قومندان مشهور طالبان ملامشر که قطعات تعرضی را در این جنگ فرماندهی می‌کرد، در نتیجه بمباری برگمرک کهنه بتخاک به قتل رسید، مرگ ناگهانی او ضربه سختی به طالبان بود، روحیه دسته‌های تعرضی طالبان شکست، از جنگ دست کشیدند و از منطقه عقب‌نشینی کردند.

با شنیدن گزارش‌های مخوف از وضعیت پریشان جنگ در استقامت بند غازی مسعود رو به من کرد و گفت: راپورهای دقیق بمن رسیده، خود طالبان بمن گفته که پس از رسیدن به بت خاک حملات مان را به استقامت کابل متوقف می‌سازیم، قصد حمله بر کابل را نداریم، از راه لته بند بر سروبی حمله می‌کنیم... شما هدایت بدهید که نیروهای حزب به بت خاک بیایند تا از حملات بعدی مانع شوند و جلو طالبان را بگیرند... گفتم: اگر گزارش‌های شما دقیق باشد یا غیر

دسایس پنهان چهره های عریان مذاکرات با ربانی و مسعود

دقیق، ما اکنون برای دفع و طرد حمله دشمن وارد جنگ می شویم، ولی گمان نمی کنیم که طالبان مرتکب این اشتباه شوند که از طریق لته بند بر سروبی حمله کنند، احتمال چنین حمله ای خیلی ضعیف است، وضعیت منطقه برای این گونه عملیات مساعد نیست، ... ترجیح می دهیم که از طریق خرد کابل و چکری بر قطعات طالبان از عقب حمله شود، با اینکار راه اکمالاتی دشمن مسدود گردیده و افراد خط اول شان به محاصره می افتند.

معاهده ماهیپیر در همان شب از طریق بی بی سی و صدای امریکا انعکاس یافت. طالبان هرگز گمان نمی کردند که جمعیت با آنهمه سوابق بد دشمنی با حزب، از خصومت هایش دست بردارد و با حزب به توافق برسد، طالبان همواره از این اختلافات سود برده اند، گاهی با یک گروه همدست شده اند و با دیگری جنگیده اند و گاهی با دیگری سازش کرده اند رفیق دیروزه شانرا مورد هجوم قرار داده اند. با این اعلان روحیه آنان به حدی پژمرده و هراسان شد که فردای آن و در نتیجه تحرکات بسیطی که نیروهای حزب اسلامی در استقامت چکری و خرد کابل داشت، از همه ساحه بیرون رفتند. از بند غازی ۴۵ کیلومتر عقب آمدند، از "مس عینک" نیز خارج شدند، اگر در آن روز به استقامت چهار آسیاب عملیاتی صورت می گرفت و قطعات در حال فرار طالبان تعقیب می شدند، تمامی ساحه را ترک گفته به لوگر عقب نشینی می کردند.

رفتن به کابل

حکمرانان کابل اصرار داشتند که هرچه زودتر وارد کابل شوم، در حالیکه تصمیم من آن بود که نخست تعداد کافی نیروهای حزب در شهر مستقر شوند، سپس به کابل بروم. ولی مسعود در برابر تطبیق این بخش موافقتنامه موانع ایجاد می کرد و از تخلیه قرارگاه هایی که برای استقرار نیروهای حزب اختصاص یافته بود، خود داری می ورزید. او از جانی در برابر فشارهای روز افزون طالبان

مذاکرات با ربانی و مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

احساس عجز می کرد و دفاع از کابل را از توان خود بالاتر می شمرد و نیازمند تشکیل جبهه ائتلافی بود، ولی از جانب دیگر از معاهده ماهیپر خاطره خوب نداشت، چون کرسی وزارت دفاع را به او نسپرد؟ ربانی بخاطر ریاست جمهوری خود طرحی را انتخاب کرد که وزارت دفاع شامل آن نبود. مسعود بر اعضای هیئت خود سخت خشمناک بود تا آنجا که فیصله دستگیری و ترور داکتر عبدالرحمن را صادر کرد، می خواست این معاهده را مختل کند، بالمقابل هواداران ربانی برای نجات از شر مسعود خواهان تطبیق عاجل معاهده و ورود حزب به کابل بودند، اصرار داشتند که بنده هرچه زودتر وارد کابل شوم و استقرار قطعات حزب را به آینده موکول کنم تا بتدریج عملی شود.

هیئت های متعدد ایرانی به جلال آباد و سپس به لغمان آمدند، ایشان از یکطرف حمایت ایران از توافق میان حزب و جمعیت را اطمینان میدادند ولی از طرف دیگر ناخشنودی شانرا از اینکه احزاب اهل تشیع به مذاکرات دعوت نشده اند و سهم دلخواهی به آنها داده نشده، اظهار می کردند. حدادی سفیر ایران به لغمان آمد و طی دیداری که باهم داشتیم گفت:

۱- مسعود از وزارت دفاع دست نخواهد کشید.

۲- به احزاب تشیع اعتنا صورت نگرفته، آنان به وزارت های چون زراعت و امور اجتماعی هرگز قانع نخواهند شد.
به او گفتم:

۱- لازم است بجای مخالفت با این معاهده از آن حمایت کنید، زیرا به وساطت و میانجیگری شما آغاز و به این موافقتنامه منتج شد.

۲- مسعود مرهون کمک های بیدریغ شماست، حرف های شما را می شنود، او را متقاعد سازید تا از مخالفت دست بردارد و این آخرین چانس را از دست ندهد.

۳- اقناع احزاب اهل تشیع به ربانی تعلق دارد، او میتواند وزارت داخله یا وزارت کلیدی دیگری را از سهم دولت به آنان بدهد. اگر شما همکاری کنید مشکل ایشان به آسانی حل می شود.

دسایس پنهان چهره های عریان مذاکرات با ربانی و مسعود

از حرفهای مسعود و اظهارات سفیر ایران احساس کردم که در برابر این معاهده مواعظ زیادی وجود دارد و احتمالاً که در کابل با مشکلات فراوانی مواجه خواهیم شد. ولی چاره دیگری سراغ نداشتیم، با توکل به خدا تصمیم گرفتیم که حتماً "وارد کابل شوم."

در برنامه ورود به کابل و استقبال از بنده روز ۲ سرطان ۱۳۷۵ مقرر شده بود، استقبال گرم و بی نظیر شهریان عزیز کابل، برای بنده و مسئولین کابل حیرت آور و بالاتر از تصور و انتظار بود از دهنه تنگی ماهیپیر تا وسط شهر ده ها هزار نفر در دو طرف سرك، صف بسته بودند. دست های شانرا برسم خوش آمدید می جنبا نندند و با نعره های تکبیر استقبال می کردند.

در جریان این استقبال باشکوه مناطق مسکونی کابل و نقاط تجمع مردم در دو طرف جاده و چهار راهی ها، مورد اصابت تعداد زیاد راکت ها قرار گرفت و باعث مرگ و جراحت عده ای از شهروندان بی دفاع کابل شد، از مسئولین امور در مورد تعداد دقیق راکت ها و تلفات پرسیدم. از فحواي اظهارات شك بر انگیز آنان و از خلال راپورهایی که بعداً دریافت داشتیم فهمیدم که:

- ۱- تلفات به اندازه ای نبود که تلویزیون و رادیو کابل گزارش داد.
- ۲- در اصل، آغاز حملات راکتی از سوی کابل و برای تحریک طالبان صورت گرفت.

۳- از چند نقطه ای که قطعات خاص مسعود در آن مستقر بودند، هم بسوی طالبان راکت پرتاب شده و آنها را به عکس العمل وا داشته بود و هم بسوی مناطق مسکونی کابل، تا حساسیت علیه طالبان را تشدید کند. هرگز گمان نمی کردم که مسئولان امور در کابل تا این پیمانۀ پست فطرت اند و برای اهداف تبلیغاتی جنایتهای تا این حد شنیع و قبیح را جائز می شمارند و از کشتار بیرحمانه کسانی نیز دریغ نمی ورزند که در کنار آنان و در مناطق تحت سلطه آنان زندگی می کنند.

من سه ماه را در کابل سپری کردم، از ۲ سرطان تا ۴ میزان ۱۳۷۵ که بعد از آن کابل بتاريخ ۵ میزان در دست طالبان سقوط کرد، حوادث مهم این مرحله به

مذاکرات با ربانی و مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

شرح آتی بودند:

۱- خط مشی حکومت را در کابینه مطرح نمودم که به اتفاق آراء تصویب شد، از نظر ربانی نیز گذشت در دو مورد ملاحظاتی داشت، می خواست در باره کشمیر و چین در خط مشی حرفی نداشته باشیم، تا مبادا دوستانش (دهلی و مسکو) ناراض شوند این بخش ها را حذف کردم و آنرا به شکلی در آوردم که برای او نیز قابل قبول باشد، از طریق رادیو و تلویزیون منعکس شد، فردای آن مسعود در مصاحبه اش با بی بی سی گفت: این خط مشی نظر شخصی حکمتیار است، با ما مشوره ای نشده!! مسعود با این مصاحبه ناشیانه، حقد درونی اش را بیرون کشید و مردم درک کردند که او خواهان نقض این معاهده و مخالف این توافق است. برای آنکه خوانندگان محترم تشخیص دهند که انگیزه های مخالفت با خط مشی چه بوده متن کامل آنرا در خدمت مطالعه شان می گذاریم.

دسایس پنهان چهره های عریان خط مشی

متن کامل خط مشی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و كفى و سلام على عباده الذين اصطفى و بعد:
ان الحكم الا لله، امران لاتعبدوا الا اياه، ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس
لا يعلمون.

تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الارض ولا فساداً و
العاقبة للمتقين. صدق الله العظيم

هموطنان عزیز!

سپاهیان سربکف اسلام!

براداران، خواهران! السلام عليكم و رحمة الله و بركاته
کشور محبوب ما بار دیگری در حال عبور از مرحله حساس تاریخ باستانی
خود است، جنگ جایش را بتدریج به جریان صلح تخلیه می کند، منطق تأکید بر

خط مشی دسایس پنهان چهره های عریان

جنگ طرفدارانش را از دست می‌دهد و در کاروان صلح جای پای برای خود باز می‌کند، همانگونه که ملت مؤمن ما دیروز در آزمون بزرگ تاریخی، به جنگ آوران دلیر و قهرمان ضرورت داشت، امروز به قهرمانان با درایت صلح و امنیت و بازسازی کشور ضرورت دارد. نجات کشور از ثمرات شوم جنگ، بازسازی و اعمار مجدد کشور، تأمین امنیت مطمئن و قهرمانی در مبارزه برای اعاده صلح پایدار، بدون شك گران تر و دشوارتر از پایداری در میدان های گرم جنگ است، و پس از جنگ به همت و شهامت ضرورت دارد. تعداد کسانی که میتوانند بجنگند زیاد است ولی شمار کسانی که درایت و حوصله مندی دست یابی به اهداف مقدس جهاد از طریق صلح و آشتی و تفاهم درآنان سراغ شود خیلی کم است.

حقیقت این است که ملت مؤمن ما در نتیجه جنگ طولانی و ویرانگر با معضلات و مشکلات گوناگونی مواجه است، اگر در کشور ما بی امنیتی است، راهها مصئون نیست، نیروهای شر و فساد فعال اند و جرأت می‌کنند بر مال و جان و آبرو و عزت مردم مظلوم و ناتوان تعرض کنند، ستمگران جری و بی باک و ستمدیدگان در خوف و بیم اند. فقر، گرسنگی، قحطی و قیمتی به اوج خود رسیده، مساعی خائنانه برای تجزیه کشور براه افتاده، مداخلات بیرونی در امور داخلی کشور ما ادامه دارد، اردوی منظم و نیرومند ملی که پاسدار استقلال، آزادی و تمامیت ارضی کشور بوده و توان دفع و طرد مداخلات بیرونی را داشته و امنیت در کشور را تأمین کند و اقدامات تخریبکارانه و تجزیه طلبانه گروه ها و نیروهایی را سد نماید که می‌خواهند کشور را تجزیه کنند. هرگروه در منطقه تحت سلطه خود کشور مستقلى برای خود درست کند، سیاست های داخلی و خارجی دلخواه خود را اعمال نمایند، ارتش مستقل داشته و مانع تشکیل حکومت نیرومند مرکزی شوند. اگر مجاهدین نتوانسته اند نظام اسلامی را در کشور پیاده کنند و اداره سالم و مشروعی بسازند که قادر به تأمین عدالت اجتماعی و بازسازی کشور بوده، نیروهای شر و فساد را مهار کند! زخم های

دسایس پنهان چهره های عریان خط مشی

مردم را التیام بخشد و درد های شانرا مداوا کند، ریشه همه این معضلات را باید در جنگ جستجو کرد.

برادران و خواهران!

به صراحت باید گفت که تا هنوز آرمان بزرگ يك ونیم ملیون شهید به خون خفته ما تحقق نیافته، تا هنوز نظام اسلامی که برای اقامه آن ملت مجاهد و با ایمان ما دشواریهای جانکاه و جانفرسای جنگ نابرابر چهارده ساله را تحمل کرد، از جان شان در راه تحقق آن مایه گذاشت و جوانانش را به قربانگاه فرستاد، پیاده نشده است. اشتباه بزرگ است اگر کسی اجتماعی را اسلامی بشمارد که رهروانش مسلمان اند و شعارهایش اسلامی، ولی اسلام برآن حاکم نشده و ابعاد گوناگونش را تنظیم نکرده.

بر عکس جامعه را میتوان اسلامی خواند که دین خدا برآن حکومت کند، شریعت نافذ و حدود جاری بوده، حاکم و محکوم در برابر دین خدا منقاد بوده، مشاجرات به خدا و پیامبرش راجع گردد و مطابق حکم شریعت حل و فصل شود، زمامداران از سوی مردم، بدون جبر و اکراه و بدون توصل به زور و تزویر و در نتیجه بیعت مععلن انتخاب شود. زمام امور در اختیار افراد صالح، متقی و امین قرار داشته، زمامدار، آقا و بادار مردم نه بلکه خدمتگذار مردم باشد. بیت المال را غنیمت باد آورده نپندارد، بلکه آنرا امانت بزرگ الهی بشمارد و تصرف ناجائز در آن "به نفع خود و گروه مربوط به خود" را حرام بشمارد. حکام و زمامداران مردم را برده و غلام زرخرید خود نپنداشته به خود حق ندهند که بر مال و جان و آبروی مردم بازی کنند. امنیت کامل در جامعه حکمفرما بوده، احدی جرأت تجاوز به حقوق دیگران را نداشته باشد، احدی بدون حکم واضح محکمه شرعی تعقیب، زندانی و مجازات نشود. در برابر جرم فقط مجرم مواخذه شود و جزائی به مجرم داده شود که شریعت برای جرم او وضع کرده و محکمه شرعی حکم اجرای آنرا صادر کرده، زمامدار در برابر خدا و در قبال مردم احساس مسئولیت کند و ملت حق استیضاح از حکومت، محاسبه با زمامداران و پرسش در مورد همه تصرفات

خط مشی دسایس پنهان چهره های عریان

آنان و اعتراض بر اجراءات غلط و غیر قانونی آنها را داشته از آزادی کامل بیان حق برخوردار باشد، بساط همهٔ مظالم شوم استبداد، اختناق و تبعیض برچیده شود، همهٔ انسانها برابر و برادر و دارای حقوق مساوی شمرده شوند و همهٔ امتیازاتی که از عواملی چون رنگ، نژاد، زبان و حیثیت اجتماعی مایه می‌گیرد، حرام تلقی گردد.

برادران و خواهران!

در جامعهٔ که حقوق انسان مستضعف و ستم‌دیده ای پامال گردد، صدایش در سینه خفه شود و بر مال و جان و آبرویش تجاوز صورت گیرد، ولی مرجع دلسوز و رؤفی برای استغاثه و فریاد رسی سراغ نداشته باشد، در مقابل کسانی که زر و زور در اختیار دارند با وجود تجاوز صریح بر حقوق فرد و اجتماع از تعقیب و مؤاخذه در امان بوده و زمامداران از آنان بیم داشته و برای ارضای آنان ناگزیر به تادیبه رشوت های سیاسی، اجتماعی و مالی باشند و در جامعهٔ که دین خدا بطور کامل و بر همه ابعاد زندگی فرد و اجتماع حاکم نبوده، عدالت الهی و امنیت اطمینانی تأمین نباشد، هرچند رهبران و زمامداران این جامعه خود را مسلمان بشمارند و در زندگی شخصی خود ملتزم به اسلام باشند ولی نمی‌توان این جامعه را جامعه اسلامی خواند.

بردران مؤمن و همعقیده ام!

بیائید برای ساختن جامعه واقعا "اسلامی کمره‌مت بیندیم، تعهد کنیم که ملت مظلوم و ستمکشیده ما را از وضع دردناک کنونی و دردها و رنج های ناشی از آن نجات دهیم. به جنگ نامقدس برای همیشه خاتمه ببخشیم، در کشور جنگ زده مان صلح دایمی و پایدار تأمین کنیم، در برابر نیروهای شر و فساد صف مرصوص و استوار از نیروهای صالح و متقی و مؤمن بسازیم و برای باز سازی کشور ویران خود دست تعاون و برادری بهم بدهیم. بیائید بنام خدا تعهد کنیم که پس از این تنافس و رقابت ما در راستای رسیدن به قدرت و حصول امتیازات از طریق توسل به جنگ و اتکا به سلاح نه بلکه در راه خدمت به مردم و تأمین صلح

دسایس پنهان چهره های عریان خط مشی

در کشور باشد.

هموطنان گرامی!

قصدم این بود که هرگز در حکومت غیر منتخب شرکت نکنم، همواره بر این تأکید داشتم که در نتیجه تفاهم میان همه اطراف ذیدخل در قضیه بر حکومت مؤقتی که از شخصیت های با ایمان و دارای سابقه نیک تشکیل گردیده و رهبران احزاب در آن عضویت نداشته باشند، توافق صورت گیرد. پس از انتقال قدرت به این حکومت، خاتمه جنگ و تأمین صلح، در همین مرحله عبوری و مؤقت، تحت اشراف و نظارت حکومت مؤقت، انتخابات برگزار شود و قدرت به حکومت منتخب اسلامی انتقال یابد تا بدین ترتیب جای رقابت های ناجائز مسلحانه به رقابت های مسالمت آمیز سیاسی تخلیه گردد. سلسله کودتا های نظامی، جنگ و انقلاب های خونین برای همیشه پایان یابد، ولی همانگونه که اطلاع دارید طی مذاکرات طولانی، بر معاهده ای بتاريخ ۴ جوزا ۱۳۷۵ توافق صورت گرفت که بحکم آن استاد برهان الدین ربانی رئیس جمهور دولت مؤقت و مسئولیت صدارت عظمی بدوش بنده خواهد بود. از همه احزاب دعوت بعمل می آید تا در حکومت مؤقت شرکت کنند، اردو و قوه امنیتی مشترک تشکیل می گردد، در خلال مدت کار حکومت مؤقت و پس از تأمین صلح و امنیت، ذریعه هیئت مستقل و با صلاحیت، انتخابات برگزار می شود. اگر بنا بر معاذیر قابل توجیه، انتخابات به تأخیر افتاد، در پایان دوره مؤقت مذکور، قدرت به حکومت کاملاً جدید انتقال می یابد، حکومت مؤقت فعلی در واقع بنا بر ضرورت و بخاطر زمینه سازی برای انتخابات و چون مقدمه برای تشکیل حکومت منتخب پذیرفته شده، ما در راستای تأسیس دولت منتخب اسلامی بر میثاق آتی باهم توافق کرده ایم:

- ۱- در دولت اسلامی افغانستان، حاکمیت مطلق مختص برای خدا بوده و مرجع یگانه و نهائی حل و فصل قضایا کتاب خدا و سنت پیامبرش می باشد.
- ۲- در افغانستان اسلامی فقط سلطه کسی جائز و قانونی تلقی می گردد که:

الف: به ما انزل الله حکم کند.

خط مشی دسایس پنهان چهره های عریان

- ب: از تأیید اکثریت ملت برخوردار بوده و از طریق مراجعه به آراء مردم و عملیه انتخاباتی خاصی که قانون اساسی مشخص می کند حمایت اکثریت مردم را بدست آورده باشد. هیچ فرد و گروهی حق ندارد از طریق اعمال قوه، توسل به اسلحه و با اتکاء به نیروی خارجی به اقتدار نایل شود و بر مردم حکومت کند.
۳. دولت اسلامی افغانستان متکی به نظام شورایی بوده، رئیس منتخب این نظام رمز وحدت ملی و رئیس قوه اجرایی کشور می باشد.
۴. وضع لوایح و مقررات، تصویب بودجه و خط مشی دولت و نظارت بر اجراءات دولتمردان، از صلاحیت های مسلم مجلس شوری است.
۵. در دولت اسلامی، مرجع نهائی همه قوانین، مقررات، مناهج و سیاست ها شریعت اسلامی است.
۶. در دولت اسلامی افغانستان قوه قضائیه، نهاد کاملاً مستقل بوده که وظیفه اش تنفیذ شریعت، تأمین عدالت و دفاع از حقوق فرد و اجتماع می باشد.
۷. قوه قضائیه حق ابطال هر فیصله و قراری را دارد که با روح شریعت سازگار نباشد و موجب سلب حقوق فرد و اجتماع شود، هر فرد و گروه میتواند برای ابطال و لغو این نوع فیصله ها و قرار ها به محاکم مراجعه کند.
۸. همه اتباع دولت اسلامی در برابر قوانین کشور حیثیت و اعتبار یکسان داشته و از همه امتیازات و حقوق سیاسی و مدنی که اعلامیه های بین المللی حقوق بشر برای افراد و احزاب لازمی می شمارند و شریعت اسلامی آنرا تأیید می کند، بدون هیچ نوع تبعیض و استثناء برخوردار اند.
۹. در دولت اسلامی افغانستان به همه اتباع کشور، آزادی فعالیت های سیاسی، آزادی بیان، آزادی تدویر اجتماعات و تشکیل احزاب و سازمان ها مکفول و مضمون بوده، مشروط به اینکه از این حق در جهت تضعیف وحدت ملی، تهدید آزادی و استقلال کشور و صدمه به هویت اسلامی جامعه افغانی سوء استفاده نشود.
۱۰. دولت اسلامی افغانستان و اتباع مؤمن این کشور مجدانه سعی

دسایس پنهان چهره های عریان خط مشی

می‌ورزند تا اهداف گرانمایه جهاد اسلامی ما تحقق بیابد و روحیه جهادی ملت حفظ شده و ارتقاء مزید یابد. به منظور دفاع از استقلال و آزادی کشور و حفظ وحدت ملی و هویت اسلامی جامعه ما، فرد فرد کشور مکلف خواهد بود تا دوره قانونی خدمت عسکری را سپری کند.

هموطنان عزیز!

وظایف فوری که در تطبیق معاهده مذکور برعهده حکومت مؤقت گذاشته شده و لازم است در دوران عمر کوتاه خود انجام دهد، میتوانم همه را به این شکل خلاصه کنم:

در ساحه امنیت

خاتمه فوری و دایمی جنگ، تأمین امنیت مطمئن در مرکز و ولایات، گشایش راههای مواصلاتی و فراهم آوری شرایط لازم برای عبور و مرور مصئون در راهها بوسیله نیروهای منظم دولتی. برای تحقق این اهداف می‌خواهیم که:

الف: تمام گروهها به روند صلح بپیوندند، این معاهده را تأیید و عملاً در حکومت مؤقت شرکت کنند.

ب: قوه امنیتی مشترک ساخته شود تا آرامش شهرها و امنیت شاهراهها بواسطه همین قوه تأمین گردد.

ج: شهرها و قصبات از گروههای مسلح تخلیه شوند.

د: کسانی که مردم را اذیت می‌کنند، رعب و خوف می‌افکنند، دزدی و رهنزی می‌نمایند و زندگی آرام مردم بیچاره را تهدید می‌کنند، شدیداً مجازات شوند.

در ساحه امور دفاعی

بخاطر دفاع از آزادی، استقلال، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی مکلف هستیم اردوی منظم نیرومند اسلامی بسازیم، لازم است اردوی ملی مانند

خط مشی دسایس پنهان چهره های عریان

گذشته از طریق دوره مکلفیت ساخته شود تا به این ترتیب هر تبعه افغان تربیه لازم نظامی کسب کند و در وظیفه مقدس دفاع از کشور خود سهم بگیرد، تشکیل اردو بر اساس دوره مکلفیت عسکری، به حکومت نیرومند مرکزی که حاکمیت آن بر همه کشور محرز و جلب و احضار افراد برایش ممکن باشد نیازمند است. تا رسیدن بچنین مرحله ای حکومت ناگزیر به اردوی دارای قطعات محدود آنهم از راه استخدام و در بدل پرداخت حقوق و امتیازات مناسب می باشد، در این رابطه پالیسی حکومت قرار آتی است:

الف: به شمول مرکز برای تمام ولایات با در نظر داشت موقعیت، نفوس و اهمیت نظامی هر منطقه، قطعات عسکری مناسب منظور گردد.

ب - افراد این قطعات به مشوره شورای جهادی ولایت، از ساکنان همان ولایت استخدام شوند، حق اولیت به مجاهدینی داده می شود که در قیام نجات کشور از اشغال اجنبی مخلصانه سهم گرفته اند.

ج: وزارت دفاع وظیفه تربیه و اکمال قطعات مذکور را بعهدده خواهد داشت. د: ادارات ولایات مکلف اند که در مدت کوتاه شرایط را طوری عیار سازند که از راه جلب و احضار امکانات تشکیل اردو میسر گردد.

ه: اردو از سهمگیری در فعالیت های سیاسی خودداری ورزیده، افسران نظامی حق ندارند که عضویت احزاب سیاسی را حاصل نمایند. تجارب تلخ گذشته ثابت ساخته است که مداخله اردو در سیاست و تشکیل قطعات اردو با روحیه حزبی، باعث بروز حوادث خونین گردیده و وسیله دعوت مخالفین به مقاومت مسلحانه و حکومت کردن بر مردم با توپ و تانک می شود.

و: ما طرفدار خلع سلاح ملت نیستیم، نمی خواهیم که اسلحه خفیف از نزد مردم جمع آوری شود، این را ترجیح میدهیم که هرکس در برابر سند قانونی بتواند با خود سلاح حمل کند. تجربه کشور های دیگر این را ثابت ساخته که موجودیت اسلحه خفیف هیچگاهی باعث بی امنیتی نمی گردد.

دسایس پنهان چهره های عریان خط مشی

در ساحة ادارى

از رژیم کمونیستی برای ما اداره نابسامان، ناسالم و بی تناسب با شرایط کشور به میراث مانده است، اصلاح، تحدید و ایجاد تبدیلی عمیق در این اداره به موازات وضعیت اقتصادی کشور، کار ضروری است، زیرا امکانات دولت بحدی محدود است که حتی توان تأدیه حقوق و معاشات مامورین را ندارد، ما مجبوریم به تشکیلات محدود اکتفا کنیم و تشکیلات اضافی و غیر ضروری را حذف نمائیم و برای آنعده مامورینی که بنابر تحدید تشکیلات بیکار میمانند، زمینه سازی میکنیم تا در پروژه های تولیدی به کار استخدام شوند. حقوق ماهوار مامورین به اندازه ای تعیین خواهد شد که ضرورت های حیاتی روزمره آنها را تکافو کند و به اعمال ناروای چون رشوه ستانی، اختلاس و خیانت متوسل نشوند، سپردن کار به اهل آن و انجام کارهای سر وقت، بوجه احسن، بدون هیچ مانع و تأخیر و عاری از انگیزه هرنوع سفارش و رشوت، جلوگیری از فساد ادارى، مجازات شدید مامورین خائن و مفسد، از مقتضیات يك اداره سالم و مشروع به شمار میروند.

احیاء قوه مقننه نیرومند و با اعتبار و تشکیل شورای منتخب از راه مراجعه به آراء عمومی و ایجاد قوه قضائیه معتمدیکه فرد فرد ملت فیصله های آنرا بدیده احترام بنگرد و صلاحیت فیصله نهایی در قضایای فردی و اجتماعی را داشته باشد، از اهداف مهم حکومت در بخش نوسازی ادارى می باشد.

اجازه نمیدهیم که محافل دولتی پرتکلف بوده و مصارف بیجا در آن صورت گیرد، به هیچ منطقی قابل توجیه نیست که عامه مردم ما برای خوردن، نان خشک نداشته باشند، مگر سر سفره حاکمان غذاهای رنگارنگ چیده شود، باید در محافل دولتی چنان سادگی اعمال شود که باحالت ابتر اقتصادی ملت ما تناسب داشته باشد.

خط مشی دسایس پنهان چهره های عربیان

در ساحه اجتماعی

اسلام تمام انسان ها را برادر و برابر می‌شمارد، هر تعصب قومی، زبانی و مذهبی که عدالت اجتماعی را تهدید کند و بر اساس رنگ، زبان و مذهب حقوق انسانی کسی را تلف کند از نظر اسلام حرام است تمام اقشار، اقوام و طبقات ملت افغان، اعضای يك ملت واحد اند و حکومت اسلامی شرایط یکسان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را مساعد ساخته و ریشه های هرگونه تعصب و تبعیض را قطع می‌کند.

اسلام بیش از هر مسلك و مكتب دیگری به قشر زنان حقوق و امتیازات فراوان قائل گردیده، باید تمامی حقوق اسلامی زنان احیاء و تضمین شود و آنها در جامعه نوین اسلامی افغانستان نقش فعال خود را ایفا کنند. امید است که قانون اساسی ما در باره تأمین حقوق اسلامی و نقش فعال اجتماعی زنان فیصله روشنی صادر نماید. خواست ما اینست که زن و مرد افغان هر دو شخصیت و هویت اسلامی خویش را حفظ نمایند و بجای تقلید خفت بار از فرهنگ بیگانگان به صفت فرزندان قهرمان يك قوم تاریخ ساز و مستقل، شخصیت های الگو و قابل تقلید به جهانیان تقدیم نمایند. حقیقت اینست که سقوط زن مقدمه سقوط جامعه است، اگر زن به سلاح ایمان و علم مجهز شد، در آغوش خود قهرمانان بزرگ تاریخ را پرورش میدهد.

ما در چوکات اسلام به آزادی مذهب، آزادی قوه قضائیه و آزادی مسجد باور داریم، هکذا در حالیکه از حل مسالمت آمیز منازعات و کشمکش های احزاب جانبداری می‌کنیم، از فراهم نمودن شرایط مناسب برای رقابت سیاسی سالم احزاب و تنافس در تقدیم خدمات انسانی به ملت و دعوت مردم به مرام، خط مشی و پروگرامهای سیاسی و اجتماعی خود و تنافس و رقابت باهمدیگر در انجام کارهای خیر حمایت می‌کنیم.

طرفدار آزادی کامل فعالیت های سیاسی احزاب می‌باشیم، احزاب سیاسی

دسایس پنهان چهره های عریان خط مشی

می توانند مطابق قانون، اخبار، مجلات و وسائل تبلیغاتی داشته باشند، آنها حق دارند که بر اجراءات و تصرفات حکومت نظارت کنند و از عملکرد حکومت ها انتقاد کنند، بر فعالیت های سیاسی و نشراتی تازمانی قیود وضع نمی شود که به عزت و کرامت کسی تجاوز صورت نگیرد، بجای راست، دروغ را شایع نکرده، و علیه مصالح کشور و به قصد اختلال امنیت دست به تحریکات نزده باشند، هیچ گروه سیاسی حق ندارد که وسایل تبلیغاتی دولت، مانند رادیو و تلویزیون را در انحصار گرفته و بر محور منافع حزبی خود بچرخاند، این وسایل مال همه ملت بوده، حزب بر سراقتمدار و احزاب مخالف حق استفاده مساوی را از آنها دارند. توجه جدی به وضع ایتم و خانواده های شهداء، همکاری دوامدار با معلولین جهاد و توجه خاص به پروسه عودت مهاجرین و خاصتا "اسکان آنها از وظایف اساسی دولت می باشد.

در ساحه تعلیم و تربیه

ما با تمام جدیت تلاش می کنیم که نظام تعلیم و تربیه در کشور ما هرچه زودتر به شکل سالم اسلامی آن فعال شود، نصاب تعلیمی اصلاح و مطابق مقتضیات جدید جامعه اسلامی عیار گردد، طوریکه از مؤسسات تعلیمی ما، افسران مؤمن مجهز به سلاح عقیده و ایمان، داکتران و انجیران متعهد، قضات و حکام پرهیزگار و پرسونل فنی مسلکی با ایمان فارغ شوند. حکومت برنامه تعلیمی طویل المدت خود را طوری میریزد که در تمام ولایات کشور، شرایط مناسب تعلیمات عالی و ابتدایی فراهم شود. اهداف مهم حکومت در بخش جوانان عبارت اند از:

تنظیم بهتر و پرورش سالم فکری دانشجویان و دانش آموزان جوان در داخل و خارج کشور و استفاده اعظمی از استعداد های جوان ایشان در راه تحقق اهداف انقلاب، فراهم کردن شرایط مناسب بخاطر رشد فکری و معنوی آنها،

خط مشی دسایس پنهان چهره های عریان

نسل جوان و انقلابی ما بتواند برای افغانستان اسلامی آینده زعامت صالح و مؤمن تقدیم نماید.

در ساحه صحت عامه

توجه به صحت و سلامتی افراد يك جامعه تا آنوقت به نتیجه مطلوب نرسیده و جلو شیوع امراض را سد نمی‌کند تا برای معالجه فقر و گرسنگی در جامعه اقدامات متوازن صورت نگیرد. فقر در کنار اینکه عامل مفسد اخلاقی و اجتماعی زیادی است، عامل بزرگ شیوع بیماری به شمار میرود. اعمار مجدد شفاخانه ها و کلینیک ها در کنار تهیه و تولید ادویه مورد ضرورت و تربیه کادر فنی در بخش طبابت، وظایف مهم دولت را در ساحه صحت تشکیل میدهد. برای بهبود وضع صحی مردم دولت مکلف است تا در مورد حل مشکلات اقتصادی مردم و بالابردن سطح زندگی آنها گامهای سریع و بلندی بردارد.

در ساحه زراعت

در جریان جنگ چهارده ساله، بخش زراعت و تأسیسات زراعتی خاصتا" بندها، نهرها و کاریزها صدمه شدیدی دیده و به همان تناسب به بخش مالداري نیز لطمه وارد شده است، توجه جدی به این بخش ها از وظایف عمده حکومت می‌باشد. متأسفانه حکومت های فاسد اسبق، به ذخایر غنی آب، به دشت های وسیع و حاصلخیز و به زمین های بایر قابل زرع کشور هیچ گونه توجهی ننموده اند. قسمت زیاد آبهای کشور ما به کشورهای همسایه سرازیر می‌شود، در قسمت مهارکردن آبهای جاری و آبیاری و آبادانی زمینهای بایر هیچ اقدامی نشده است. با توجه اندک در بخش زراعت کشور، می‌توانیم به مقایسه نفوس فعلی افغانستان، برای چند برابر نفوس کشور غله و میوه تولید کنیم. ضرورت نخستین

دسایس پنهان چهره های عریان خط مشی

کشور نیز این است که از ناحیه غله خود کفا باشیم، نه تنها اینکه از توریید غله، میوه، روغن و سائر محصولات زراعتی و حیوانی بی نیاز باشیم، بلکه باید محصولات خود را به کشور های همسایه نیز صادر کنیم، تمام امکانات برای رسیدن به اهداف نامبرده موجود است، با کمی زحمت و توجه، به مقاصد فوق نائل خواهیم شد.

درساحه اقتصاد و تجارت

کشور ما قبل از جنگ و سیطره کمونستها، از لحاظ اقتصادی عقب مانده ترین کشور دنیا بود، در اثر جنگ تأسیسات محدود و ابتدائی اقتصادی مان نیز از بین رفت، بنابر گسترش بی امنیتی سکتور تجارت صدمه شدیدی دید، تجار و صاحبان سرمایه، ثروت های شان را به خارج انتقال دادند، امروز کشور نادر ما در بعد اقتصادی با مشکلات سختی روبروست. از آغاز جنگ تا امروز دولت مشکلات پولی خود را از راه چاپ بانکنوت ها حل کرده است، همین امر باعث شده که نرخ افغانی در برابر اسعار خارجی روز بروز نزول نموده و به تناسب آن قیمت اجناس در بازار صعود نماید. هجده سال قبل قیمت یک قرص نان (۲) افغانی بود مگر حالا ارزش آن تا هزار افغانی بالا رفته است! نجات کشور از این حالت دردناک ایجاب میکند که:

الف: چاپ بیدریغ بانکنوت ها متوقف و جلو انتشار نوتهای جعلی گرفته شود.

ب: در کشور چنان شرایط امنیتی مساعد شود که تجار و سرمایه داران افغان سرمایه های شان را با اطمینان بداخل انتقال بدهند و سرمایه گذاران خارجی تشویق شوند تا در کشور ما سرمایه گذاری کنند. ما در ساحه اقتصاد به بازار آزاد باور داریم، دولت بر بازار و تشبثات خصوصی صرف آنقدر در مواردی حق نظارت دارد و میتواند ثبت کند که از تصرفات حرام و ناجائز اقتصادی چون

خط مشی دسایس پنهان چهره های عربیان

احتکار، سود و جعلکاری جلوگیری نماید، و نگذارد که در جامعه داد و ستد حرام که منافعی ارزش های عالییه اسلام و باعث عرضه شدن امتعه مضر به صحت و سلامتی انسان است ترویج یابد. بایست بر تولید، تجارت و فروش شراب و مواد مخدر قیود شدیدی وضع گردد و بجای آن راههای حلال و آبرومندانه تأمین معیشت برای مردم جستجو شود.

من از ملت مسلمان خود انتظار آنرا دارم که در کنار دولت خود خلاف مواد مخدر و نشه ای، به جهاد بزرگ و دامنه دار آماده شوند، مابجای سرمایه گذاری های دولتی از راه دریافت قرضه های خارجی، ترجیح میدهیم که سرمایه داران داخلی و خارجی در پروژه های مثمر و عام المنفعه کشور ما سرمایه گذاری نمایند. می خواهیم که تصدیهای دولتی یا بشکل انتفاعی درآیند و یا به سکتور خصوصی انتقال یابند. باید انحصار دولت در سکتور تجارت و سرمایه گذاری از میان برداشته شود و انحصار دولت در سرمایه گذاری تنها در محدوده صنایع ثقیل و موارد خاص دیگر خلاصه گردد.

در این شك نیست که در نتیجه انقراض امپراطوری اتحاد شوروی و انقسام آن به جمهوریت های مستقل و کوچک، کشور ما یکبار دیگر اهمیت اقتصادی و تجارتی خاصی در منطقه بدست آورده است، اگر خدا بخواهد و ما بتوانیم بزودی در کشور مان امنیت را اعاده و تأمین کنیم و با گشایش راههای جدید مواصلاتی، کشورهای آسیای میانه از طریق افغانستان به دنیای دیگر وصل شوند. کشور ما از این بابت در جهت انکشاف اقتصادی زمینه های خوبی بدست می آورد.

سرمایه گذاری در ساحه تأسیسات صنعتی و استخراج نفت و گاز و سائر معادن را بدرجه اول اهمیت میدهیم، با توجه به اینکه در قدم نخست نفت و گاز به قیمت ارزان برای استفاده هموطنان عرضه شود، سپس در مورد صدور آن به خارج اقدام گردد.

دسایس پنهان چهره های عریان خط مشی

در ساحة سیاست خارجی

در ساحة سیاست خارجی نیز خواهان اتخاذ سیاست فعال، مؤثر و مبتنی بر اصول اسلامی هستیم، دفاع از حق، کمک به مظلوم، تقبیح تعدی و تجاوز، همه ملیت های جهان را اعضای يك خانواده بزرگ پنداشتن، بر قراری مناسبات دوستانه با کشورها، برقراری بهترین روابط برادرانه و دوستانه با کشور های اسلامی، خاتمه بخشیدن به جنگ و تجاوز در جهان، تأمین صلح و عدالت اجتماعی، دادن حق تعیین سرنوشت و گزینش نظام سیاسی دلخواه به ملت ها، در روشنایی اصول عقیدتی و مصالح ملی شان، محکوم کردن جدی حکومت های دست نشانده و دلخواه اجانب بر ملت های مظلوم و مستضعف از جانب قدرت های استکباری، عدم مداخله در امور داخلی دیگران و احترام به استقلال، آزادی، تمامیت ارضی و حاکمیت سیاسی آنها و تأکید بر حل مسالمت آمیز معضلات بین المللی، خطوط اساسی و اصلی سیاست خارجی ما را تشکیل میدهد.

ما بادل اسلامی، خصوصاً پاکستان، ایران و عربستان سعودی و سایر دولتهایی که از جهاد افغانستان حمایت کرده اند، به مهاجرین ما پناه داده اند و در جهت اعاده صلح و خاتمه جنگ در کشور ما کمک کرده اند، خواهان استحکام مزید روابط دوستانه هستیم.

در اجتماعات منعقد شده سازمان های بین المللی، افغانستان بحیث عضو فعال و مؤثر تلاش میکند که نقش اسلامی خود را ایفا نماید و از اقداماتی حمایت خواهد کرد که سازمانهای مزبور را تشویق می کند، مستقل از فشار قدرت های بزرگ، برای حل منازعات جهانی، خاتمه جنگ و کاستن فاصله میان کشور های غنی و فقیر، نقش مؤثر شان را ادا کرده و قادر به ارائه يك نظام عادلانه جدید شوند.

متأسفانه امروز همه جنگها در بلاد اسلامی و علیه مسلمانان براه انداخته

خط مشی دسایس پنهان چهره های عربیان

شده، طی این جنگها در آسیا، آفریقا و اروپا مسلمانان به قتل می‌رسند، خانه و کاشانه مسلمان ویران می‌گردد، مسلمان بی‌خانمان و آواره می‌شود و در سرزمین مسلمان آتش جنگ شعله ور است، بلاد اسلامی به بازار فروش اسلحه و مارکیت عرضه مصنوعات کشورهای صنعتی مبدل شده است. عوامل مهم اشتعال جنگها، عدم استقرار و تشنج سیاسی در کشورهای اسلامی همین‌ها اند. نجات امت مسلمة از این حالت دردناك، ایجاب می‌کند که کتله های پراکنده اسلامی باهم متحد شوند، ما از وحدت کشور های اسلامی، حمایت می‌کنیم. در قضایای بین المللی مخصوصاً آنجا که یکی از کشورهای اسلامی مورد تجاوز قرار می‌گیرد و مصالح امت تهدید می‌شود، باید تمام کشور های اسلامی موضع قاطع، فعال و واحد اتخاذ نمایند. ما از تحریک آزادی کشمیر حمایت سیاسی و اخلاقی می‌کنیم و تاکید داریم که به ملت مسلمان کشمیر حق تعیین سرنوشت داده شود و سلسله اعمال خشونت و تشدد بر خلاف کشمیریان مظلوم قطع گردد. ما بر آزادی فلسطین و خروج قوای اشغالگر از مناطق اشغالی تأکید نموده از مبارزه برحق فلسطینی‌ها پشتیبانی می‌نمائیم. خاتمه نا آرامی در تاجکستان و پایان گرفتن خشونت علیه مسلمانان چین و برما نکات عمده سیاست خارجی ما را تشکیل میدهد.

کما آنکه ما در کشور خود خواهان صلح و ثبات و آرامش هستیم، می‌خواهیم که امنیت و ثبات در منطقه و جهان تأمین گردد، ما مخالف هر حرکتی هستیم که صلح، ثبات و امنیت بین المللی را تهدید نماید.

هموطنان عزیز!

من از فرد فرد جامعه افغانی و از تمام احزاب و نیرو هائیکه به کشور خود علاقه دارند و از خدای خود بیم، دعوت می‌نمایم که برای پایان بخشیدن به جنگ و تأمین صلح پایدار دست همکاری بهم داده، برای اعمار جامعه واقعی اسلامی کمر همت ببندند و به اهداف مقدس جهاد چهارده ساله که ملت قهرمان ما يك ونیم ملیون از بهترین فرزندان فرزانه اش را در راه آن قربان کرده است

دسایس پنهان چهره های عریان خط مشی

تحقق بخشند.

به امید تشکیل حکومت منتخب اسلامی و تأمین صلح سراسری در
افغانستان عزیز
اقول قولی هذا استغفرالله لی ولکم والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته .

رفقای مسعود در تمام کابل افواهایی را پخش کردند که گویا وزیر دفاع معرفی شده حزب اسلامی، شوق رفتن به میدان هوایی بگرام را کرده بود، مگر حین ورودش به نظام قراول میدان، انضباطان او را متوقف کرده برایش گفتند: دریش! شاگرد! با انتشار این شایعات میخواستند به مردم وانمود کنند که رفقای او نه معاهده ماهیپر را می پذیرند و نه وزیر دفاع را .

کسانیکه قبل از ما به کابل رفته بودند، متأسفانه چیزی برای گفتن به مردم نداشتند، از رو شدن با مردم بیم داشتند، تحت تأثیر کمونست ها بودند، کمونست ها برخی را به سرنوشتی مبتلا کرده بودند که دیگر از گرفتن نام اسلام و مسلمانی در محضر مردم خجالت می کشیدند. من تصمیم گرفتم که هر نماز جمعه را در یکی از مساجد شهر کابل با مردم یکجا ادا نمایم و خطبه ای برای آنان داشته باشم. ضمن خطاب به مردم، روی مسایل مهم کشور بحث نمایم و به سئوالات و پرسشهای آنها پاسخ بگویم. بیشتر وقت خود را صرف تدویر جلسات سخنرانی ها و دید و وادید ها با اقشار مختلف ملت نمایم. صحبت های تفصیلی با جوانان، جلسات متعدد با مامورین، سخنرانی ها به کارمندان اناث و دیدارها با قومندانان مناطق مختلف و نشست مسلسل با ریشسفیدان، معارف و نمایندگان اصناف مختلف مردم داشتم. گزارش این جلسات، نمازها، خطبه ها و سخنرانی ها از طریق رادیو-تلویزیون کابل نشر می گردید، اثرات آن ها در میان مردم روشن بود. مسعود و ربانی از این بابت سخت نگران شدند، سعی کردند که جلو انعکاس گزارش های فوق را از راه رادیو و تلویزیون بگیرند، مگر این تلاش های شان خنثی گردید. مشاهده این وضعیت برای مسعود دشوار بود، حوصله اش سرآمد،

خط مشی دسایس پنهان چهره های عریان

بالآخره ضمن مصاحبه با رادیو بی بی سی بر یکی از سخنرانی‌های بنده اعتراض کرد، سخنرانی که در تالار بزرگ وزارت داخله برای مامورین ارگانها و نهاد های دولت ایراد کردم و در بخشی از آن سخنرانی گفته بودم که: تمام کارمندان دولتی اعم از زن و مرد مکلف به رعایت آداب اسلامی می‌باشند، مأموری که به او امر شریعت اسلامی التزام نداشته باشد، حق کارکردن در ادارات دولت اسلامی را نیز ندارد. زن افغان باید هویت اسلامی خویش را باز یافته و از اخلاق و اطوار دشمنان تقلید نکند، حجاب اسلامی که مظهر عفت و حیای زن مسلمان است باید رعایت شود، در شهر کابل امنیت کامل حکمفرما گردد، سر، مال و عزت مردم در امان باشد. خانه ها و املاک شخصی غصب شده مردم به صاحبان اصلی شان مسترد گردد، هیچ فرد و اداره ای حق ندارد بدون حکم محکمه شرعی و با صلاحیت کسی را زندانی کند، باید دروازه زندان های شخصی بکلی مسدود گردد. ... بی بی سی در مورد بعضی نقاط این بیانیه حساس شده بود، خواست تا نظر مسعود را در باره نکات مزبور جویا شود. مگر او از بیم برانگیخته شدن احساسات مردم، مانند دفعه قبل نطق خود را معرفی کرد تا با بی بی سی مصاحبه نماید. نطق مسعود ضمن مصاحبه با بی بی سی گفت: "این نظرات شخصی حکمتیاری است ما با رأی او موافق نیستیم!!"

با جنبش تفاهم کردیم، اسرای جنگی تبادل شدند، شاهراه کابل حیرتان بروی ترافیکی گشوده شد و پس از چند سال مردم شمال توانستند از راه سالنگ به کابل و از کابل به شمال کشور رفت و آمد کنند.

غرض مذاکره باحزب وحدت و جنبش ملی جلسه ای در کاریزمیر منعقد گردید، ربانی و سیاف هم در آن حضور داشتند، سعی من این بود تا مسعود را قناعت بدهیم که جنگ در يك زمان در چند استقامت نه مفید است و نه ممکن، در جریان صحبت نامبرده بمن رو کرده گفت: به جمعه خان همدرد وظیفه بده که جنرال دوستم را ترور کند!! زیرا دوستم از منطقه او به شبرغان رفت و آمد می‌نماید و به آسانی می‌تواند چاره اش را بکند! مسعود این حرف را زمانی گفت

دسایس پنهان چهره های عریان خط مشی

که هیئت او با دوستم به مزار رفته بود. من برایش گفتم: ما مردمی نیستیم که در دوستی با کسی دشمنی کنیم، دوستی و دشمنی ما شفاف است. (من در اینجا مسعود را به تمام معنی شناختم!؟ به خدا معلوم که وی در باره چه تعداد مردم، از دیگران تقاضا کرده باشد که چاره ایشان را بکنند! و در جریان مذاکرات برای چه تعداد مردمی نقشه ترور شان را ریخته باشد، من از هیچ فرد افغان انتظار چنین دنائتی را نداشتم.)

غوث وزیری سخنگوی وقت شاه مخلوع اعلان کرد که اعلیحضرت قصد دارد تا چند روز دیگر به وطن باز گشته و مصدر خدمت به ملت خود گردد، این اعلان روی این دلایل قابل توجه بود:

الف: برای اولین بار سخنگوی شاه مخلوع جرأت اظهار چنین مطلبی را می کرد.

ب: يك هیئت امریکائی در همان روزها به افغانستان و پاکستان مسافرت نموده و با طالبان، مسعود و جنرال دوستم دیدار نموده بود. هیئت نامبرده پس از بازگشت به امریکا در مصاحبه مطبوعاتی اش گفت: تمام رهبران افغانی ای که هیئت در جریان مسافرت با آنها دیدار نموده با عودت ظاهرشاه و تشکیل حکومت مؤقت تحت ریاست وی موافقه کرده اند.

ج: جنرال بابر وزیر داخله حکومت بینظیر بوتو که با امریکائی ها علاقه نزدیک و دیرینه دارد، در مصاحبه مطبوعاتی اش گفته بود که طالبان لشکر ظاهرشاه اند.

د: طالبان تمام ولایات جنوبی و غربی را اشغال کرده و آنگاه برای هجوم بکابل احضارات می گرفتند.

ه: درمیان تمام حلقه های مطلع این تبصره زمزمه می شد که امریکائی ها موافقه طالبان، مسعود و دوستم را بدست آورده اند تا تحت زعامت ظاهرشاه حکومت ائتلافی در کابل ساخته شود.

در مورد این سخن نطق ظاهرشاه که اعلیحضرتش!! تا چند روز دیگر به کابل

خط مشی دسایس پنهان چهره های عریان

میرود، در جلسه شورای عالی دولت از مسعود پرسیدم که نطق ظاهرخان به کدام جرأت و اطمینان چنین حرف هایی را میزند؟ بچه دلیلی هیئت امریکائی می گوید که تمام رهبران افغان در مورد عودت پادشاه به هیئت اطمینان داده اند؟! هیئت امریکائی همراه شما نیز دیداری داشت، این موضوع باید روشن شود. وی با زبان شکسته و لهجه پریشان گفت: هیئت امریکایی در باره ظاهرشاه چندین مرتبه از من پرسید، من در اخیر برایش گفتم: اگر رهبران موافقه کنند، من اعتراضی ندارم! رو به طرف اعضای دیگر شوری کرده گفتم: پیشنهاد من اینست که برای رفع این نگرانی ها باید موضع خود را در رابطه به شاه بد نام رسماً تصریح کنیم و به ملت اطمینان بدهیم که ما با برنامه امریکائی اعاده مجدد ظاهرشاه مخالفیم. اکثر اعضای شورای عالی دولت از این پیشنهاد حمایت کردند، مگر اعضای شورای نظر با این طرح مخالفت نمودند، از فحواي مخالفت آنها روشن بود که ایشان در خفا با امریکائی ها در این مورد تعهد کرده اند.

پس از زوال اتحاد شوروی، ستراتیژی مسکو در ارتباط به قضیه افغانستان این بود که می خواست جنگ در این کشور ادامه یابد و جلو تأمین صلح و ثبات و تشکیل حکومت اسلامی گرفته شود. و کشورهای تازه به استقلال رسیده آسیای میانه از راه افغانستان به دنیای خارج راه نیابند و ذخایر بزرگ تیل و گاز آنها در کنترل کمپنی های روسی باقی بماند و امواج توفنده انقلاب اسلامی به این کشورها سرایت نکند. بخاطر نیل به این اهداف باید جنگ در افغانستان ادامه یابد، کی جی بی مسعود را برای ادامه جنگها، بحیث وسیله خوبی تشخیص داده بود، در دوره حکومت مؤقت جدید، کی جی بی کمافی السابق برای مسعود پول و اسلحه می فرستاد و بدینوسیله میخواست در جهت تضعیف و اسقاط حکومت از وی کار بگیرد.

مسعود و ربانی به تعهدات خویش در ماهیپیر عمل نکردند، ربانی حاضرنبودتوظیف مامورین ما را در ادارات دولتی منظور نماید، چنانچه تا هنگام سقوط

دسایس پنهان چهره های عریان خط مشی

دولت، اشخاص معرفی شده ما را در معینیت های خارجه و داخله قبول نکردند. مسعود نمی خواست که قطعات مسلح ما مطابق معاهده در کابل مستقر شوند و مجاهدین جابجا شده را به شیوه های مختلف اذیت می کردند.

چند هفته قبل از سقوط کابل، جلسات کابینه را به تعویق انداختم و در آخرین اجلاس به وزیران گفتم: شما و این تالار شاهد باشید که این نظام بزودی و حتما "سقوط میکند، این نظام تمام اسباب بقای خود را از دست داده، اگر سقوط نکند مایه تعجب خواهد بود وضعیت را چنان می نگریم که هرگاه کابل مورد حمله قرار گیرد از جمله ۴۵۰ هزار افرادی که مسعود آنها را اکمال می کند، ۴۵۰ نفر آن نیز برای دفاع از کابل حاضر نخواهند شد، من در چنین حالتی تدویر جلسات کابینه را کار عبث و بیهوده دانسته، شما را بخدای بزرگ می سپارم !!

پس از چند هفته، طالبان از راه ازرو عملیات خویش را آغاز کردند، بعد از جنگ شدیدی این ولسوالی بدست آنان افتاد، متعاقب آن جلال آباد بدون کدام مقاومتی سقوط کرد. در سقوط جلال آباد قتل دسته جمعی ۷۲ نفر به شمول قومندانان مشهور مشرقی نقش اساسی داشت، آنها به بهانه مذاکره با طالبان به تورخم خواسته شدند، در نزدیکی تورخم، مجاهدین مربوط شمالی کمین گرفته و تمامی آنها را در سر جاده عمومی به قتل رساندند. حاجی قدیر والی ننگرهار به پشاور فرار کرد، هرچند در مجاهدین حزب اسلامی این توان وجود داشت که از جلال آباد دفاع نمایند، مگر مسعود نمی خواست که مجاهدین حزب وارد صحنه شده و با در دست گرفتن قومانده جنگ از شهر جلال آباد دفاع کنند. او میخواست اینکار بواسطه حضرت علی قوماندان غیر پشتون مربوط حزب اسلامی مولوی خالص انجام شود، مگر اینکار ممکن نبود، جلال آباد به تاریخ ۱۳۷۵/۲/۲۱ به تصرف طالبان درآمد.

قطعات دولتی بی که از کابل غرض دفاع از جلال آباد فرستاده شده بودند، در دو طرف بند درونته موضع گرفتند، مجاهدین لغمان قبلا در آنجا مستقر بودند. طالبان پس از توقف کوتاه در جلال آباد حملات شان را به استقامت درونته

خط مشی دسایس پنهان چهره های عریان

آغاز نمودند، قطعات دولتی پس از مقاومت اندک رو بفرار نهادند. خط اول آنها شکسته شد و مجاهدین لغمان از دو طرف در محاصره قرار گرفتند، پس از درگیری‌های شدید بالآخره این نقطه ستراتیژیک نیز بدست طالبان افتاد، جنگجویان طالب سپس قطعات دولتی را دنبال کردند که در نتیجه آن در میان این قطعات چنان بی‌نظمی و پراگندگی مستولی شد که تانکیست‌ها حین فرار چندین نفر را زیر چابین تانکها کردند، این قطعات از تنگی ابریشم و سروبی هم برآمدند و سروبی را در حالتی ترک کردند که مجاهدین حزب اسلامی هنوز در سنگرهای اطراف ازرو و بادپش حضور داشتند و از تخلیه سروبی اطلاعی نداشتند. قطعات جنگی دولت که به جلال آباد و سروبی فرستاده شده بودند در نتیجه شکست‌های پی‌در پی روحیه و توان مقاومت در آنها باقی نمانده بود. به این ترتیب راه فتح کابل بروی طالبان گشوده شد، طالبان پس از تصرف سروبی از دو استقامت ماهیپیر و لته بند بطرف کابل حرکت کردند، مسعود از طریق مخابره به افراد خود گفت که با منفجر ساختن تنگی و پل ماهیپیر راه را مسدود کنند. آنها پیوسته به او می‌گفتند: صاحب! باروت و موتر آماده گردیده! همین حالا حرکت می‌کند و راه را مسدود می‌کنیم، مطمئن باشید! ولی تا آخر این کار را نکردند، طالبان از هر دو استقامت به پلچرخی رسیدند، در آنجا افراد معدود برای چند ساعت مقاومت کردند، کابل عملاً تخلیه شده بود، تمام قوماندانان و مسئولین از شهر برآمده بودند، من در ساختمان صدارت بودم، برادران از برآمدن مسئولین اطلاع دادند، به ارگ رفتم، در آنجا بغیر از چند نفر انضباط، کسی دیگری حضور نداشت، بمن گفته شد که استاد در بلنداژها منتظر شماست، به آنجا رفتم دیدم که همه بار و بسته‌ها خویش را بسته، برای حرکت به طرف جبل السراج آمادگی می‌گیرند. یکجا با آنها به همان طرف حرکت کردیم و به این ترتیب کابل مظلوم روز پنجشنبه مورخ ۱۳۷۵/۷/۵ بدست طالبان افتاد و حکومت منحوس ائتلافی سرنگون گردید.

رابن رافیل معین وزارت خارجه امریکا در رابطه به سقوط کابل بدست

دسایس پنهان چهره های عریان خط مشی

طالبان گفت: ما بر سقوط حکومتی که صدراعظم آن حکمتیار بود، اشک نمی‌ریزیم، او ضمن ملاقاتی با مسعود گفته بود: از همان روزی که حکمتیار به کابل داخل شده، ما بودجه اختصاصی خود را در رابطه به افغانستان سه چند کرده ایم. مسعود گفت ما این گفته رافل را ثبت نموده ایم و کست آن را در اختیار داریم. مسعود به استناد این قول رافل گفت: عامل اصلی سقوط کابل این بود که ما با بنیاد گرای چون حکمتیار مصالحه و آشتی کردیم که امریکا بهیچ صورت او را تحمل نمی‌کرد، بهمین خاطر امریکائی‌ها کمکهای شان را به طالبان سه چند کردند و کابل به تصرف طالبان در آمد.

در رابطه با سقوط کابل بدست طالبان، تحلیل‌ها و تبصره های گوناگونی صورت گرفته. عده ای آنرا نتیجه طبیعی فساد حاکم بر کابل، بی‌امنیتی، غارت و اختلافات شدید میان زمامداران آن وقت کابل می‌شمارند. برخی آنرا نتیجه برتری‌های نظامی طالبان می‌گیرند، گروهی به این باورند که مسعود توسط امریکائی‌ها اغفال و تخدعه شد؛ به او گفتند که طالبان از ماهیپر جلو نمی‌روند و بر کابل حمله نمی‌کنند، بر اشغال مراکز حزب اسلامی اکتفا نموده، سپس به وساطت امریکا با شما به تفاهم می‌نشینند و اداره ائتلافی تشکیل می‌دهند. دسته ای معتقد اند که امریکائی‌ها با مشاهده تشکیل حکومت مشترک با حزب اسلامی و رفتن بنده به کابل، کمک‌های مالی و نظامی شانرا به طالبان سه چند ساختند، ولی قرار بر این بود که جنگجویان طالب فقط کابل را اشغال کنند و از خیرخانه جلوتر نروند، پس از تصرف کابل، اداره ائتلافی تحت قیادت پادشاه مخلوع تشکیل گردد، اما آی اس آی طالبان را تشویق کرد تا از فرصت استفاده نموده پروان و پنجشیر را نیز تصرف کنند و مسعود را از صحنه کنار بزنند. برخی از مبصرین مربوط به شورای نظار همین تحلیل را از سقوط کابل دارند، اینها می‌گویند که رابن رافیل معاون وزارت خارجه امریکا به شورای نظار این اطمینان را داده بود که طالبان در خیرخانه توقف می‌کنند. عده ای دیگری همین نظر را دارند ولی با این تفاوت که می‌گویند: امریکائی‌ها از مسعود و جنرال دوستم

خط مشی دسایس پنهان چهره های عربیان

خواسته بود تا رهبران احزاب جهادی را یا از میان ببرند یا به طالبان تسلیم کنند ، جنرال دوستم بنا بر همین طرح، در اثنای عقب نشینی قوت های حزب اسلامی بسوی شمال، در سالنگ شمالی کمین گرفت، کاروان ها را متوقف ساخت و مصمم بود رهبران را دستگیر کند ولی چون دید از رهبران کسی در میان کاروان نیست به خلع سلاح عده محدودی و اخذ چند عراده موتر و مقداری سلاح اکتفا کرد.

مسعود نیز با وجود تعهد با امریکائی ها فرصت آنرا نیافت که به این کار مبادرت وزرد و در تعهدات خود با امریکائی ها ناموفق ماند.

اخیراً یکی از قومندانان طالبان در این رابطه اعترافاتی داشته که خیلی از حقایق پشت پرده را افشا می کند، ملا عبدالرزاق آخوند، قوماندان معروف طالبان، در مصاحبه یی با مجله مستقبل چاپ پشاور، شماره پنجم مؤرخ میزان ۱۳۷۸ در جواب سؤال خبرنگار مجله در مورد چگونگی سقوط مرکز حزب اسلامی در سپینه شگه می گوید:

در آن زمان، دشمن توطئه بزرگی برای ما ساخته بود، میان اقوام تفرقه ایجاد کرد، ملا بورجان اخوند به من دستور داد که مشکل را من حل کنم و خودش بسوی سپینه شگه برود، ما مشکل ارگون را حل کردیم و او به لطف خداوند سپینه شگه رافتح کرد.

خبرنگار می پرسد: آیا در سپینه شگه مقاومتی صورت گرفت؟ می گوید: بلی در آنجا جنگ شدیدی صورت گرفت و پس از جنگ طولانی و شدید، منطقه بدست ما افتاد.

خبرنگار می پرسد: پس از آن چه شد؟ او میگوید: حادثه عجیبی رخ داد، قومندان مسعود به ما پیغام فرستاد که حاضر است تسلیم شود، امیرالمؤمنین بمن دستور داد تا با او به مذاکره بنشینم، من به میدان شهر رفتم، هیئت مسعود به ریاست مولوی قربان آنجا آمد و به ما گفت: نخست به نمایندگی از امرصاحب فتح سپینه شگه را به شما تبریک می گوئیم، ثانیاً او گفت: حاضرم برای اثبات

دسایس پنهان چهره های عریان خط مشی

اخلاص و صداقت، حکمتیاری، ربانی و سیاف را نزد شما بفرستم و به شما تسلیم کنم!! او در اخیر این جوابش می گوید: بما معلوم شد که او (مسعود) نیرنگی بکار گرفته، قصدش این است که دیگران را (بدست ما) از صحنه بردارد و ما را بدنام سازد.

این اعترافات، بدون شك، خیلی از اسرار پشت پرده را در رابطه با سقوط جنوب، خاصاً "سپینه شگه و سپس سقوط کابل بدست طالبان برملا می سازد. مسعود از سقوط جنوب و مراکز حزب اسلامی در این ساحه راضی بود و آنرا در طویل المدت به نفع خود می پنداشت، او می خواست مثل مزاری شهید، بقیه رهبران نیز بدست طالبان کشته شوند.

امریکائی ها از مسعود و دوستم خواسته بود تا در رابطه با رهبران جهادی و ترور آنان اقداماتی بنمایند.

مسعود بنا بر همین زد و بندها حاضر نشد با اعزام مجاهدین جاجی از کابل به سپینه شگه، بخاطر دفاع در برابر تهاجم طالبان، همکاری کند، تعداد زیاد مجاهدین جاجی در کابل مستقر بودند، در اثنای جنگ در جاجی خواستند برای مقابله با طالبان به منطقه بروند ولی مسعود به بهانه های مختلفی از رفتن آنان به منطقه مانع گردید، و پس از سقوط سپینه شگه به طالبان پیام تبریکی فرستاد.

ممکن است عده ای اعترافات این قومندان طالبان را نوعی تبلیغات مغرضانه، بخاطر تشدید اختلافات میان نیروهای ضد طالبان تلقی نموده و نسبت به صداقت این حرف ها اظهار شك و تردید کنند، ولی معامله ای که مسعود در اثنای سقوط اول تخار و عقب نشینی ربانی و سیاف بسوی کولاب با آنان داشت بر این قضیه صحنه می گذارد. او در آن زمان از روسها و ظهوروف مسئول امنیت تاجکستان خواست که از عودت ربانی و سیاف به افغانستان مانع شوند، زیرا وجود آنان در افغانستان باعث ایجاد مشکلات برای او می شود، ظهوروف، بعد از آزادی مجدد تخار، مانع عودت آنان شد. ربانی مجبور گردید از طریق سفیر خود در دوشنبه با دفتر رحمانوف رئیس جمهور تاجکستان تماس

خط مشی دسایس پنهان چهره های عریان

بگیرد و از او بخواهد که به ظهوروف هدایت دهد تا مانع ایشان نگردد، پس از مداخله رحمانوف مشکل حل گردید و به هردو اجازه داده شد تا به افغانستان برگردند.

در مورد بنده نیز در جریان عقب نشینی به شمال، نخست از سفیر ایران خواست تا مرا به تهران دعوت کند و از عودت مجددم به افغانستان مانع شود، ولی پس از آنکه در این کار بدلیل عدم موافقه بنده توفیقی نداشت، برنامه ترور مرا روی دست گرفت و عده ای را توظیف کرد تا در ماه رمضان در اثنای تدریس و نماز اقدام به ترور کنند که تروریست ها دستگیر شدند و جریان را افشا کردند. ادامه دارد

دسایس پنهان چهره های عربیان نقدی بر مصاحبه مسعود

نقدی جالب بر مصاحبه مسعود با روزنامه الحیات

میثاق ایثار در شماره (۶۰) تبصره بی بر مصاحبه مسعود با روزنامه الحیات داشت، چون مطالب مصاحبه و اعترافات مسعود در آن و تبصره جامع مذکور اسناد مؤثق و محکمی برای اثبات ادعاهای مطرح در این مبحث تاریخی ارائه میکند نشر آنرا ضمن این کتاب مفید شمردیم، اینک شما و این تبصره: مسعود کمتر مصاحبه می کند، با آنهم هر مصاحبه اش مشکلاتی را باعث می شود، قبل از همه برای خودش، قضایائی را در مصاحبه های جنجال برانگیزش به بحث می گیرد که اگر با مشاورین نزدیکش مشوره کند هرگز اجازه وارد شدن در آنرا به او نمی دهند. اخیراً او با روزنامه الحیات چاپ لندن، مصاحبه بی داشت که پس از تراش و خراش زیاد آنرا به فارسی در آورده و به نشر سپرده اند که ما اینک برخی از اعترافات عجیب و غریب او را در این مصاحبه به بحث میگیریم:

نقدی بر مصاحبه مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

در برابر اولین سوال خبرنگار الحیات مبنی بر اینکه "خواسته شما از طالبان چیست؟" میگوید:

"اولین خواسته ما از آنها حل مشکل افغانستان از طریق انجام گفتگو است. آنها خواهان اجرای شریعت هستند و ما هم آمادگی آنرا داریم، آنها می خواهند مردم را خلع سلاح کنند و این مسئله از نظر ما ایرادی ندارد، آنها خواهان جنگ علیه منکرات هستند و ما هم آماده ایم تا با منکرات مبارزه کنیم... تمام خواسته های آنان مورد پذیرش ماست، آنچه ما انتظار داریم برگزاري نشستې رو در رو براي حل مشکل است."

این اظهارات نشان میدهد که:

۱ - گویا مسعود با همه شعارها و آرمانهای طالبان موافق است و حرفی در نفي شعارها و عملکردهای طالبان ندارد.

۲ - اختلاف او با طالبان فقط از اینجا نشأت می کند که طالبان با او رو در رو به مذاکره حاضر نمی شوند!!

۳ - انگیزه او در جنگ با طالبان نه از اختلافات فکری مایه گرفته و نه از اعتراض بر برنامه ها، شعارها و آرمانهای طالبان. جنگ او با طالبان جنگ قدرت است، اگر طالبان او را در اقتدار شریک کنند و برای تعیین سهم او در قدرت با او به مذاکره بنشینند، خواسته یگانه او برآورده شده و مشکلش حل گردیده است!! به او می گوئیم: مگر مردم شما را در اثنای اقتدارتان نه آزمودند که به هیچ یکی از این حرف ها باور ندارید؟ مگر شما در زمان اقتدارتان شریعت را حاکم ساختید؟ امنیت را تأمین نمودید؟ با منکرات مبارزه کردید؟ به مردم بگوئید که اگر بار دیگری به قدرت برسید شریعت را چنان حاکم می سازید که در گذشته حاکم ساختید؟ مگر همان امنیت زمان اقدار سیاه تانرا تأمین می کنید؟ مگر مثل گذشته با منکرات مبارزه می نمائید؟ شهر کابل و بقیه مناطق تحت تسلط شما و رفقای تان، سیاه ترین و درد آورترین روزهای تاریخ شانرا شاهد بودند، بدترین و مفسدترین افراد جامعه برآنان حکومت میراندند، مال و جان و آبروی مردم

دسایس پنهان چهره های عریان نقدی بر مصاحبه مسعود

مصئون نبود، فساد، بی‌امنیتی، غارت سرمایه های ملی، ترور و اختناق، دستگیری مخالفین، حملات وحشیانه بر مناطق تحت تسلط بقیه گروهها به اوج خود رسیده بود، کدام شریعت به شما اجازه می داد که تا هفت هزار میلیارد افغانی پول جعلی را در مسکو چاپ و در جهت خریدن افراد بد ضمیر و استخدام تفنگداران حرفه ئی مصرف نموده، جنگ های خانمانسوزی را بر ملت ما تحمیل کنید؟ کدام شریعت به شما اجازه داد که حکومت ائتلافی با کمونست ها تشکیل دهید؟ از کدام شریعت فتوای وابستگی به مسکو و هند را حاصل کرده اید؟

او در جواب سوال دومی میگوید: من به طالبان گفتم: یا مشکل را از طریق گفتگو حل میکنیم و یا تا مدت نامعلومی با شما مبارزه می‌کنم... تسلیم زور و قدرت نخواهم شد. اگر قرار بود تسلیم زور شوم تسلیم روسها می‌شدم!!

بگذریم از اینکه آیا او میتواند تا مدت نامعلومی با طالبان مبارزه کند یا نه و آیا مبارزه او مبارزه اوست یا جنگ نیروهایی که برای او سلاح و پول تهیه می‌کنند؟ و آیا با توقف این کمکهای بیرونی او می‌تواند بجنگد یا نه؟ این موضوع حیرت آورست که او می‌گوید اگر قرار بود تسلیم زور شوم تسلیم روسها می‌شدم!! در حالیکه یگانه قومندانی که بطور علنی به روسها تسلیم شد او بود، هیچ فرمانده سرشناسی در افغانستان به چنین ننگی تن نداد، نه معاهده آتش بس با روسها امضاء کرد و نه به همکاری معلن با قوای اجنبی متوسل شد. تنها او بود که تسلیم روسها گردید، با قومندان قول اردوی نمبر ۴۰ روسها پروتوکولی امضاء کرد و از ۱۹۸۲ تا روزیکه قوای بیگانه کشور ما را ترک کرد به تعهد خود مبنی بر عدم وارد شدن به جنگ علیه روسها و اینکه نگذارد نیروهای دیگری بر قوای شوروی در منطقه او عملیات کنند و اینکه عملیات مشترک با روسها علیه حزب اسلامی داشته باشد وفادار ماند. این مطالبیست که امروز افسران عالی رتبه KGB و قومندان عمومی قوای شوروی در افغانستان، جنرال گراموف در کتاب خاطرات خود نوشته اند.

در جواب سوال سومی و در رابطه با نشستش با طالبان در اثنائیکه به دروازه

نقدی بر مصاحبه مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

های کابل رسیدند و او با سه نفر محافظینش به ملاقات آنان رفت، بجای اعتراف به حقایق طفره رفته، حرف های جواب اولی اش را مبني بر اینکه با اجرائی شریعت، مبارزه با منکرات، جمع آوری سلاح و عدم واگذاری پست های دولتی به کمونست ها با طرح ها و پیشنهادات طالبان توافق نموده، ولی در مورد تسلیمی سلاح با آنان گفته است: من ارتشی تمام عیار، مجهز با توپ و تانک و مهمات در اختیار دارم، چگونه این چیزها را تحویل دهم؟ گفتم: راهکاری برای حل این مشکل ارائه دهید. در این هنگام هریک بدیگری نگاه کردند و گفتند: ما نمیتوانیم! طفل و کودک خورد سالی هم نمیتواند این استدلال بیمایه را بپذیرد. چگونه ممکن است طالبان که به دروازه کابل رسیده اند و وزیر دفاع با سه نفر محافظ به استقبال آنان می رود، با چنین حرف ها قانع شوند و از حمله بر کابل منصرف گردیده برگردند، پنجاه میل عقب بروند و از طریق لوگر بر پایگاههای حزب اسلامی در لوگر و جنوب کابل و پایگاه های حزب وحدت حمله کنند، حقیقتی که مسعود از اعتراف به آن طفره رفته این است که: امریکایی ها میان ایندو طرف وساطت میکرد و به مسعود اطمینان میدادند که طالبان علیه تو نمی جنگند، جنوب را از نیروهای حزب اسلامی تصفیه می کنند، بعد به وساطت ما با شما کنار می آیند و حکومت ائتلافی در کابل تشکیل میدهند، بنابر همین اطمینان، مسعود با سه نفر محافظینش نزد طالبان میرود، تفنگچه اش را در برابر هیئت طالبان میگذارد و به آنان اطمینان میدهد که به مجرد تصفیه جنوب کابل از نیروهای حزب اسلامی و حزب وحدت، راه ورود به کابل را بروی آنان باز نموده حکومت ائتلافی تشکیل میدهند. بی بی سی و صدای آمریکا برخلاف انتظار همه افغانها اعلان میکردند که طالبان از طریق میدان وارد کابل نخواهند شد، بلکه نخست به عقب برمیگردند و لوگر را تصفیه نموده سپس بر جنوب کابل و پایگاه های حزب وحدت حمله میکنند، بعد با مسعود به تفاهم می نشینند، در اثنای حمله طالبان بر لوگر و جنوب کابل، رادیو کابل و تلویزیون به نفع طالبان تبلیغات نموده، قومندانان دولتی را تشویق میکرد تا به این حرکت بپیوندند،

دسایس پنهان چهره های عریان نقدی بر مصاحبه مسعود

گزارش های عملیات مشترک نیروهای دولتی و طالبان را منعکس می‌کند و هواپیماهای جنگی کابل مواضع حزب اسلامی را در لوگر به نفع طالبان بمبارد می‌کند، نخستین عملیات مشترک طالبان و اداره ائتلافی کابل بر غرب کابل و کشتار بیرحمانه هزاران شیعه بیدفاع این مناطق در جریان این حمله و خاصاً "بدست نیروهای دولتی از هیچ کسی پنهان نیست. مسعود از همه این حقایق که از هیچ افغانی پنهان نیست طفره رفته و تلاش ورزیده تا حرف هایش را در این رابطه به نحوی ادا کند که به محکومیت خودش منتج نشود، حرف های او این است: چگونه این چیزها را تحویل دهم، راهکاری برای حل مشکل ارائه کنید، آنها گفتند: ما نمیدانیم با وضعیت چگونه برخورد کنیم!! چه کسی میتواند باور کند که هیئت طالبان به او گفته است نمیدانیم با وضعیت چگونه برخورد کنیم؟ و گویا پس از همین حرف ها طالبان از حمله بر کابل از طریق سرک پخته و در حالیکه فقط ۲۰ کیلومتر از مرکز کابل فاصله داشتند، پنجاه کیلومتر عقب برگشته بر لوگر حمله کردند و جنوب کابل را مورد حمله قرار دادند. این حرف ها را شاید افراد ناآگاه از جریانات افغانستان و آنانکه قضایای کشور ما را از دیدگاه تبصره های رسانه های غربی در مورد قضایای کشور ما و شخصیت های مطرح در آن بررسی میکنند بپذیرند، ولی برای افغانها خنده آورست!!

او در جواب سوال ششم ادعا میکند که "من نه در راه دولت بلکه در راه کرامت و شرافت افغانستان و مردم آن مبارزه کردم" ولی در جواب سوال هفتم می‌گوید: حتی اگر بخشی از منطقه کوهستانی هم تحت کنترل ربانی باشد دولت او از نظر من قانونی است!!

گویا مبارزه در راه شرافت و کرامت مردم افغانستان یعنی دفاع از قانونی بودن دولت ربانی!! حتی اگر بر بخشی از منطقه کوهستانی مسلط باشد و همه شهرها، دهات و همواری ها را از دست بدهد!! مردم می‌پرسند آیا شرافت و کرامت افغانی اجازه میدهد که کسی با قوای اشغالگر سازش و آتش بس کند؟ به بیگانه و دشمن پناه برد، برای منافع آنان بجنگد، سلاح و پول دریافت کند و

نقدی بر مصاحبه مسعود دسایس پنهان چهره های عربیان

برای رسیدن به قدرت علیه ملت خود بکار گیرد؟

در جواب سوال خبرنگار که "در مورد دشمنان دیروز تان چه می گوئید؟ آیا آنها امروز با شما همپیمان شده اند؟" میگوید: این تبلیغات است و ظاهراً شما آنها را باور کرده اید، من مزدور هیچکس نیستم... اگر قرار بود نمایندهٔ يك کشور خارجی شوم در درجهٔ نخست نمایندهٔ پاکستان می شدم!!... از آن گذشته هر کشوری که بخواهد به من کمک کند نه به خاطر من بلکه برای منافع خودش این کار را میکند...!! باید پرسیم: مسکو به تو پول و سلاح میدهد و این چیز است که همهٔ افغانها آنها میدانند و تفنگداران تو بیش از همه از آن اطلاع دارند و خودت نیز در این مصاحبه به آن اعتراف کرده ای که در جای خودش آن را بررسی خواهیم کرد، بمن بگو روسها برای چه از ۱۹۸۲ به بعد تا امروز به تو پول و سلاح می دهند؟ چرا مسکو منافع خود را در کمک با تو نهفته می شمارد؟ آیا این کمک ها برای این نیست که مسکو از تو به عنوان وسیله ای برای ادامه جنگ در افغانستان استفاده میکند؟ مگر برای آن نیست که منافع روسها در این منطقه با ادامه جنگ در کشور ما گره خورده؟ مگر پایگاه کولاب را که تحت نظارت و حفاظت مستقیم قوای سرحدی روسیه در تاجکستان قرار دارد برای این منظور به تو نسپرد که از آن طریق ترا اکمال کنند و امکان ادامه جنگ را برایت فراهم آورند؟ آیا هیئت روسها در کولاب به ربانی و هیئت معیتی اش نگفت که مسکو در مورد افغانستان مرتکب اشتباه شده بود، شما بیش از نجیب برای مسکو مفید بودید!!؟ مگر هیئت روسی در پلخمری دست های شما و حلفای تانرا یکجا بلای یکدیگر و در میان دو دست رئیس هیئت نگرفت و نگفت که ما از شما و دولت تان حمایت می کنیم و هرچه خواسته اید برایتان مهیا می کنیم؟؟ بمن بگوئید: مزدور بودن یعنی چه؟؟ چگونه طالبان مزدور اند و شما مزدور نیستید؟؟ خودت می گویی که اگر قرار بود مزدور يك کشور خارجی شوم در درجه يك مزدور پاکستان می شدم!! فرق میان تو و طالبان از این ناحیه فقط در این است که تو دشمن دیروز افغانستان را برای دریافت کمک ها انتخاب کرده ای و طالبان

دسایس پنهان چهره های عریان نقدی بر مصاحبه مسعود

کشوری را انتخاب کرده اند که خودت به آن ارجحیت میدهی!! تو در حالیکه از مسکو کمک های بیدریغ دریافت می کنی به امریکائی ها نیز اطمینان میدهی که خواسته های شانرا در منطقه برآورده می سازی، با بنیاد گرائی اسلامی مقابله می کنی و اسامه بن لادن را به محاکمه میکشانی و از کشور اخراج می کنی، ولی طالبان با وجود دریافت کمک ها از پاکستان و امریکا به این خواسته واشنگتن تسلیم نشدند و با همه فشار های بیرونی از موضع خود پائین نیامدند!! از این رهگذر طالبان بمراتب نسبت به تو استقلال شانرا در تصمیم گیری به نمایش گذاشتند، میان ایندو موضعگیری تفاوت صریحی وجود دارد، یکی از انقیاد کامل به دستور اجانب نمایندگی میکند و دیگری از یک نوع استقلال و حریت یا علی الاقل کله شخی و لجاجت!!

در مورد سوال خبرنگار الحیات که در روزهای جهاد و مبارزه میان شما و عبدالرب رسول سیاف رهبر اتحاد اسلامی، دشمنی آشکارا وجود داشت، چگونه در برابر طالبان با یکدیگر ائتلاف کردید؟ می گوید:

زمانیکه سیاف از کشور فاصله زیادی داشت او را علیه من می شوراندند و مرا نسبت به وی بد بین میکردند، وی شخصا" به من اعتراف کرد که برداشتش در مورد من کاملاً" اشتباه بود و زمانی که نزد ما آمد متوجه تصورات اشتباه خود شد! به ایشان میگوئیم: تنها سیاف و عبدالله عزام نه بلکه روسها نیز در مورد تو اشتباه کرده بودند و پس از ۱۹۸۲ به اشتباه خود پی بردند و حقیقت ترا از نزدیک و پس از ملاقات با تو دریافتند، و پس از آن دیگر هرگز حرفی علیه تو نگفته اند، بلکه همواره ترا ستایش کرده اند و در تلویزیون و رادیو و روزنامه های خود عکس جلی ترا توأم با توصیفهای ستایش آمیز منعکس کرده اند.

آری استاد سیاف در گذشته نسبت به تو به این باور بود که در دام توطئه خطرناکی سقوط کرده ای و در بازی مشترک میان مسکو و واشنگتن بعنوان آله بکار گرفته شده ای و زمانیکه به کابل آمد، عملاً" مشاهده کرد که تو در کنار کمونیستهای مسلط بر کابل در جبهه مشترک علیه حزب اسلامی می جنگی، به

نقدی بر مصاحبه مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

پغمان رفت، از اشتراك در جلسات مشترك تو با افسران كمونست خود داري ورزید و تو با رفقای كمونستت جنگ خانمانسوزي را میان او و حزب وحدت بر افروختي كه در شعله هاي آن غرب كابل به آتش كشيده شد و با خاك يكسان گردید، زمانیکه رباني جنرال دوستم را بحیث معاون وزارت دفاع برگزید با آن به مخالفت پرداخت و كارش به جنگ با نیروهاي جنرال دوستم كشید و تو در این میان بیطرفي ات را اعلان كردي و حتي در اظهارات معلن خود تلویحا "سیاف را محكوم و از جنرال دوستم و نیروهايش به دفاع پرداختي، اکنون كه شرائط او را وادار به همکاری با تو ساخته و نقش عمده ای در دفاع از پروان دارد و همه اهالي پروان و افراد آگاه از جریانات كشور مستشعر اند كه دلیل یگانه عدم سقوط پروان بدست طالبان، حضور فعال استاد سیاف در پروان است كه همه نیروهاي ناراض از عملكردهاي ترا دور خود جمع نموده و به مقاومت علیه طالبان تشویق کرده است، تو در مصاحبه هایت با همه بی مروتی او را ملامت نموده و ادعا داري كه دشمنان اجنبي او را در گذشته ها علیه تو می شوراندند !! به من بگو: هدف ت کیست؟ چه کسی او را علیه تو شوراند؟ اگر در اثناي دشمني این ها را میگفتي باكي نداشت، ولي حالا كه او در کنار توست و تو باید سخت مرهون احسان او باشي، یگانه رهبري كه در کنار تو بنابر مجبوریت مانده است اوست، آیا دور از مروت و مردانگی نیست كه در مصاحبه هایت با خبرنگاران اجنبي به این صیغه بازاری علیه او بتازی؟

خبرنگار می پرسد: دوستي پس از دشمني؟ و او مثال دیگری از عبدالله عزام كه در گذشته در شناخت او اشتباه کرده بود و پس از ملاقات رو در رو به اشتباهات خود پی برد ارائه می کند و در پایان میگوید: همچنین عده ای میگویند كه جنگجویان روسي در کنار من هستند، بروید و تمام جبهه هاي ما را جستجو کنید اگر يك نفر اجنبي پیدا كرديد، مرا باز خواست کنید و ...!!

می پرسیم: چرا مردم گمان می کنند كه سربازان روسي در کنار شما قرار دارند؟ چرا این بدگمانی را در مورد کسی دیگری ندارند؟ ترا به خدایت سوگند

دسایس پنهان چهره های عریان نقدی بر مصاحبه مسعود

که آیا از هیئت مشترک چند کشور تحت سرپرستی روسها در ماه سنبله سال جاری که با تو و رفقای دیگر در کولاب تاجکستان جلسه داشت در خواست اعزام قوا به افغانستان ندادی و چند بار به این منظور به یکی از کشور های خارجی سفر نکردی؟ روسها از اعزام نیروها به افغانستان و تکرار تجربه تلخ گذشته ابا ورزیدند ورنه از ناحیه تو نه تنها مانعی نداشت بلکه برآن اصرار داشتی و زمانیکه از روسها در این رابطه جواب منفي دریافت داشتی از کشور دیگری مکرراً مطالبه کردی !! آیا در همان جلسه روسها به تو نگفتند که بیست هزارمیل کلشنکوف، هشت بال هلیکوپتر و سه پروند AN_۳۲ را در چند روز آینده در اختیار میگذارند و تو گفتی که سلاح به تنهایی کفایت نمیکند بلکه با يك تعداد نیروهای ورزیده، ما را کمک کنید!! مگر رسماً" اعلان نکردید که دولت حق دارد از هرکشور خارجی مطالبه کمک نظامی بنماید و ربانی در هر جلسه خود با همه بی پروایی می گفت: باید کشور های دوست مثل کشور های افریقائی عملاً" و با نیروهای خود ما را کمک کنند و منطقه مهمی را تصرف نموده در اختیار ما بگذارند!!

خبرنگار می پرسد: اینکه کمکهایی از کشورهای نظیر ایران، روسیه و تاجکستان و غیره دریافت میکنی، آیا این امر با استقلال شما مبیانت ندارد؟ به دریافت کمک ها اعتراف میکند ولی برای توجیه آن میگوید: چگونه ممکن است این امر بر استقلال من تأثیر بگذارد؟ روزهاییکه ما با روسها می جنگیدیم (عربستان سعودی) از ما پشتیبانی میکرد، آیا این امر بر استقلال ما تأثیر گذاشت؟ آیا حکومت سعودی بر ما حکومت می کرد؟ فکر نمی کنم این موضوع صحت داشته باشد !!

خبرنگار اضافه میکند: آیا حاضر می شوید از حمایت کسی یا کسانی (کشور یا کشورهایی) که دیروز با شما دشمن بودند بر خوردار شوید؟ در جواب (می خندد) و آنگاه (گویا) به آیه از قرآن اشاره میکند که می فرماید: کسیکه مجبور باشد و در عین حال قصد سرکشی و عداوت نداشته باشد، برای او عسر و حرجی

نقدی بر مصاحبه مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

نیست !! گویا او دریافت این کمک ها را چون خوردن گوشت خوک حرام می‌شمارد، ولی بنابر مجبورت از آن استفاده میکند، در این جواب دو نقطه قابل عطف است:

۱- به دریافت کمک ها از این کشورها اعتراف میکند، در حالیکه آنرا حرام می‌شمارد.

۲- بدلیل اضطرار و مجبورت به دامن حمایت های این کشورها چسبیده و از لحاظ شرعی مانعی در آن نمی‌بیند، چون قرآن خوردن حرام را برای کسیکه مضطر باشد جائز می‌شمارد.

به ایشان می‌گوئیم: آیا این استدلال را در مورد حریف تان که متهم به دریافت کمک ها از خارج است می‌پذیرید؟ آیا برای او نیز جائز است که با استناد به این آیه بنابر اضطرار و مجبورت از کشورهای خارجی کمک هایی دریافت کند؟ چه تفاوتی میان اضطرارتو و اضطرار او وجود دارد؟

در ترجمه این آیه و شیوه استناد بر آن مرتکب اشتباه شده اند: ترجمه آیه این است: هرکس مضطر گردید، در حالیکه نه (از حکم خدا) بغاوت کننده است و نه از حد گذرنده (و متجاوز از اندازه لزوم) گناهی بر او نیست. یعنی کسیکه مضطر گردید و بیم مرگش می‌رفت، می‌تواند از گوشت حرام استفاده کند، مشروط به اینکه استفاده از حرام نه با احساس سرکشی و بغاوت از دستور دین خدا توأم باشد و نه در استفاده از آن از حد ضرورت و احتیاج پافراتر گذاشته شود.

بگوئید: کدام اضطرار و مجبورتی ترا به استمداد از روسها واداشته است؟ مخصوصاً" در ۱۹۸۲ که کشور ما در اشغال قوای شوروی بود چه اضطراری ترا به معاهده با روسها و دریافت کمک های مالی از آنان واداشت؟ اگر دریافت کمک ها از دشمن برای رسیدن به قدرت جائز باشد چرا وابستگی ببرک کارمل و استمداد او از مسکو را تقبیح و محکوم کنیم؟ چه تفاوتی میان ببرک کارمل و کسی وجود دارد که امروز از روسها کمک های نظامی دریافت میکند و حتی از مسکو می‌خواهد قوایش را به افغانستان بفرستد؟

دسایس پنهان چهره های عریان نقدی بر مصاحبه مسعود

خبرنگار نیز می پرسد! چرا طالبان را به دلیل این که کمکهایی از پاکستان دریافت میکنند، ملامت میکنید، درحالی که خودتان از حمایت دیگر کشورها برخوردار هستید؟ در جواب بدون ارتباط به سوال و بطور ناشیانه بسوی حکمتیار نشانه میروید و میگوید: هدف دراز مدت پاکستان حمایت از حکمتیار بود، هنگامی که پاکستانیها متوجه شدند حکمتیار قادر به اجرای طرح های آنها نیست، به حمایت از طالبان روی آوردند، بعد به طرز مضحکی میگوید: فرق ما با طالبان این است که ما خود مان تصمیم میگیریم، ولی آنها در هر موردی باید نظر پاکستان را جویا شوند و به عبارتی پاکستانی ها به جای آنها تصمیم میگیرند...!!!

می پرسیم: اگر هدف دراز مدت پاکستان حمایت از حکمتیار بود چرا ربانی را بحیث رئیس جمهور و ترا به حیث وزیر دفاع انتخاب و بر بقیه گروها تحمیل کرد؟ چرا یک بار در گورنر هاوس پشاور و بار دیگری در پرایمنستر هاوس اسلام آباد شما را انتخاب و رهبران احزاب افغانی را وادار به پذیرفتن این طرح کردند؟ چرا دفاتر همه احزاب به شمول حزب اسلامی را در پاکستان بستند و سفیر شما را بعنوان نماینده یگانه ملت افغان پذیرفتند؟ چرا نواز شریف در شرائطی به کابل آمد که حکمتیار اجازه ورود به کابل را نداشت؟ چرا چک ده میلیون دالری را به شما سپرد؟ چرا دگروال یوسف در کتاب خود می نویسد که کمک های نظامی و مالی ISI به مسعود بیش از کمک ها به حزب اسلامی بوده؟ چرا ربانی را به اسلام آباد به عنوان رئیس جمهور دعوت کردند؟ و به حکمتیار برای اشتراک در جنازه برادر زاده اش ویژه پاکستان داده نمیشود و قومندانان نامور حزبش یکی پی دیگری در پاکستان ترور میشوند، ولی ربانی را به اسلام آباد دعوت می کنند و طیاره خاصی را برای انتقالش میفرستند؟ و وزرای کابینه شما با اطمینان در پاکستان بسر می برند و کسی مزاحم آنان نمیشود؟؟

به چشم مردم خاک می پاشد و حقایق را وارونه ساخته و ادعا می کند که پاکستان به این دلیل به سوی طالبان روی آورد که حکمتیار قادر به اجرای طرح

نقدی بر مصاحبه مسعود دسایس پنهان چهره های عربیان

های آنها نبود!! اگر طالبان را پاکستان ایجاد کرده، شما چگونه با آنان همنوایی و همکاری کردید، سلاح و پول در اختیارشان گذاشتید، این هماهنگی میان شما و طالبان را کی باعث شد و به وساطت چه کسی صورت گرفت؟ مگر طالبان در زمانی بمیان نیامدند که شما در برابر نیروهای حزب اسلامی با شکستهای پیهم مواجه بوده، مناطق مهمی را در کابل از دست دادید، غرب و جنوب کابل همه از کنترل تان بیرون رفت و در شرائط نهایت بدی قرار داشتید و توان مقاومت را بطور کامل از دست داده بودید؟ مگر فراموش کرده اید که یکی پی دیگری هیئت هایی به چهارآسیاب می فرستادید و به برادر حکمتیار وعده می دادید که ربانی استعفا میکند و شرائط شما را مبنی بر تشکیل حکومت مؤقت و برگزاري انتخابات می پذیریم، هیئت ها به بحث نشستہ بودند و معاهده برای امضاء آماده بود و شما هجوم طالبان را به استقامت غزنی و میدان ولوگر خوش چانسی خود شمرده، به شدت از آن حمایت میکردید و باورتان این بود که با این حرکت از سقوط حتمی بدست حزب اسلامی نجات می یابید؟ مگر افغانهای با احساس و آزادمنش نمی دانند که جنرال های پاکستانی به این منظور شما را برکابل تحمیل کردند که نمی خواستند در کابل شخصیت نیرومند، دارای حزب قوی و منسوب به پشتونها مسلط شود تا مبادا مشکلاتی در داخل پاکستان و در رابطه با قضیه پشتونستان برای اسلام آباد درست نکند؟ برای ارضای امریکایی ها شما را انتخاب کردند!! اگر چنین نبود چرا وزارت خارجه امریکا در بیانیه رسمی خود گفت: ما نگذاشتیم حکمتیار وارد کابل شود، پنتاگون در اعلامیه خود تصریح کرد: نمیگذاریم حزب اسلامی بر کابل حکومت کند، رئیس اسبق CIA در مصاحبه اش با CNN گفت: ما تصمیم گرفته ایم حکمتیار و حزبش را نابود کنیم. این حرف ها را در شرائطی می گفتند که تو با حزب اسلامی می جنگیدی!!

در جواب سوال خبرنگار مبنی بر اینکه شما تصور بدی از پاکستان در ذهن دارید؟ ... میگوید: ... يك سال قبل از ورود به کابل، سفری بسیار کوتاه به پاکستان داشتم، طی این سفر که در آخرین روزهای جهاد انجام گرفت، نشستی

دسایس پنهان چهره های عریان نقدی بر مصاحبه مسعود

طولانی مدت با اسلم بیگ رئیس وقت ستاد ارتش پاکستان برگزار کردم و به او گفتم که حاضرم دوستی منحصر به فرد، برای پاکستان باشم (قابل تأمل است!!) و این دوستی برای ما و شما بسیار سودمند خواهد بود...!!

جناب مسعود! بگو: چرا سفر به پاکستان در آخرین روزهای جهاد؟ و به دعوت کی؟ به دعوت مقامات پاکستانی یا پیتر تامسن سفیر امریکا؟ و معنای این پیشنهاد به اسلم بیگ چیست که حاضرم دوستی منحصر به فرد برای پاکستان باشم؟ چه چیزی ترا وادار ساخت که در آخرین روزهای جهاد این پیشنهاد را به پاکستان داشته باشی، آنهم به یک مقام نظامی؟ با این پیشنهاد چه انتظاری از پاکستان داشتی؟ راست بگو: آیا هدفت غیر از این چیزی دیگری بود که ترا انتخاب کنند که در بدل آن دوست منحصر به فرد و دوست استثنائی برای اسلام آباد خواهی بود؟ ما و هر افغان آگاهی معنای این حرف ها را بخوبی درک می کنیم، حرف هائیکه هیچ افغانی در برابر هیچ اجنبی ای بزبان نخواهد آورد، و ننگ اعتراف به آنرا مرتکب نخواهد شد !!

باید واضح کرد که سفر مسعود به پاکستان به دعوت پیتر تامسن سفیر امریکا صورت گرفت، پیتر تامسن میخواست در برابر احزاب جهادی، شورپی های قومی مشتمل بر رؤسای اقوام و قبایل و شوراهای فرماندهان مشتمل بر قومندانان وابسته به سفارت امریکا تشکیل دهد و برای تضعیف نیروهای اسلامی از آن استفاده نماید، جلسه بی را از فرماندهان مورد حمایت امریکا در چترال تشکیل داد و از مسعود خواست در این اجلاس شرکت کند، در گردهمایی مذکور فرماندهانی شرکت ورزیدند که کمکهای ماهوار از سفارت امریکا دریافت میکردند، او به مشوره و وساطت پیتر تامسن با مقامات پاکستانی دیدار داشت و از ناحیه خود به عنوان دوستی منحصر به فرد به پاکستانیها اطمینان داد و بهمین خاطر بود که پاکستانیها از او و ائتلاف شان با کمونسنت ها حمایت نمودند.

او در مورد دوست دیگر خود جنرال دوستم که به کمک او و سوار بر تانکهای

نقدی بر مصاحبه مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

او وارد کابل گردید و در رسیدن به کابل صد در صد مرهون تعاون بیدریغ اوست و اگر نیروهای جنرال دوستم او را به کابل نمیرساند بهیچ صورتی و هیچگاهی وارد کابل نمی‌شد، در جواب سوال خبرنگار که می‌پرسد چرا دوستم از ائتلاف شمال کناره گرفت؟ می‌گوید:

او هنوز در ائتلاف حضور دارد، در حال حاضر فاقد نیروی نظامی است و متصل آن می‌گوید: بخشی از نیروهای او را طالبان دستگیر کردند و بخش دیگری در مناطق کوهستانی بر ضد طالبان می‌جنگند !! دوستم با زور و دیکتاتوری حکومت می‌کرد و ملت از او راضی نبود.. تعداد کسانی که (از نیروهای دوستم) در کوهستانها هستند بیشتر از کسانیست که به طالبان پیوسته اند !!

عجیب! از یکطرف می‌گوید نیروی نظامی در اختیار ندارد، متصل آن ادعا میکند که اکثریت نیروهای او در کوهستانها بر ضد طالبان می‌جنگند !!

همین دیکتاتور بود که ترا سوار بر شانه های افراد مسلح خود به کابل رساند؟ او معاون وزیر دفاع دولت شما بود، او رئیس شورای دفاع از افغانستان و معاون رئیس جمهور شما بود، پنج وزارت کلیدی به شمول وزارت دفاع را به او سپردید، از جمله چهار معاون رئیس جمهور دو معاون به جنبش ملی او تعلق داشت !! چطور شد که امروز به این حقیقت پی بردید و به آن اعتراف می‌کنید که او دیکتاتور و ملت از او ناراض بود؟ چرا در گذشته چنین حرفی را به زبان نمی‌آوردید و از او به شدت حمایت می‌کردید و ربانی رهبر تو او را پسرخوانده خود می‌شمرد و به او می‌گفت که بیش از فرزند خود، صلاح الدین، ترا دوست دارم !! آیا دلیل این اظهارات این است که اکنون او نیروی نظامی در اختیار ندارد؟ مگر این کمال بی‌مروتی و دو رویی نیست؟!

خبرنگار می‌پرسد: چگونه با دوستم (باردیگری) ائتلاف کردید در حالیکه در کابل نبردهای شدیدی بین شما رخ داد؟ در جواب می‌گوید:

این ما بودیم که کابل را گرفتیم نه دوستم !! ما با او رفاقت داشتیم اما

دسایس پنهان چهره های عریان نقدی بر مصاحبه مسعود

دیگران می خواستند او را به جان ما بیندازند و از طرفی او به پاکستان رابطه برقرار کرد.. تا اینکه دوستم متوجه شد که پاکستانیها از او بهره برداری کرده اند، در آن موقع به من مراجعه کرد، طبعاً "من هر نیروی نظامی را که با من همپیمان شود و از من در برابر طالبان تحت حمایت پاکستان پشتیبانی کند با آغوش باز می پذیرم!!"

در این رابطه چند مطلب را به یاد حافظه فراموش کار مسعود می آورم:

۱ - بعد از آنکه کابل بدست طرفداران بیک کارمل، به شمول نیروهای جنرال دوستم افتاد و نجیب به دفتر ملل متحد پناه برد و جنگ علیه نیروهای حزب اسلامی، تحت قومانده جنرال نبی عظیمی قومندان گارنیزیون کابل و آصف دلاور لوی درستیز زمان نجیب آغاز گردید و نیروهای جنبش نقش تعیین کننده را در این جنگ داشت و نیروهای حزب اسلامی پس از تصرف همه نقاط مهم شهر کابل، بشمول قصر ریاست جمهوری، وزارت داخله، وزارت خارجه، صدارت و... و برافراشته شدن بیرق های سبز حزب اسلامی در همه کابل، در نتیجه این جنگ وادار به خروج از شهر گردید، تو دو هفته بعد وارد کابل شدی، توان عبور از پروان را نداشتی، چون همه پروان پایگاه مستحکم و نیرومند حزب اسلامی بود و تو در گذشته با مجاهدین پروان و کاپیسا می جنگیدی، ولی نتوانستی از پنجشیر بیرون بیایی و مناطق مجاهدین حزب اسلامی را در پروان کاپیسا تصرف کنی، مجاهدین پروان اجازه نمیدادند تو از مسیر ولایت شان وارد کابل شوی، ترا آله دست روسها می شمردند، جنگ های مشترک تو و قوای روسی علیه خود را به یاد می آوردند، تا آنکه دو هفته بعد از وصول مجددی به کابل، با کاروان جنبش به قومنده جنرال مؤمن قومندان لوی هفتاد و پس از چندین درگیری در مسیر راه وارد کابل شدی!! چرا این حرف را زمانی نگفتی که در کابل و تحت حمایت نیروهای جنرال دوستم بودی؟ چرا امروز و پس از آنکه دیگر جنرال دوستم در شمال نیست و به اساس ادعای تو نیروی نظامی در اختیار ندارد، جرأت نموده میگویی: این ما بودیم که وارد کابل شدیم نه جنرال دوستم!! کابل را

نقدی بر مصاحبه مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

نیروهای حزب اسلامی از کمونستها تصرف کرد که بعداً جنرال های کمونست از نام دولت اسلامی استفاده نموده علیه حزب اسلامی وارد جنگ شدند و راه را برای ورود تو به کابل باز کردند، بمن بگو تو در فتح کابل چه نقشی داشتی، چه کاری را نیروهای تو انجام داده؟؟

در پایان در مورد حضور تروریستها در افغانستان پرسیده می شود و در جواب میگوید:

آنها اولین کسانی هستند که حکمتیار به آنان جا و مکان داد، پس از رفتن حکمتیار طالبان از آنها حمایت کرد، من بر حضور آنان اعتراض کردم و آنها با من از در ستیز درآمدند و مرا دوست ندارند! خبرنگار می پرسد: آیا مقصدتان اسامه بن لادن است؟ می گوید: بن لادن و امثال او و افغانهای عرب که خیلی از آنها طرفداران حکمتیار بودند، عده ای از اعراب نزد من بودند، عبدالله عزام آنها را اعزام می کرد تا دوشا دوش نیروهای ما بجنگند، عبدالله انس الجزائری از مشهورترین آنان بود که اینک در انگلستان بسر می برد، از مسعود می پرسم: چه چیز باعث شد که در گذشته این عرب ها را در کنار خود می پذیرفتی و اکنون آنانرا در زمره تروریست ها بحساب می آوری؟ آیا این حرف ها را به این دلیل می گویی که واقعاً ایشان تروریست اند و یا به این خاطر که امریکا آنانرا تروریست می شمارد و تو بخاطر ارضای امریکایی ها آنانرا تروریست می خوانی!! عجیب است که طالب امریکایی به کسی پناه میدهد که از نظر واشنگتن تروریست و عامل انفجارات در سفارت های امریکا شمرده میشود، ولی تو با وجود آنکه از رقبای امریکا در منطقه مثل روسیه کمکهای نظامی و مالی دریافت میکنی، حمله راکتی امریکا را بر افغانستان تائید میکنی و آنرا حق مسلم امریکا می شماری، و متصل اعلان امریکا مبنی بر اینکه اسامه بن لادن تروریست است می گویی: اسامه باید از افغانستان خارج شود، کشور ما را بدنام ساخته، و ..! چرا این حرف ها را قبل از اعلامیه امریکا نمی گفتی؟ این درست است که اکثریت عرب های مجاهد، در دوران جهاد دوشا دوش مجاهدین حزب

دسایس پنهان چهره های عریان نقدی بر مصاحبه مسعود

اسلامی با روسها می‌جنگیدند، چون ۸۰ درصد فشار جنگ بدوش نیروهای حزب بود و این نیروهای حزب اسلامی بودند که در همه جا با روسها می‌جنگیدند و هرگز با روسها سازش و آتش بس نکردند، عده کمی که در روزهای اول نزد تو آمدند پس از آنکه دیدند تو با روسها سازش و آتش بس کردی، کنار ترا ترك گفتند و همه به جبهات حزب اسلامی رفتند، ولی اینها هیچگاه تروریست نبودند، مجاهدین مؤمن و مخلصی بودند که در راه خدا و آزادی سرزمین اسلامی افغانستان می‌جنگیدند، تعداد شهدای این مجاهدان عزیز چندین برابر افراد توست که در جنگ‌های قبل از آتش بس با روسها کشته شده‌اند، آیا غیرت افغانی اجازه میدهد که امروز این مجاهدان ستمکشیده مظلوم را تروریست بخوانیم، آنهم بخاطر ارضای دشمنان اسلام؟

مسعود با تذکر مکرر اسم برادر حکمتیار در قضیه مجاهدین عرب، قصد خاصی دارد، او اکنون نیز بیش از همه از حزب اسلامی بیم دارد، می‌خواهد حامیان خارجی اش را متقاعد سازد که در رابطه با تأمین شرایط آنان در افغانستان مهره خوب و مطمئنیست و به اصطلاح خودش دوست منحصر به فرد!! باید به او بگویم: تو نیز بدست حکمتیار تربیه شدی، لقب مسعود را او برای انتخاب کرد، آیا بیاد داری روزی که به پاکستان آمدمی و چند روزی در انتظار ملاقات با برادر حکمتیار ماندی، تا اینکه به دیدارش رفتی و از تو پرسید: آیا در تظاهرات ما در کابل اشتراک کرده‌ای؟ گفتم: نه، گفت: آیا در اجتماعات و میتنگ‌های پوهنتون و سائر محافل حضور یافته‌ای؟ گفتم: نه، پرسید آیا کتب، نوشته‌ها و آثار ما را مطالعه کرده‌ای؟ گفتم: نه، پرسید: پس چگونه به حرکت ما پیوستی و چگونه به پشاور آمدمی؟ گفتم: شوهر همشیره ام محمد غوث پیلوت با شما تعهد کرده بود و به اتهام کودتا دستگیر شد، از ترس آنکه پولیس مرا نیز دستگیر نکند فرار کردم، مدتی در کابل پنهانی بسر بردم، تا آنکه افراد شما به سراغ من آمدند و مرا به پشاور آوردند و حکمتیار ترا نوازش کرد و شرایط تربیه و آموزش ترا فراهم ساخت. این در حالی بود که برادر حکمتیار به اتهام رهبری

نقدی بر مصاحبه مسعود دسایس پنهان چهره های عریان

کودتای نظامی علیه رژیم داود به اعدام محکوم و فیصله غیابی محکمه نظامی از طریق رادیو کابل اعلان گردیده و تحت تعقیب شدید پولیس قرار داشت و یزنه تو نیز متهم به تعهد با برادر حکمتیار و دست داشتن در کودتایی بود که حکمتیار رهبری اش را بعهدده داشت.

متأسفانه تو با هر منعم خود همین برخورد را داری، کسیکه بیشترین ضرر را از تو می بیند همان کسیست که با تو دوستی و احسان کند، کسی از شر تو مصئون میماند که از دوستی و قرابت با تو خود داری کند، همین اکنون ربانی رهبر و محسنت بیشترین شکایات را از تو دارد !! تورن اسمعیل خان که بخاطر دولت ربانی نخست با حزب اسلامی و سپس با طالبان جنگید و در جریان جنگها مورد ستایش تو قرار داشت، پس از آنکه هرات سقوط کرد در باره او گفتی: او هرات را در برابر دالر به ISI فروخت و به طالبان سپرد !! بعد که او با تعدادی از نیروهایش به شمال کشور رفت و مدت ها با طالبان جنگید و در پایان، جنرال مالک او را با هزار تن از افراد مسلحش نامردانه به طالبان تسلیم کرد، تو اکنون مالک را در کنار خود گرفته ای، او را بعنوان وزیر خارجه قبول نمودی و خون همه جمعیتی هائی را که بدست او ریخته شده بود فراموش کرده ای!!

دسایس پنهان چهره های عریان پروازی در خیل پرسوختگان

پروازی

در خیل پرسوخته گان

آن شب را از یاد نبرده ام
سرد، تاریک، طولانی
همه در خواب عمیق
سرهای لای بالها
نه شوری، نه جنب و جوشی
به سان گورستان خاموشی

پرده تاریک شب، بر همه جاگسترده
گرچه بیدار بود خفاش شب،
ولی او نیز سرد و ساکت بود
نه صدای سفید فاخته ها
نه عقاب را بلند پروازها
نه تق نقی کلاغ ابلق را

پروازی در خیل پرسوختگان دسایس پنهان چهره های عریان

ندانستم چه چیز بیدارم کرد؟
سیاهی ای شب تاریک و مهیب؟
یا که سرمای شب سرد عنیف؟
بارها بالها تکان دادم
با صدای رسا و فریادها
گفتم هان ای بخواب رفته گان!
وقت بیداری است، بیدار شوید!
گر نجنبید سریع تر، تندتر
بالها را کرخت خواهید یافت
و پاها همه یخ گیر
مرگ ننگین در کمین
صیاد سرخ در مرصاد

بارالها! تو فریاد هایم را رسا ساختی
به بالهایم قوت بخشیدی
صدایم را تا دور دور رساندی
در هرکی شیمه حیات بود
با فریاد هایم از جا پرید، بیدار شد
بالها را تکاند و آماده پرواز شد
جنب و جوش آن خیل مصمم
فریاد های بیدار! بیدار!
پای کوبی ها و بال زدن های قبل از پرواز
در همه جا طنین انداز
و در آن شب یلدا، از یاد نرفتنی.
تا پریدم، پریدندی

دسایس پنهان چهره های عریان پروازی در خیل پرسوختگان

تند و تیز، یکی پی دیگری
چه پرشکوه بود آن پرواز؟
فریاد کشیدم:
از این ابرهای تیره
که بر زمین ما سایه افکنده
بالا می رویم
پائین تاریک است و بالا روشن
همه این کوهها را می نوردیم
از آن کوه گردن کلفت مغرور
عبور می کنیم

حیران حیران بسوی همدیگر نگرینستند
شاید در بالهای شان یارای پرواز بلند را
و در خود همت عبور از کوه های بلند را
احساس نمی کردند
ولی برنگشتند
فرو رفتند

نفس زنان بالا رفتیم
ابرها را زیر بال و پرگرفتیم
کوه پایه ها را عقب گذاشتیم
از بلند ترین کوه گذشتیم
به میقات نزدیک رفتیم
دلها در سینه ها می تپید
آثار شادمانی در پیرزن های مان نمایان

پروازی در خیل پرسوختگان دسایس پنهان چهره های عریان

ناگه یکی پیر سالخورده
فریادی کشید با صدای گرفته:
مگر نمی بینید! آنجا پائین تر
در آن زمین هموار
پرندگان چون ما بر زمین نشسته اند؟
گرچه سیاه اند ولی چون ما اند

پیشنهادش، خوش آیند برای خسته ها،
تکانه داد
گفتم: هان ای همقطاران!
نه اینجا شایسته توقف است
و نه آن خیل شایسته همراهی
نه ما از آنها ایم و نه آنها از ما
همتی تا جایگاه خود
پرزدن دیگری تا آخرین منزل

انگار که فریادم را نشنیده اند
و سنت همراهی با سرخیل را نیاموخته اند
یکی پی دیگری پائین رفتند
بر زمین نا آشنا
در پهلوی یاران بی باور
در پیروی از يك طماع
و در هماهنگی با يك ضعیف
فرود آمدند

دسایس پنهان چهره های عریان پروازی در خیل پرسوختگان

و من نیز ناچار در گوشه ای
دور از همه بر زمین نشستم

شب به پایان رسیده بود
فجر در کناره های آسمان خود نمایی داشت
و خورشید در حال طلوع
دل می تپید
گاه می خواست به تنهایی پرواز کنم
با شعار بیزاری از یاران نیمه راه
و گه می فرمود: به سراغ خیل دیگری برو
از همقطاران نستوه و با وفا

ناگه انفجاری
انداخت پیهم بسوی خیل خسته
از "راست" و "چپ"
از "شرق" و "غرب"
از "شمال" و "جنوب"
از آن سو هم که گمان پناه گاه را بر آن داشتیم!!
برخی را پاها شکست
عده ای را بالها سوخت
برخی بر زمین افتاد
دیگران با بالهای سوخته و پاهای شکسته
نیمه جان و سراسیمه پرواز کردند
و من نیز در این خیل پرسوخته گان
یکجا با آنان پرواز کردم

پروازی در خیل پرسوختگان دسایس پنهان چهره های عریان

داریم بسوی هدف می رویم

حکمتیار
۴ جدی ۱۳۷۲

دسایس پنهان چهره های عریان همسایه بی رحم

همسایه بی بی رحم

مرا ای دشمن همسایه بی بی رحم
رقیب بی مروت خصم بی آرم
ز بام قصر خود در کلبه من آتش افروختی
و کبریتش به جیب کودک نادانم انداختی

مرا بگذار کاندردره های زرد این میهن
دهاتش سوخته در آتش
فرو افتاده دیوارها
دمی در سایه خشکیده بن
بر صخره ای آرام بنشینم
و بر ویرانه های خوفناک جنگ
کمی از نو بیندیشم
و بر آنانکه با تو ساخت و کشور سوخت
مرگ و ننگ بفرستم

مرا بگذار میان مردمان خسته و دردمند

همسایه بی رحم دسایس پنهان چهره های عریان

کشیده، زجر فقر و جنگ
دمی بر خاک بنشینیم
به هم گوئیم درد دل

علاج زخم های دردناک از همدگر جوئیم

مرا بگذار درین ویرانه پهنائی
که گه طوفان وزد از شرق
گهی گردباد تند از غرب
گهی سیلاب سرخ از راست
گهی آژیر مرگ از چپ
به فریاد رسا گوئیم:
دمی خاموش ای آتش!
کمی آرام ای طوفان!
که تا ما آشیان از نو برافرازیم
که تا ما گردها از رو بر افشانیم

مرا بگذار پای سرو قامت راست
که دائم، سربلند و رو بسوی آسمان دارد
نه از طوفان بخود لرزد
نه از گرد باد بخود پیچد
نه از سیلاب زجا جنبد
به آهنگ رسا بر او
و همتایان او دائم
سلام گرم، درود آتشین گوئیم

دسایس پنهان چهره های عریان همسایه بی رحم

مرا بگذار میان صعوه های پا شکسته
بالها سوخته
همه را آشیان ها، بادهای تند و تیز
از بیخ و بن کنده
بهم نالیم و اشک غم فرو ریزیم
و با موج دعا و درد
باب عرش را کوییم
و با فریاد فریاد از خدا خواهیم:
خزان زرد این مأوی
بهار جاودان گردان!
بهار سبز این میهن
تو ایمن از خزان گردان!

مرا بگذار کز دشمن ندارم گله ای
از دوست می نالم
از آنکو دشمن مکار
نجوی کرد در گوشش:
کنار راد مردان، مؤمنان بگذار
به حکم او زما ببرید،
به خیل بردگان پیوست،
تفنگ بر شانه اش بگذاشت
بسوی ما نشانه رفت و
بال و پای ما بشکست

همسایه بی رحم دسایس پنهان چهره های عریان

دسایس پنهان چهره های عریان پروازی در خیل پرسوختگان

Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English